

adl0963

<http://hdl.handle.net/2333.1/98sf7nf9>



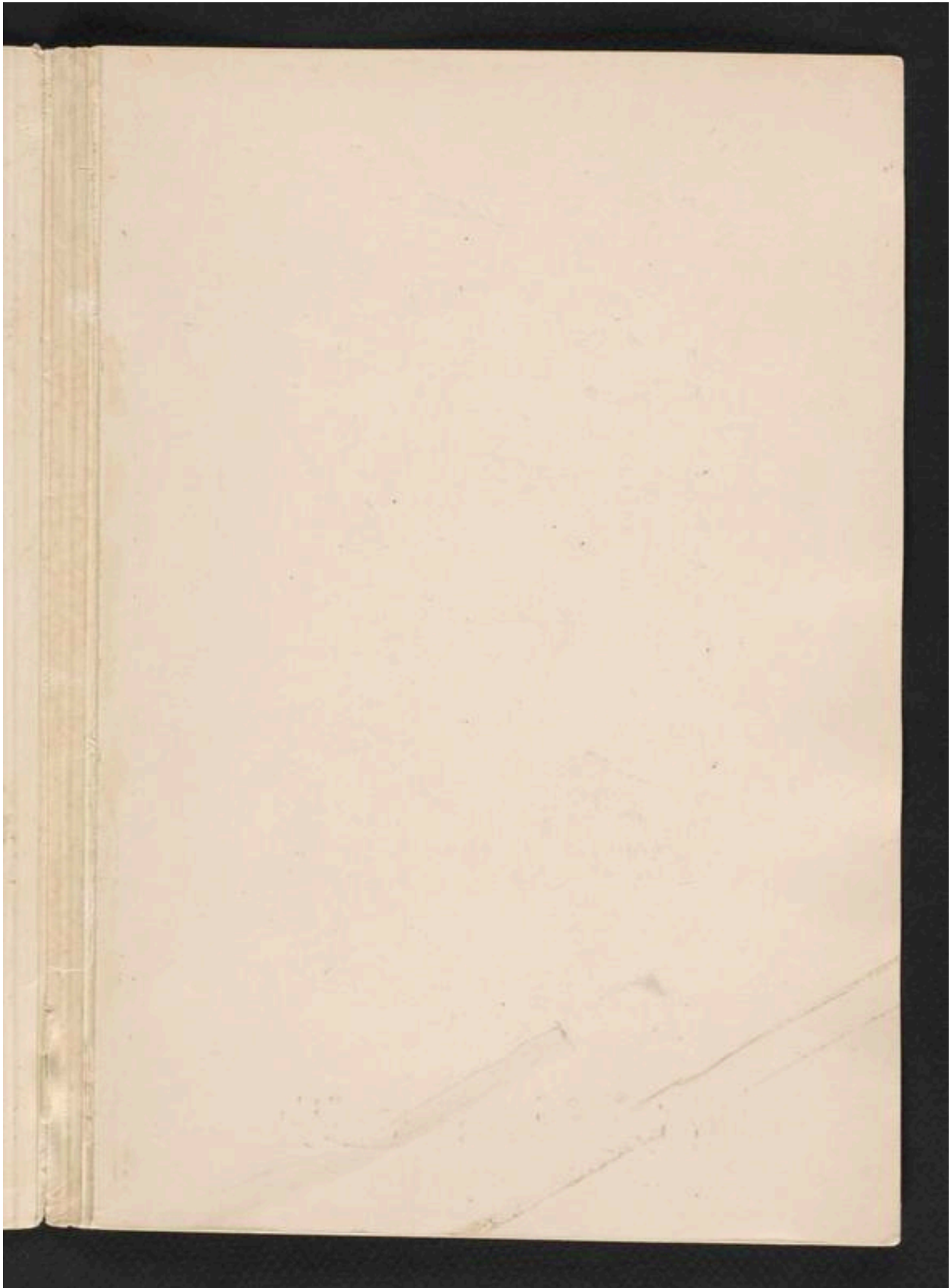
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

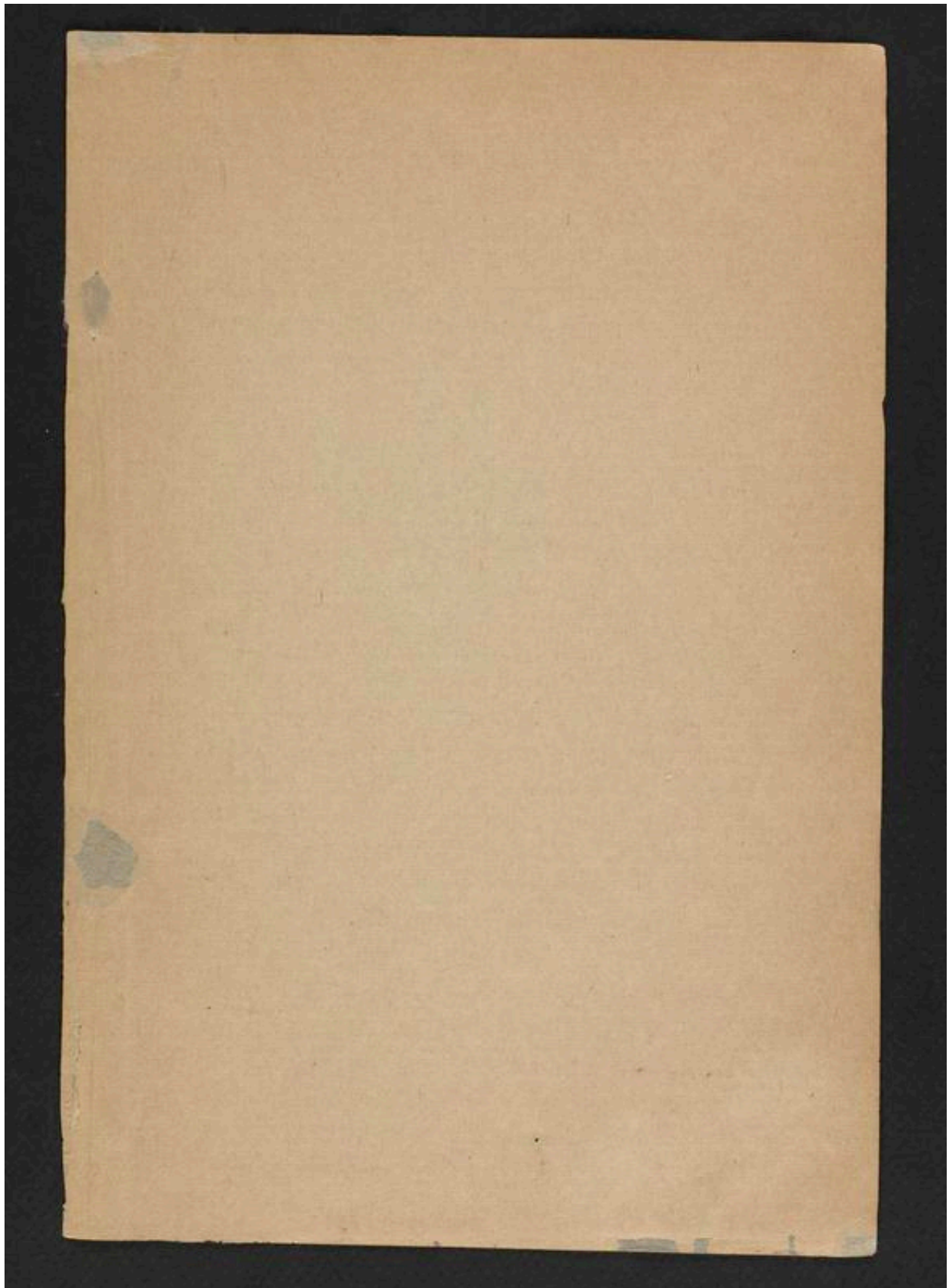
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu







گلشن امارت

یکی از کارهای مفیدی که انجمن تاریخ جزو وظایف خویش در انجام آن صرف مساعی میکند تجسس و چاپ و نشر متون نسخ قلمی است مربوط به تاریخ افغانستان. چنانچه تا حال کتابهایی چندمانند: اکبرنامه، نوای معارف، واقعات شاه شجاع، یادشاهان متاخر افغانستان (جلد اول) از نظر خوانندگان گرامی گذشته است.

گلشن امارت که اینک به انتشار آن توفیق حاصل کرده ایم، نسخه ایست قلمی مشتمل بر شش گلشن و چهل و سه گل و ده صفحه که در تاریخ قرن ۱۹ افغانستان سوانح سالهای طفلی و جوانی و شهر ادگی و دوره اول امارت امیر شیرعلی خان را با یکی دو سال اول دوره دوم امارت اواختوا میکنند و به حساب هجری قمری از تاریخ تولد امیر (۱۲۳۷) شروع و به سال ۱۲۸۷ خاتمه میدهد و نه سال اخیر سلطنت دوم پادشاه مذکور باقی میماند.

نسخه قلمی گلشن امارت پانزده سال قبل جزء کتابخانه ریاست مستقل مطبوعات بود و چون حفاظت آن به حیث یک اثر قیمتی در ملی مسلم شد مجلس ریاست مطبوعات آنرا به کتابخانه موزه کاابل اهدا نموده و با اهمیتی که در تاریخ کشور داشت در سال ۱۳۳۳ به طبع آن در مجله آریانا شروع نموده و امروز چاپ مجله آنرا بدسترس علاقمندان میکند.

مؤلف گلشن امارت مولوی نور محمد مخلص به (نوزی) کسی است از اهل قندهار که در همین زمانیکه در دربار امیر شیرعلی خان رفت و آمد و احیاناً حضور داشت با ما مورخین انگلیسی پنجاب هم بی مراد و ارتباط نبود و حتی قراریکه خود می نویسد گذرش به لندن هم افتاده بود.

گلشن امارت با اینکه ناقص است و تمام دوره حیات امیر شیرعلی خان یکی از یادشاهان محمدزایی را به زیان نمی رساند معذرت از حوالی ربع اول به بعد. سال تاریخ افغانستان را در قرن ۱۹ در بر میگردد لذا در تاریخ معاصر وطن اثر بسیار داشتیم و مفیدی بشمار میرود. معنویات آن یا نسخ قلمی دیگری که چاپ کرده و میکنیم مخصوصاً دو جلد یادشاهان متاخر افغانستان در روشن ساختن زوایای تاریخ دوره محمدزایی و معرفی رجال آن عصر کمک زیاد میکنند.

۱۰ سنبله ۱۳۳۵

احمد علی کهراند

(۲)

فهرست

صفحه

گل اول :

در ذکر ولادت عاقبت محمود پادشاه مستند بود و ظهور او از کتب هم به کشور وجود ۲

گل دوم :

در ذکر جمع آمدن ارباب تنجیم و اصحاب تقویم بنا بر تحقیق وقت ولادت و زمان
مواود با سعادت و تعیین فرمودن سادات سعادت قریام و علمای کرام اسم سامی
و نامی حضرت صاحب قرانی. ۵

گل سوم :

در ذکر رفعت نمودن آن جناب به خواندن و نوشتن لوح دولت در انتشار سعادت
گرفتن و آداب دینداری و اسباب آموزگاری بدین فن ۷

گل چهارم :

در ذکر توجه نمودن خاطر همایون به از تعلیم کلام ملک هلام با کتب اسرار
کشور ستانی و انکشاف فرخنده سالت پس از تنجیم بدایع علوم با انتظام آداب عالم
گیری و جهان بینی. ۷

گل پنجم :

در ذکر واقعات و ستوح حادثاتی که در ایام شاهزادگی و روزگار عنفوان جوانی
از آن حضرت به ظهور پیوسته ۸

گل ششم :

در ذکر خرابی فرقه ساله توخی بر دست موید سبحانی ۱۰

گل هفتم :

در ذکر تعبیر دارالقرار قندهار از زمین فسیح میشت ازوم امیر باوقار و خسرو
کامکار و بیان حوادث هند و وقایع نایسته که باعث وسبب شد بر توجه امیر به تغییر
علیین مکان به باب قندهار مینوشتان ۱۳

گل هشتم :

در ذکر وارداتی و ستوح حادثاتی که در ایام توقف امیر علین مکان در قندهار
به ظهور پیوسته. ۱۷

گل نهم :

در ذکر و ایامه نامه مهر سپهر حشمت و سپهر مهر عظمت نور دیده اعیان شهزاده
عالم و اعیان سردار شیر علیخان ۲۰

(ب)

- صفحه
- گل دهم :
در ذکر اهتزاز الویه نصرت انما بصوب قندهار حسب الحکم امیری قطیر علیین مکان
الوقار امیر علیین مکان. ۲۳
- گل یازدهم :
در ذکر تسخیر ملک غور بردست سردار محمد شریفخان از عنایات ملک منان. ۲۵
- گل دوازدهم :
در ذکر توجه رایات نصرت آیات بطرف هرات و بیان پواعت توجه امیر کبیر
براستیصال سردار سلطان احمدخان. ۲۷
- گل سیزدهم :
در ذکر اهتزاز الویه نصرت انما از جلال آباد بطرف اعدا ۳۰
طرح نشستن عساکر منصور برگرد قلعه هرات حسب الحکم خاقان غبور. ۳۳
- گل چهاردهم :
در ذکر وقایع یورشات که در ایام محاصره بظهور رسید. ۳۶
- گل یازدهم :
در ذکر واقعه ناگزیر فوت امارت پناهی ظل سیحانی امیر کبیری قطیر علیین مکان
امیر دوست محمدخان. ۴۳
- گل شانزدهم :
در ذکر جلوس همایون ظل الهی بر فراز مسند جهان بانی و روح سریر کامرانی ۴۵
- گل هجدهم :
در ذکر اهتزاز الویه نصرت انما بصوب دارالقرار قندهار و از آنجا به
مستقر الخلافت کابل. ۴۸
- گل هیجدهم :
در ذکر فرار شدن سردار محمد اعظم خان . ۴۹
- گل نوزدهم :
در ذکر اطلاع یافتن آنحضرت بر مکسر و خدیت سردار محمد افضل خان . ۵۴
- گل بیستم :
در ذکر توجه شاهزاده بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان و سردار محمد رفیقخان
باسیاه قراوان و لشکر نصرت نشان بصوب کرم و استیصال سردار محمد اعظم خان ۵۸
- گل بیست و یکم :
در ذکر توجه رایات غالبیت بصوب ترکستان و استیصال سردار محمد افضل خان ۵۹

(ج)

صفحة

گل بیست و دوم:

در ذکر مقابل شدن هر دو سپاه کشته خواه بهرم جنگ سلطان و شکست یافتن دشمنان.

۶۳

گل بیست و سوم:

در ذکر امور آن چند که بواسطه مثل بر حبس سردار محمد افضل خان و انعام حکومت اواز تقدیر خاقان منان و گریختن عبدالرحمن خان (بصوب بخارا و سیردن مملکت ترکستان به سردار فتح محمد خان).

۷۳

گل بیست و چهارم:

در ذکر مجمل واقعات که بعد از حبس سردار محمد افضل خان روی آورد.

۷۵

گل بیست و پنجم:

در ذکر توجه فرمودن امیر صاحب سریر بصوب دارالقرار قندهار و فتح آنند یار بعون عنایت جبار.

۷۸

گل بیست و ششم:

در ذکر دایه کبری و حادثه عظمای قتل شاهزاده جنت مکان سردار محمد علیخان و سردار محمد امین خان.

۸۱

گل بیست و هفتم:

در ذکر برپا شدن شورش ترکستان و بی وزیدن ملک حرامان و طلبیدن سردار عبدالرحمن خان را از بخارا و سیردن ملک ترکستان وی را.

۸۶

گل بیست و هشتم:

در ذکر توجه شهریار جهاندار در موسم بهار و مقابله خصم بی اعتبار.

۱۰۲

گل بیست و نهم:

در ذکر توجه خاقان بحر و بر دفعه دیگر بطرف خصم بدسیر از قندهار.

۱۰۱

۱۱۳

گل سییم

در ذکر نهضت رایات نصرت آیات از دارالسلطنت هرات بصوب ترکستان

۱۱۵

گل سی و یکم:

در ذکر توجه شهریار فرخنده فر بهرم رزم اعدای بداختر از دارالسلطنت تفتیل بصوب کنابل و قتل سردار فیض محمد خان.

۱۱۷

گل سی و دوم:

در ذکر شمه احوال سعادت نشان سردار رفعت مدار سردار محمد اسلم خان

۱۲۱

۱۲۷

ذکر ظلم پسران سردار محمد اعظم خان.

(د)

گل سی و سوم :

صفحه

- در ذکر آغاز طالع نیر سلطنت و جہا قیامی از مطلع سعادت تقدیر قدر کبریا
 ۱۲۹ ثانی و عزیمت سفر قندهار و استخیر آند یار
 ۱۳۱ وصف شہزادہ محمد یعقوب خان

گل سی و چہارم :

- در ذکر نہضت حضرت سکندر مرتبت از دارالسلطنت ہرات بصوب دارالاسقرار
 ۱۴۱ قندھار

گل سی و پنجم :

- در ذکر نہضت رایات حضرت علامت بصوب مستقرالخلافت و گریختن و قرار شدن
 ۱۵۰ خصم بد سیرت

گل سی و ششم :

- در ذکر حرکت سردار عبدالرحمن خان از ترکستان و عزیمت آن
 ۱۵۳

گل سی و ہفتم :

- در ذکر نہضت رایات حضرت نشان بطرف ہندوستان
 ۱۶۰

گل سی و ہشتم :

- در ذکر بقی سردار محمد اسماعیل خان و برای اعمال خود رسیدن
 ۱۶۸

گل سی و نهم :

- در ذکر عزیمت سردار محمد اسحاق خان و استیصال باغبان
 ۱۷۰

گل چہلم :

- در ذکر دو آوردن اینچنان سلاطین اطراف بارکشا فلک اشتہار
 ۱۷۳

گل چہل و یکم :

- در ذکر شورش میر علم خان ہونکی و برای اعمال خود رسیدن
 ۱۷۹

گل چہل و دوم :

- در ذکر ارتحال سردار محمد اعظم خان ازین خاکدان قانی پسو سعادت
 ۱۸۵ آباد دارا بیدی

گل چہل و سوم :

- در ذکر توجہ خاطر قیسن مادر شہن یار جہاندار بہ تعمیر بلاد و رفہیت عباد
 ۱۸۰

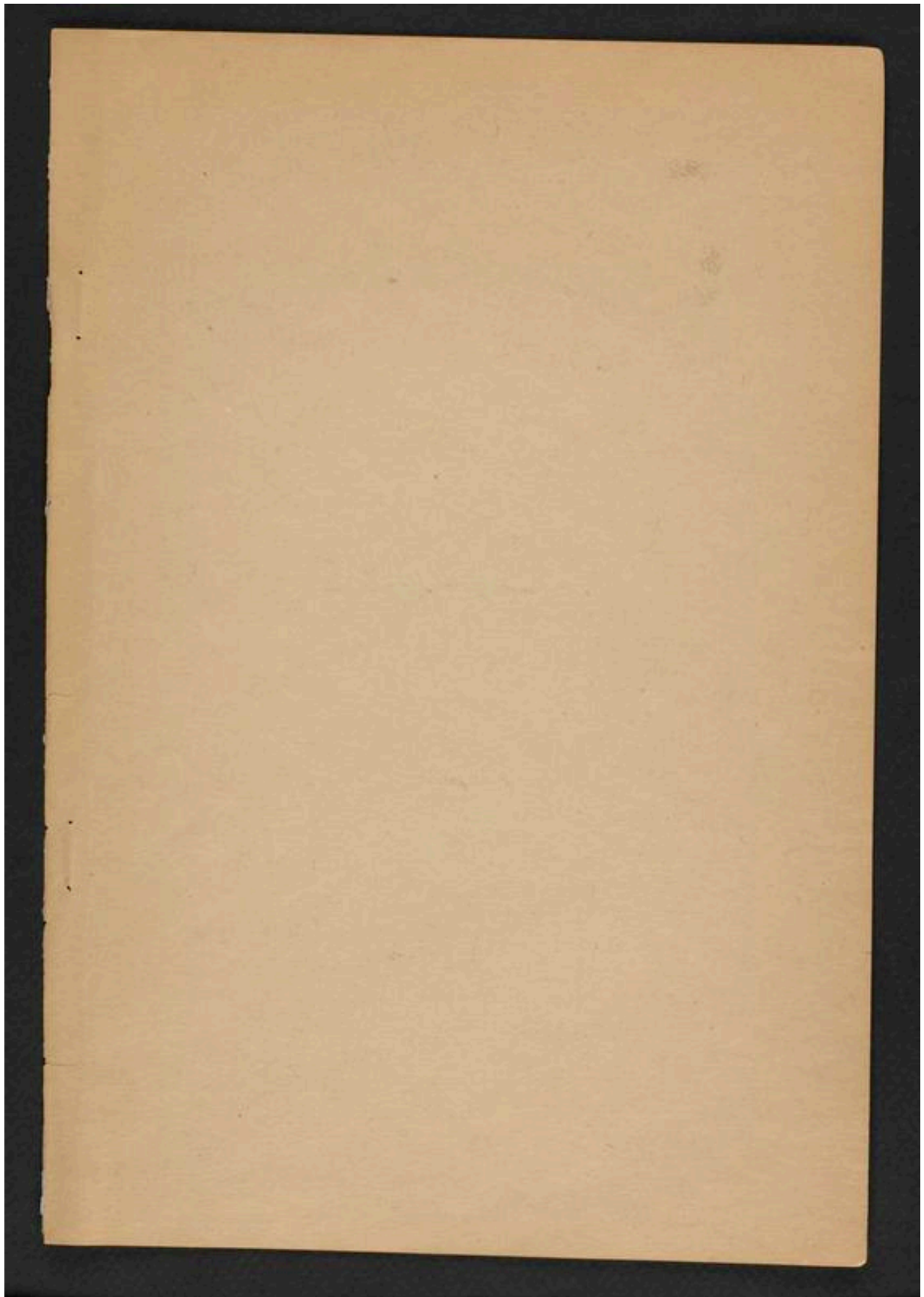


از نشرات المجمعین تاریخ
"نمبر ۴۳"

گلشن امارت

تألیف :

نور محمد «نوری»



بسم الله الرحمن الرحيم

گلشن امارت

هذا كتابنا يثبسط عليكم بالحق ما كنا نستنسخ ما كنتم تعملون
حمد يبعد مر خدای را که زبان مودخ زمان از بیان تاریخ سلطنتش گنگه و لال
است و دغتر کس و نمکدان از بیان فرامین اطف و امتناش موسوم بعجز و کلال مالک الملکی
که اوج افلاک از مدارج عظمتش پایه کین وقوح افلاک در زیر اعلام عرش نشانش و ربابات
ظفر فراش سایه نشین شاهنشاهی که عرش مجید سرادق بار گناه عز و علای او ست
و کرسی تاشیه بردار عظمت و کبریای او قلم اعنی مستوفی دیوان تقدیر او ولوح محفوظ
خزانه دار اسرار حکمت و تدبیر او جهان پناهی که تاج خلافت و افسر سلطنت بر سر هر که
خواهد نهد و منصب حکومت و مسند ایات از هر که خواهد ستاند

توتی المملک من شاه و تنزع المملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء

بیت

از نعمت است بند کسی و شاهی دولت تو دمی هر کسی می خواهی
بغشند مناصب و مراتب و الا جای و توا زنده بندگان بغلتهای یاد شاهی و بغشایند
معاصی باصحاب مناهی و ملائک بنیاز شیا نگاهی و آه سحر گاهی و تعف تبعات را کبان
که از نسیم غنیر شمعش دماغ مسبحان و کرد و بیان عالم علوی معطر گردد و صدف صاوات
طبیات که از رشحات قبض آتاش خاک نشینان عالم سفلی بهره ور گردند نثار مرفه منور
و مشهد معطر سلطان بناو گناه اسعفا و سالار ز مره انبیاء سید عالم سرور او لاد آدم
ماء غلظت زدای شرک و بدعت مهر جان افروز دین و ملت شارح شهر شریعت شارح سطر
حقیقت مهبط اسرار سبحان الی اسری مصاعدا یوان دنی فتدلی آنکه اوای دولتش بطراز اعزاز
آدم و من دونه تحت اوائی معطرز است و رایت نصرت آیت او بزیب و زینت نصرت بالرب
مسیره شهر معزز یعنی احمد مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات اتها و اکملها باد

قطعه

السلام ای قبیله تر کوهر دریای جود اسلام ای باصفای درار کان وجود
السلام ای آنکه زنگ غلظت و کفر و نفاق صیقل نیغ تو از آینه گیتی ز دود
السلام ای آنکه ایواب شفاعت روز حشر جز کاید لطف تو بر خلق نتواند کشود
و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر گل معطر و سنبل معطر آل
با کمال و اصحاب عالیجناب آن قله امانی و آمال بناد

بیت

خاصه آن چار یار شرع شعار که چو ارکان عالمند چهار

(۹)

گلشن امارت (۵۰۰) رسد امان حضرت انجم تاریخ شهرت تاریخ ۱۳۳۲

اما بعد می گوید بنده هیچمدان بملوای نور محمد قند هاری متخلص به نوری که چون
عرض اصلی از ترتیب این واقعات و تهذیب این حادثات ذکر معامد و مناقب حضرت خجسته
سمات امارت آیات امیرالمومنین امام مسلمین ظل الله فی الارضین عارج معارج خلافت و کیوان
جاهی نیر جهان تاب سپهر فرمان روانی بدر گیتی افروز آسمان کشور کاشانی جوهر
شمشیر شجاعت ودلاوری جوهر عرش شهادت و از در دری خدیو سعید الاوتاد داور همایون
نهاد رعیت پناه فلک بارگاه صریح البر ایا حامی الا نام ظهیر الشریعت مقدر الاسلام
والمسلمین امیرالمومنین ..

قطعه

امیرالمومنین شیرعلیخان آنکه شیران را نباشد غیر ظل را پشتش روز و غا منجا
خیال تیغ تیرش آفتاب اودر ضمیر آرد بروج آسمان هریک ز تحویلش شود جزا
اگر زین سان شود معذور هر بوم و براز عدلش نباید جفا غیر از مسکن غنقا دگر ماوا
بمهداد او بشکفت اگر چون قند گلرویان دهد سروسپی صیب و انار و ارکس و شپلا
ز بس رشک کفش خون در حگر کرده است در بار صدق یا قوت تر زاید بجای او لای لا
اگر نعل عدل در گلشن خلقت چرا گزدد زدود شعاع سلف خانه افلاک مشک آلا
ازان بشواختن بردان بشریف چنین شصت که گیرد کار دین حق بسوی و همتش بالا
بود محرم این سواد بعد از آنکه از ذکر امور طفیلی فراغ یافت عنان جواد خوش
خرام فمرا بصوب گلشن ششم که مشتمل بر ذکر ولادت با معادت و ظهور دولت ابد مدت
و واقعات و رویداد های آن ایام سعادت فرجام تافت و چون عنوان گلزار این حدیقه رعنا
و قویاوه شجره این روضه زیبا رونمای گلشن و گل است موسوم بگلشن امارت نموده شد .
چشم داشت آنکه از نظر اکسیر اثر قابو چنان بسار گناه خداوندی گند شنه غرقبول یابد
و گویا کب اشتهارا و بر مشارق و مغارب عجم و عرب نباید آمین یارب العالمین .

گل اول

درد کرد و دعا قبت محمود بادشاه مستند جود و ظهور را و

از کسقم عدم به کشور وجود

دران زمانی که خاقان مقدر پناه امیری نظیر علین مکان امیر دوست محمد خان در ولایت
خراسان در دارالسلطنت کابل ارم تقابل که از هتکه روحانیان و مردمک دیده خراسان
آنکه غره ناصبه شمس جهان است بر او رسک امارت و جهان بینی نشسته و از یسکه
جلالت و مملکت ستانی بجای میبست ما تو شش آر است و چهره در هم
و دینار یسکه با عرو فرارش تا بدار و غلبه و منیر از ذکر اسم سامیش مایه افتخار روزگار
دولت و سعادت باقیقت همایونش یار و تائید غیبی همواره مددگار و تسخیر و نصرت بار ایت
ظفر نگارش قرین بود و از حسن عدل او باد سبازا که پریشانی و شیرازه کشایی اوراق غنچه
عادت او است بردن برنگ گلی از صحن چمن میسر نشدی و شیر زبان که خوردن دل آهوان
سیرت و جلیت او است رمة غزالانرا شبانی نمودی و هر چند انواع نعمت و اسلاف روح و راحت
در شان آنحضرت افروز از حد احصا و بیرون از عدد و استقصی بود چون هیچ معنی اشرف

و موهبتی اعز و العلف از جنابت اولاد کرام و شرافت اعقاب و ثوی اعتبار خجسته فرجام نبود
 بساکشورت فرزندان ذوالعز و الشان صبح و شام بلکه علی الذوام خاطر خاطرش درینند
 طاب قریندی که طاق بلند و اوق بستان سلطنت و کامکاری و کاخ را سخ از کنان دولت
 و شهر باری را حافظ تواند بود مقید میداشت و همواره بر صفحه حال و آینه خیال صورت
 این معنی مشکاشت و از دیر باز بر بان نیاز از در گناه بی نیاز خصلت چنین مولود مسعود
 مسأت می نمود و همواره از عنایت حضرت ذوالجلال در آرزوی این مقصود می بود و سنت
 سنیه حضرات انبیا را که پادشاهان کشور اجتناب از افتضاء میکرد چنانچه کلام معجز نظام
 فرغانی از این معنی خبر میدهد حیث قال عز من قائل رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک
 سمیع الدعاء و نس تنزیل آسمانی ربنا هب لنا من ازواجنا ذریه طیبه انک سمیع الدعاء
 قاطع بر آنکه فرزندان رفیع مقدار نور دیده پسران فک افتدازاند و فجوی - دو هبنا
 لداد سلیمان نعم العبدانه اولاد برهانی است ساطع بر آنکه و جود اولاد بختیار از اعظم
 نعمای کردگار و نتایج اتجای انبیا علیهم السلام است بعرضت آفرید گار و چون ارادت
 ازلی بر وفق عنایت ام برلی برین تعلقی پذیرفته بود که فسر مشید سلطنت و کامکاری و لغرف
 رسین دولت و شهر باری آنحضرت سکندر مرتبت از عروش اختلال و انهدام ایمن مانند لاجرم
 بعنایت بی غایت حضرت الهی حل اسم به تاریخ دهم شهر محرم سنه ۱۲۳۷ بنگر از دو صد و
 سی و هفت هجری نبوی صلوات علیه و سلم که این لالی منظوم و جواهر مختوم که از نتایج
 طبع غرا و رای بیضای قدیح النان مایح البیان مولی احمد جان الکو زانی است صغی
 عجیب و طرحی غریب در او درج فرموده چنانچه حروف او لیسن مصرعات مبنی از اسم
 مبارک و حروفات نخستین مصرعات آخرین بحساب حمل منتج تاریخ ولادت با سعادت است
 حسیه رفیه این ماطوره مراد و معراج یافرتی مقوی فواد می تواند شد ازین تاریخ مزده رسا
 و ازین نوید عقده کشا است و همدرین ایام این جواهر آبدار را در سلک نظم کشیده .

نظم

آمد از عرصه عدم بو جود	شاه عالی جناب منبع جود
مهر خلت بهترین زمان	مظهر لطف کردگار ودود
یافت عالم زهنتی پاکش	رونق و روشنی دوز و نمود
روز عاشوره سال مس مبین	بو جود آمد این چنین مسعود
شاه انجم سیه امیر کبیر	از چنین مزده شد بسی خوشدود
ید احسان فشانند بر عالم	در بخشش پروی خلق کشود
رخش عشرت چرخ بران آورد	تاج رفعت بهرخ هفتم سود
عالم از غلام بود چون شب تار	صبح رویش شیا به خلق نمود
اور کشدی بدین جهان خراب	قدمش ساخت پاک و صاف و سالود
یکشب اندر خیال تاریخش	قاصر آمد طبیعت جلدود
از کرم سر کشید هاتف گفت	ساحب بخت باد این مولود

۱۲۳۷

اورا پسر نامدار بلکه فروزان گوهر شاهوار، درخشان اختر آفتاب طلعت از برج دولت
و اوج رفعت طلوع یافته قروغ لعل آن خورشید درخشان بر اطراف جهان و اکتاف زمان
تاقت و آفتاب وجودش از افق مطلع سعادت طلوع نموده طلعت سوز و گیتی افروز گردیده
مثنوی

فروزان اختری از برج شاهی درخشان گوهری از درج شاهی
گدلی از بوستان جزو دولت مپی بر آسمان ملک و ملت
فروغ تابنداری در جنبش برخ آیات سلطانی مبینش
خورشید بیکه اطراف عالم از فروغ آفتاب طلعتش درخشان یافت و ماهی که از پرتو
جبهه سعادت بخشش مرآت کائنات روشنی بر روشنی تاقت در این ساعات واسعه اوقات مولود
عاقبت محمود به طالع محمود طلوع نمود.

دست

ز موج بحر کرم گوهری پدید آمد ز اوج چرخ شرف اختری پدید آمد
بیاغ مجدد و معالی کئی مراد شکفت بهال دولت و دین را بری پدید آمد
شکوه و شوکت امارت و خاقانی و دبدبه شمت و جهان بینی از طلعت قدر صورت او ظاهر
و علامات دولت و فرمانروائی و آیات مکت و عظمت و کرامتی و حکمرانی و امارت سلطنت
و گیتی کشائی به چهره خورشید بهره او باهر

مثنوی

گرا می دری از دریای شاهی چراغ روشن از نور الهی
مبارک طایفه غریب سر بری بطالع جدا ری ثقت گیری
از افق جبین مبینش بهیل این معنی رخ می نمود که آسمان ایت اقالیم عالم را خورشیدی
شود گیتی افروز و سپهر عظمت طبقات جهان را قمری گردد عالم سوز از مطلع خجسته مقطع
طالع مسعودش آفتاب عالم تاب این مضمون طالع بود که شام ظلمانی طوایف بنی آدم از طلیعه
طلوع ماه دولتش صبحی گردد در روشنتر از روز سید نوروز تا ذات خجسته صفایش از آسب عین الکمال
محقق شود. عاهدان جوامع مجامع انس بتلاوت آیه - وان یکاد هواطبت مینو دند و آیه قدر
رفیع العرش جانش باعالی مدارج کمال و اقامی مدارس جلال ترقی فرمودی مبعدهان صوامع قدس
- و الهی که یسبحون بعد و یستغفرون امن فی الارض - اقامت و طایف دعاء سعادت طالع مقرر مودند

مثنوی

که یارب سبز باد این نعل دو است که سر زد از ریاض ملک و شمت
مبارک گوهری باشد الهی که بیرون شد ز درج یاد شاهی
زخو رشید رخس کج کرد جهان نور زگردش خانه کرد دایت معصور
ز فرخ طالعش عالم شود شاد کسی کش بینند از غم کرد آزاد
طرب را هر طرف در ها کشاید به بخشش گنج و گوهر ها کشاید

گل دویم

در ذکر جمع آمدن از باب تنجیم و اصحاب تقویم بنابر تحقیق

وقت ولادت و زمان مولود با سعادت و تعیین فرمودن سادات سعادت

فرجام و علمای کرام اسم سامی و نام نامی حضرت صاحب قرانی

هر چند امیر علین مکان بنور یقین میدانست که البته حوادث روزگار بی واسطه مستند است
به حضرت قادر مختار و آبی غلوی و امهات سفلی در نگارخانه تقدیر و نگارخانه تصویر و اله
اندو حیران و عاجز اندو سرگردان چه جانی که دست قدرت پذیر الامر من السماء الی الارض بر مقام
صانع - تصور کم فی الارحام کف بشامه نقوش حکمت عیان سازد امیت باز نجوم چه حیل نماید
وجه شعبده باز اما چون اسرار حکمت الهی و انوار نامتناهی وجود بعضی اشیا را بظهور
بعضی اسباب مربوط ساخته چون اختلاف لیل و نهار و تفاوت طبایع فصول از منتهی اژ شتا و صیف
و حران و بهار به میسر شمس تعلق گرفته و نظام عده شهر و رهای که شناختن اوقات عبادت است
بسطه و رات شکل غمیر تعلق پذیرفته و این معنی از نفس کلام سجائی حیث قال عرو علا
یسئلونک عن الالهة فزهی موافقت الناس و الحجج مستفاد می شود پس تواند شد که وسائل سعادت
و عوامل مرادات با استخراج کواکب ثواب و ایهاج معطالع طالع باشد بنابران اشارت علیه
فرمودند که دقیقه شناسان صناعت تنجیم و مصدیان استخراج موایده و تقویم به رای صاحب
درویت ثواب از سر تیغ و احتیاط تحقیق وقت ولادت و استخراج طالع همایون نمائند و مقام
دوات بر ریاض سعادت رقم فرمایند امتثالاً لامره منجمان ثواب و احکام میان صاحب طعانت
قوای آبی غلوی و مواد امهات سفلی بروجه احتیاط از تباط داده زایچه طالع همایون
موقف رسانید.

منوی

چنین باز دادند شورا جواب که گردد بر افق ماک و ثواب

چو از مهد فرق آورد زیر تاج زایران و توران سنان خراج

بعد از آنکه جهان بین فرخ طالعی اشارت بالغ چنان و طراوت روضه رضوان یافت
و انوار آفتاب سعادت نشان بر اطراف بوستان بلکه بر اوج آسمان یافت

بیست

بوستان بر بوستان افشانند بن بهجت نثار آسمان بر آسمان افکنند بن شادی کلاه

ورنه اقلیم فلك شکرانه این مرده را مهران عالم غلوی بر سم موده خواجه

می کشو دند ازیر افلاك فیروزی قبا میر بودند از سر خورشید یاغوتی کلاه

آنحضرت از غایت خلوص عقیدت و کمال طویرت که نسبت اسادات عظام و علمای کرام
داشت طالب فاتحه کرده استدعاء اسم سامی و نام نامی نمود ایشان نیز درباره این دود مان
خلافت دهاء باغلام کردند و بنابر ملهم غیبی و اشارت لاریبی که الا سما تنزل من السماء
نام خجسته فرجام او را شیرعلیقان تعیین فرمودند و بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که
پادشاه ذی شوکت خواهد بود و غلامان ساهای قراران در سایه دولت او خواهند آسود

و بعد از آن حضرت را در مهد مرصع نهاده سعد بن و قریب بن جان و روان به او دادند و امراء صاحب الشد بپر وادشای بی نظیر را برای آنکه گری او مقرر ساخته دمی از نظر مرحمت و ظل شفقت دور نمی انداخت و هر يك از ایشان با مبد واری از سر اهتمام به خدمت منسکاری شهزاده سکندر فرجام نیام می نمودند و همواره کمر هواداری و نطق جا گری و جاسپاری بر میان بسته تقصیر را بر خود حرام میفرمودند و چون اختر برج شاهی و گوی هر درج شاهنشاهی از مطلع کمال و مشرق دولت طلوع یافت مزده فر خنده ماسر و لادت بنظر اف و ا کتاف معانیت رسید آنحضرت از عین عشرت کلاه بهجت باوج سپهر و قراز ماه و مهر بر افراخت و فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که کمر بستگان درگاه آسمان جا زینت طوی و تزئین نهیت مجلس نشاط مرتب سازند بنابران امراء اعتبار و وزیرای رفیع مقدار چند جا کمر خدمت نیشکر واریسته اسباب مسرت مرتب ساختند بر می فردوس آئین در غایت تکلف و تزئین آراسته صلا ی عیش و خرمی و ندای شوق و بیغی در داده ابواب طرب و شادمانی پر روی ارباب دولت و سعادت کشودند مجلسی دلکش و معفلی فر دوس و ش آنچنان زیبا و خوش آراستند که سپهر جهان دیده با هزاران دیده در نظاره آن حیران و در نماشای آن سرگردان ماند

بیت

همه ایوان شاهی گشت پر نور فلک میبگفت یارب چشم به دور

بعد از آنکه خاطر همه یون از بزم عیش و نشاط فراغت یافت شکر مواهبت الهی را به وای جوی بتقدیم رسانید و بشاد مانی تمام خلعتهای فاخره و تشریفهای وافر پیشانیچه باید مزد بار بآب مجلس عنایت نموده خاطر جمع گردانید نگاهبانان معتد الزاج و حافظان مستقیم ملایم شهزاده ساخته هر کس که مناسب خدمت نبود چون قطره اشک ارچشم دور انداختند و قبله قبول عنایت او را بهمد سلامت و استقامت بر آورده دا به لطف ایزد بشیر تر بیت

بیت

به ناز دایه لطفش بر در آورده بشیر گام زیستان لطف برورده

وایام شیر دلپذیر بغیر و سعادت و اوقات رخاغ بصحت و سلامتی گذرانید و فتایات الهی و تائیدات نامتناهی سال عمرش بعبادی تمیز و سرحد دانش رسانید از حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانماری مانند نسیم بهاری میدید و از مجاری گفتار و کردارش نور سرودی و فروغ کامسکاری چون بارقه برق آذری می درخشید

اگر بپهلو و لعب نا کهان عنان میثافت فروغ سلطنت از مطلعش عیان میثافت

کحل سوم

در ذکر رغبت نمودن آن جناب بخواندن و نوشتن و لوح

دولت در کنار سعادت گرفتن و آداب دبنداری و اسباب

آموز گاری پذیر فتن

هر چند سلاطین کامکار و خوافین جمیع افتداری با وجود تعلیم و تعلم و فهم الهی
از تعلم علوم رسمی و تفهیم فنون کسبی بی نیازند اما چون علم و فضل با عدل و عقل سلاطین
فرین گردد جام جم و خاتم سلیمان شود.

مثنوی

همه دانستد کافور هر شماری به از دانش نیا شد هیچ کاری
کسی قابل بود از بهر شاهسی که تعلیمش دهد فضل الهی
پشاهان گشته علم ایزد روان کرد یک سره کار عالم چون توان کرد
ولیکن علم کسبی هم شکر فاست که نی یک حرف در خط چون دو حرف است
بنابران امیر زمان علین ممکنان معنایات ازلی و سعادت ام یزلی فرمود که آن نور
حدقه بینش و نور حدیقه آفرینش را بخواندن و نوشتن رغبت تمام نموده معلّم ادیبس
فطرت بزرگس لوح دولت در کنار سعادت او نهی و انواع فضل و هنر و اصناف
شمائل دیگر که لایق و درخور پادشاهان دادگر باشد بیاموزد چون فطرت از تعلیم
تبیین و تفهیم آیت کریم بسم الله الرحمن الرحیم فراغت یافت حروف مبانی بر کلمات معانی اندوخت
خاطر الهام پذیرفت و قلم سخن سار لطایف پر داز از هر طرف که بر لوح سبزه تحریر
نمود انوار و اسرار در هر یک تعبیه بود و بر سبزه این حروف بتعلیم آیات بیانات فسر آتشی
پرداخت و چون ضمیر حق پذیرش از تاب آفتاب کتاب الهی روشنی و آگاهی یافت
عنان گیت خورش خرام قلم را بصبوب حسن خط و لطف رقم نافت بنان گو هر افشا نش
که مفاتیح خزائن و احسان است تحریر آثار امتنان علم بالقلم اظهار نمود و خامه ندایع
نگار که شرفات قصر شریفش بنکنا بنان و القلم و مایه سطرون مزین است فحوای مصرع ای
حسن خط از دفتر اخلاق تو بایی بر در و دیوار و زرگار بشوب ترین صورتی رقم فرمود.

کحل چهارم

در ذکر توجه نمودن خاطر همایون به از تعلیم کلام

ملك علام با اکتساب اسباب کشورستانی و الثقات فرخنده سماعت پس

از تفهیم بدایع علوم با انتظام آداب عالم گری و جهان بینی

بعد از آنکه آنحضرت سکندر امتثال باندک سال بنائید ذوالجلال فضل و کسنان
بر وجهی اکتساب فرمود که خوافین روزگار را بسالهای بسیار نمودار آن میسر نخواهد
بود اگر در شرح مناقب علیه و غرض مراتب سیه همایون موصفات پردازند و میوه طبات
سازند از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح پذیر نشود.

گرفتم آنکه مرا موید زبان گردد
بر ای خامه ز سر تابدایان گردد
معامدش چو ز ادراک عقل بر و نست
بسگفتن و به نوشتن کجا بیان گردد
خاطرهایم از گزارش خامه بدایم نگار
دنگارش کذاک لطایف گزارش بنگار
آیدار و تیغ آتشبار از مناع ملاح
خطی بدایم رماح خطی میل نمود چه اگر شمشیر
عالم کتا با معاد رایم که هر چه هست
به بند چه توان دانست کتا معصالت شهر یار سپهر
افتاد از آمد و شد کذاک گزار چه طرف بندد
اگر شمشیر صاعقه کسر از برق و ابر
ی دشمن بدست در نباید همه دانند
که از کربه خامه در معر که و هنگامه
پیش کشاید.

بجای خامه بدست آرد مع سینه گذار
که بر صحنه دوات از و بر هم ماند
قلم تراشیده تیغ آیدگون بر دار
که آب حدت او گردد فتنه پشاند
بر و قلم اگر چه فصیح لسان و مدیح بیان است
اورا با تیغ چه نسبت که تیغ را یازان
دشمن صحن در میان است.

قرار ملک بشمشیر تیز بنا بداد
زبان کذاک کجا ملک را قرار دهد
عروس ملک کمی در کنار گیرد چست
که بوسه بر دم شمشیر آیدار زند
اقرین چون فیکرت صائب از اکتساب انواع آداب
فرات یافت تدبیر عالم ستانی و شمشیر
اندیشه جهانیا بر آینه شمشیر صحنه خاطر حق پذیر
تافت و با معضای عزیت مملکت
کشائی و انتظام امور پادشاهی التفات فرموده
پذیر انداختن چون لمان ابروی خوبان میل
نمود و بچو کسان با ختن چون حلقه زلف دلایران
در میدان سعادت گوی دولت بر و سائید در اسرار
نوب و تفشک و انوار تیغ و ستان صد تحسین و هزار
آفرین از سلاطین بانسکین گذارید
دور اطوار شجاعت و آثار جلالت داستان رستم
داستان و کبر و دار اسفند یار بی اعتبار
ساخت و هر گاه به سرم نشاط شکار سپوار
گشتی اردم شست و کلوله تفشک
او مرغ در هوا و آهو در سحر اقبال بر واز
و آرزوی تک و تاز در خاطر دشوار گذشتی

اگر بیرون شدی به عزیمت جبر
دو آهو را پیکری کردی پیک
نه صیدی در زمین جستی و شمشیر
خدا پیش آید چنان بشعور پساری
که عزیمت جرم او در فتح اعلام
خارج از چین ستاند باج از شام

کمال پنجم

در ذکر واقعات و مشو و حاد ثانی که در ایام شاهزادگی

و روزگار عشقوان جوانی از آنحضرت بظهور پیوسته

معنی نماد که چون وجود کیمیا بخش حضرت ظل الهی بمنایات سبعانی و تأییدات
و نامتناهی بپای رشد و سرحد دانش رسید از کوه سعادتش لعل سلطنت و جهان کشائی
چون آفتاب عالم تاب می درخشید و از در پای حمتش گوهر خشت و پادشاهی مانند بارقه برق
از ابر آذری روشن میگردید.

همواره سایه همای سعادت بر سر او نشان میداد که عنقریب باغی مدارج جهانپانی خواهد
شناخت و باز بلند پرواز اقبال بر فرق فرقه‌سای او بال میکشاد که به مطالب ارجسته و مقاصد
بفشد پیوند خواهد .

بیت

آفتاب سلطنت از جبهه‌اش عالم شدی آورد دولت از فروغ طمعش لامع شدی
غرض از تذکر این معانی و تهیید این مباحی آنکه حضرت فرخنده اختر که بتائید ملک
اکبر آوازه بخت همایون وصیت دولت سعادت مقرون بادنی و اقبسی عالم رسید

مثنوی

مطعمه دولت شاه جهان لاله شمع شمع میر زمان
برجه روشن شده چون درمهر آمده در جنبش از ویران
خورشید اقبال و امام جلال او روز و شب بدرجه بلند اثرش میشود و در آنولا که زمان
شباب و آوان شباب آن خورشید مالک رقاب بود با وجود ایام صبری با مصداقی عربیت مملکت
کشائی و انتظام امور ادشاهی انفات میشود و همواره اندیشه اسعلا بر سر فرمان روائی
و مستحقان آرائی در خاطر خاطر داشت و پیوسته داعیه استیلا و صورت اعتلا بر صفحه ضمیر
مشرجهانگیر می‌نکاشت ازین است که بغایت شریف متوجه نظم نظام پیاده که معروف
بیان است و تنسيق اقتضای حواره مشهور برسانه شده جیوش رزم گوش را بطور درات
سلاطین دروم و ایران و فرنگستان برپا ساخت و از اطراف و جواب متوالی و متعاقب سیاه
ظفر جنب و لشکر کواکب و دلاوران روزگار و مبارزان که در میان جگر دار و جگر داران
رزم و پیکار یامید و آری بسیار بود که حضرت کامکار می پیوستند و مانند فتح و نصرت
و اقبال و دولت روی بدرگه بارفت می آوردند .

مثنوی

دایران زهر گرشه جمع آمدند جو پروانه برگرد شمع آمدند
سواران بگرد شه گشته گوش جو زنبور بر زهر برگرد نوش
و هم درین ایام غالبیام سردار محمد رفیق خان که آوازه جلال و وصیت سلالت او
با طراف جهان حار و منتشر بود از سردار غلام حیدرخان برادر اعیانی آنجناب که اسم و ایامی
بر خود داشت بریده مشرف ملازمت حضرت اعلی مشرف گشت و آنحضرت نیز در باره او عنایت
بی عایت و مکرمت بلا نهایت نمود و دلجوئی تمام فرمود .

(۹)

کتابخانه امارت ب سید امان الله ح مجری و پاینده محمد ۱۳۳۳

گسل ششم

در ذکر خرابی فرقه ضاله توخی مردست موبد سبجالی ،
قبل ازین گذشته که از طغیان فرقه توخی امیر عابین مکن از دار السلطنت کابل با عساکر
عسرت مظاهر متوجه استیصال دغیان قطع طریق شده برای پاس خاطر برادر عزیز القدر
سردار کهنه دل خان آن عزیمت را قطع نموده قلع و قمع ایشان را بر ذمه سردار موسوف نهاده
از قلات قهقریا نهضت فرمای مستقر الامرت گردید و چون سردار موسوف با اتصال ایشان
بیرداخت غرور آن متردین و طغیان آن متردین زیاده از اول شده راه کابل و قندهار را
مسدود ساختند بنابراین تأثیر غضب امیر بی نظیر در اشتعال آمده آنحضرت را با وجودی
که دمی از نظر دور و لجه از بصره نفور روا نداشت بجهت اتصال ایشان هتور فرمود
و انصرهای پدرا نه که دستور العمل سلاطین جهان باشد در گوش حق نبوش آنحضرت دیده به آبی
صایح و در مراغه مجلسی ساخت و عساکر فراوان و دلبران رزم جویان را بجهت فرمود
آنحضرت بعد از انتظام مهم سفر با طفر به طابع همدان و بخت روز افزون در شمان اسقامت
اعور و کشف ادعیه ساخته جمهور روی عزم قضا امضا بجهت قلات گذاشت و باغبان و خیم
فرجام و طاقین نهوست نظام بهما از اطلاع بران امر معتم الا تسرا چون افطار امطار فراوان
و مانند افواج امواج بی پایان و مانند سیل از کهنه ازان رو بدشت نهاده بزم معار و وفاد
مجادله بازوی جلالت افراخته چون اجتماع آن فرقه ضاله بر عرض واقفان عتبه جلال رسید
بعد تهیه امور ارت حرب و تمهید اسباب طعن و ضرب بی توقف رخس عزیمت برانگیخت و اوان
نهضت برافراشته متوجه قهرایشان گردید .

بیت

شه جم نشان خسرو کامیاب در آورد ای طغر در رکاب

با وجود آنکه مخالفان نهوست و بنیان یاجتدین هزار سوار و پیاده ای شاد در موضع
جعفری آماده کین و رزی بودند آنحضرت برواق اشارت قاتا عزمت توکل علی الله
از صدق نیت و خلوص طویت و رقعه و غیره خالق برمت توکل بر عون سبحانی و تائیدات آسمانی
نموده و با آن عسکر الفک توجه به صوب دشمن نمود و این بنور بهشت و رای شجاعت و بیش از
اندازه مردانگی و جلالت .

بیت

هست مخصوصان در گناه الهی را بسی کارهای بوالعجب کان درسی باید کسی
تا که بر موضوع مذکور تلافی فریقین شده علی الصباح

مثنوی

چون رایت صبح شد درخشان شد خیل ستارگان گریزان
فرمود شد غضنفر فرس خا قسان م و پید و مظفر
تا جمله سیه سوار کردند آماده کسار زار کردند
لشکر آنحضرت که چون کواکب ثوابت و یابدار و در موقف حرب و قتال مانند

قلب فرك دوار سخت قدم و اختوار بودند در برابر اعدا میده و میسره و خلفه و قدام
آراسته توبه‌های آتشبار ضاعفه کردار را پیش جان ساخته خلف آنها فراول را جای دادند
آبجانب خود چون جان عزیز در قلب جا گرفته و از آنها آب این دشمن کینه ور بالشکر
خون خوار دلاوران جنگدار با ترتیب و سازی که درنگار خانه خیال نگنجیدی همه
چون لاله و غنچه درخ و خفتان پوشیده تیغ از غلاف خلاف افراشته مقابل لشکر منصور صف
کشیدند .

مثنوی

ز سوی دیگر دشمن کینه وار	بر آراست صف از بی کنارزار
سپاه می سرا سر همه تیغ زن	بگر ز گران سنگ خارا شکن
گروهی بر خود و د مغر همه	دلاور چو و بار صندو بر همه
دلاور دایران مرد آز مای	نهان زیر دوشن ز سر تا بیای
سواران پر خشم پر خاش جوی	همه بر شکل و همه گرگ روی
همه شیر چنگال شمشیر زن	دایر و قوی و عینک و صف شکن

چون از طرفین دلاوران جالبین روی جنگ آوردند از آواز شو بهای نهنگ پسر
و از شلق نهنگ های از در دروازه در زمین و زمان انداختند آخر الامر سپاه منصور
دست به تیغ نیز نموده از میمه سردار محمد رفیق خان لودیشی با جمع دیگر از امرای
بانهور که مرگ بگوا نه نهنگ جان شکار و نهنگ خدنگ آیدار در شب نام حبه مور
و دیده مار دوختی حرب آغاز کردند و از میسره عالیجاه میر علم خان خوشکی بسایه
دلاوران فتنه آور به تیغ آسمان رنگ که اجل در آینه گوهرش چهره شو دی روز
رسد از آوردند و از جانب قول عالیجاه سردار فتح محمد خان در درج و زیری باجمعی از
سواران شجاعت نشان و بیادگان نظام بیایان گوش تباران را از نوک ستان و تیغ بران
آرایش داده جمله حمله بردند مرد و لشکر کینه‌های ارقی از بخت دیگر در آوریده و مانند
شیر و نهنگ و بیل و نهنگ در هم پیچیده بر صورت امواج دریا با هم آمیختند .

مثنوی

دور و به چو نهنگ اندر آمد سپاه	پسنگی ایر کوهی بر آمد سپاه
که باران او بود شمشیر و تیغ	و زو گشت عالم چو در پای غیر

در آملای دارو کبیر که فرخ مخالف و موافق از میان پر خواسته تیغ تیر را بر سر
وروی یکدیگر میزدند و ملازمان رگسب ظفر انتساب نیز جدا شده در کنار زار جانسپاری
میشودند بقدر دست و تیغ نفر از سواران گرگ حینان بقول در آمده قصد ذات با برکت
آنحضرت که در حصن حصین ربا لعالمین بود گردیدند آنحضرت که کوه شجاعت و
مردانگی و آسمان تهور و بهادری است منوجه دفع آن متهورین گردیده چون آفتاب
درخشان بران خیل ستارگان زد معاذ الله نزدیک بود که چشم زخمی به پیکر قدسی
رسد درین اثنا عالیجاه میر علم خان و پسرش محمد افضل خان رسیده سپه داری و جانسپاری

را پیش گرفته محمد افضل خان از شمشیر زخم کاری برزاق خورده جدا پستانه شمشیر
دودستی میراند تا که چندانان مقهوران بقتل رسیده باقی رو بگریز نهادند زمانه روز
اقبال مغالغان را شب ادبار رسانید و خورشید دولت ایشان را در عقده ذلت انحسار
حرمان متکدر و متکسب گردانیده اجل جان شکار آگاه اعدا را اکثر آن فیه غمدار
بر گرفته از اجساد مقتولان عرصه میدان پاکوه الوند تسای پدیرفت .

بیت

ز بسیاری سر زمین بیگمان سرافراز شد بر سر آسمان
الغرض چون فرقه ضاله دست ستیز و آویز بسته دید پای هریت و گداز کشاده یافت
عاقبت آیت الفراز بر خوانده روی از صف کارزار بر تافتند و از صدمه سیاه فیروزمند بوادی
هریت شتافتند .

مثنوی

چو یاری ز اعطاف باری نیافت عنان از صف رز و بیکار تافت
ز خیل و سپاه خلف را افتد دار هریت نمودند مردان کار
چو بر بسته دیدند راه سبزی تنها دند پاه در طریق گداز
چون به تائید یردانی و عنایت سببانی تپاش بر صبح فیروزی از افق دولت و مطلق سعادت
امیری طالع گردید عساکر گردون آثر دست به تپ و تاراج اموال و احوال و انقال و دوایب
و اهراس اعدا دراز کرده کتیری از آن دون سیرتان را در فید اساری در آوردند .
آنجناب را فت مآب بفرجی (و ان تعفو عرسلکم) کنار بسته جان بخش را شمیم
زربختی نمود و حکم قضا امضا برای استخلاص اساری جوی ساخته از غنائم آنچه به دست
هر کس افتاده بود معاف فرمود و گردن کشان را که دران عرصه کارزار و مهلکه خونخوار
جان سپاری ظاهر گردانیده بودند پایه قدر به اوج سروری رسانید .

مثنوی

چو کیتی در فتح و نصرت کشا د بروی علی شیر با عدل و داد
به جمعی که در عرصه روز جنگ ز رفتند از جای بی نام و تشک
دران وادی مهلک چنان سوار نهادند بکجا قدم استوار
در میزان گنج و گوهر کشاد تقودی فراوان به انعام داد
و چون هاتف اقبال به تائید ایستد متعال آیت (ان افعلناک فتحاً مبیناً) بر خوانند
و دست عنایت حضرت ذوالجلال نهال آمانی و آمال در گلشن دولت و چین سعادت امیر جسم
مرتبت نشاند نزل در فرق توخی افتاد و بترک املاک و اموال گفته خانه آوج روبه کوهها
و بیابانها نهادند آنحضرت که (بالهؤمنین رؤف الرحیم) شمیم و شمیم مرصع است و خواست
که اطفال و انانث بی گناه بیابان مرگ شده طعمه دندان گردند از مر که گاه رایات نهشت را
اگرشته تا حدود اوغنداب که مسکن و معاوای فرقه جلال زنی است تشریف فرما شده اکثر

خواهش ایشان را به تسلی تمام دل خوش ساخته بر جاه نمودند و با چرا برایشان مقرر ساختند
از قتل و تاراج و تپ مأمون فرمودند از آنجا به قلع فرموده سرفلات را معین سرفلات
جلال ساخت چون موضوع مذکور از وزیر تو حضور رشک است المصور گشت اولاً طرح
قلعه انداخته چون حصار آسمان به بروج و باره در انداخته باشد نمود و به اهتمام تمام ارج و باره
آنها تعمیر نموده محکم ساخت .

مثنوی

مگو قلعه کوهی بقایت یابد
از وروشته و هم کو ته کنند
بلندی او تا بعد کمال
از مانده کو تا دست خیال
برفت سرفراخته بر سپهر
صف کنکرش از فرق چون

و چون خاطر همایون از آبادی قلات فراخ یافت و فرقی تسوخی نیز از ادبی تا اقصی
گردن زیر حکم قضاء توام نهاد سردار فتح محمد خان و سردار جلال الدین خان را در آنجا
حاکم ساخته برای قدیموسی والد ماجد نهضت فرمای دارالسلطنت گاه یل گردیده دیوار
مبارک را قلعه حاجات و کعبه مرادات فرمود بعد وصول به کعبه مأمول امیر علین مسکن
آنحضرت را در کنار عاطفت و کتب مرجع در آورده سرفرازی لوا اندازه بخشیدند .
هو العالم القدير .

کل هفتم

در ذکر تسخیر دارالفرار قندهار از یمن قدوم میمنت ازوم امیر باوقار و خسرو
کامکار و بیان حوادث چند و وقایع نایسند که باعث و سبب شد بر توجه امیر به نظیر
علین مکان بجانب قندهار می نوشتان

از اقی حدیث شجسته نهد یث
(اذا اراد الله نفاذ قضایه و قدرته سلب من ذوی العقول عقولهم) غرضید اینست چون مطلق می نماید
که چون مالک الملك ملک پیش تعالی و تقدس نفاذ قدرت و فرمان واجب الاطاعت خویش نماید
و صورت آنچه تقدیر فرموده بدستبازی قلم قضاء رقم قدرت بر اوج مشیت چهره کشاید
از فضلی عالم و عقلی بنی آدم عقل را باز ستاند و منتهی قدیم صلاح و سدره و طریق مستقیم
نجات ارشاد از شریقه بصیرت آن فرقه باجبر و عذاب پوشیده گردانند و بسبب تعیلات نفسانی
و تسویلات شیطانی پیوسته بکارهای ناشایسته قیام و اقتدار نمایند تا صدق کریمه
(ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرزقوا و ما بانفسهم) گردیده و بال کمال آن عنقریب فریب ایشان
باز گردد .

بیت

چون نفاذ حکم خود خواهد شد ای ذوالجلال
عقل را از صاحبان عقل گیرد در کمال
تا به کاری چند ناشایسته روی خود نهد
هم به ایشان باز گردد آن و بال و آن کمال
مصدق این مقال و تفصیل اجمال آنکه چون در تاریخ هشتم ذوالحجۃ العرام سنه ۱۲۷۱
هجری نبوی سردار و الانبار سردار که متدل خان و انسی قندهار به حکم
(کسل من علیها فان) رطل گران مرگش از دست ساقی اجل چشیده و دیده است

حیات را بقاشی مدامت سپرد و از قرار تخت به زیر زمین حاقبت رخت کشیده در جوار
رحمان قادر عندلیک مقتدر جام گرفت. و از آن ملک چون سردار رحمدل خان برادرش
و سردار محمد صدیق خان برادرش را هم در اراج و پرخاش افتاده برخی از رؤسا و رفقاء
سردار رحمدل خان و بعضی مدد و معاون سردار محمد صدیق خان شدند. در شهر قندهار شب و روز
به توپ و تفنگ خانه برانداز یکدیگر کردند و امراء زنده از طرفین بقتل رسیده حال
سیاه به تپاهی گرانید اگر چه بعد از قتال و جدال فراوان سردار رحمدل خان غالب شده
سردار محمد صدیق خان را از شهر اخراج نمود و اسم حکومت و نام ایالت بر سردار رحمدل خان
قرار گرفت مگر از خود سری هر یکی از اولاد سردار رحمدل خان و سردار پسر رحمدل خان
و سردار پسر رحمدل خان که خود را حاکم مستقل می دانست یک خانه و هزار کد خدا پرستی کنار
آوردند و قیام و خفته از ملک برخواست و آرامی در آن دیار پدید نیامد لهذا عسراش
بعضی دوریشان و دوستانه به پایتخت سر بر امارت امیر باتدبیر علین مکان رفته اعیان نامه
فساد و عناد التماس نمودند. علی القاصد سردار امیر افضل خان ولد سردار پسر رحمدل خان
که ولد از پیشدش درین فساد بقتل رسیده بود و با جانب امارت پشاهی شیوه خبر خواستی
از سابق داشت عسراش مکرر مرسول نمود. بنابراین امیر علین مکان که مد نظر کنیا
ایشان بجز رفاهیت رعایا و آسایش رایا از ایالت و امارت نبود بعد از اطلاع برین امور
ناشایسته و حرکات ناپایسته و نیز بتأثیر ملاحظه غلته که به سبب رحلت وزیران محمد خان
و حکومت سید محمد خان پسرش و تسلط شهزاده محمد یوسف خان سیدوزایی در دار السلطنت
مرات که به غلو و پیوسته بوده ایچ زبان دان را بعد از سردار رحمدل خان و سایر سرداران
قندهار فرستاد تا به اندر زهای لائق و صالح قسایق گوش ایشان را بر ساخته از حرکات
نامعقول که سبب بر اندازی خاندان است باز دارند چون ایشان را ایام دولت و روزگار
سعادت به آخر رسیده بود مصالح واضح را ناشنیده انگاشته از خواب سرگوش بیدار نشدند
و چون این همه خاندان برادر و برادرزاده امیر بی نظیر بودند نتوانست که از آفت بی اتفاقی
بیاد فتنه روند. صلاح کار را غیر ازین ندید که ملک را در قبضه اقتدار پند گمان خود
در آورده ماده نزاع را از میان ایشان مرتفع دارد لاجرم بالشکر گران و نویخانه فراوان
بطرف قندهار لوای نصرت استملا افراشته نهضت فرمایند. و حضرت سکندر مرتبت را کینه
دران وقت به خطاب سرداری سر فرازی داشت و حاکم غزنین بود فرمان رسید که روانه
آن طرف شده ملک را از تنازع منازعین انزاع نمائید و سرکشکان وادی نامرادی را در سبایه
لطف و انصاف جای داده از تباب آفتاب حوادث و اعتساف بر هاند و تشنه اسبان حال ملک
بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته به فرای رافت فرای بر و احسان رسانند
و بدست مرحمت و دینوازی خارا زبای ستم بد گن بیرون آورده سایه مکرمت و دلداری
بر مفارق سرکشکان گسترانند. آنحضرت نیز بایستاد نظام و رساله و نویخانه و سایر رعایا
از غزنین نهضت فرمای آن طرف گردیدند و چون تشریف فرمای قلات شد سردار فتح محمد خان
والی آنجا را نیز با خود روانه فرمود تا وارد ده خواجه گردید سرداران قندهار که
از قضیه صادق (الملك اعظم) قافل بوده در خیال آن بودند که امیر بی نظیر برای اصلاح ما آمده

یگی را به حکومت متعین فرموده پس خواهد رفت از گنبد عساگر منصور و حشمت و شوکت
 شهر یار غیور مثبته شده در صدد عتبات و قیاد شد اند حضرت اعظمی که منجیل
 خاطر خاطر جام جهان نهای جم و آئینه حکمت ری است اوضاع ایشان را فهمیده عتبات
 اختیار را بدست مدبر خرد که فرهادی برحق و و هنای مطلق است سیرد + خواست که
 تاورد مو کب کو اکب موا کب بندگان اشرف امیری نظیر بدون رفت و آمد میانجی توپ
 و تفنگ و بدون استعمال ادوات حرب و جنگ قلعها در تصرف آورده حاجت نزع و بر خاش
 نگذارد واپس در روز دو وقت صبح و شب ناسد و دوسه نفر اربابان بختن و همین قدر
 سراز بطور اردالی به سلام سردار رحیل خان آمده در وقت بازگشت همرا در مواضع
 منفرد متواری میباشد و تنها از شهر بیرون می رفت و جمعه خانه را تسیر بطور اسباب
 در صندوفها در شهر می فرستاد تا که به بختن که بانی و جمعه خانه و اکبر سوار را در شهر
 جای داد و اشخاص که اراده فساد و سرکشی از خوانین و غیره در سر داشتند با انواع مختلفه
 داجوئی ایشان محصوره به خلعهای گرانمایه خوشدل ساخت و لطفه از خود جدا نمود +
 به شرارت انگیزی و قتل جوئی نگذاشت تا که ساخت قلعه اعظم خان مقیم سرادقات امارت
 به تاهای شد و حضرت اعظمی دانست که کسی را صفت چون و چرا نخواهد شد انتای دولت
 خدا را فرستاده و راج و بار و در و پ و مدخل و مخارج قلعها را بدست آورده محکم ساختند و روز
 بعد امیر به نظیر تشریف فرمای از گشته قدم بر سر یز کیوان نشان نهاد و خلائق را که ودایع حضرت
 خالق اند بعدل و داد خود شد و خرم ساخت و ابواب عیش را بروی مغلوبان باز کشاد
 و فتح چنین را زیور معالک دانسته تسخیر آن را از غنایات آفرید گدار (ج) شناخت و شکرتهم
 ایزدی را بجای آورد قلعها را بر بار دولت روان فرمود +

مثنوی:

نفرمود لا عشق خوش قلم در بید خرد ماند دا ناز قلم
 ز دوح سخن قفل معنی کشود روان نامه فتح انشاء نمود
 هر کس که فرمان لازم الاذعان و اولوالامر منکم را مؤثر شده خاک نعلین مبارک را
 طوطیای نصر بصیرت نمود به مدارج علایا و مقاصد الهی فاشر گشت +

قطعه

هر که در آمد ز در طاعتش باقیه شایستگی تاجنگاه
 و آنکه کشید از خط فرمانش سر شد جو قلم سر زد دور و سیاه
 هر وافر مکننی که پای خبارت دروادی جبارت مانده گردن از حلقه اطاعت و متابعت
 پیچید در حال و حال دوحه دولتش به سر سر حوادث انقطاع یافته سیاه و حشمت های متور
 گردید سرداران قندهار به از اطاعت و مطاوعت آیتا اقرار خوانده به اطراف و اکناف
 متفرق و متناثر شدند +

بیت

همه آن کنند کس نیابد و نکاو

چو تیره شود مرد را روزگار

چنانچه سردار رحمدل خان بطرف معروف و معروف کلانش بطرف بلوچستان و سردار محمد صدیق خان سمت مراد و سردار خورشید خان و سردار سلطان علی خان بطرف فوشنج گریختند بعد از مدت قلیل به مشون آیه و مشافت علیهم الارض ما رحبت و مشافت علیهم انعم و مشون ان لا اله الا الله مقربان در گناه هک اشباه را وسیله عذر خود نمودند ایشان نیز به مشون ان تعذبهم فانهم عبادك و این تفر لهم فانك انت العزیز الحكیم آتش فیه رسایا مت نهیب او را به آب شفاعت اسکنین داد علزیز خطای پوش نمایان همه را بدلیل عفو پوشانده فرمودند.

بیت

صد بار اگر توبه شکنی باز آ

این در که مادر که نوییدی نیست

به اصفهان تمام همه روی پسر گناه معلی نهادند و به آن تفصیرات بهدراج علیا سرخروئی یافتند ذالك فضل الله لیؤتیه من یناله تفصیل این مجمل آنکه سردار جلال الدین خان خلف مجاهد فی سبیل الله وزیر صاحب را با جمعی از سوار و پیاده و توبه عقب سردار محمد صدیق خان مقرر فرمود چون سردار جلال الدین خان وارد قراة شد مدتی را در شهر قراة دست گیر ساخت و قسرا را سپرد سردار خیر الله خان نمود خود روانه قندهار شد در اثنای راه در موضع خاشرود سردار محمد صدیق خان گریخته و استظهار جنگل مبرا که خود را خلاص ساخته روانه گلستان که از مشافت تفرات شد در آنجا هم به پیریه فرسیده بود حیل شفا اجرام طواف سریر خلافت بسته سعادت عیبه بوسی دریا رفت و سردار رحمدل خان که بطرف معروف رفته بود سردار فتح محمد خان برادر سردار جلال الدین خان را به عقب او شمعین فرمودند او را را غلغله کرده سر به قلات کشیده و سردار رحمدل خان از معروف به آب استانه که در حدود قرنین است رفته از آنجا از ملک سلیمان خلیایی پندک کما کری رفت پندگن امیر بنظیر حضرت اعلی را امر فرمود که رفته او را دلجوئی نموده به حضور برآور آید حضرت اعلی تا حدود قندهار رفته از آنجا بواسطه میامی دلجوئی عم نموده از قراة آرام ساخت تا که سردار غلام حیدر خان از عقب رسید از حدود کما کری او را بهمد و وثیقت به حضور اقدس رسانید و سردار محمد علم خان که بطرف بلوچستان رفته بود از راه گندهاره وارد سیستان میان امل شاه باز قندهار شد املای دولت انگلیس و پرا نظریه نموده به خاطر امر ای نظیر و پرا از ملک خود اخراج نمودند پس از راه خاران و چوسان روانه طهران شد مدتی در آنجا بسر برده تا آخر در راه مشهد مقدس بر منزل میامی و نرینان از دست امان تر کمان شریعت شهادت نوشید و سردار خورشید خان پسر سردار میرد خان و سردار سلطانعلی خان پسر سردار کهندل خان که به سمت فوشنج رفته بودند متوجه آزار معلق آمده فطاح الطریق پیش گرفتند امارت یتاهو حضرت اعلی و سردار محمد اعظم خان را عقب ایشان مقرر فرمود و قریه شورادام یک مرأه قندهار بر مزاج و حاج حضرت اعلی حادثه عسار ش گردیده واپس تشریف فرمای قندهار گردید و سردار محمد اعظم خان طریقه ظم چقا نه چهلست و است پیش گرفته به حکم

بیت

قدم بسامپسارک معبود
 کوی به دریاسد برآورد دود
 عالمی را درین سفر بر باد داد چنانچه ملا نورمحمد ترین ساکین فریقه شو شاپ
 محروم از راقی را نقل کرد کشته درین سفر سردار مجدد اعظم خان ایشاق را طلبیده
 فرمود که مقارن می شرواز شالی بهید عرض نمودم که این ملک خشک آب به است از
 ابتدا دایا تا این دم دانه بر قیج کس درینجا نگاشته و تا آخر دنیا نخواهد گناشت زیرا
 و چوب مرا انداخته آفتاب زدند که بی شعور شدم و همین می گفت که شالی بدالغصه چون
 دو حدود قوشیج رسید در خانه های بعضی سادات و قراای بی دینی آورده و پیلای عام در
 آورد و بش افکند و به هزار فضیحت می بیل مقصود به فساد مرا بخت نمود آن دوسر داران
 از او شنج بشورایک و از آنجا به گرم سیر میرفتند رفقه و در قلعه ملغان اعلام خلاف
 برافراشتند بد گمان افوس سردار محمد شریفه آن را بر سر ایشان تعین فرمود چون منار الیه به
 ملغان رسید سردار سلطان علی خان به ایران رفقت و خوشدل خان را به مید و مو انبلی
 خوشدل و مطمین القاب ساخته بحضور اشرف آورد و جوشش فساد ایشان فسر و انشت
 و ملک آرام گشت

گل هشتم

در ذکر درآوردانی و ستوج حادثاتی که در ایام توقف امین علیین مکان در
 قندهار به ظهور پیوسته شد

معانی و مستتر نماید که عادت الهی و سنت سنی حضرت سبحانی بران جاری و بران
 طاری شده که چون صاحب افتداری پای مکنند در مکنکنی لیه و اعلام خشک و شوکت
 در تحبش افزاد عزیز آن ولایت را قلیل و جلیل آن ناحیه را خوار و عظیمی سازد
 شاهد این معنا و گواه این ماجرا کلام معجز نظام خالق ابریا و رفیع مساوات العلی است
 حیث قال من قائل ان الملوک اذا دخلو قریة افسدوها و جعلوا عزته اهلها اذلة و کذا تک
 يفعلون غرض از تمهید این مقدمات آنکه چون امیر علین مکن بر تخت قند هار نمکن
 یافت و سرداران قندهار روبه وادی قرار نهند بعضی از ابلیس طپستان غرض گوی و بعضی
 از شرارت جوین فساد جوی که رفیع خود را در خفش دیگران می شمارند و مرض و افغان
 سریر فلک افکار رسانیدند که مجرک این سلسله و برپا کنند این و اواء قاضی ملا قلام مجدد
 است و عنقریب از وی اموراتی بظهور خواهد پیوست که تدارک آن از خیر قوت بیرون
 خواهد شد و از وسوس مزخرفه آنقدر بعرض رسانیدند که آنجناب امارت ماب را تسویلات
 شیطانی الانس بحکم بوسوس فی صدور الناس بر آن آورد و تا آن الهمی العس و ج آخر زمان

(۱۷)

۳۳۳
 ۱۲
 کلین امارت به ن سید امان الله محبی ر سید آقا

را که در دوازده سال حکومت غفران پناه سردار گنبدل خان قندهار را فیه الاسلام
ساختم شریعت مرا و معالم ملت بیضا را بحدارج علیا ارتقا داده بود در حبس کشیده
چهار ماه در قید ماند آخر الامر یازده هزار رویه جرمانه از وی گرفته بشارت اطلاق وی
را مشرف ساخته از کل تکالیف وی را مأمون فرمودند و نیز در ایام توقف امیر کبیر در
قندهار حادثه اخراج سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان بود که بطرف
مهران اخراج گردید مجلس ایشانکه سلطان احمد خان دوست جانی و رفیق غرور نصاری
وزیر محمد اکبر خان علیه الرحمۃ و الغفران بود و همشیر و متبر که خود را که بقس زمان
بود در حبسه نکاح او آورده بود و در زمان حیات و زیر مرحوم معتمد الدوله و معتمد الاعانت
بود چون وزیر بنظیر از دارالفنا رخت به چنان بقا کشید آن مترات و آن مرثیت ویرا
نماند بایران سوء مزاج باور سپیده عهده گرفته انگیزی میگویند لهذا چند دفعه از
ملك اخراج شد قائم پس می آمد و گاهی مصلی نشین شده آواز خدا پرستی در عالم
می انداخت چنین ایام چون دید که سردار این قندهار بنای سرکشی دارند او نیز بنا بر
عادت معهود در سید افشار شد بنادگان افسر بر مافی الصبیر او اطلاع یافته حکم محکم
و امر قضایاوم بر اخراج او صادر فرمود و او با شهتواز خان پسر خود روانه ایران شد
چون وارد مهران گردید ایام بندوبست دول خارجی باندولت ایران در خصوص گداختن
هرات بود که پادشاه ایران امیرالین شاه از عیسی خان بردورانی تصرف نموده سرکار
انگریز ادعا طلب آن بود و به سبب تصرف هرات بندر و شهر و معمور را « حال به محرمه
شهرت دارد » بر ور از پادشاه ایران گرفته بود بلکه سرکار انگریز هرات را از
عهد وزیر یار محمد خان و مجامع محمد شاه هرات را و رسیدن طایع صاحب بیادر از غریبه
شده می دانست و چون پادشاه ایران شبیه هرات را در حوصله خود نمی دید در حدود
مصالحه شده ایلمی را به لندن فرستاده بنوبست بران کردند که امضای انگریز و شهر
را برای پادشاه ایران واگذارند و پادشاه ایران هرات را از میان همه دول بطلبه افغان سپردند این
در این اثنا چون سردار سلطان احمد خان و سردار سلطانعلی خان و سردار محمد علم خان
همه حاضر و مهمان پادشاه ایران بودند و در ایشانرا بدادن هرات نموده هر سه تقریر روانه
هرات ساختند بعد از چند روز آن هر دو را رانده خود سلطان احمد خان حاکم مستقل شد
سردار سلطانعلی خان بقیه بوسی رحیم و سردار محمد علم خان شهادت یافت چنانچه ذکر
شد و در حوادث که در آن ایام رخ نمود بریدن جبه خانه بود که بقدر پنجاهصد بار اشنری بارود
بوقت پیشین آتش از کره صابون خانه دران اجزاده پرید و زلزله قیامت را پدیدار نموده
بزرگ بود که شهر را غالباً خالیها کرد اند.

الفصل چون امیر کبیر را تأییدات الهی شامل حال بود فتح چنین ملک که در سر سبزی
و کثرت قوا که و سلاسل انهار دم مساوات باطلد برین میزند بی جنگ و جدل میسر افتاد
مدت هشت ماه دران مکان ارم انتخاب به عیش و عشرت بوده عازم مستقر خلافت گردید
سردار غلام حیدر خان را که در آن آوان اسم ولیعهدی روی بود حکومت قندهار سرفراز فرمود
و معال فراء و زمین داور و گرشک را به سردار جلال الدین خان ارزانی داشت و خود آن

امارت پناهی نهضت فرمای کابل گردیده به تاریخ ۱۲۷۲ تشریف فرمای مستقر خلافت شد
 بقدر دو سال سردار غلام حیدر خان در قندهار حکمرانی فرمود مگر سیاه پلتن را آنقدر
 تسلط داده بود که امن و امان بالکل از ملک برخاست و رعیت همه دست بر آسمان شدند
 هر چه سیاهی پلتن می کرد بازخواست از آن نبود از حد و ادب که در ایام حکومت سردار
 غلام حیدر خان رعیت نموده قطع شد بدین بود که بر اهل قندهار طاری گردید که لب نان را بچنان
 شواهان شدند مادر مهربان به افق کوشید و کوشه خود منتظر و پدر غمخوار از فرزند
 دلیوند منتظر گردید بازار و کوچه هر روز از مردگان جو غرقه بود بود سرینجه روزگار
 چنان گلوهار افشرد که معتمدین از خوردن انعام غصه ها شاکر و فارغ نشدند و استاد زمانه
 چنان بقیه ها بروی کار انداخت که از باب قطع از پوشیدن دلق یار به پیرا نشی خود
 آسوده گشتند شیخ سعدی علیه الرحمه :

بیت :

چنان قطع سالی شد اندر دمشق که یاران فرا موش گردانده عشق
 و روز بروز تنگی قطع و غله زیادت گشت و هر لحظه و هر ساعت آتش مجاعت و بی فوئی
 بالا گرفت و دود گرسنگی از درون خاس و عوام و اشراف و ایام بر آمده غنی و فقیر صاحب
 و سقیم بیمار از ورمی نیاز شدند و مردم از شدت فقر در خرمن کاه افتادند و دانه می دیدند
 و دست ایشان با آن نمی رسید و در حقیقه مینای کشتزار سپهر خضرا از صورت پرورین نشان
 خسته مشاهده می کردند اما نوشته از آن بر نمی توانستند صورت گرسنگی همه را از سر
 سیر کرده بودند لیکن چنان سیری که دفع گرسنگی نمی نمود چهل را باری نانی بردن بود
 اما از آن بار خورستنی چیزی نمی کشود :

مثنوی :

آن چنان تنگ شد بر ایشان کار که دمی گشت گرک مردم خوار
 با آن پسه نزدیک مرد جا جمعند فرس خور بود بر سپهر بلند
 پیش مرد غم بر سر سیر راه خورشام بود ز کسا سه ماه
 نه دل از نان پید آچنان با کس نه شکم را از آن پدید آرم
 تا مضطرب بجائی رسید که اکثر مردم عیال را از دست گرفته بطرف او طمان فرار شدند
 چنانچه مردم فو شنج و شورایک دختران خود را در سندیب نان بر اهل سند فروختند که
 که در هر قریه از قرای سند همان دختران افغانان تا به آن موجود است آخر الامر تاجر
 رو بکابل و بلوچیه و غیره نهاده مور مانند دانه می کشیدند و فصل بهار نیز رسید اکثر قوت
 مردم از غلبه بود تا که توت و میوه پیدا شد و غله نیز پخته شده قطع تدریجا مرتفع گردید
 البته القصد سردار غلام حیدر خان پس از مواعید کور احرام زیارت قبلة حقیقی
 که بهارت از قندهار و والد ماجد بود به سردار فتح محمد خان را به نیابت خود در قندهار
 گذاشت و سبب باعث بر رفتن کابل آن بود که کارهای سلطنت در رعیت او تعلق به حضرت
 اعلی گرفت و چون اسم و بعهده بروی بود نتوانست که امری از امور سلطنت مقوس به آن

مؤید سیمانی باشد و یادم نماند نوی صاحب اعتبار گزید و چون امورات عالم پیوسته
بر حسب قضا متناظم نیست و کار جهان داریم بنگران می. آن سردار اعتبار بعد از ورود کابل
و سادات قدم بوسی و اندام جدید برض شپ میباشند بدرسام منجر گردید و درین چهل و یک سالگی
بنابر پنج بیستم شهر ذیحجه ۱۲۷۴ از عالم فانی یا عالم جاودانی خرامید.

قطعه :

کدام سر و در بن باغ سر کشید از ناز که تشنه باد خزان آخرش زبج نکند
کدام وقت گلی در ریاض دهر شکفت که سر سر اجش خوار بر زمین نکند
بعد از وفات آن سردار عالی تبار امر علین مکان از آن دولت و مشیران تدبیر سلطنت را
جمع فرموده در باب تعیین وایعهد از ایشان مشورت طلبیدند ایشان قاطبتاً از جمله اولاد
آمارت پناهی حضرت اعلی را انتخاب نموده مشیر بالیشان ساختند و بعد برهان اخلاص اظهار کردند.

مثنوی :

بنا میرد این خرد و دادگر که شد عدل او شامل بهرو
شد از عدل شامل چو نوشیروان امین زمین و امان زمین
بنایران امیر کبیر حضرت اعلی را بفرمای وایعهدی سرافراز امثال و اقران ساخت
و غلظت شاهانه بهشتیده طعنه مبارکپادی بکوش ملایک رسیده و حق بر جای خود استقرار یافت.

گل نهم

درد کر وایعهد نامه میور سپهر حشمت و سپهر مهر عظمت نور دینده اعیان

شهنشاده عالم و عالمان سردار شیر علی عثمان

المنطقه تعالی و تقدس که تاج دولت و بختیاری و اقتدر حشمت و کامکاری مارا به دریاقت
اولادنا اکباد نامکمل و مرصع ساخت و از اوج برج خرواق اقبال ما خورشیدی عالم افروز طالع شد
و نظرمهر بر ذرات ذرات آدم انداخت و مبالغ مشیری حلابع مارا به اجتناع حک و اک
روشنائی بخش و اختراعی آفتاب درخش اتمالی بهشتید که هر یک از یورین و صمدین را انواع
سادات و اصناف مرادای در دامان امنشان شواهد نهاد و دودمان دولت مارا از یورین چراغ
نورانی آتچنان روشن گردانید که شاه انجم سیاه مهر به در بوزة دامن شعاع باز کردند
فروغ روزگار خود طلبید از فروغ طلعت خورشید ما خواهد بود.

مصرع

اهل عالم سالها در سایه امن و امان

و پیرانشور خلافت ما یقام فضاء اعطاء مقرای جلالتی نگاشت که معنون صحیفه توفیق
و ترفع درجات من نشاء تا روز جزا شواهد داشت و او را برویت و روا که من وقتا اعطاس داد
و صورت الهامات عجیب و عکس انوار لازیب در دل حق پذیر او و در بیت نهاد ناهر گزیده اسوال
به تفصیل و اجمال در مرآت خاطر خجسته صفات او مانند مثال در آب مشاهده شود و بر صفات
خیال در آئینه معاینه گردد.

مثنوی :

ذهبی بزرگ که خدائی که ساخت انسان را به آن شرف که مگر عالمی است بهادری
 ز ذهن آینه در دماغ نشک نهاد و بیع مرصه تراز آسمان در نگاری
 به خروان دل و دستی نهاد کز تمیز کشته غمت سما را بکارهای پاری
 به شکرانه این خطبه کبری و واهیت عظمی که خورشید وجود با جود سارا در نوروز
 جهانانی و نوپار کامرانی کرامت فرمود بر ما در زمین بلکه عین فرض است که اول مردم
 دیدم را به تضرع و نیاز برخاک درگاه پادشاه بنده او از نیم و چشم بصیرت و دیدم مددانش را
 به آن کمال الجواهر روشنی و جلاله دهم تا به نظر اعتبار و انصاف در اطراف امور عالم
 ملاحظه و طواف تمام و در هر ولایت که آثار سیل دهن و در هر مملکت که آثار خلل و محو
 گردد از آن بر شود لازم بلکه واجب شمارم. بنابراین معنی درین و لا رای کینی آرا که
 مؤید به ثابتات آسمانی و مؤید به ثابتات ارضی است چنان اقتضا فرمود و خاطر همایون
 ما که مالک دغاب رفیع مسکون است برین مردم و حرم نمود که فرزند دوانند نور دیده عالم
 و عالمیان شهرت جهان سردار شهبازی خان که سلك نسبت ما را از نظام جاوید و فلك دولت
 ما را از فروغ طلعت و متوابع ماه و خورشید خواهد بود بنارگی منظور نظر کیمیا اثر گردانیدیم.
 و یاقوت قدر و مرتبه او را از اوج جیو و ذریه ثریا گذرانیدیم و به خطاب و لیمه بی ویرا
 سرافراز فرموده از افران و امثال خود ممتاز و مختار نمودیم چه دلائل شهر باری از چین چین
 او مشاهده می تواند نمود و محافل کامگاری از فروغ طلعت عالم امروز از معاینه می توان دید
 و از راه استدلال کمال جهان داری او با استقلال می توان دریافت که تقریب شعاع آفتاب
 دولت او بر اطراف بحر و بر واکف وقت کشور خواهد تا تحت بنابران مملکت محرومه غالی
 اساس مالی کرباس را مع توابع غا و قصص ارجانبها بجانب جناب او تفویض نمودیم تمام مهام
 سرانجام مصالح خواست و خواست و توان بدو آن قره العین رجوع فرمودیم اگر چه چشم بصیرت
 او را علیه عین الله انوار الهی و آثار اسرار نامتناهی یا غایتی انجلا داده است که به سره
 حلا بهاء و عطف و کحل بجز او حرف نصیحت احتیاج نماند ما باین قایت شفقت و مهربانیت
 تا چراغ از راه خورشید ضیاء خود که از باب اشعه هدايت بهی الله النور من پناه افروخته
 است پیشوای عرایم او سازیم و رایت فتح آیت او را باقیه سالك و قه قه الا فلاك بر افرازیم
 قادر روشنائی انوار آن ناهمواریهای عرصه جهان به بینایی تمام ملاحظه فرماید و معاف های
 آن را به اهتمام و جهد از پیشه های بدین اهل عتاد ایاشته نماید پس مرئوس و واجب
 چنان می نمایند حقه بارگاه دولت و جاه را با او تمام ارشاد عقلی و انعماد امداد
 عدل شاهی مستحکم نهد تا عامه رعایا را که و دایع حضرت حق (ج) اند
 در پناه سایه پان ممدات او آسودگی تمام روی دهد و منطقه کوس عدالت را آوازه بختی
 دهند گردد که از غلغله آن نوین روان از خواب آید الابد نشاط و انبساط برخیزد و زلزله
 عسف ظلم را چنان به نعت الثری رساند که تا عهد ضحاک توقف نه نموده به پای پس گوچرد
 و در سر جاسوسی مملکت از دوافع انصاف اعلام ممدات افراشته از دوسین سیاست سرگردن
 کثان را بیا در اندازد

بیت:

تا زل ترین منازل قدر تو بخت باشد عالی ترین معاد و خصم تو دار پاد
 و راست قلم صادق رقم را که وجه معیشت آن در شریعت مقر است به شغل شریف مشرف
 گرداند و ظالم ویرجم را که نه نوک خامه خو نخواهد شد ز کردار خون بگر چکاند و شراب
 عیش خویش همان را دادند دست او را قلم نقرماید بلکه انامل او را قلم فرماید.

مثنوی:

عوان چون زشت عامل بر زن است فغان نی ز نشتر ز نشتر زن است
 چو سگ در رمه گشت بر غاله گریز شبان کویه سگ زن به برگریز نیر
 چو خونریز خلق از توبه امان بود ویرست بر سر پادشاهان بود
 شوی گوی بزرگ است کارش بزرگت بهر پایه باشد شمارش بزرگت
 بهر چسار شد کار و هتچسار او جهانی شود تا بیع کنار او
 پس آن به که فرمان ده از چند خویش کند خال خود ز یور عهد خویش
 ز فانون بد بد شود اهل دهر که آئین شاه است دستور شهر
 چو او خود کند کار دشمن پس ز پیداد دشمن پس تا آمد کمی
 اگر باغبان تیشه دارد چو برق از ان باغبان تا به سر زن چه فرق
 ملک به که باشد به بازو نیاز زیر دست سوزد فرو دست ساز
 ملک را زمر ری که دانا بود بسگو بر دماء رعایا بسود
 چو مرغیاه رسد راحت از سوی او همه خلق گردید دعا گوی او
 چو زین گونه ها یافت در سینه جای برو تاج شاهی بسود ز سر پسی
 و از حال غریب بی توشه و فقرا هر گوشه که از سوز گرسنگی کرده گرم را قرص خور
 پندارند و نان دو هفته را کنگنه بدر شمارند و از غایت خام طعمی به شب از خرمن ماه دانه
 امید چشم دارند و در روز از آتش جوع جان سوز به امید قرص خور ز پیور آسادهان باز
 تا شب بپارند غافل نباید بود و در کلبه های تاریک ایشان چراغ عزیزی و متاع عزیزی روشن
 و معین باید فرمود و در تشدید فواید مملکت و تمهید معاضد سعادت چنان هوشیار و بیدار
 باشد که حال فتنه و آفت را در خواب نه بیند و در جد و جهد خدام فلک احتشام چنان اهتمام
 نماید که منصوبه یازان آسمان اگر نرد دغا یازند بساط شب و روز ایشان را چون مهره های
 عاج و آبنوس به چایک دستی بر چیند و ملوایف منجند و لشکر یان را که حامی حرم دولت
 و حافظان حوزه ملک و ملت اند مناسب مراتب ایشان رعایت واجب شمرد و با ایشان خویش
 سبزی و کشاده روئی و شیوه مردمی و دلجوئی سپرد.

بیت:

ملک خصم را می کند زودتر بر چو لشکر دل آسوده باشند و سپر
 بهای سر غویشتن می خورد نه انصاف باشد که سختی برد
 چو دارند مال از سیاهی در پیغ در پیغ آید ش دست بر دن به پیغ

چو دستش نهی باشد از روزگار چو می روی گشت در صف گار زار
 سیاهی چو کنارش نباشد به سرگشت چو را روز بیجا نهی دل به سرگشت
 و چون سلطان مشرق منهای صادق در اطراف عالم باز دارد که آفتاب نتواند که از وزن
 کعبه درویشی مکر می سر در آورد و رعایت و ملاحظه سادات علوی اصل و علوی قرع به موجب
 فن الاسلام علیه اجر الا الموت فی الغریب واجب دانند و تعظیم حال آن زمره علیه کرده
 ایشان را از حوائج ضروریه فارغ و آسوده گردانند و علمای ربانی را که مشاغل نور ربانی اند
 و از شمع شمع بر جراح افروز عالم ظلمانی و فروغ علمشان نور سعادت جاودانی اند انعام
 تمام و اکرام بلا عایت و انجام نماید و هر چه بر رسم ساز دهد از آنقدر وجود توجیه نماید
 و مشایخ اسلام که قوام کار دین قوی و مهدی صراط مستقیم اند و از اسرار اقل و اید آگاه
 و معجز خلوت برای لی مع الله الله حاضر قبض بقبض و ضمیر آفتاب درخش ایشان را بفتیانه تمام
 در یابد انعام از انوار آن زمره کبار بر چهره روزگار دوات اویابد و این چنین اعیان و مقیمان
 و موقوفان و ارباب معاملات و باقی جهات زراعت و اسباب صناعت تمام ولایت در ذمه استاج
 سلطنت فرقه العین مملکت جناب فرزندی امیر و لایحه بی برحق خویش دانند و مال و مثال
 و حاصلات و معاملات تمام و کمال به اعمال او رسانند و خویش را در انیک ادائی قصور و اموال را
 از کمال ایصال مقصر ندانند و مقتضی امثال او را بدیند امثال تلقی نمایند تا مستحق مزیندافت
 و مستوجب کمال عافیت آیند انشاء و حمد العزیز و حضرت اعلی جناب امیر علین مکان
 اسباب سلطنت فرزندان و کهر شاهراد باشد اختر امیر با فرمود و امرای شجاعت پیشه جلالت اندیشه
 در ملازمت او معین آید و در زمان جل و نقود و عنان قبض و بیضا تمام مملکت محروسه بیدار مبارک
 او مغرور نمود.

گلدوم

در ذکر اهتزاز الیه نصرت شما بصوب قندهار حسب الحکم

امیر بی نظیر صاحب الوقار امین علین مبارک
 بر ضرائر کبریا مایه روشن دلان صاحب تدبیر روشن و مبرهن است اگر وجود فی
 جود صاحب حشمتی در اقلین و بر تو آفتاب صاحب سلطنتی در مملکتی نباشد از لدی ظلم
 پیشگیان و جور و حتم فساد اندیشان در اتی زمان آن مملکت درهم و بر هم افتد.

بیت
 اگر خوب عالم نباشد ز می گند زنجی صفت در کعبه فی
 بنابرین بعد از ارتحال سردار غلام حیدر خان مرحوم چون در قندهار صاحب اقتدار نبود
 امر کبیر حضرت اعلی را بحکومت قندهار سر فراز فرموده روانه آن طرف ساخت
 سردار جلال الدین خان که در ایام وفات سردار مرحوم در قندهار بود بعد از ایام تعزیه
 سیرابی آزرمی بر روی کشیده و پرده حجاب روی برداشته داخل حرم محترم آن مرحوم
 گردید و از جواری او پسگی را خطب نموده بجرم خورد و در دو بر صند و قفانه نیز دست تعدی
 دراز نمود و چون ماهیچه را بت نصرت آیات آن حضرت از افق ناحیت قندهار طلوع نمود

شماره جلاله ایچ خان از شومنی افعال شمع خود در نرس افتاده راه فرار سیرد و بطرف
کراچی عثمان گریز نیز نمود حضرت اعلی محمد رفیق خان را با چند نفر خوانین به تعاقب
او مقرر فرمود تا وی را دریاخته نیلی شاه و واپس آورند چون آن گریز پای در نهایت
استعجال رفته و در خوانین تا کراچی رفته بی نیل مقصود مراجعت نمودند سردار جلاله بن
خان که پیشتر از محمد رفیق خان به بندر سومبانی رسیده بعد از مدتی در کشتی نشسته
روایت عربستان گردید باقی احواش در موضع خود حواله قلم خواهد شد انشاء الله العزیز.

حضرت اعلی در ایام ایالت خود در قندهار بر رفاه رعیت و معیشت و اعلاء شعائر
اسلام و آسودگی اقامت نهایت کوشش و غایت سعی بسر برده تا آنکه بهر امر دهمور
و اعتماد اعداء و شعور گماشت و از نتایج خیرات و خلوص طوالت آنحضرت ظهور کسان
طایفه است که در ایام حکومت با بیگانه اودز کوه مقبوضه شاه که به طرف شمالی شهر قندهار
بفصله یک میل افتاده قریب کوه تسل و سورچه و طوب و ریوسه است و ابتدای
ظهور آن چندان نبود که طالب العلمی در ایام بهار روزی از شهر برای سیر کوه
و دشت بیرون رفت چون به موضع معلق رسید جنگی بنظرش آمد که میر خورشید آفر
پسر دیگر بر زده طایفه ایچ از رنگهای آن بیرون آمد طالب العلم از هوس در پیرامین
نگذید در راه شهر آورده بر زورگر فروخت بعد هر روز در معین رفته چیزی بدست
آورده بران زورگر بقیه اوزان بفروش می رسانید روزی در وقت بیع و شرا با هم در
در خاشر افتاده بر سر یکدیگر زدند زورگر رفته این ماجرا را معروف رای بنده گان
حضرت اعلی نمود و به احضار طالب العلم فرمان صادر یافت چون حاضر گردیدند بعد از
این کم و کاست معروف داشت حضرت اعلی آنچه طالب العلم یافته بوده او بقتضای کان
را شریعت نمود تا الیوم جاریست در وقت بهار زیاده از دیگر ایام طایفه آن یافته میشود.

الفصل چون آن حضرت را مزین و ایمانی بود و اکثر امورات امارت از ملک و
لشکری موقوف بر احضار او در دیارهای یون بود اکثر امورات در ایام غیبت در تعویق
می افتاد علاوه بر آن خدمت حضور بنده گان و الهام که سرمایه رنج دنیا و آخرت است
دامن گیر آن جناب بود صلاح کار در آن ملاحظه فرمود که در مسافریه خلافت حاضر
خدمت حراسر سعادت و امانت بوده در مهمات دولت قیام فرماید. بنابراین سردار محمد
امین خان و سردار محمد شریف خان برادر اعیان بی خود را از حضور لامع النور خواسته
حکومت قندهار را به اول و حکومت همراه و زمیند او را و کرشک را به نی سیرد و بعد از
احرام زیارت کعبه مقصود و کعبه بهرود بسته روانه مستقر خلافت گردید و چون به شرف
قدم یوسی امارت مناسب میر کبیر فائز گردید پسر پسران از دین او نهایت معظوظ
شده در کنار خلافت آورد و به پیشین خاندانهای گرانمایه ویرا تحسین روی و فرار
در ایران ساخت.

آن حضرت نیز نصف لاشی که از قندهار با خود برده بود به حضور انور گذرانیده و
شرف قبول یافت.

فتح غور

گل یازدهم

درد از تسخیر ملک غور به دست سردار

محمد شریف خان از غنایات ملک هتان :

روایان صادق الاخبار صورت این فتح را چنین عازم بیان و زب رخسار نمودند . اند که چون سردار محمد شریف خان برآمدند حکومت محال متذکور تمکین یافت محال گشتن و از وند و زوی که در ایام سابق در تصرف عبدالغفور خان حاکم غور بود و سردار ملال الدین خان در ایام حکومت خود بران محال لشکر فرستاد بعضی از قندهاری آن مواضع را واپ ساختند و در ایام بعضی از رعایای کوچی سردار محمد شریف خان بقایا عادت نمود که در فصل بهار برای چرانیدن مواشی هر سال به کوهستان غور می رفتند چون بدان موضع رفتند مردم عبدالغفور خان بایه خود انداخته برخی از مواشی ایشان را تا راج نمودند و رعایا بعضی و سردار موصوف آمدند و خواهی نمودند سردار موصوف از غیرت بغور پیچیده است و بعضی عبدالغفور خان را در دل مصمم ساخت و عریضه به دربار همایون فرستادند در خواست اذن کمک نمود اربع همایون با هم سردار فتح محمد خان از قلات و به اسم سردار محمد امین خان از قندهار عزائم از یافت که سردار فتح محمد خان لشکر قلات را با خود در قندهار برده از آنجا با لشکر قندهار بقصدت سردار محمد شریف خان رسید در موسم تابستان سنه ۱۲۳۸ سردار فتح محمد خان از قلات حرکت نمود و چون موضع فریة آخند میان تور محمد صاحب انارافه برهانه که در دومتزل قندهار است رسید مرش ماهون در لشکرش افتاده در عرسه دوروز فریب دوسه و پنجاه نفر را به آخرت برد و این طاعون از طرف ملک سنده به رفات تاج در قندهار آمده شامل گردید و بسیار قریبه ها را از بنی آدم خالی ساخت از شهر بقدر دوازده هزار نفر بقتل رسانید و به کابل نیز رسید از مقتولین آن سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان شمرده شده اند در کابل قتل عام نموده روایت پنجاب شد .

ذکر عجایب : و از عجایب این سال باریدن گوشت خام بود در قریبه تا بین از غنایات که مسود اوراق بچشم خود ندیدی از آن دید و صادق القولی که در موضع باریدن آن حاضر بود شنید که گردی سیاه چون قیر شامل قریبه و نواحی مذکور شده گوشت باریدن گرفت و تیر از عجایب این سال باریدن برف بود در ماه اسد که ترقی گرمی است در محال تیرین که بسا روغن چرب بود و زائیدن چهار پسر بود توام در شهر قندهار .

الغرض چون عمار منصور در تحریک آمدند سردار سلطان احمد خان والی هرات با استوای جهان سلفی زمان هشیره شهر یار دوران که محرم محترم او بود با شهناز خان پسرش در نزد سردار محمد شریف خان بقراء قنبر ستاده الناس مفوجرا قسم

عبدالغفور خان بمسک استغای فرامود چون شرارت عبد الغفور خان واجب الدفع والتعاس
فرام بطور دیگر بود سوال او مقرون به اجابت نشده بیایل مقصود مراجعت فرمود سردار
فتح محمد خان عساکر قلات و قندهار را سرشده روانه فرامود چون به کناره هره رسیده
جریده پیش شده در فرامود خدمت سردار محمد شریف خان رسیده سرفرازی یافت بعد از
وصول لشکر به فرام به اتفاق از راه گلستان وارد و روانه غور شدند و لشکری که در دو آب
چهار ولی داشت از راه موسی قلعه و تیزلی بر دستر کشیدگان مشهور به سیاه بند طلبیدند
و چون عساکر نصرت مظاهر بیان امواج دریا و امواج یوم جزاء از دو طرف متوجه غور
شدند عبدالغفور خان کورسان باد و بور از قلعه متوجه که جای حکومت او بود با مال و مثال
واهل و عیال گریخته از روی آن سیلاب طوفان بر خواسته روانه هرات شد و سردار
محمد شریف خان رسیده برجایش نشست و سردار فتح محمد خان را با فوج از سوارچران
مقرر ضبط ساخر که در منتهای غورو سرحد هرات است مقرر فرمود او رفته آنجا را
زیر حکم آورده و بوقت مراجعت برادر عبدالغفور خان را بطور پرتغال بسا خود آورده
بعضی اراکین عبدالغفور خان نصیب سیاه منصور گردید و منصور و سرور مراجعت فرمود
چون سلطان احمد خان دانست که بموجب آیه کریمه
و اتقوا غنّة لا تصیب الدین ظلّموا منکم خلاصه

نوبت آن رسید که ملت مایا پمال سم پادیا بان عساکر غبور گسرد شیره بمبیس پیش
گرفته سردار نور محمد خان سر تپ پسر سردار تیمور قلی خان را به ایلی گسری
در نزد سردار محمد شریف خان فرستاد التماس نمود که ساخر را برای ما وا گذارد
و از فرامود رود آنطرف برای عبدالغفور خان معاف فرمایند اگر چه دروازه اجابت بندگیان
امیر کبیر ادعوی استجب انکم بروی سائلین همواره قرار بود مگر چون مقرون صدق
نیت و خلوص عقبت نبود جواب لا انکم لونی شنیده ایلی را رخصت انطرف ارزانی فرمود
و توجه به جمع کردن مالیات و آرامی رعایا کرده سردار فتح محمد خان را با عساکر قندهار
رخصت معاودت داد و حکومت قلعه تیوه و آن محل را به عهده سردار جمعه خان غوری
خود گذاشته جمعی از سوار و پیاده چران بیان ویلتن را در خدمت او مقرر فرموده
عنان انصرا را عطف داده در آخر ۱۲۷۸ وارد فرامود گردید و هم اروق شایع این حال
اخراج سردار میر افضل خان و سردار پرتل خان و سردار غلام محی الدین خان و سردار
کهندل خان بود از محروسه مجملش (۲) این که چون امیر کبیر بنا بر مصلحت وقت و خیر
دولت خواست که حیره از عساکر منصور را به ترکستان فرستد سرداران مذکور را نیز
متعینه آن محل فرمود ایشان در جواب گفتند که در ایام ضبط قندهار بندگیان اقدس و عده
کرده بود که ما ملازم رکاب میمنت مآب با شیم بندگیان اقدس فرمودند که شیره
خیر خواهان اخلاص کیش و بندگیان عقبت اندیش خدمت است و بحسب خدمت ترقی در
مدارج می یابند و عادت مغدو مان عطاوت و رافت است و الدین جا هدایتنا لهنه پنهم سیلنا
شاهد صدق این مدعا است هر گاه شما که شریک دولت می باشید ماریقه خدمت گزاری
نمایید از بیکگان گمان چه توقع حاصل اینکه بعد از رد و بدین بسیار ملازمت را گذاشته از راه
قندهار روانه هرات شدند مصرع و به هر در که شد هیچ عزت نیافت و مصروف حال ایشان شد

گیل دوازدهم

در ذکر توجیه را یسات نصرت آریسات بطرف هرات و پس از آن
 بواعث توجیه امیر حکیم بر استیصال سر دار سلطان احمد خان
 بر ضامین خورشید نظائر ارباب بصیرت و کمال و در خواطر قیض مظاهر اسباب خبرت و جلال
 پوشیده و منتشر نخواهد بود که چون اراده ازلی و حکم لم یزل جبار جهاندار مالک الملک
 تعالی و تقدس شانه به استیصال فرقه وادبار قرینه تعلق گرفته باشد. نسبت به افتتاح انواع
 موهبات و انعام عطیات ایشان را ابتلا نموده به خواجی فتوح علیهم ابواب کل شیء غریق بحر نعم
 سازند. پس بموجب ان الايمان لعلی ان راسخانی به تسویلات شیطانی شکر مم الهی را
 فراموش ساخته مدعای حتی اذا فرحوا بما اتوا کردیده مستوجب اخذ ناهم بقدر شایسته
 شاهد مصدق این دعوا و برهان فاطم این مدعا مضمون بلاغت مشعرون آیه کسبیه و
 واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متفرقا ففقدنا فيها نبيك فليقل القول قدامنا و امیرا
 می باشد. مفاد کربیه آنکه چون خامه مشکین شامه ارادت ازلی و قلم عنبرین رقم مشیت
 لم یزل به استیصال قومی ماری گردد در خواطر متعان و طبعیت بر رگبان ایشان فسخ
 و فجو را راه داده از جاد حق انحراف ورزیده مستوجب قهر قهار گردند. مطابق این حکایت
 و موافق این درایت احوال سردار سلطان احمد خان والی هرات است که چون در ابتدای
 کار استیصال او مقرر شده و رقم تسخیر هرات فرخنده سمات بنام مبعث انجام اعارت
 پناه امیر کرم صورت گشته بود بنابران در آن وقت و آوان از مومی الیه افعال چندنا شایسته
 سر برزد که سبب قوی و باعث کلی بر توجیه اعارت بنامی شد بصوب ولایت او. بیان این کلام
 و توضیح این مرام آنکه چون سردار سلطان احمد خان را عنایت حق جل و علی شامل
 حال شده بسوی نزد و احتمال شدائد و محن به حکومت هرات که خال رخسار ربع مشکون
 و غره ناصیه شهروها مومن است رسید کم ظرفی اش بر آن آورد که خود را مطمئن جهان
 ساخت نسبت خطبه و سکه را بنام پادشاه ایران نمود. ثانیاً سردار سلطان علی خان
 و سردار محمد باقر خان را از شهر اخراج نموده آسبای ظلم را بر رعایا به گردش آورد
 چون این امورات بعرض جناب اعارت پناه رسید اینچنین ربانان را مصحوب نامه نامی
 و صحیفه گرامی در نزد او فرستاد مضمون آنکه اگر آن فرزند می خواهد که سلسله قرابت
 بمقرض مغایرت گسیخته نگردد و اساس موافقت بزرگانه مخالفت از هم ریخته نشود باید که
 سه کار اختیار نماید اول آنکه خطبه و سکه را از نام فرقه ضاله تغییر دهد که بدنامی
 جمیع خاندان را متضمن است و به والی ایران که خلاف دین و دشمنی دنیاوی با جمعه
 ناجیه اهل سنت دارد و به اقتضای زمان خود را در سلك موافقان می شمارد دامن جرئت
 بر گرد کمربل حکم ساخته طریقه خلاف پیش گیرد و بازوی شجاعت بر افراخته همواره در بخش
 نزاع برانگیخته ولایت آن را نازد و اگر نتواند بدل آن را مکروه پنداشته بظاهر
 اطاعت او نکند. دوم آنکه رعایا و بر ایا را که بدائع و بدائع خالق الارض و السموات
 در کشف امن و امان مرفه الحال و فارغ البال دارد. سوم آنکه چمن اعداء و گشایش
 معادیت را به آب جو یار اخلاص و سر چشمه موافقت و اخلاص سرسبز و تازه داشته

سجائلف لطائف عوا خواهی را رفتم حسن اعتماد نگاشته دارد بیت
گر بارونی دوستی داری آشنائی ممکن به دشمن ما

چون ایلچی به هرات رسید و مضمون رسالت خود رسانیده حکایتی که داشت مشروح
گردانید سردار سلطان احمد خان از غایت شقاوت بدت و لغو ست مایع به کثرت اتباع
و محکمى قطعه هرات مغرور شده خورشید وار در غنچه آتش و ساوس افتاد و متعین
تدبیرش در تبه تقبیر شاه را مصواب گم کرده روی در معرض امراض خطیر نهاد و بنابر تضرعات
و اغواء جمعی خوش آمدگوی و مرغی کینه خوار فتنه خوی که جهت معاش بدستور از آنحضرت
خلافت مرتبت متوهم بودند خیالات فاسد را به دماغ راه داده سر از رفته افغان و انقیاد باز زد
و قدم سعی در شیوه مخالفت از هم کشاد جوابهای نا صواب و عذرهای نامعلوم به پناه میبرد
خلافت فرستاد و در ایام ششماه ۱۲۷۸ که سیاه وی از غایت شدت و کمال بودت بقسمه
بنما آن چنان برف و باران انگبسته بود که کدنگیون آتش جاریق هر بیت پیموده در
ناله آهن گر یخت.

نظم

لشکر سر ما بر آید از بی بقا و ساخت آتش از دیو ار آهن از برای خود نصار
از زمین گرم برفتد نغم آتش مشکلی است این چنین کشف کرده شد از شدت سرما شرار
اگر چه سرمای کابل در جهان شهرت می دارد اما درین حال از طریق معهوده گذشته
بود و سردی هر چند غایت و نهایت دارد لیکن درین عام روز بروز می افزاید.

بیت

حدث سر ما به حدی شد که چون پروانه باز هر کی دخی دست خود را سوی آتش میبرد
مرغ آبی می کند از سرد دل خود را کیاب هر کجا میبینی سمن در بوی آتش میبرد
از دم داد نمک آبهای خوبان شد کبود آه ازین آتش که رنگار روی آتش میبرد
و حضرت امارت پناه بنا بر عادت معهود با کن خاندان و عساکر امارت نشان نهفت
فرمای حلال آباد که نمک گرم سیر است و مزهات دل گشایر بیاضین روح فرا وارد شده بود.
سلطان احمد خان بملاحظه بعد مسافت و کثرت برف و شدت سرما امریکامیر کبیر از جلان آباد
از متنتات می دانست با مردم فراء در خفیة بنای دوستی گذاشته بعضی از نمک حرامان
ملازمان سپاه خان که از طرف سردار محمد شریف خان در فراء مقرر بودند و بعد از مال
و جاء فریفته به دادن فراء معهود ساخت و از هرات با لشکر بسیار و توفیق مساعدت کردار
پیرون شد عزم تسخیر فراء معهود داشت و فرصت را غنیمت شمرد و فله فراء را در محاصره
آورد و چون احوال پیرون شدن او و رسیدن به سبزوار در فندهار به سمع سردار محمد
امین خان رسید پیش خانه را به سمت فراء کشیده اما چون در اطنان با سردار محمد شریف
خان تقاضات داشت لغواست که به حمایت فراء رسد و کوتاه بینی را پیشه ساخت از دست
رفتن قطعه محرومه و بد نامی خاندان را ملاحظه ننمود و سلطان احمد خان بعد از مدت
بیت و یک روز محاصره فراء به جهة آن نمک حرامان بر تصرف فله دست یافت و خرابی
و تاراج به اهل فله که بعضی از عیالهای سردار محمد شریف خان در آن بود از دست

شهنواز خان بی حیا به وقوع رسید و چون خبر تسخیر فرام در موضع کشکک افتاد و دو
متر از قندهار به سردار محمد امین خان رسید بی جرأتی به کار مرده نه عزم پیش رفتن
و نه بازای پس آمدن نمود بلکه در آنجا مدت مدید توقف کرد و چون خبر تسخیر فرام به
سمع خاقان منصور و امیر غفور رسید تاثره غضب آنحضرت زبان کشید آتش فخر و سبط
او مشتعل گردید از کان دولت و ایمان حضرت را بی تعلل پیش خود طلبید در باب آتیه
آن خود رای و توجه بصوب آن دیار و تسخیر هرات طریق مشورت گرفت.

مثنوی

در پیران روشمند و رای زن بر آراست از روی کین انجمن
زهر کاردانی به رای درست یسی رفتن آنسو یکی رای حیات
آشاید هم از مشورت کار سخت بعدت شکوفه بهار از در غر
همه زانوی ادب زده و زبان زار در دعای آن خسرو سر فراز کشاده حسب الحال
مترنم این مقال گشتند.

مثنوی

که شاهانه ذات نگهدار نهاد زمانت مطیع و فلک یار نهاد
بهر جا می روی چون آفتاب ترا باد فتح و ظفر در رکاب
سر خشم پنا مال راه نسوزد سیاه روی حسد جا به تو باد
چون صورت اصلاح به اشیا رسید غم تسخیر هرات و استیصال آن مدبر بی ثبات
جسزم فرسود تو ایچان بهرام مرثیت به اطراف و جواب به جهت استحضار سیاه گواکب
مواکب روان و شتابان ساخت تا لشکر ظفر اثر به میعاد مقرر در کابل و نراین وقتندار
زیر آوای نصرت اشیا جمع آید اگر چه از کثرت برف در زش باران و بسیاری گیل ولای
راه مسدود می نمود و چندان اشک از دیده سحاب ریزان بود که گویا از تاثیر کسره
جواهر عدا آب شد. پیکار و یاری.

بیت:

ز آشوب باران و جوش سحاب همه جوشن و خود گردیده آب
زمانه می خواست که کرد و غبار که به جهت ترا کم حوادث روزگار برخواست بود
فرو نشاند و گرمی آتش فتنه که دران ولایت افروخته بود تسکین دهد ای بی آرا شکفته
چندان برف و باران نارید که اگر شدت سرما به یکدیگر برستی از همه سوسلیها روان
گشته بدریا محیط و عمان پیوستی.

بیت:

گرچه آب از شدت سرمای می استی نه هم از همه سوسیل پیوستی بدریای محیط
مگر فاسخ عزم معبر و اراجله محکم امرت مآب شده پای مبارک را در رکاب آورد

کمال سیزدهم

در ذکر اهتزاز الویة نصرت انما از جلال آباد بطرف اعتدا
بر خاطر صافیة اصحاب تجرید و ضمائر ذاکیه ارباب نفیرد محبوب و مستور نباشد که
از سخنان خجسته بیان طیفه رفعة خواجگان است علیهم الرحمة والرضوان که همت جمع خاطر
و تعلق قصد است بر اسرار واحد پر وجهی که خلاف آن دو خاطر خطیر خطور نکنند و ورای
آن به حاشیة ضمیر طاهر نسکردد و مقرر این طائفه عالیه است که هر که همگی همت و توجه
خاطر عالی ثبت بر تحصیل امر و حصول شیء صرف نماید البته شاهد مقصود از عالم غیب
بلاشک و ریب خالی از منتقص و عیب نقاب حجاب از پیش رو کشاید و غروس مراد در آئینة
معنوب جلوه گر آید .

بیست :

همت بلند دار که خواهی رسید زود از همت بلند بقصود خست و یستن
کما قال افضل العالم علیه الصلوة والسلام من طاسب شفاء أوجده وجهه
توجه خاطر را توجیه عظیم است تا اگر کافری همت بر ایصال مطمنی که دارد هر آئینة
مراد خویش بدست آورد پس اگر پادشاه اسلام بتوجه خاطر خجسته فرجام و ضمیر کبیرا
انجام تحصیل مآرب را تکمیل مقاصد و مطالب کند غریب و عجیب نباشد چنانچه انبیا علیهم
السلام با وجود استهلاک در عین جمع و استغراق در بحر توحید به استیلاء هم فاعله عالم
را از اعدا خالی و پاک گردانیده اند تصویر این خیال و تجرید را بن مقال آنست که حضرت
امارت پناهی که به مایمن عاطفت رحمتی و فیش فضل بردانی ذلالل نیک اختری و برائین
فیروزی و نصرت از کو کبیه خورشید او واضح و لایح است .

نظم :

بیش کارا فی که این سقف معالی کرده اند
وین مقرنس کتیبه زنه نوبی مینا حک کرده اند
آنچه اسباب جهان داری و رسم خسر و یست
دولت او را بحمد الله مهیا حک کرده اند

و همواره به شکرانه این عنایت همت بدان تاب می دهد که امور دین و دنیای رعایا
که و دائع خالق البریا اند انتظام گیرد و احکام رعیت پروری و قواعد داد گستری
نهایت استحکام پذیرد و به یمن این عقیده و به برکت این ازاده هر روز بلکه هر ساعت
ریاض دولت تازه و عرصه مملکت قدسی با اندازه می یابد آیات فیروزی و کما مکیاری
و علامات بهروزی و بختاری از اوج سیهر ممکن و نامعداری می نماید .

بیست :

از هر طرف که گوش کنی مرده مراد و از هر طرف که چشم نهی جلوه ظفر
ذاک فضل الله یونیه من پناه غرض اصلی و مقصود کلی ازین همه لشکر کیشدن

و مشقت شبگیر و ایوار گزیدن او را جز آن نبوده که اصحاب تیرد و عناد و ارباب فتنه
و فساد را از پای در اندازد و چون ولایت را از غارتش و تنگداری اهل مکتب پیراسته سار و به تنصص
سلطان احمدخان را که از مدت مدید و عهد بعید شد که سرخلاف می غارد و بتا زه بساعت
ویرانی بلاد و غرابی اصناف عباد گردیده معدوم گرداند و سریر باد نفوذ بقا ک عدالت
رساند چون همت بر حوث این وقایع برگماشت لاجرم نا حصول مطالب دست نهاد
حدودست همت از ذیل طلب باز نداشت .

مثنوی :

همت عالی به هر چیز که هست چو نه و دوشد تمام از روی دست
میر به هر چیزی که هست برگماشت تمام نهاد تمام دست از وی نداشت
بیان این حال و تبیین این مقال آنکه چون از اطراف و جوار متواتر و متعاقب سیاه
ظفر انتباه دریا به سریر ملک اشتیاء جمع آمدند و آنحضرت عزیت جاب هرات مصمم ساخت
رایت نهضت بصوب آن ولایت برافراشت . نخست امیرانپور محمد رفیق خان را جرییده
مقرر قندهار نمود بچنان استعجال رفته سردار محمد شریف خان و محمد امین خان را
بالشکرها برداشته روانه قراة نماید و تا او و دو موکب همایون فلوله قراة را متصرف
گردیده جزای اعمال به خدم در کنارش نهد و موکب همایون بی توقف کوچ بر کوچ
نهضت قریای کابل گردد .

مثنوی :

چو و مه منزل بمنزل راه می رفت به قصد خدم آن جیم جیاه می رفت
روان بر گرد کرد او موکب چو به اطراف مه خیل کوا کب
همه بر پشت رخسار باد رفشار عیان چون ابر به بر بلای کهسار
چون اعلام ظفر اعلام به مستقر الخلاف رسید شهادت فریادون احترام فرخ رخ
همایون نشان سردار محمد علی خان را به حکومت کابل مقرر فرموده به رعیت پیروزی
و بیدار دلی دماغ وی را معطر ساخت و درینجاه از اطراف و جوار سیاه عظیم العناقب
بر دور آن حضرت چون موکب کوا کب جمع نمود نه چنانچه از کثرت لشکر بسیار عرصه
آن زمین قراچ تنگ تراز حلقه خاتم و سوراخ سوزن بود و از مزاحمت آن گروه
بی شمار صحن آن صحرای بزرگ خوردنتر از چشم مور و دیدن مار می نمود .

بیت

ز دل بر لب از کثرت آن حشر نفس را بیودی مجال گنبد
و از مستقر الخلاف در غایت عظمت و نهایت حشمت نهضت فرما شده به جمعیتی هر چه تمام
تر برهبا تی که کوه از جنبش او استوه آمدی روی توجه به عزم رزم مخالفان گذاشت
محمد رفیق خان چون بقندهار رسید سردار محمد امین خان را از آنک بخود و سردار
محمد شریف خان را از گر شک و خود با سردار فتح محمد خان از قندهار کوچ داده متوجه
قراة شدند و سردار سلطان احمد خان که نهضت بندهگان افغان در آن ایسم از کثرت

برف از محاللات پیدا است آواره آمدند و کرامت نظامی از بارخ اساج او شد و سراجیه
گردیده بدون خریدن در سوراخ قلعه هرات که بنوعی حصین ذات ابرو و جملات است
نمید سردار میرافضل خان را به دم سیلاب طوفان داده خاکم فراموش نمود و خود به تعجیل
تمام حیل کوچ که عین کوس رحیل بود کوفته روانه هرات شد و چون رایات فتح سعاد
وینت افزای قندهار می گردید محمد رفیق خان با ساداتان مکه کور معاصر فراموش شد
بعد از ادای صلوات عید بطور ۱۲۷ شدگان در یامکنان می توقف و در آنک روزانه فراموش گردید
و حضرت اعلی دام ظلل سلطنته را قبل از خود بد و منزل مامور فرمود تا به اکثر جیوش
صورت خروج رفته ترفیع فراموشی حیل به ظهور رساند حضرت اعلی در حین که سردار
محمد رفیق خان و سائر بواداران مشغول تلب زنی و دوادین سلامت که چه بودند و از فراموش
شدند سردار میرافضل خان چون ابواب بلای خود بخروج و طاری نجات میدود درید
تا علاج عهد و وثیقه گرفته قلعه را حیرت و نواب شهر را از چهار نوازه شرافت تقی الامان
فیض امانت حضرت اعلی دریافت فرمای آن ساعت فراموشی سرادقت حلال شد و گنگان
اعیر کبیر گردید بعد از چند روز توقف به اتفاق بر اتفاق متوجه هرات گردید و فتح آن
سرمداری حصول انجام داد و در آنجا تا پیش از آنکه کسر به سبب و روز
توقف فرمود بعد از تعین خاکم روانه هرات گردید و چون ورود موکبها و یون در سوزوار
به صبح سردار سلطان احمد خان رسید سردار محمد یوسف خان و سردار محمد قلی خان
و اکرم خان و ولد عبداللہ خان اچکزائی را با دو هزار سوار هراتی مقرر فرمود از شهر بیرون
فرستاد تا بر حواشی اردوی کیوان پوی تو کتازی بوده باعث که فی الواقع باعث بود
نماند و چون همواره غنایات پردانی و غنایات بیجا نام شامل حال بندگان ظلال الهی است
هر کس خیال خود سری کرده بالفعل بر سر افتاد

بیت
کسی که سر کش از حکم تو اجل اورا برای تنب تو می آورد گر بیان کبر
سردار محمد علم خان که به فراوانی جیوش صورت خروج و برقت و در منزل ادو سکن
در رود خانه آنجا منزل امداد بودند غافل از اینکه گفته اند

هر چه یار اندا لیلی سرور باور له ان العبادت قد اطر فن اسعاده
وقت دم صبح آن گروه خسرو آل که شخته اجل گریان کفره دوان به دمان تفتک
میرساند بر سر فراوان ریختند مردم فراوان سر اسیده از خواب جسته مدعی را بر باین یافتند
بهر حال خود را جمع نموده به دفع اعدا پرداختند روز می مردانه و بیکار زستانه با هم کرده
اول کسانیکه نشانه گلوله تفتک شدند همین دوسر کرده لشکر اعدا بودند باقی سواران نیز
برخی زخمی و بعضی مقتول رخ بوادای فرار دادند و چون این خبر به عرش بلندگان اشرف رسید
بلا تعلیل بهشت فرمای هرات شد هر گاه منزل شاه بنده قدم موکب مبارک شرفیاب گردید
سردار میرافضل خان هندوستان را بخواب دیده نصف شب راه فرار پیش گرفت افغان و خیزان
خود را در مضیق قلعه هرات انداخت و چون یکروز در منزل میرداؤد توقف عسکر ظفر اثر
مقرر بوده اول صبح که مقدمه الجیش به منزل می رسیدند فریب سعاد سوار به سر کردگی
ناظر محمد حسن خان بر ایشان ریختند اول کسیکه از خدمت زین بر زمین افتاده را عدم پیمود

ناظر موسوف بد یافتی و بفرار نهادند و نماز پیشین همین روز که عسا کر منصور لشکر
 انداز و باط میرداؤد بودند بقدر پنج صد سوار باسکته رخسان پسر خورده سلطان احمد خان
 از شهر بیرون شده تا شمار دیگر بر چپ و راست اردو خود نمائی ولی حیاتی نبود و وقت
 غروب پس رفتند فردای آن صبح عسا کر منصور سال (۹) است و روستا روستا باغ شده اند
 سردار محمد عمر خان و شهنواز خان و سکندر خان پسر هراز سوار جراز قلعه بیرون
 شده در صدد مقابله و تهمید میا تله ایستادند عسا کر ظفر مستاجر چون امواج دریا
 و اقواج روز جزاء در جوش و خروش آمده مانند سیلاب آن خس و خاشاک را بعضی از
 راه آب تیغ روستا سحرای عدم ساختند و بر خیزد از ضرب توپ و تفنگ لاش و لشکری بود
 عزیمت دادند و از هول جن خود را در دریای عمان (۹) انداخته به شناوری آسیان در سو راج
 قلعه و ضیق شمار موش و از خزیدند فردای آن منزل روستا باغ از قدیم میبشت ازوم
 روستا ارم گردید و روز دیگر توقف فرمود از اینجا چون عبور لشکر بریل ملان بود و آن
 چون طالع برگشته بقتان شکسته و گسیخته بود و نیز بر زنجای غریب جات آن محال چون
 طبایع اهل دیوان نامهوار می نمود که مرور عرابه توپ و بار بردا ران از آن به عزت
 می شد بدگمان دولت مصلحت در آن دیدند که از گنبد گردو توپ آتش سه گروه پائین
 یل ملان است عبور عسا کر شود پس از روستا باغ الویه نصرت انشاء در اهواز آورده
 از گنبد مذکور عبور فرموده بر حوالی زیارت امام شش نور محل اقامت انداختند و درین
 روز نیز سردار شهنواز خان و محمد عمر خان و سکندر خان با فوج عظیم شوخی نموده
 از دهان توپ و تفنگ جواب شافی شنیدند فردای آن در چمن کاوشان با رگما فلک
 اشتیاء سر به اوج بر افراشت در ساخت این چمن نیز از زبان سوسن خنجر و ایاجی گلو له
 پیغام مرگ بهم رسانیده صحن اخضر چمن را از خون یکدیگر احمر ساختند درین روز ایاجی
 پادشاه ایران که برای استعقای جرائم والی هرات فرستاده بود به عتیبه بوسی رسید
 امارت پناهی را چون انتقام آن مدیر خود سرمد نظر بود میخواست کشته خاک هرات
 را به آب دریای یل ملان بکشد هیچگونه عذرهای او را عریضه نداد و رخصت انصراف
 ارزانی فرمود و فردای آن حکم قضا توام عراصه از یافت که برگردد عسا کر منصور
 سنگری چون صدا سکندر برپا آمدند حسب الحکم نمایانی قلعه هرات در وجود
 آوردند بعد از آن عسا کر منصور به محاصره قلعه مامور شده از اطراف و جوانب مور چله
 طرح انداخته قلعه را مرکز بار در میان گرفتند

طرح نخستین عسا کر منصور برگرد قلعه هرات حسب الحکم خاقان غیور
 سیاحان عالم که بحکم سیر فی الارض آیات و امضات خالق الارض و السموات را
 به چشم عبرت ملا حظ می نمایند توصیف قلعه هرات را بدین نحو ادا فرموده اند که آن
 قلعه ایست باستانی مشدوب به سکندر رومی چنانچه نظامی کهنجوی علیه الرحمه فرمود
 (۲۳)

بیت

بشا کرد شهر چو شهر هری
 و هیچ پادشاه ذی شوکت و سلطنت ذی حشمت به غلبه و زور دست بران نیاخته چنانچه
 در سنه ۶۱۹ جنگیز خان پسر خود را با عساکر فراوان بران تعیین فرموده چون کساری
 از دستش نمی شد به صلح و شجته گنناشتن راضی شده برخاست و در سنه ۶۲۰ پادشاه
 ایران محمد شاه فناچار با جمیع ثروت و عدت آمده بروز پریته پیر یار محمد خان التکوزائی
 یکسال محاصره ساخت غائب و خاسر پس رفت همچنان پادشاهان سابق که ذکر ایشان
 موجب تطویل لا طایل می گردد بی نیل معصود از آورفته اندو آن قلعه است محکم از قلاع
 مشهور و شرح مشائرت و رسالت او بر مخالف روزگار معطوف و برالسنه اقواء عالم مذکور
 ارتفاع آن به مرتبه ایست که سر رفعت بر ایوان کیوان افراخته صف کشیده اش پنجه
 در طاق سپهر انداخته .

مثنوی

ز رفعت به گردون سر افراخته به غور شدو ماه سایه انداخته
 گدشته سر بر جش ارادج سپهر در طایفه اش غلبه چهر سپهر
 سر باره اش بر تر از آسمان برو سر دبان هبشت کپکشان
 هر گاه غور ده بینان چشم عیب بین نبوشند این دویست در وصف آن قلعه زیبا می نماید
 از بلند ی ای پروانه دعای مستجاب و ز حصن ای درو روی قضای کرد کنار
 باز گردد مانده گریاید پرویت راه آه دیو گردد بسته گریاید پرو یکبار بار
 چون امارت پشاهی برگرد آن قلعه نشست و دور او را چون نقطه مرگرا حاطه نمود
 دائره است سلطان احمد خان مغلوب سلطان خوف و هراس و تو هم بی قیاس شده کیوتروار
 از تهیب عقاب عقاب سولت خردی ترسان و هراسان گردیده سر رشته صواب از دست عقل
 صواب اندیش فرو مانده به ابدی باطل قلعه را بروی خاقان زمان و امیر دوران چون
 ابواب بخت برگشته خود بر بست و شیرازه قلعه را از سیاه پیر ساخته از طرف بیرون خندق
 نیز چند جای مثل زیارت سلطان میر شهید و زیارت شهزاده منصور و زیارت خواجه غای
 وفاق و زیارت میر سالم الله و زیارت خواجه ککه و غیر آن ششگرمای پخته بسته قلعه
 و ششگرمای را از ذخیره پیر ساخت .

مثنوی

چو بر کبر د آن قلعه مدحجو کوه نشست آن ملک قدر انجم شکوه
 مخالف در قلعه خویش نیست فراز سر پیر عبدا و ت نشست
 سر باره و سر ج تبعیر کسود که شاید توان دفع تمغیر کسود
 حکم عالی شرف ورود یافت که سیاه ظفر انبیا برگرد آن حسن ملک اشتیاء در آمده در هر جا
 مر چها بر یادارند حسب الحکم حضرت اعلی مدظل العالی علی رؤس العالمین یا التوا تر
 و التوالی و ابجد و همد بر سلطنت و امورات امارت بود سردار محمد امین خان و سردار محمد

شریف خان را با سیاه و سوار و قندهار و توبخانه صاعقه کردار به سمت جنوبی طرف
دروازه قندهار مامور فرمود تا آن طرف را چنان احاطه نماید که عبور عبور دروازه و عبور
در غیر امکان نبود و در وقت جاب گرفتن سینه خصم یورش آورد و سله‌های متواتر نمودند
مگر سردار محمد امین خان به جواب شاقی پرداخته هر امت داده تا حد تنه پل و او تپید
و محمد و قبیح خان و جرنیل فرامرز خان که بتدگیان صدیق بودند و شیخ میرخان جرنیل
با حصه سیاه از سوار و پیاده و توبخانه از توپ‌های نهنگ آتار و هو تیرها و خمپاره‌های
آتشبار زیر حکم جرنیل ابوالحسن خان توپچی باشی مقر و مصلی شدند که مصلی را مرجل
ساعت در تطبیق محاصره دقیقه مهمل و فر و نگذارد و از آنجا سمت شمالی شهر دروازه
قنچاق و دروازه ملک و برج شاه کسرم را محاصره و محاصره و توب‌های
صاعقه آسا که عالمی را به دمی فرو برند و هو تیرها و خمپاره‌ها را برشته که مشهور است
به تل بتدگیان مقابله دروازه ملک و لایزال و مدینه ساخته توپ‌ها را بر آن آرند که کلوله‌های
آن هر دو دروازه و شیرازه را زیر و زیر نماید و عبور از بتدگیان بتدگیان
و سردار بلند اقتدار سردار فتح محمد خان را حکم شد که با سیاه و توبخانه خود سمت
شرقی و دروازه خنک را محاط نماید و چون این هر سه طرف محاط شده سمت غربی و دروازه
عراقی خالی بود تا آنجا سردار محمد امین خان را حکم شد که محمد شریف خان را در آنجا
گذاشته خود سمت غربی را در احاطه آورد و سردار فتح محمد خان مدد و معاون سردار
محمد شریف خان باشد و سردار محمد اسلم خان بر جای او بتدگیان دروازه خنک نشیند
چون مامورات به عمل آوردند قلعه از هر طرف محاط گردید حضرت اعلی در توپخانه مبارک
خود نشسته که سردار محمد اسلم خان از روز نشستی در مرجل صورت مدعا بر عکس
نهاد هر چند از اطراف و جوانب در تمهید و احتیاط محاصره می به عمل می آمد و تشکی آذوقه
اهل قلعه رخ می داد از بتدگیان محمد اسلم خان معاونت نمود و به معیشت و اسباب بدرون قلعه می فرستاد
و وجه نقد از ایشان می گرفت بلکه خود شبانه روزن قلعه رفته بهشت‌آواز خان به عیش
و عشرت اشتغال می ورزید درین اثنا سردار محمد اعظم خان نیز از طرف قندهار رسیده
در حد بالغ دشت توقف نمود و اصلاً بکار محاصره پرداخت بلکه از آنجا در صد قلعه
بوده انتظار بر می می کشید این بد استقامت شاه بتدگیان را از خود شرد
در صد خرابی خاندان پسر خود بودند خلاصه اینکه چون امورات سلطنت و محاصره و لشکر
متعلق به این نیاز منسب در گناه الله بود کلیل خاندان به این رضی
نمود که هرات فتح شد سردار سلطان احمد خان خراب کرد و سردار محمد امین خان
نیز از آغاز محاصره تشکیات و تشکیات رو داشته خبر عدو را ملاحظه می نمود و هو تیر
معروض زای امداد می کرد که با والی هرات مصالحه نمود و بر غمال گرفته و گذاشته
بدون نیاز منسب در گناه الله کسی ازین خاندان به خرابی سلطان احمد خان رضی نبوده
مگر بتدگیان که خاطر حاضر قلعه گناه بزرگوار را از سلطنت تمام دنیا بهتر دانسته سرگرم
خدمت و رضا جوانی او بود

بیت

دست مدار از کمر مقبلان سرمه کش از صحت صاحبان
هر چند ایشان واگذاشتن هرات و عروس را بیضا بای می نمودند آنحضرت از عرض ایشان
در بر آشتی آشتی خشنه است و از غایت غضب می فرمود که اگر از آسمان طوفان
بلا بارد و از زمین سراسر آتش شور و شر بالا گیرد شایع را کردار اهل حصار به ایشان
باز نه نمایم برگشتن امر محال است و مانند کوه را هیچ دست در کمر ثبات محکم ساخت
و بیای تمکین در دامن کشیده رایت استقرار بر فراغت و عزم جزم آنجناب بر فتح هرات
تصمیم یافته گوش حق نبوش بر و اعیان ایشان نمیکند است .

بیت

چه خوش گفت آن شاه نیکو سخن که با یاد دلی یاد شاهی مکن
و از حدوث این و اعیان خاقان خود رشید سمات هیچگونه بدیدم بقاطر راه نهاد و همچنان
در کنار و اعتمد فتح حصار جدو جهد بسیار نموده روی در تفتیح باز و دیدار نهاد .

بیت

بجای که کنار اندر آید به لشکر بگریاید آنجا و ادنی درنگ
و شام تا بام و بام تا شام از طرین دلاوران جانبین بیسکرات و مرآت معجزات می نمودند
و اهل قلعه همواره جنگهای دلاورانه و زرمهای نهاد را می کردند هر وقت لشکر ظفر از
به برج و باره رومی نهاد مردم دزونی دست در ذیل عقابله و عقابله نهاد بر احوال باز
بجنگ می اسناد .

گل چهاردهم

در ذکر وقایع یورشات که در ایام محاصره به ظهور رسید .
با آنکه از چهار طرف دمه های کوه پیکر سیاه ظفر اثر نموده توپها و تیرزده ها
و خمپاره ها را که شکست در طاق کپوان افکندند . به شرر شعله آتش در اساس قلعه
سیهر زدی بر آن سر آورده بضرسات بیابی برج و باره آن را برخاک انداخته
دیوار آنرا که در محکم پاره شده بود ز سپهر خانه ساخت .

بیت

حصار او که ز رفعت به ماه لشکر سود زین رسیدن توپ و تفنگ پنهان بود
زین که دود تفنگ شد صاحب آتش بار نمود عقل بر آتشی درون حصار
اهل قلعه نیز حسب المقدور طریقه مخفیات پیش گرفته پای ثبات در موقف جنگ
فشر دند و روزانه به دفع سیاه منصور کوشیده دلیری و بهادری می نمودند عاقبت فهم
می کردند که عقابله باجنود مسودا آسمانی و فوق عین عقابله الهی از خیر قسرت
و معکشت انسانی بیرون است راه قرار سپرده جای را خالی می نمودند بخت یورش خواجه
دلی و فایق بوده که و او خان کبدان زیر برج شاه گرم بیگ که بطرف شمالی شهر است

مرجل داشت و زیارت مذکور فریب آن بود و لشکر خیم آنرا لشکر خود ساخته هرگاه
که سیاه و لوخان کنار سلامت کوجه و کاسه برج می کردند مردم زیارت جمله آورده
مراحم می شدند بلکه اکثر اوقات چند نفر به قتل می رسیدند و لوخان عزم بر تهاجم
جزم نموده به پل یورش و زیارت را از آلتیش و جود انود ایشان بک ساخت و مرجل را
در آن زیارت پزیانمود و در دیگر آن خسرو خاور علم زرین بر برج قلعه فلك انظار افراشت
و سیاه و لشکر و عیش حبش از آن عرصه منازعت روی به عزیمت گذاشت .

مبیت

چون بر فراخت خسرو مشرق اوای مشک
بر تباقت روز مهر کینه روزم شاه زنگ
شاهنواز خان با جمعیت سپاه بیرون از حد چند و شمار از پیاده و سوار .

مثنوی

به کوشش همه شهر برخیزانند
سک روزم را لشکر آرا ستند
زمین بیابان او گرد و برادر
درو حشر پشته ها شوی مساز شد
از شهر بیرون شده بر و لوخان جمله آورد .

مثنوی

در این روز خلق کشید از حصار
بیرون آمدند اوایل کنار زار
همه آهسته جوانان غار شکوه
گرم بر میان بسته ماندند کسوف
پیدا ده دایران مردم فک
چو ترکان چشم و سان صف شکن

و لو خان تاب مقاومت آن جنود نامعدود نیاورد و لشکر را واکفا داشت درین اثنا جناب شجاعت
عاب صفدر بهان دلاوری شایسته پند و اندرز جوانان را فرامرز خان بهادر با دو یلتن فولادی
و لعل کورانی به کومک و لوخان رسد آن دو دلاور عرصه جنگ و جوانان نام و لشکر
از قایت حرس جنگ بیرون از حیات گشته کسوف مقاومت و سلاح مبارزت بر تن خود
راست کردند و اسباب و اثاث و اسبها را نظم و ترتیب داده بقدر استعداد مخالفان روانه کردند
و سران (د) اسلحه بیک محله در زیارت رفتند که میان دو صف مویه آمویه و جیحون انگیختند

مثنوی

دو لشکر به یکدیگر آویختند
در آیین رشده سپهر بسک میختند
گرمی داردار و کوهی گیر و گیر
ز میسن بر کوه جهلان پر ز تیر
واز طرف آن لشکریان نیز گدوله های تریبا و موتیرها و غبارها تنگ که مانند پر سفالان
می بارید سیاه خیم و شهنواز خان اب روزم دلاوران و طاقت جمله د ایران نیاورد .

مثنوی

چو باز د ازین خبر بر افراشت
سیاه خیم را از پیش برداشت
پیش رویشان را خون چود نی
ز تیش سروران را سر چو کونی
رو به وادی غار نهادند و تا آب شیدق سیاه منصور به تعاقب مزیتیان رفته جمعی کثیر

را مقتول و مجروح ساختند و زیارت مذکور را فتح نموده محکم کردند و (۲) خان پسر قدوس خان که سرکرده لشکر خصم بود نیز دوشمار این مقتولین آمد.

مقدمه دوم :-

پورش سلطان میر شوید بود و آن زیارت فریب برج خاکستر سمت جنوبی شهر واقع است سیاه خیم در آنجا سنگر محکم بسته بود و سیاه سردار محمد شریف خان را صد راه می شد که سردار موصوف وقت شب قریب آنها برداشته بر زیارت مذکور پورش آورد و از طرفین جنگگاه خشک گر می یافت به ضرب گلوله های تفنگ و سرو دست يك دیگر را می شکستند چون لشکر سردار محمد شریف خان به دیوار رسید نزدیک آنها چون تیرا نشان کوتاهی بدید سیاه خیم دایر شده بر سر دیوار بر آمده سیاه محمد شریف خان را از ضرب سنگ و گلوله بر گشت داده بی ذیل مقصود لشکر و لاش مراجعت نمودند.

مقدمه سوم :-

پسران پسران لقب زیارت میر سالم الله و گسرفتن حوض بدرفنگ است زیارت مذکور واقع سمت غربی شهر نیز در یک دروازه عراق است و سیاه خیم آن را سنگر بسته ساخته بودند سردار محمد امین خان که فریب آنجا سنگر داشت نقبها را زده خواست که زیارت مذکور را ببرد و معین بر نقبهای او اطلاع یافته بر میان بر پند و در میان نقب با هم حرب شدید و جنگ سخت نموده از طرفین مردم کاری به قتل رسیدند چندی بعد جان داد خان کیمان و فیض محمد خان کیتان و چند نفر افسران دیگر از زخم گلوله های تفنگ جان نثار شده ذخیره ثمت حلالی و نیت نامی اندوختند و از طرف خصم نیز عالمی بیاد گرفت سردار محمد امین خان را ازین بهر که حمیت در جوش آمده سرگرم کنار معاصه و دوستان سلامت کوچه و گشاده برج گردید و از مواضع دیگر نقبها زده در هشت روز زیر زیارت را خالی ساخت بر از بازود نمود و شعله فتنه به آن رسانده کل زیارت در لجه عالیها سافها گردید مگر مرفه منور آن بزرگوار بر جا ماند و از سیاه مدعی فریب دوسه و پنجاه نفر زیر خاک شدند و بادر کسی احسان یاب گردید ازین روز خصم نیز و از سیاه خود را از سنگرها چیده آن طرف خندق در شیرازه چاه داد و خندق قلعه هرات که با تحت الشرا هم گوش و با بخر اخضر هم جوش است سکیم همایون افسس به خشک کردن آن عزادار یافت که از راهی که موسوم به یائین آب است و به حد برج خاکستر که در کنتج جنوبی و غربی شهر واقع است و در ایام محاصره محمد شاه قاجار نیز از معین راه خندق را خشک ساخته بود آب را سر دهند و چون بعد از ایام محاصره تات صاحب انگریز تعمیر و مرمت هرات می نمود بند آن را به خشک بسته و آهک و سنگ محکم بسته جوی آن را پر نموده بود و چون آن طرف تعلق به سردار محمد شریف خان داشت و پرا حکم شد که جوی را کنده بند را به نقب بپرانند تا آب خندق اجرا یابد سردار محمد شریف خان بنای جوی کنده و نقب زدن نهاد سیاه خصم به جمعیت تمام بیرون شده برایشان ریختند و جنگ سر به ظهور رسیده جمعی کثیر از سیاه سردار محمد شریف خان مقتول و مجروح گردید و سردار

محمد امین خان نیز از طرف خود نقب انداخته مردم سردار محمد امین خان چالاکی نموده
 بیشتر از لقب سردار محمد شریف خان زیر خندق را خالی ساخته بر انید و آب آنرا یافت
 خندق خشک گردید هر گاه مجموع فو قاتع ایام محاصره برنگشام دفاتر ساخته خواهد شد
 و این موجراحتمان زیاده ازین مدارد بقا برین عثمان جواد قلمرا به مطالب ضروریه عطف
 داده تا اصل مقصد از دست نرود حق تعالی علی ظلیل شهر یار جهاندار بر بر مرد مورد
 توالی ایام و شعور محدود دارد در ایام که ماهیچه اعلام ظفر اعلام از افق ملک هرات طلوع
 فرمود سردار سلطان احمد خان استیصال خود را به چشم بصیرت معاینه نموده سران
 را با غرضهای شراعت بدریاد شاه ایران که پشت و پناه خود می دانست دو انیده استقامت
 و طلب کمک نمود . شهزاده حمام السلطنت که والی خراسان و حاکم مشهد مقدس بود اول
 سه هزار سوار و پیاده را به کسار بزارت که سرحد او بود فرستاده است حکام سرحد و نفر خود نمود
 تا نایا خود باش هزار کس از مشهد بیرون شده دومتری در موضع قلندر آباد طرح
 اقامت انداخت و چون وکیل معتمدات انکلیسیه در طهران ازین خبر یافت پادشاه ایران
 را بنا بر مهمی که در ایام گذاشتن هرات و ایوشهر چنانچه سمت تحریر یافت بسته بود متع
 فرمود پادشاه ایران که کتابخ دلس اردبیده حشمت امارت پناهی در غزال افتاده بود چون
 این بر خود می ارزید از امداد استبعاد نموده فقط - حدات خود را اظهار نمود وکیل معتمد
 ضامن سرحدات شده استویک صاحب نهاد را به قلندر آباد فرستاده حمام السلطنت را پس
 به مشهد برد سلطان احمد خان که به یوی اعانت پادشاه ایران زنده بود و در ایام محاصره سیاه
 و امر را به معین تسلی داده می گفت امروز و فردا کمک پادشاه ایران با حمام السلطنت میرسد
 بلکه فتنه جویان اردوی کیهانوی نیز این واعیات را تشهیر میداد تا شاید در فرم جزم امارت
 پناهی و هنی به ظهور رسد اما آن دریا دل کوه ثابت که عزم شاهانه را بر فتح هرات و استیصال
 عدو بسته بود ازین حرفهای بی یک باکی نداشته می فرمود : صریح با جان رسد به جانان
 با جان زتن بر آید . چون خبر برگشتن حمام السلطنت به کوشش او رسید دنیای فراخ
 بر وجودش تلک شده مورد سهام انواع امراض گردید و تب دق بر مزاجش استیلا یافته
 روز بروز انا فتنه می گشاید تا آنکه در تاریخ ۴ شهر ۴ (۴) سنه ۱۲۷۹ در حسرت
 هرات جان به ملک الموت سپرده رخت حیات را به دارالجزا کشید .

مشموی

مقبی نه پیسنه درین باغ کس تماشا کنند هر یکی یک نفس
 تجمیز و تکفین او درون شهر نموده و به همراهی اجل معایم تابوت او را بیرون فرستاد
 و در مزار فائش الاوار خواج معبد الله انصار مدفون نمودند
 پس بعد از وفات سردار سلطان احمد خان سیاه و قلمعه تعالی
 به شه نواز خان پیرمیشرف گرفت و از بی سعادت زیاده از پدر علم مخالفت برافراخت و
 از سوانح این ایام آنکه سردار جلال الدین خان که در ایام حکومت حضرت اعلی از
 قندهار گریخته به عربستان رفته بود چنانچه سابق ذکر یافت و از عربستان به مدک شام
 و روم رفته در هیچ جالب نان نیافته رو بر تافت و بعد از سه سال از راه بغداد و طهران

درین ایام بدریاز همایون آمده به شفاعت حضرت اعلیٰ جراتنا او بشید و شرف القبل
 افاضل مبارک دریافت به خلعتهای گرانمایه سر فراز گردید اما چون شوی بد دار طبعش
 جاد است بر اعدا آیم اظهار اقوال پیچیده و افعال ناشایسته گردیده با بدخواهان
 اعداوت و جاسدان سلطنت راه افتاد پیش گرفت و دروشوت گرفتن از اهل قلعه شریک
 دیگران شد بنا بران گرفتار غضب امارت پناهی شده بقیه و بعد بعد از چند روز از حلقه
 رحم داعی بگری حضرت اعلیٰ گردیده شفاعت استغلاص وی نمود از حبس آزاد میگردد
 همان آتش در کاسه بود و سیاه خشم چون از امداد فاجایه مسایرین شد و سرنگ
 سردار سلطان احمد خان را به چشم سر معاینه نمودند و لشکری آذوقه بعدی رسید که
 خان به جان یافت نداشت و هم از بد سلوکی شهناز خان در عذاب الیم بودند اکثر
 آنها رو به گریز نهاده هر روز دوشد عید نفر گریخته به اردوی همایون آمده نوازش
 می یافتند شهناز خان خیال و اموال ایشان را به دیناری نمی بخشید این معنی را و جب
 هراس همه گردیده تفرقه گئی در آنها افتاد و علاوه بران سر دار میر افضل خندان و
 سردار غلام محی الدین خان و ایامیال های ایشان از شهر اخراج کرده از خندق عبور داد
 و ایشان نیز ضمیمه عساکر حضرت حاضر شده نوازش یافتند و به هیچ وجه امارت پناهی
 جرایم روی ایشان نیاورده «کسان هم بسکن» انبلاشت علاوه بران از همه شهناز خان
 بدکار از طایفه اخذ و جز را پیش گرفته مردم اخبار و امرای نامدار را برای حصول زود
 شکستجه میکشید بدین سبب سیاه و رعبا با شکست از وی آورده حاضر گردیده و سیاه
 منصور مورچله را پیش برده تلب خندق رسیدند و دو سه جا تپ زده دیوار شیراز
 را براندند شهناز خان چون دانست که هر روز دو سه صد کس گزیده و اردوی همایون
 ملحق می گردند سلاح کنار خود در آن دید که سیاه را از شیراز به تدریج شهر بزد
 بر مرور قلعه جا دهد پس سیاه را حکم داد که شیراز را خالی گذاشته به شهر در آیند
 ایشان که از ایام آغاز محاصر روی عیال ندیده بودند اکثری آخن به خانه های خود رفته
 برده گشتامی بر خود انداختند درین اثنا سیاه طفر پناه که از چهار طرف دامنه بگری
 قلعه بودند خالی بدین شیراز را از جمعه غنائم دانسته انعام اذن یورش از خنرات اعلیٰ
 نمودند حکم عالی شرف ورود یافت که سیاه طفر پناه بگریزد آن حصن فلتا اشتباه
 در آیند ویای سبیز بر سر خندق و خاکریز نهاده بالای قلعه بر آیند بنا بران لشکر فبروزی
 اثر اسباب فتح حصار و آلات و ادوات و زرم و بیکار میا ساختند و در کشودن آن باره اهتمام
 تمام بیکار نهاده بازوی شجاعت افراختند و کینه جویان دل به خون عنایت سچا بن قوی
 داشته و خاطر بر نشیمن دولت صاحب قران گذاشته ذیل پناهی بر کرد کمر محکم گردانیدند
 و از غایت سبیز و نهایت فتنه و آذوقه قدم جرئت با خاک ریخته و فریاد بنگوش ملائک
 آسمان و سا نیدند

مثنوی

دلاورد ایران با قهر و همتک ز خندق گدشته بر عزم چنگ
 سیاه طفر پیشه بر سبیز نهادند بنا بر سر خاک را بر

دلیران روان کرد کرد حصار
 کمر بسته همچو نستان بهر کار
 به بازوی هر يك نایسان میر
 سراز شاخ برورد مگر نیلو فر
 به تقصیر یکن فولادی و یلقن و اوجیب الحکم به سالار پاد در زبر برج شاه کرم بیک
 در آمده قصد بالا رفتن مصمم ساختند و اهل قلعه و حصار نیز در صدد مذاقعه و مقاتله آمده
 چشم های توپ بیست و چهار یون و تو تفنگ که در برج مذکور بود بر آید و ال زار اهل قلعه
 چندان اشک گلوله ریخت که دل زمین و سر و دست مردان شهر آتین سوخت . چنانچه
 عبدالرحمن خان کمیدان از زخم گلوله توپ بعد از چند روز رخت حیات به آخرت کشید و سنگ
 و چوب و خشت آنچه داشتند مانند قطرات زاه و یاران بر سر سیاه فیروزی نشان تبار کردند
 که خبر مقدمتک به باد حدافلا و روان و تفنگ های آتش نشان نثاره و عزیزان طعن و ضرب
 افروخته گشته صفت آنها لغتی تراخه للثوی گرفت .

مثنوی

زهر جانب اعنای بر شور و شر
 زدیوار قلعه بسر کرده سر
 بدفع هر بران اقلیم گیر
 شکستاده شست و شکستاده تیر
 قیاری که شد بر هوا بیدرنگ
 شد ابرو فشا نده باران سنگ
 از ان قلعه بفر آسمان بر رین
 غرون بود از ان کر فلک تا زمین
 ز سنگی صده آمدن گران تا صحران
 دوتا گشت گردون زیار کران
 ز سنگ سلامت چو همچون هست
 پلان را همه کاه سر شکست
 مگر سیاه کینه گلدان و لشکر نصرت شعار میدان رزم را معقل برم و زخم روی را گل
 سرخ روئی شمرده رو به جانب حصار آورده با اعدای پسریشان روز در آویختند و دست
 در دامن حصار رده عزم نوحه به جانب الا نمودند و معشون ورد مشغون

اینها تنگوار بقدرک کم الموت ولو کتم فی بروج مشیده
 به گوش اعدای رسانید حضرت اعلی مدظله ابدر یثوقت یای ظفر انتاب را بر چشم و کاب
 نهاده به ذات شریف نوحه حصار شد

مثنوی

شاه سوی قلعه به لشکر رسید
 همچو غل جانب سپهر رسید
 کینه و روان کرد حصار چو آوه
 یسته صف از هر طرف با شکوه
 تیر و اسیران زده بر سر فلک
 بر مکتش بود زبال ملک
 منصف از دود تفنگ گشت صاه
 همچو شب تیره جهان شد سیاه
 دود تفنگ ابر دلی مهره بار
 منقل پسر آتش از او شد حصار
 شد ز تفنگ باره او پنجره
 ز آهن آن بهره پسر و کنکره

تا آنکه حکم محکم وضا اعضاء اعداد یافت که نقارچیان از آن مکان کشور بسیار جهان
دارتشریف شریف داشت نقاره و نقر و شیبور به نوازش در آورده و صدای دهل و کوس
سر به فلک آیتوس کشیده غروب سنج و نائی و شیبور و دمامه و دمامه درین تنگنای پیچیده
نوگوئی به پستیبار قیامت فایم کشت و آواز صور اسرائیل از اوج فلک در گذشت و چون
دلاوران جوشن یوش و عباوزان پر جوش و غروب و فتنه جویان کینه گوش گوش بر آواز
داشتند صیت آرای و نقاره و نقر و شیبور و دمامه شنیده بنگار دامن جرئت بر گشت کمر
استوار ساخته سورن انداختند

مثنوی

بر آمده خسرو چین بسیار وار
صدای دهل شد برین سیر کج
دم کرتکای قیامت تشنه
به جوش در آمد خم هفت جوش
و مانند هلابان در پرواز در آمده بر فلق برج شاه کرم بیگم نشین ساخته و به چپ و راست
برج روی هفت نهاده دست میارزت کنوده و بضر تیغ اعدا را رانده تمامی آن یکه را
متصرف شدند و در وقت زوال آفتاب هفت شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۹ هجری مہتاب
طالع خیم بر وال رسیده مهر اقبال و غور شد اجلا و عابون از اقیق فلما هرات طالع گردید
و نسیم فنج و فیروزی از محکم فیروزی به روی آن حضرت روز رسیده آیه
ان فتحت لك فتحاً مبيناً در شانش ازل گردید و نصرتك الله نصرأ عزر براه اسم
نامی حضرت اعلیٰ طر الهی در دنیافت «صبح ظفر از شرق آمدند صیاد ظفر طراز در
شهر بر پشته غیش و حمت و کمال صفا صبره به فحوای
و یصر کم غفیم و یخذ لهم ویذهب غیض قلوبهم و یشف صدور قوم مؤمنین
بقیل و نواج از اعدای برگشته روز کشیده و شهنواز خان و رادش سکندر خان و عوی
ایشان محمد عمر خان را دستگیر نموده به دیار عابون آوردند حکم اضاوام به قید غیری
ایشان به نقاره پیوست و فتح چنین اعدا را فرج بود از غنایات بیانی آن ظل سعادت را
در آخر ایام عمر «مصولی پیوست و خیال های آن پسر در کشتن گمان و اباهای سر دار میرافضل
خان و سردار قلام علی الدین خان یا عبداللہ خان پسر خورده سلطان احمد خان روانه احمد نامی
فرمود و فتح نهاده جات نوشته به دیار دور دست ارسال داشت و بیشتر این فتح نامی که طراز
قو حیات سعادت و روز غروب دولت بود از نتایج لطف بر دانی و سعادت آسمانی دانست و از
جلال نعم الهی رفت نموده شکر بشتی منت و دهنده بی خست از آنیه توانست ادا کرد
و زمانه زبان بر کشاد آواز و مبارک بادی باوج صبح شد در ساندو شاهزادگان و امرایان به
بایه حریر امارت حاضر شده مراحم تهنیت بر جای آورده طنطنه قمع و شادان در طر سفلک
گردان افکنده عاملت خسروانه حضرت اعلیٰ را به صفوف نوازش نواخته این فتح را بنام
نامی و اسم سامی از اوشت و یانه قمر و مرثیه را بلند نموده معبود اقران ساخت و با شکر
سرداران و اعیان را که درین پور شادان خدمت شائسته کرده بودند به رفیع در جات و اعطای
خلعت سر قرار ساختند

در معجای قوانین خلقی زاده می یافت و هر چند حکمای میپنداد که به کثرت معارضت کتبیات
معالجات شان حاوی بودند جزئیات امراض را و به صنعت معالجت قانون شفای شان معی
می نمود مرجع بیع عقل و امراض را خواستند که در علاج آن حضرت کوشش نمایند و چگونگی
دست به ایشان نهاد و به رائی صائب و ریت ثاقب دریافت که یوسف مصر جان که در چاه مرض
گرفتار شده بنگذاشتن طناب ادویه در دلو صحت نخواهد افتاد بنابراین دل بر وقوع حادثه
و ستوح سانسعه بحسب تقدیر نهاد و همواره زبان معجز بیان به ذکر آیة
یغفر الله ما یشاء و یحکم ما یرید می کشاد بعد از آن که حادثه آن حضرت منجر به مرض موت
گشت و درخت عمرش از ثمر صحت در گذشته به مقتضای ایضی الله امرای کان مغفولاً در محکمه
قضائ لکل اجل کتاب به شاهد عدل پیچوالله ما یشاء سجل عمر آن حضرت منقود شده بود به
تاریخ بیست و یکم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۹ سیزده روز بعد از فتح مرات زبان
حتایش بیان را به موجب حدیث غیبه تعدیت من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
به ذکر کسوفه توحید گویا گردانید و روح معظّمه را به دایمی
یا ایتهای الشفائی المصلحین ارجعی الی ربک راضیه مرضیه
سیر ده ازین خاکدان غرور به جنت سرای بهجت و سرور رسانید و از غم آباد قالی
به نعم جاودایی و ریاض رضوان رحلت پذیرفت به حائر قدس بهشتی افق و اس گرفت
والله و انا الیه راجعون

مثنوی

در بیغ آن شه نشاء ملک یقین	که تانید ازو باغی شرح و دین
در بیغ آن حکندر دروغم نشان	که بودی ایمان عالی مکان
در بیغ آن عمر عدل صدیق خوی	که بودیش ذکر خدا گفتگوی

و چون تاریخ فوش جسته معراج به الهی به ایضا گشته اند و صبر و پایداری
نه به و نشدیر امیر و وزیر فقیر و کثیر برقا و پیر گوشوار ملک مستدیر گشت
و آواز قریاد مؤذنی و ناله و یقاری از اوج سپهر زدنکاری گشت حضرت اعلی
به عراق و اند شریف خویش بیک دلتنگ گزید . از کان دولت و ایمان حضرت اکابر
و اسراف با جمیع ایمان و عطاء و سادات برای تجلیل و تکمیل جمع شده به طریق سنت
شیخ الفضل الرحمن علیه الصلوة و السلام به حای آورده به اتفاق تمام عا کرم دار ادا
نمودند و نعمت مبارک غفران معآب شاقان کباباب را حسب الوصیت در مزار قائم الا نوار
خواجه بزرگوار خواجه عبدالله انصار زیر قدم او به خاک سپردند .

مثنوی

گر از فسر بر آسمان ثقت برد	به زیر زمین عاقبت رخت برد
شدیم که می گفت ناگه کسی	مکن تکیه بر دور گیتی یسی
که بی عاقبتی بر فرارند کلام	فرورنده خورشید و ناله پند مراء

و حکم شهریار جهاندار شرف و رود یافت که بر سر مرقد منور و مشهد معطر حضرت
سکندر فرحناط کلام ملک امیر مرزوقه شام و سحر خشمات بسی حد به تقدیم رسانند
و بر وفق آیت نجسته درایت ،

انما نطمعکم لوجه الله بشد کسان در گناه فقیران و ستمیان
و ما نرستحقان را باطاعت قسراوان رسد فکات بسی پسا پسان محطس
و ابره و کر دالید و چون ایام تمسک به به پایان رسید از باب دعا بسم و خرقه به وصل
و عطر و صیحه رنگه ملال و کسورت از آئینه خاطر آن حضرت و سایر فرزندان و خاندان
زدوده ایشان بر دست رضاء در ذیل قضا آ و بخت به موجب و بشر الصابرين الذين
اذا اصابهم مصيبة قالوا ان الله و انما السيرة اجمعون
طریقه سیر پیش گرفتند و حضرت اعلی دام ظلّه تادم واپسین در رضاء جوشی و خدمت
کناری آن غفران معارف اعطای تهاون و دقیقه تکلیف نه نمود و از اشتقاق پدرا نه مردم
در حق آن حضرت دعای بی نهایت صورت یافت و الحمد لله علی ذالک - ذالک فضل الله
یؤتی من يشاء - و آثار آن بر مرزوقه و اعصار متوالی و متواتر مانده

کل شانزدهم

در ذکر جلوس هدایون ظل الهی بر فراز عرش جهان بانی و اوج سریر
کمرانی و تزیید خطبه و سکه بنام الامی و اسم سامی
مضمون مشهور به لطائف و احرار کلام معجز آثار ملک جبار حبیب قال عز و جل
الذين ان مكناهم في الارض قاهروا الصلوة و آتوا الزكوة و امروا بالمعروف
و نهوا عن المنكر و الله عاقبة الامور ،

مشعراست بر آنکه خدام شریعت و نظام مدار مملکت توأم باشند و اضرار اعمال و احوال
دولت و انصاف آثار ملک و ملت و متلا زمان رونق امور اسلام جز به بین شرع مصطفوی
علیه الصلوة و السلام صورت نه شد و رواج کار دین نبوی به غیر از سطوت دولت شعروی
میسر نمیکرد ،

بیت

هم ملک از شرع سر بلندی دارد هم شرع ز ملک از جنتی دارد
روشنه ملک را عراوت سعادت جز از ترشح چشمه سار دین چشم نتوانی داشت و چشمه
سار دین را بی آب نبیغ سالامین ظفر تمسکین در جوینار سلطنت و چمنستان رعیت جریبان
نمی توان انگاشت

شعر

سر سبزی نهال سعادت ز بهار ملک می رشع غیون شراب طبع مدار
لیکن زلال چشمه دین کی شود روان می باری سیاحت شاهان کما مکار

چنانچه از عادت پستندیده شاهان هیچ منقبت ستوده تر از حفظ امور دایه و ضبط مصالح
شرعیه نیست که در دنیا موجب دوام اقبال و انتظام احوال و فراخ بال است و در عقبنی منبر
نجات و تیل درجات آسمانی و آمال. بنابراین معانی و اعتبار به این معانی سرانوار منصب از جمله
سلطنت و جهاننداری و شایسته مرتبه بلند حشمت و نامنداری صاحب دوائی تواند بود که مطمع
نظر کیمیا اثرش اعلام شریعت قرار باشد و مطمح ضمیر منیرش رفیع اسوای عبت بیضاء
و هر گاه نهال آسمانی و آمال او در چمن دولت و اقبال بالا کشد. بهترین تفسیرش اشفاست
به مراسم امر معروف و نوازم نبی متکرر داند و چون در وسعت سعادتش از جویبار شوکت و اقتدار
سرسبز و شاداب گردد در بهار نصفت و معدلت شکوفه یافت و در رحمت بشکفتد. حاصل
سرافرازی همان شمارد که خوار از پای افتادگان بر آرد و پای جمعی در طلب سروری به آن
قصد کشاید که چاره کار سرکشگان از دست قدرتش بر آید.

بیت

بود کیمش او شاهی و برتری
به احسان کند خاطر خلق شاد
رجعت نوازی و دین پروری
جهان بکسر آباد سازد بهداد
و به دل حق منزل و خاطر قدس متاکی
همواره در محاطه این مضمون باشد.

بیت

ترازین به آخر چه حاصل بود که نامت شهنشاه عادل بود
عرض از تذکر این حکایت و تقریر این روایت آنست که چون امیر علی بن مکیان آمد حضرت
طلال الهی را بنادر وثیقت سابق و لایق لایق و ایام و خلیفه نموده به صدر جنان خرامید
و در حق و فتنی امور آن امارت را در یافتند او نهاد به روضه رضوان چیدم بعد از اتمام ایام
تعمیر به شهریار سکندر و قار و خاقان قریب و آن امارت را رؤسای جیوش نصرت عروش و مقدمان
عباد رفیع یوش از برادران عزیز اندر و سر داران شوکت نشان ذات الصمد را در دربار
عام طنبیده در اتمام مهام امارت و تشبیه مبانی سلطنت طریق کشنگش و مصلحت در میان انداخت
و از اسرار غایت حواجر این معنی ترور بحث که اگر چه امیر علی بن مکیان مکان بنده در گاه الله را
به تفویض امور آن ایالت سرافراز ساخته حصار مجلس را به مخالف ارض و سعادت قسم داد
که اگر در ایات دیگر خبر مخلوق الله دانند و یا به امارت من رضاء مند نباشند به صریح
گفته آن برگزیده و پیش آورد تا اولاً نیازمند در گاه الله دست بیعت داده خند منشی را
بجان و دین گزینند. هنگام متفق اللفظ و المعنی به عرض رسانند که اگر چه طریقه و آئین
طائفه علیه محمد زانی و برر گران امارت پشاهی بران رفته است که هر که به سال برگزیده است
خطبه و سبکه بنام او ترتیب می دهند و تاج و دواست و افسر سلطنت بر سر او می نهانند اما
بر اقتضای شرع مبین و مقتضای مذهب حنفی و مصلحت و رفاهیت عباد الهی مناسب آن است
بلکه واجب چنان است که

بیت

شایسته تاج پشاهی
ز پشته تخت کسا منگاری

شهریاری باشد که فروغ صبح عدالت و دین پروری از جبین مبین او مانند غسور شپه
خاوری واضح و درخشان باشد و لعل نور نصرت و داد گستری از جبهه جلالت و نصیه سروری
او چون بارقه برق لایح و تابان .

بیت :

کسی بر سر نهاد اکتبل شاهی کز رو روشن بود نور الهی

و هر گاه که آئینه تیغ طعنه بر پیشانی بعضی نماند و انجلا پذیرد در جام جهان آرای
خامه اویق صورت نیک خواهی نقش نگیند و چون تاج و تاج خلافت و کامکاری بر سر
فرماندهای خویش گدازد بر لال خنجر آیدار نهال عدل و احسان و نعل پرو امتنان را
سرین و شاداب دارد و چون ذات بابر کات این اوصاف را جامع است و نور عدالت و انعمه
نصرت از جبین مبین ساطع و لامع و ترویج دین اسلام و تقویت احکام الهی علیه اصل واده
والسلام ختمی است بر قامت ملا زمان حضرت دوخته و انگری است مکتبان به استاف لالی
و در بر برای سر آن حضرت ساخته پس اوای و انسب آن مینماید که صحیفه خطیه از القاب حجاب
مالک رقاب تزیین پذیرد و صفحه پیشانی و دره بنام نامی و اسم سامی خاقان معشتم زینت
و صیاحت پذیرد پس طول کلام را هم برین انجام داده به تاریخ نمره معراج الحرام سنه ۱۲۸۰
هجری که این عبارت خیر الامرا فی زمان مشعر از ان است . به اتفاق بی نقای بر خواسته
دست بیعت را در دست حق پرست آن حضرت نهادند و افسر سلطنت را بر سر او گذاشته
به پادشاهی برداشتند و آنجناب را که سروری در جویبار جاه و جلال داشتند و بعد کمال
سرنوشتیده و اختری که از اوج آمانی و آمان طنوح کرده بسان اویه خروار ایهت و استقلال
نه رسیده جزاوار تحت امارت و شائسته افسر سلطنت دانسته به تجدید سر اقتدار بر خط فرمان
او نهادند و به اتفاق تمام جمهور اسلام بیعت تازه کردند و مین و وردان را به هوا خواهی
و انشا خوانی بستند و انشا کردند .

مثنوی :

که ای فرمانده ات زین گاه سر از پیکر آئین تحت و ستلا
دل مایکنا یک به فرمان دست همه عهد ما زیندر فرمان دست
همه بند گما نیم زردان بر دست چه کیو چه گو در زو هر گس که دست
و امرای عظام و خوانین با احتشام و سایر ارکان دولت جهت تهنیت جلوس معبود سرومی
که در آئین جلوس متعارف است به قدیم رسانیدند و به آنچه دسترس داشتند از سیم و زر
و اسباب دیگر سار پایة خلافت سایه کردند و به اتفاق از روی وفاق .

مثنوی

ز رو گوهرش بر سر افشاندند شد نامور نام او خوا اندند
و به لقب امیر المومنین موسوم و ملقب نمودند و روز جمعه خطیب جلیل القدر خطبه فرمودند
کرده صحیفه آن را بنام خجسته فرجام و القاب اکرام تزیین داد و روی زر را از نقش این

بیت

ز عین مرحمت کرد کار آمد زلی
معین دین نبی شد امیر شیر علی
سر خروقی و عیار تمام یافت .

بیت

روح خطه رخشان و تعظیم ذکرش
ایستاد خندان زافیم ناهش
و عشتی درگاه صورت این معنی را فانی نموده به طواف و کشف فرستاد و آنحضرت
مانند روح متور و عقل مصور افسر فرخندگی اوسر و قیای زینتگی در اوسر بر شهر یاری
و مصلحت جهانبانی را مقدم عفت و بندگی سیر گردانید و به رعایت عدل و احسان رفعت منقبت
از حاتم و نوشیروان گذرانید و به حسن عداوت و رعیت پروری و به حسن نصفت و داد گستری
اویستاد و عین و زعمانی مقارن امن و امان گشت و اشت زار احوال عباد در جمیع بلاد از خازنار
اصحاب غلام ایمن و سالم شد و نهال اعمال اهل جهان از اثر شمع چشمه عدل و احسان و رشادت
جویبار برد امتنان میوه آرزو بار آورد و گداین آمانی خواست و عوام با فقهار امداد تمام
انعام عام غنچه مقصود کشاد .

مثنوی

به طلی عدل داد اسلام را جواب	به موج تبرع داد اقلیم را آب
رعایت را بسکها بن جهان کرد	کرد مرا بر سیاست سا بینان کرد
به عدل آرا نیش نویست این را	نوازش نیش کرد اهل یقین را
نقد بر زیر دستان آچنان داشت	که نتوان شکر آن را بر زبان داشت

کمال هفدهم

در ذکر اهتزاز الویه نصرت التماهی به سوب دار القرا و قندهار و از آنجا به مستقر

الخلافت کما یلی سابقها الله عن النزل

چون حضرت سکندر در مرتبت از شد و بست ملک هرات فراخ یافت و قفق ایالت
آن را در قبضه افتاد و فرزند از جنتا غره تاصیه دولت و مردمان مدینه امارت سر دار
محمد بن یعقوب خان نهاد و امرای عظام و خواص این ذی احتشام چون سردار محمد عالم خان و ایشیک
آقاسی عطاء الله خان و ناظر محمد انیم خان و جرنیل قرامرلی خان به جمعه شیزده هزار لشکر
و ایست و شش شرب نوپ در خدمت و اگسلا شده به رعیت پروری و عداوت گستری
امر فرمود و حضرات اعلمی اسوای انصورت استعمار ا در اهتزاز
آ و از نه سکورج در سکورج منوجه قندهار شد و چون ماه چتر ملک فرسا از افق
ناحیت رونه باغ طالبع گشت سانحه فرار سردار محمد اعظم خان به ظهور بیوست .

(۴۸)

مجله آریانا در مجله علی بن دین محمد و سید آقا محمد ۵۰۰

گیل هجدهم

در گذر از بدن سردار محمد اعظم خان از اردوی خلیفه زمان و امیر دوران
بر ضامین کیمیا آثار ذکبا و خواطر نفسی سائر فضلا طاهر و پیدا لایح و هوریدا خواهد بود
که چون سابقه عنایت ازلی و بدرقه رافت لم یزلی آفتاب دولت و اقبال سعادت منسی را
از افق خنج و قهر و زی طالع گرداند ترا کم حوادث فروغ چهره باهره مطلوب او را نتواند
پوشید و هر گاه ارادت را بطله پروردگار تعالی علو آکسیرا رایت خورشید و رایت
دولتمندی را به اوج فلك نصرت و بهروزی رساند حجاب غبار ثواب شعله آفتاب جمال
مقصودش را در زیر نقاب نخواهد کشید و هشنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم وایده بجنود لایم تر وها
از عیا کر ظفر من آثار عالم غیب ای شک وریب مدت یاور و در وقت ازدحام اعدا بر وفق منطوق
والله یؤید بنصره من یشاء مهر حیر عاطف و مهربانی بر صفحات و جنات روزگارش تابید
پس از خلاف مدبری و از تفیق و شقاق منکری او را چه پروا

و اعقاب ازل هر که بسایر	ز سهم حوادث نه بیند ضرر
بیاورد ز فضل الهی مدد	نه بندیش از اشک و بی عد
بشد وقت ضرورت فراخ سپهر	رسد بسهر امداد او ماء و مهر
جانی بر مدد از زمین نیزه وار	نه بشد به خدمت کمر بسته وار

تغییر این تقریر و شبه این تحریر احوال فرخنده مدآل امیر جهانگیر است و شرح این
حادثه و مصلحت از تفصیل این واقعه آنکه بعد از آنکه آنحضرت از تدبیر مهمات سلطنت
و جلوس همایون بر تخت دولت فراخ یافت و در ولایت هرات از غایت عز و شرف بر مسند
کامرانی و سریر جهانیانی تکیه فرموده اراده مستقر الخلافت مضمع ساخت و ایات آن
دیار را تقویش فرزند از جنت شاعراده عالم و عدلیان نور دیده اعیان ا بوالفتح سردار
محمد یعقوب خان نموده پای سعادت را در رکاب نهاده او را در روشنه بالغ گردید برادر
آنجناب سردار محمد اعظم خان که در وقت بیت حاضر و در ساعت عهد ناظر بود با جمعیت
خود از اردوی گیانیوی معنی بیشتر گوییده در میر داؤد منزل نمود و چون سرادقات جلال
در میر داؤد می رسید او منزل شاه بید را مجسم ساخته منزل دیبگر به ادر سکن رساند
و از آنجا بطور باغار گریخته پراهی که موسوم به دولت آباد است سرادق از نهاد و چون
به موضع مذکور رسید افروغ خود را با پیاده گذاشته با چند سوار رساله و سرکاری برای
کابلستان و سروند به ملک غور بالا شده از راه هزاره دهنکی و بهرود سرپر شور را
به حدود غزنین کشید مثل مشهور هتا اول فارورده کمره سی الاسلام ظاهر نمود
و چون هتاویل این آدم علیه السلام ابتدای مزاکنه در بستی آدم نهاده مبداء قتل شد
از آن روز تا قیامت هر مظلومی که بظلم مقتول گردد و بال آن بر ذمه آن بن سعادت
مقرر است چنانچه حق تعالی (ج) می فرماید من اجل ذاک کتبنا علی بنی اسرائیل

انه من قتل نفسا بغير نفس او قتاد فی الارض فکنتما قاتل الناس جميعا. همچنین چو در
سردار مذکور بانی تلقی و شقاق شده تبع تیر را در میان اهل اسلام نهاد و قتاد و قننه را
جویان شده از در گناه خلیفه مرحوم روگردانید و از همه و بال و تنگناهای دور جمع گردید
خود را مظلوم امین و جان ساخت لاجرم و سید و الدین طلوعوا ای متغلبین بنگلیون شاعلی
حال او شد چنانچه ذکر یابد انشاء الله و منی به وادی یوار و قطع مراحل ادبار به جناح
استعمال نموده تا خود را به کنایان زمین انداخته موجب اقتدار و خرابی آن بلاد کرد
و چون به اواخی عزیزین رسید در ذرات خلاق و کوه و درج امارت سردار عالی تبار
سردار محمد علی خان علیه الرحمة و الغفران که امیر ملین مکنان در وقت یورش هرات
نائب مناب و نواب مستغلب شهر کنایان کرده بود از الهام غیبی و اشارات لاریبی برادران
او مطلع شده در دو سه بود بقدر بیست هزار مرد در جراتان حواکین و مستلزمات برخورد
جمع نمود و تهیه اسباب حرب و تهیه امورات طعن و ضرب خواست تا به مقابله شتافته
خیال فاسد از سر و فکر باطلی از دل لاطالی او بیرون نماید لیکن خبر خرابی هرات سر
خلافت و خیر المیشان شده امارت عرض نمودند که این امر اگر چه برصواب و مسئله
بی جواب است اما چون بی امر او و الامر است حق آن میباشد که حقیقت
روا باشد و تشاکی و صبر را از دست نه بپند بپشتایان
مداخل و معارج و برج و باره حصن را به مردمان گاری محکم نموده منتظر الوقت
اشست. سردار محمد اعظم خان چون برین امر اطلاع یافت تعارک مقابله او را از حیر
و صلا خود بیرون دید و به معال و زحمت شتافت و چون در زحمت رسید از مردم آنجا شری
به معرعه رسیده به شورای حکومت کابل از راه کوتل النور به او گزینول نموده علم مخافت
در افراشت و بعضی از روسای قوم لایقانی را به وعده و وعید قریب داده شریک کار خود
ساخت. شاعران بهینه اقبال چون بر احوال این اطلاع یافت از کابل به مردم مقابله و اراده
مقابله بیرون شده برای سردار فتح محمد خان که درین ایام وارد قلات شده بود نوشت
که به سرعت هر چه تمامتر خود را به کابل رساند. سردار فتح محمد خان اگر چه به مرض
ذات الجنب گرفتار بود اما لحظه توقف روا نداشته روانه کابل گردید و سردار محمد اعظم خان
که بنا بر رای فاسد خود و زعمین معسکین حکومت کابل را بر رسیدن در قبضه خود میدانست
و در ذات مبارک شاعران و لایقانی نیز جرئت مقابله نمی دید چون قطعه صحت عکس پذیرفت
و شاهزاده را خواهران جنگ و طایب نام و تنگ دید بدون استعمال ادوات حرب و تیر
ظهور طعن و ضرب را به فرار پیش گرفته روانه زحمت بلست که به ظلمت گردید لایق
شاهزاده همایون قاتل مظفر او را جمعیت به کابل فرمود و چون احوال سردار محمد اعظم خان
از اینجا رسید احوال عنان جواد قلم را به تحریر احوال خیر اشغال آنحضرت متعلق
ساخته در میدان شکارش آن جولان میداد میفش ایست که چون و افغان سریر خلافت بر فراز
آن و عظیم العاقبت شعر گردیدند از منزل ضعیفان سردار فتح محمد خان را در عقبش مقرر
فرموده تا وی را دستگیر نموده جزای عملش در کنار نه سردار فتح محمد خان برای کلان
قندهار افتاده و او برای غور رفته بود بدست بیفتاد و سردار فتح محمد خان به دوازده و رود قندهار

به قلات غلجائی که جای پادشاه بود رفت و از سوانح این ایام گزارش سردار محمد اسلم خان بود که چون حاجت سیر و از جنیم یار گاه فلک اشتیاء شد سردار محمد اسلم خان که به اغوای سردار محمد اعظم خان از وقت جلوس عیایون اراده گریز در سرداشت و سیاه خود را خفیه از راه کوهستان غوره زاره به قلعه دشت سفید که جای پادشاه او بود به سبب اموراتی که در ایام محاصره هرات در حق زندگان حضرت از وی به ظهور رسیده و در هراس بود روانه می نمود و خود فرصت را منتظر بود رویه قرار نهاده به دشت سفید که بپوشه سعادت ملازمه را از دست داد و به حکم اسیر سر بیخ

اخراج و فیکم ما زادوا کم الاخیالاً ولا و شو خلاکم بیغون کم الفتنه حضرت اعلی خروج ایشان را از غنایات حق دانسته زبانه خاطر خاطر را به آن مشغول ساخت و از سیر و از به محتاج استعمال طی منازل و قطع مراحل فرموده تشریف فرمائی فرام کردید سردار محمد شریف خان را به حکومت آن معراج سرافراز ساخته از راه قندهار شد و رابع عیایون به اسم سامی اعلی از چند سردار محمد علی خان ارسال فرموده از قرار سردار محمد اسلم خان بپیرمطالع ساخت و تا کینا کینا نمود که تا روز و بدکان اقدس در حقیقت مستقر خلافت پیدا کردی و جوانمردی بکار برده از طرف دشت سفید خبر باشد بتایر آن شاهزاده عیایون سردار فتح محمد خان را بعد از ورود کابل به طرف چار بکار و کوهستان مقرر فرمود تا از طرف سردار محمد اسلم خان که در دشت سفید بود تا غیر باشد و چون پیر اقبال سعادت پر او طلوع بر ساعت قندهار انداخت سردار محمد امین خان برادر اعلی آن جناب که قبل از رحلت امیر عیایون مکان آن اردوی که پانوی جاشده وارد قندهار گردیده بود اگر چه در باطن سرخلاف داشت مگر ظاهراً با جمیع افراد به استعجال مواکب او را استقبال نموده به قدم عبودیت شتافت و وظیفه خدمتگزاری و طریقه فرمانبرداری بجای آورده از سعادت زکات بوسی غایت شرف و استعبار یافت و آنچه از لوازم اکرام و مراسم اجلا و احترام تواند بود اخصی التایفه بها آورد آنحضرت بالغ سردار که پندل خان که بر سمت غربی قندهار واقع است معین سرادقات جلال ساخته در آن مکان می توانست بر گما فلک اشتیاء از آن ساعت روز و نیم محفل عام مشاهده اعالی و عوالی و وسیع و شریف عالم و امی شهر را طلبیده از عباد چون هر کس فراخور قدر و مرتبه خود جای یافته قرار گرفت از خزینه زبان حقگوی قفل سکوت برداشته لای کلی کلمات بدیع و جواهر فصای حکمت و بدیع را زب کوش سامعان نموده فرمودند اگر چه و الله حاجد نظم لای خلطه را زبیب دستان ساخته و باطنی اعر خطیر مراد سرافراز فرموده لیکن اگر سعادت معقل بقده در کمال اعدا و تعاضد ساخته بد بکری از آن ازان و با امر او باطله و باز عا یار ابله امارت معنوا نمایند اول کتبیکه غاشیه عبودیت او را پر دوش پوش داشته حضرت خدمتگزاری در میان شده شد در گاه الله خواهد بود اول کتبیکه به پاسخ آن حضرت شتافت به جواب جرئت نمود سردار محمد امین خان بود و چنان به عرض رسانید

بیست

بیت

سری که از تو بیچد بریده باد چو زلف دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال

جان گمروار بر میان بستیم کمر بر میان جان بستیم
سعادت مندی که عنایت ربانی مشهور گمراهی او را به توقیع اما جعلناک خلیفة فی الارض
موشح گرداند و رایات آفتاب آیتش را به موجب ترفع در حات من نشاء به اوج جود او تریا
رساند و آن دو انبند به شکران این نعمت هواره در کل افعال حسن احوال نیکو کاری شعار
روزگار خویش سازد. ان الله لایضیع اجرا لمحسنین و به تمامی مسمت به آئین تقوی
و برهیز گاری پردازد. واعلمو ان الله مع المتقین. هر آینه سرداران جهان غاشیه اطاعت
بردوش کشند و گردن کشان دوران سر مضامعت در طوق مایهت اولیند والحمد لله که ذات
مجمع الحسنات منجم این همه و صائف و فضائل اند پس به قدم شوق بر خواسته دست بیعت را
در دست مبارک نهاد بعد سائر حضار مجلس به دست آن حضرت شافیه بر خود امیر ساختند
و هفت بار فاتحه فاتحه نمودند و هم موافقت بسته مجلس را به اتمام رسانیدند و روز جمعه سر حجر را
از القاب آن حضرت به کیوان رسانده روی زر را از اسم سامی عبار کامل دادند. آن جناب
در ترک مبارک نوشته که چون وارد قندهار گردیدیم وضع سردار محمد امین خان را منقلب
یافتیم دانستم که خیال خود سی دارد اما چون مهمات دیگر مد نظر بود متوجه احوال او
نشدم و پرداخت کار او نموده بلکه حضرت را بر او نامه نمود.

و بعد از تجدید بیعت و تمهید امورات و اسباب سفر با طفر از قندهار کوچ فرموده اسباب سفر
طراز روی مکتب و اعتماد بصوب مستقر خلافت مانده لوی زبده کار اغراض لازم بهر
منزل که تزل می فرمود هاتف غیب این سرورش بگوش هوش میرسانید که.

بیت

بهر جانب که رو آری به تقدیر در کاپیت را بود دولت عنان گیر
و از هر حمله که نهضت می نمود مبشر اقبال به استقبال موکب فرخنده مال مبارک شجسته
بربان حال معروض گردانید.

بیت

بهر منزل که گردد جلوه کرامت شود در بهیم شاه خا که راهت
چون رایت نصرت شعار محفوف به عون عنایت آفرید گیار و محفوف به تائید حضرت
پرورد گسار به حوالی قرابن رسیده معلوم شد که سردار محمد اعظم خان در محال زومت
به تهیه اسباب خلاف سرگرم است و فیکر تحصن قاعه گردیز دارد لهذا خصم عاده اسناد
او را اولی دانسته اغروق را به مستقر خلافت رخصت فرمود و خود بصوب زومت عنان ثاب
گردید تا آن حد رسید که به دانه احسان رام ساخته اندم خلاف را از سینه پر کینه او بیرون
کنند و نهال وفاق را به آب رافت در ساحت دل او سرسبز نمایند و چون به حوالی قاعه زومت
رسید ملازمان رکاب معلوم را نیز گذاشته چون شیر گردون فردا در ساحت قاعه قدم نهاد
سردار محمد اعظم خان بعد از نشیبه بر این امر نادر سراسبه شده لاجلاج به مقدمه بوسی اندر

شباغت سایه وار در پایش افتاده خاک زماین مبارک را طو طای دیده مردم دیده خلافت ساخت
آنحضرت دست راغت بر سرش کشیده به انواع تلطف ورافت واقسام د لاری و عطوفت
ویرا نواخته فرمودند که اگرین تمایب و شایسته برای عنوس این وادی امارت باشد سه طلاق
به گوشه چادرش بسته من بعد رجعت نخواهم نمود بر خواسته تا اتفاق به منقر ا اخلافت
رفته برادر گرامی سردار محمد افضل خان را از بلخ طلبیده بر سریر خلافت نشانییم
و کمر در خدمت گزاری وی بسته برای آرامی عبادت جان بیاریم واکسر خود هوا خواه
سلطنت باشد حق الحال تاج عمارت از سر فرود آورده بر فرقت کشیده ایم متوجه اوزار
عبادت باید بود که عاقبتی دخیم دارد و نعم نفاق را در ساحت سینه نباید کاشت که جو
باز ندامت و اتصال هواهی برداشت نمیشی که حضرت آفریده بکار در محکم نظر یل
از خلاف نمیی فرموده حیث قال ولا تکتون اکالین تغرفوا و اختلفوا من بعد ما جائتکم البینات
و اولایک اثم عذاب عظیم

از غم خلاف چه نشان متباد القواعد بانجام رسیده و از هر صبر نفاق چه انخهای رضین
و حسن حصین خاندان منین اوزار در افتاده مصراع و آری به اتفاق جهان می توان گرفت
بعد از گذارش این ماجرا سردار محمد اعظم خان خود را به مرض انداخته سعادت
ازوم رکاب را از دست داد و سر خود محمد سرور خان را در خدمت و ملازمت آنحضرت
مقرر نمود آنجناب اگر چه به عین الیقین می داشت که از سر نفاق برخواست و مصلحتاً الوقت
به عین کار از وی گرفته کرده روایت کزانی کردید بتاریخ شریح سنه ۱۲۸۰ ساحت
الاحصاء را به شرف قدوم مشرف ساخت و عریضه آن دیار فرخنده آثار اولوای طفر انما
کاشین کردیده و دیده اعلای آن بقعه حنت آثار او ببار چشم شهر یار روشن گشت و زبان
انتظار و طائف حمد پروردگار به جای آورده جهت نهایت قدوم سعادت ازوم لای آیدار
این مصیبت را در رشته ظلم کشیده رسم تعلقه و ایثار قرار نمود

بیت

المش لله که آن خسرو دوران آمد به خدا در تن افشرد دگر جان آمد
آن سپی سرو که از بلخ بیرون آمده بود به تماشای خزان پس به گلستان آمد
چون بحر دولت و اقبال در بحر غرور جلال قرار گرفت بساط انبساط عدل گسترانیده
نمای تمدنی و اساس سلطه تکلفی و بران کردانید و حیران اشکن و روسای عسکر که درین سفر
در رکاب معلی بودند هر یک را از اتمام پادشاهانه و آرام خسروانه تحوشل ساخته پایه
در تبة ایشان را از اوج آسمان و ندوة کیوان گلد را ایستادیم درین ایام پلتن سردار
فتح محمد خان که در سفر لزمت ملازم رکاب معلی بود در چار بیکار به خدمت او مرسل
داشت و چند روز بعد دولتین را به معقه چهار ثوب القری در نیل فریدون خان و میر آشور
احمد خان برای او فرستاد و حکیم قضاة توام به تعاضد پیوست که متوجه چه دشت سفید شده
در قلع و قمع سردار محمد اسلم خان سعی مشکور بجای آورد از حسن اتفاقات این ایام خجسته
فرستاد و قرار شدن پلتن سردار محمد اسلم خان است معجل این مقصل آنکه سردار محمد اسلم خان

چون از اردوی کپانیوی حضرت اعلیٰ فرار شده در دشت سفید رسید بعضی از خواص
خود را در نزد سردار محمد افضل خان در تخته پل فرستاده اظهار نمود که سردار محمد اعظم خان
از آن طرف و شما و من از این طرف متوجه مستقر الخلافت شده تا نورود موکب همایون
پندگنان اقدس تحت کسایل را متصرف شویم و نیز برای سردار محمد اعظم خان از محال
خود مبلغ شصت هزار روپیه فرستاد تا مستعد شده است که یکسختی به طرف کابل نماید
سردار محمد افضل خان از امساک طبیعت و جبن جیلت به ایت و اعلیٰ و امروز و فردا گذرانیده
کاری از دستش بر نمی آمد و سردار محمد اعظم خان چون تهمتی و بها در پی شاهزاده
رستم میرزا نادر داشت دست به کاری نمی توانست نمود و چه سردار محمد اسلم خان را تخمیت
شمرده مردم را دم و ایسین می شمرد تا شهر بار جهان قریب مستقر الخلافت رسیده هر یکی
بر جای خود افتاده و بی مرده ماند و چون خبر اساعت سردار محمد اعظم خان به سردار
محمد افضل خان رسید اگر چه در باطن خلاف را می گفتون داشت به ظنر جمیع رعایا
و سپه را در عید گناه تخته پل جمع کرده خطبه را باسم سامی آن حضرت خوانده روی زور را
از القاب همایون عیار کامل افشید سردار محمد اسلم خان درد شست سفید نثار نموده غریق
لجه حیرت گردیده علاوه بر آن آمد آمد سردار فتح محمد خان صاخ گوشش را بر میزد
درین اثنا بختن او که در دشت سفید غصه از بود خواش تنخواه نمودند اگر چه ششماه
موجب ایشان را یکجا داد مگر ایشان به اتفاق طلاق ثلاثه را به گوشه چادر او آری او بسته
روان کابل شدند و به استیاد شرف علیه دوسی در گاه واقفان سریر اعلیٰ رسیده در سنگ
ملا زمان منتظم گردیدند و از سعادت مکرمت غریق بخرد دولت و سعادت شدند و چون سردار
فتح محمد خان نزدیک دشت سفید رسید سردار محمد اسلم خان ابواب قلاع و طرق نجات را
بر خود مسدود دیده التیاء سردار محمد افضل خان ببرد مومی علیه نیز بقدر چهارصد نفر
جزایرچی را برای او فرستاد و به رسیدن جزایر چیان عیال و اموال خود را از قلعه برداشته
راه فرار پیش گرفت و قلعه و جبه خانه را به آتش خراب نموده خالی گذاشت خود روانه
ترکستان شد و چون سردار فتح محمد خان وارد آن جا شد میرزا خور احمد خان اسحاق
زائی و شاه پستخان مسیح زائی و ملک شیر گل خان و سر فرار خان غلجائی را با هزار
نفر جزایرچی مقر قلعہ مستحضر نموده روسای قوم هزاره نکودر و غیره را دلاسا نمود
به مخالفت فاحش معیای ساخته در خدمت امر اقرار فرمود و ایضا اگر تصور در همین زمستان
و کثرت ریزش برف و باران به محضت فراوان خود را به شرفه به دوسی معالی مشرف ساخت
و نوازش تمام یافت.

کل نردهم

در ذکر اطلاع یافتن آنحضرت بر مکر و خدیعت سردار محمد افضل خان

و سردار محمد اعظم خان

بر ضمیر نکته پذیر و خاطر قدسی سپهر ابواب تدبیر که قلم و قلمی عتلائی عالم و خلاصه
فضای بنی آدم اند پوشیده و پنهان نخواهد بود که هر آفریده که از روی صدق و راستی

قدم بر جاده خدمت گزاری و طریقه جا گری و فرمان برداری نهاده بر آن راسخ و ثابت بود
روز بروز بر مصالح دولت و معارج سعادت ترقی فرمود و هر گنج خیال کج رایه خود راه داد
و از شیوه راست پای بیرون نهاد بالضروره در ورطه هلاک افتاد آری .

و لا یحیی المکرم النبی الا باعنه

بر حسب زمان بنگی که این راه چون است ^{و با عفت} گر راست روی مبارک و میمون است
و روزا نکه بر طریق نا خاشسته روی آن سار زهرار نیزه بالا خون است
تحریر این حکایت و تقریر این روایت آنکه بنده گمان حضرت اعلی که اعلام خیرام
دولت و اطناب سر اذات سلطنت او به اوتاد ثبات محکم باد در ثوب مبارک خود بیان این
معا و تقریر این ماجرا بدین لفظ اندا فرموده که چون فصل ربیع سنه ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۱
کردید و از قبض بهار وضع دوران در انقلاب و مزاج اخوان در اختلاف یافتیم دانستم که
خیال سرکشی و بغاوت جوشی دارند مصلحت چنان دیده بودم که چون راه ترکستان از یرف
خلاص شود سردار محمد افضل خان را از بلخ طلبیده امر را مارت را قلاده گردانم نموده
جانشین و الله ما بدو روح انامیم و خود امانت او را قبول کرده هر چه امر نماید بعمل آرم
درین اثنا کواکبات او گرفتار شده بدست بنده در گناه اندر سالیان که برای ناظر حیدر خان
آدم خود که در زمستان به کابل آمده نوشته بود مضمون اینکه اسکا شته بودی که آنچه
و به نقد که به جهت برادران و خوانین فرمایش کرده بودند رساندم و باه فرآن مجید هم
کرده و بعد از بیعتان بستم و مقدر نمودند که بر زمین سردار محمد افضل خان
امیر شیرعلی خان را جواب داده او را به پادشاهی بر زمین سازیم
این معنی موجب نهایت اسفا فراب گردید که مصرع من در چه خیالم و فک در چه خیال
و مقرون این حال پسر محمد اعظم خان نیز راه قسار سپرده شریک بغاوت پسر شده بهار
پیوسته .

سردار محمد اعظم خان با وجود آن که چند بار امور باشا شسته و افعال نا باشسته از او به
وجود آمده بود آن حضرت بنا بر کمال مرحمت و غایت عاطفت درین معنی صبر و تالی کرد
می فرمود و همواره انواع نوازش و استاف عواطف غائبانه در باره او اظهار می نمود اما
او بحسب سودای فاسد استقلال حکومت که در دماغ جای داده بود در تهیه اسباب نفی
و طغیان می کوشید و هر چند امارت پناهی و حضرت ظل الهی او را از طریق غناد به جناده
صلاح و سعادت دلالت کرده شومی نمود و طغیان و انحوت سرکشی و عدوان بدو بار می نمود
جهت آنکه فساد دماغ او از درجه علاج گذشته بود شربت های نصائح و مواعظ او را سود نداد
و در این ایام صورت خلاف که در باطن خویش مستور داشت به تجرید چهره یقین بر کشود
احمال این مفصل آنکه از مجال گرم ایل چپان چرب زبان و مردم سخندان را در پنجاب به
خدمت نواب مشکوری صاحب گورنر پنجاب فرستاد التماس نمود که امیر علی بن مکنان
در غایت جانب شیرعلی خان کرده وی را و اعبد ساخت و حقوق بر درگی بنده و برادر سردار

معتمد افضل خان را غلب نمود و معزوم کرد چون معتمد این تزلزل انگیزی را معلوم است که
سردار شیرعلی خان همواره بدستگاه دولت انگلیز می باشد و من همواره یک خواه و دوست
بوده هر گاه سرکار انگلیز مددای انتصاب نموده رعایت فرماید مادام البقاء شیوه
خدمت گزاری بطریقه جا گیری از دست نروا بدهیم داد و ستادی دیگر چنانچه حاکم پشاور
و غیره به دادن رشوت و مواهید بار شود ساخته همواره تحریر پس گویید مذکور برآمد
اومی کرد و گویید مذکور از مستقیم المزاجی اکثر کوش به سخنان پیروده ایشان
نمی کرد آخر چون قایل و قیل از حد گذشت گویید مذکور نواب عالی جناب نواب علی رضا
خان افشار که از مردم کبابی می باشد در حضور خود طلبید درین خصوص از وی مشورت
طلبید نواب علی رضا خان به عرض رسانید که امتای دولت انگلیز را برامیز بسی نظیر
علیین ممکن ظن آنچه مذکور بود گویید موسوف فرمود که انسان کامل زمانه خود و اگر فرد
اول ازین نوع انسان گفته شود دوم به یقین توانی گفت نواب بر خرد عرض نمود که
فضیله مسلم البیوت در نزد جمیع عقلا است که هر کس به اولاد خود از دیگران دانسان
است پس به حکم

فعل الحکیم ولا یجوز عن الحکمة خورده برای نواب اولادان گرفت و نیز حکومت
طایفه افغانه بر چهارامر موقوف است اول آنکه حاکم هم دین رعیت باشد دوم اینکه
رعیت از خواص و عوام بر زن و فرزند خود از حاکم مأمون باشد سوم آنکه امرای
حضور در وقت دربار عام از قیاس کونی حاکم مصون باشند چهارم آنکه بر مال کس
چشم اندوزد امیر شیرعلی خان دومین وصی پاک دین است و طایفه افغانه نیز کلمه سنی اند
و اگر رعایت حقوق شرعی حرم محترم نکنند از غلبه و متداخل حرم سرا نخواهد شد معاذ الله
چه جای محرمات و مشبهات است و زبان در بیان را به جز اظهار حق آشنا نداشته اگر شععی
را اراده قایل نماید در افغان و امثال ویرانه کلمه ترش منقل می سازد و در نظر کتبیا
اثر ربیع مسکون نقطه و حاصل دنیا مدینه ملک در فطرش لک است و هزار کمتر از دینار
آنچه به عرس رسید مشت است از خروار و یکی از هزار اگر ملائح آن جناب بر شام
دقار خوانده باشم

کسر آن جمله را بمعنی انشاء کند ^{بیت} مکسر دقاری از نسو اعلاء کنند
و چون گویید بهادر از نواب علی رضا خان این فصل استماع شود برای حق نمای او
آمرین خوانده ریخت انصاف داد معزوم این اوراق موادی نور معتمد فقه هاری چون
در آن آوان یعنی فصل بهار و تابستان سنه ۱۲۸۰ در گوه مری پشعاب طرح اقامت داشت
و با وزیر گویید موسوف و کس صاحب نام معرفت به هم رسانده رفت و آمد می نمود روزی
شب این مکشافه در پیش می آمد بنده از محاسن و معامد امیر صاحب سر بر آنچه میدانست
به عرض می رساند در وقت عرس نواب علی رضا خان و کس صاحب نیز حاضر بود و به عرض
گویید رساند که ششم فیم از آن ملک در نزد این جناب آمده و رفت دارد و برای او
عرس نواب موافق است گویید فرمود که فردا آن آدم را که در حضور بیاورد چون بنده در
نزد گویید چهره حال حاضر گردید

پس وین اطلاع بر عرض توابع غلبت شاه خان آتجه او به عرض رسانده بسود بسته نیز
 معروض نمود از توافق کلامین گورنر نهایت خوشدل شده در کس صاحب را فرمود که ایلیان را
 معرخص نموده من بعد کسی این قضیه را به عرض نرساند که آتجه امیر طلبین مکان به عمل
 آورده خبر تمامی افغانستان می باشد چون ایلیان در کرم می رسیده اند به کابل رسیده
 شریف علیه بودی در گناه غلبت اشتباه یافته ما چرا را به عرض آمدن برسانید و به تعیین
 و آخرین اقلان حق ترجمان سر قرازی یافت ثانیاً معروض نمود که ایلیی معتمد در نزد
 گورنر مرسل باید تا تجدید عهد قدیم اعطایم رساند تا ایران سردار محمد رفیق خان را
 در موسم بخران مقرر فرموده مشارالیه در پنجای رفته عهد لاحق را با معتمدان دولت
 انگلیسه به سابق اتصال داده در ادنی ایام شرف ملازمت دریافت و چون سردار محمد اعظم خان
 از اعداد بسیاری مایوس گشت با ضعیف الايمان کابل عقبه نویسی پیش گرفته شرف کاه تفاوت
 خود می نمود و پس خود را که در رکاب معالی ملازم کرده بود طلبید و آن بی سعادت
 نیز از هزار سیرده به او پیوست و نیز تخریس سردار محمد افضل خان نموده تا بر کابل
 لشکر کشی نماید بعد از ظهور این ادوات که عدوان و تعدی او اظهار منالشمس و این منالامس
 گردید آنحضرت از کابل دولت و اعیان حضرت را طلبیده به فجوای و مشاور عموی الامر
 حریقه مشورت پیش گرفته بر زبان گوهر افشان گذرانید که نمیر مصالح منبسط و اندیشه
 در امورات دولت آن وقت باید کرد که دست گناه اختیار فراح باشد نه آن زمان که مؤلفه
 تدبیر به پای خرد تنگ آید عرض آنکه معتمد مدید وعید میدهد که آثار میکرو خود بهت
 از ضلعه اخوان مشاهده می کنیم و داعیه خلاف و فساد از هر کات و سکنت ایشان بدیده
 بصیرت مریمیم و احیاء که بهت اقدام بر اعدام ایشان است مره بعد آخری و کرة اثر
 اولی از ایشان سر بریزد و درین مدت مرود که مؤلفه نمی کرد و تفاؤل و تساهل می ورزیدیم
 شکیان بود که نمی خواستیم تمام مخالفت برایشان نشیند لیکن چون مواد نزاع و خلاف
 در میان ایشان اجتنابا ارد نمازین هیچگونه محل اعتماد را نباید و مواد گفته پررکت
 و فساد است که شمر بر سر است و آتش و شرار هر چه تما مشغلا
 پس بر سر آن زمان سر خطا طبع دریا مقارن غلبه ای بسته آتجه
 که بر خاستن آن در کنار خانه خیال شووت نه شد دست تدارک و تلافی بد آن
 نرسد پس جهت مقدمات سابقه و بیکهوه ای مسلما آن در عایا مشا سب آن و لایق چنان
 می نماید که قلم نسخ بر دیباچه کامرانی ایشان نهاده آوازه دشت ادباز و سرگردان
 وادی بوار گرداند و یازدهم قتل و اعدام بر صفحه حیات ایشان کشیده شود مصراع
 بداندیش هم در سر شو شود

وین قاتلو مستم فاقتلوهم خود شاهد این معنی است چون آنحضرت این در مشهور را
 نظم فرمود و اتفاق سر بر اعلی برای عالم آرای هزار آفرینان و نهشت پشته تعیین
 نموده پسند استمال لازم استمال و لا استمال و لا استمال اما مار پشته است

که گوهر درج خلافت و منیر برج سلطنت فرزند ارجمند سردار محمد علی خان و شیر
 ایته شجاعت و مردانگی و در درج وزیری سردار فتح محمد خان باغیا کرشایان و توپخانه
 نمایان متوجه تر کستان شده تا ورود بر اینج معایون در میان توقف نماید و شاهرا ده بلند
 اقبال سردار محمد ابراهیم خان باجیوش نصرت خروش به سیه سالاری معتدالدوله سردار
 محمد رفیق خان متوجه استقبال سردار محمد اعظم خان گردیده بود از دمار او بر آرند
 و سرادقات پیشخانه را در محال سیاه سنگ برپا دارند در موسمی که هنوز یسرف گذار
 نباشته بود از مستقر الخلافت بیرون شده عز وجل در سیاه سنگ ارزان فرمود .

کی بیستم

در آن کر توجه شاهرا ده بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان و سردار
 محمد رفیق خان با سیاه فراوان و لشکر نصرت نشان بصوب کرم و استیصال
 سردار محمد اعظم خان .

راویان نجسته بنان از بیان این واقعه چنان روایت کرده اند که حضرت اعلی
 میخواست که همواره نوای جهان کشا بر اوج ملک بادشاهی برافرازد و چمن اسوال عباد
 و عجز و شمعقان هر بلاد از خاتمرس و نقاب از باب شاه پیراسته سازد و چون فتنه حسودی
 سردار محمد اعظم خان به تواتر میروسر رای انور گردید اولاً مخلص بلاشباه عالیجاه
 ارسالا خان سلیمان خیل را با جمعی از خود و بعضی از جزائر چنان مقرر فرمود تا خود را به قلعه کرد بر
 رسانند در حفاظت آن سعی جمیل مبذول دارد و انبیا معتدالدوله سردار محمد رفیق خان را
 با جمعی دلاوران پرغش جوی و میارزان سخت روی مقرر فرمود تا از راه لهوگر رفته
 در استیصال باغبان و رفع فتنه و غم دستمزدان سعی و کوشش موده سعادت عملکرد را از
 خار و خش وجود ایشان به جادوب تسبیح تبر مصفا سازد و شاهزاده و لایا را سردار
 محمد ابراهیم خان را که حاکم غزنین بود حکم شد که از آنجا از راه زریمت متوجه
 محال کرم شده به سردار محمد رفیق خان ملحق گردد امثالاً لا لای سردار ظاهر شده و
 از غزنین و لشکر نصرت آثار از کابل گمر کشته تنگ برسته و بازوی جنگ و سوارانهم
 کشاده در موسم اول بهار سنه ۱۲۸۰ متوجه صوب کرم شدند و به تعجیل تمام را ندند
 سردار محمد اعظم خان چون بر توجیه لشکر با ظفر مطاع گردید حرکت مدیوحی پیش گرفته
 دوهزار کس را از یمن و جزائر چنان معه دو عرایه توپ قاطری و دو ضرب شهابین به
 سر کردگی حسین علی خان کرنیلی و سیدال خان کبدان و ناظر عطا محمد خان مقرر
 نموده تا به مقابله سیاه منصور شتابند و چون سردار محمد رفیق خان از راه پانهواب لهوگر
 به موضع آخند خیل رسید منهای خبر آوردند که سیاه سردار محمد اعظم خان از راه
 دزی خولی یعنی سه دهه به موضع سر کی رسیده منظر مقابله نشسته اند سردار محمد رفیق
 حصه از فوج خود را امر نمود که بیشتر قدم نهادن ایشان در عین ریزش برف وقت شب
 از کوهان شتر کردن عبور نموده به قاسم خیل رسیدند فراوان لشکر دشمن که تا اینجا رسیده

بودند راه فرا رسیده بجای ایشان عساکر منصور شب به سر برده فردا روانه سرکسی
شدند و چون در اثنای راه کوتل صعب الورد بود و مشهور به سرکی قره‌قین را خیال شیط
آن شد از غایت الهی و مدد طالع طلی سبجانی عساکر منصور پیشتر رسیده چون عقابان
تیزبال بر سر کوتل برآمدند نمود موافق همان و میوه همه از بیعت مجا ف همان دلاوران
عرصة جنگ به تعاقب هزیمت‌یافتن نهصد نفر از ایشان دستگیر نموده احوال انتقال اردو را
به تاراج بردند باقی پراکنده شده بعضی بطرف سردار محمد اعظم خان و برخی به
کوه سفید گریختند. بعد از انبازام احمد احرار محمد رقیق خان نیز رسیدند
به اتفاق روانه شدند و از کوتل بیچاره عبور نموده به منزل علی خیل رسیدند. در اینجا سردار
محمد ابراہیم خان به ایشان ملحق شده روانه قلعه حاکم خیل شدند چون در آنجا رسیدند
از تعب سفر مقدمه را به فردا موافق نمودند و نماز پیشین همان روز سردار محمد اعظم خان
سیاه خود را حکم داد که هر کس آن سه شنبه به همراهی دارد وقت شب سیاه را که بقدر شش
هزار نفر بودند برجا گذاشته با چند نفر خوانین راه قرار پیش گرفت و باقی سیاه پیور نظامی
به طریق سلامی زده امان خواسته ضمیمه لشکر منصور گردیدند. سردار محمد ابراہیم خان
مانند اجل موجود که حصن و جود را زخته زد و دیوار پایدار حیات را از پای در انداخت
از عقب رسیده متروکات و لوازم را با حق گردید آنچه تعلق به امورات سلطنت داشت ضبط
نموده باقی بر سیاه معاف فرمود و چون آن گمنام وادی حرمان آواره داشت او باز گردید
ملک کریم را در ضبط آورده شاهراده بلنداقبال در قلعه کریم شست و سردار محمد رفیق خان
ارای آراعی رعیت تمام حال تحت رفته رعیت را تملی داد و سیاه حاکم الدین را در آنجا
حاکم نمود و او پس به خدمت شاهراده رسید از آنجا با عساکر منصور متوجه غنیه و سی گردید
نعمین تشاء و تامل من تشاء

گل بیست و یکم

در ذکر توجه ربابات و ثبات بصوب ترکستان و استیصال سردار محمد افضل خان

از تفصیلات خدای معان

قال رسول صلی الله علیه وسلم الجنة تحت الاقدام مضعون حدیث خجسته مبارک آنکه
مالک الملک تعالی و تقدس فردوس اعلی را زیر پاهای خدای تعالی و معذات آئین و دینت
نهاد و ابواب فرحت انجری خلد یزین راه شمشیر جهان کشای سلاطین عدالت قرین از روی
تا بهمان شرح پیشمیر کشاده و از غنای فرخنده ادای این کلام بلاغت نظام صورت این معنی
چهره می نماید که نهال آمانی و آمل را سر سبزی از ترشح چشمه تیغ آبردار است و شاح
مراد و اقبال را نازکی از جو بیار شمشیر آتش دار کسی سر به اوج مقصود کشد که بی نرس
و بیم قدم در معرکه کارزار مایه و به کوشش کسی پوسنای مملکت جهان در تحت تصرف آید
که در عرصة روز میکنام از تیغ بلا روی نگر داند

چون مهر آت که تبع بر سر نگرفت
سر تا قدمش سپهر در زر نگرفت
تا دل به جفای خار گزین نه نهاد
گل پیرهنی چو عنجه در زر نگرفت

مصدق این احوال و مصدق این مقال احوال میبوی قال امیر باغر و اقبال است بیان
این سخن آنکه در آن آوان که حضرت سکندر مرتبت فرزند ارجمند سردار محمد ابراهیم خان
را برای فتح و فتح سردار محمد اعظم خان مقرر می نمود آید آمد سردار محمد افضل خان
کوش زد عام و خاص شده بود که به انجمنی برادر خود سردار محمد اعظم خان با لشکر
فراوان و عساکری پادشاه متوجه گنابل است. بنابراین بر خاطر مبارک الهام پسر اشراف
این معنی شد که اولاً استیصال او که عجز و هم ساط است لازم آنکه متوجه دشمن
ایرونی باشد. پس سردار محمد ابراهیم خان را بصوب کرم مقرر فرمود و سردار محمد علیخان
و سردار فتح محمد خان را با دوازده هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه به بامیان در سول
داشته خود حضرت اعلی نیز سر کرم تهیه اسباب سفری گشتن گردید و سرادقات پیشخان را
بیرون کشیده فرمان واجب الانعام شرف نفاذ یافت که نوایبان بهرام نشان در ممالک
معروضه رفته چار رسالت و سیاه ظفر پناه را عتقر به قریب به معسکر میبوی آورده ضعیفه
جیوش نیرت خروش گردانند چون نوایبان فرستاده نشان متوالی و متعاقب به اعتراف
و جوابت چار رسانیدند که حیاء ظفر انتساب استعداد پوشش ترکستان کرده بدر کمال ملک
اشتیاء جمع آید و مهیا امکان سرعت سیراز باد شمال واد آمده اصلاً تسوق نه نمایند
خواتین باغروشان و امرای حشمت نشان از در دیار روی توجه به معسکر با فتح و ظفر
گذاشته در پایت سر بر کیوان نظیر جمع آمده بازوی جلالت و دلایری بر افراشته.

هفتوی

بهر مان خان سکندر مکان
طوبان نشان و فرزندون زمان
روان شد زهر جاسب لشکر
سبز شده خلی زهر کشوری
زهر سو به از دوی والا حساس
رسیدند گز دان آهمن لباسی
چو دریای کین موج افکنده
گدو می به سختی چو آهن منده
به مر دانگی هر یکی صف شکن
جیاهی قوی و یکس و بسپارن

بعد از آنکه سیاه ستاره اشتیاء و لشکر باغزو جام درو کب ملک اقتدار قرار یافتند حضرت
مالک و غاب پلاریج ۲ سنه ۱۲۸۰ بیرون شهر کابل در موضع سیاه سنگ نرول فرموده
رایات جهانتاب را برزده ماه بر افراشت و سر پرده شاهی به ایوان کیوان و قرائت آسمان
رسانید و قیوای جهان شان و میارزان جان شکنار هم در آن منزل به سعادت دست یوسی
استعداد یافتند.

هفتوی

چو سیر دازان به عظمت سر نهادند
رسیدند و به پایش اوسه دادند
شاه نشان را بیرون از حد گرم کرد
به پریش هر یک را محترم کرد
چو باختی چنین دمساز گشتند
سعادت را از آن عمارت گشتند

و آنحضرت آنچنین طوی کرده جشن سروداد و برین پادشاهانه مرتب داشت. در آن مجلس خاص بیان یک چیتی و اخلاص و اظهار هوا داری و اختصاص و جانشین برادران و عزیزان و اعرا و خوانین نموده در باب ضبط امور مملکت و اختیاری و تنبیذ مهمات سلطنت و شهر یساری اصلی پسر داخته از جهات مخالفان همین در میان انداختند. بعد از گفتگوی بسیار حضرت کاهنکار زبان کوه بار بار گفتار در آورده فرمود که مناسبت آن میباشد که راویه ظفر انتها در اهواز آورده از اینجا کوچ فرمایم تا خصم را در مملکتش در پافته سزای او را در گناتوش مهیم بنایران.

مثنوی

سکندر اقبال شاه جمشید دشت	مظفر لبوا شاه خورشید دشت
بر افراخت رایت چو رخشتمه مهر	بسه قهر عهد و سر قهر از سپهر
بچیتید بنا خلیل و قدرت فرین	بدا انسانکه در جتیس آید زمین
صغیر اسفیر از رستا گشت	علم را اسرار چرخ والا گشت
خروش و هل شد بلند آفتابان	که در چرخ گردید از آسمان

ویرایع همایون به اسم امرائی که در قلعه دشت عقید رومستان را بر سر برده بود عزرا اصهار یافت که از راه سیفان وارد بازگشاه شده سنگری چون سد شکنند بر پسا دارند حسب الامر آنرا رفته در موضعی که تنگنای دره است سنگر ساختند و دهن دره را بران با جوج صفقان و ماجوج سیرتان بسته نمودند. الحال احوال خیر احتمال بندگیان حضرت اعلی در اینجا موقوف داشته به تحریر طایبان سردار محمد افضل خان پردازم روات صادق الکلام و معبرین راست پیام روایت این ماجرا و اخبار این مدها برین معنا ادا نمودند که چون سردار محمد افضل خان خیال لایق بل قی و عدوان را در سر جا داده بر نفس عهد و بیعت که به اجرای سکه و خطبه و به ارسال و سل باخلفه بر سر حق بسته بود اقدام نمود و در خیال لشکر کشی و فتنه جوئی شده و بال و تکال آنرا به خود عائد ساخت. حفظ تر کشتان و پیش بردن مقدمه از حوصله خود قرائت بداول اسیرهای تر کشتان را در خان آباد بر خود جمع نمود. عهد و بیعت را در میان آوردند و ملک جردن را به سر حاتم خان و ابدهوی را به سر نصر خان و مجال آدقین که عبارت از غوری و بقلان و قندوز و خان آباد و خوست و اندراب و و تالفان است به سر اتاباق خان و آنچه که سابق در تصرف جایدا سردار ولی محمد خان و قیس محمد خان برادران حضرت اعلی بوده به جهت آنجا گذاشت و ضمن عهد آنکه این محالات ملک کورات در تصرف ایشان بود ملک باقی را از شور و شکیاء دارند و در مقدمه کمال مدد به لشکر دهند به از تمهید این امورات و تهیه اسباب از اندیشه خدوی روانه شده به نوری رفت و عبدالرحمن خان پسر خود را به نیت بل فرستاده حکومت تر کستان را به او تفویض داشت و سیاهی که در قلعه بول و غیره و اواسط بود از راه ایک به خود طلبید و از آنجا با کثرتی آنچنان که مگر از خروج یا جوج و ماجوج رخنه درسد سکندر را اقتدار با آن کرده از بول روی به صحرای نهاده نفس سپا در سینه قضا شکستند و به تعجیل تمام از راه دمنه متوجه دو بگردید.

کتابت امیران ۱۰۰۰ چوک محمد اعظم

مثنوی

از آن سوی سردار پیاده گوی در آورد در پای لشکر پادشاه
 میانه ای از یک بیابان قسرون چو امواج بحر از شوره بیرون
 بر آنکست خلق از مضامین اسج چو رهبر هلال ماه تابان
 بسیار در سر کعبه پادشاه گوی روان سوی کاروانان داد تاپ
 چون در دو آب رسید چنانکه جزا نرسید که از لشکر منصور در آن جا بود تاپ آمد و دست
 نیاورد روانه پادشاه شد و قلعه در تصرف مخالفان در آمد و محل انبار و جعبه خانه مقرر
 نمود و سه هزار کس را از سوار و پیاده و چهار توبه پسر گردگی معسید زمان خان چرنیل و
 نائب غلام جان پسر نائب امیر برای پورش لشکر با همگام مقرر نمود آمد از طرف غرب کوش
 در دیت سیمبر و جعبه بنای توبه اندازی گذاشتند بعد از رفتن آمد چنانکه روانه توبه
 و فتنه گران در لشکر از غارت از هزار نفر جزا نرسید پسر آخور احمد خان و ملک
 شیر گل خان و سرافراز خان و شاه پسر جان بود و از غلبه و سرافراز خان
 که اهل غلبه و آن عهد گذاشتند لشکر پادشاه تاپ مقاومت نیاورد و لشکر را رها کرده
 گریختند بیاد مخالف آمده لشکر را تصرف گردیدند و سرافراز خان که در لشکر میماند
 بود اسم فیتی را بود گذاشته شریک و نوات ایشان شد خلاصه آنکه امرای مسلم کوران
 در گذاشتن لشکر بیاد به کنار بردند و لا ممکن نبود که گرفته می شد به نیب سرافراز
 خان و اعمه ایشان را بر عقل گذاشته راه قرار سپردند اهل احوال سردار افضل خان را در
 این جا گذاشته به احوال حیران شدند لشکر با معین میردازم چون احوال و حسن اهل بیوان
 در دو آب و تصرف نمودن آن جا به شهر را زد و بلند اقبال رسید بعد از استشاره مصاحبت
 در آن دستگیره الغریب را در قلعه با میان گذاشته خود روانه با جگانه شد و آن جا را
 استحکام داده پایتخت استوار دارد و پادشاهان بی تعصیل روانه شده وارد سینان شد و از
 آن جا الویه نصرت الله را در اعتراف آورد و متوجه کوش دندان شکن گردید چون
 به زیر کوش رسید پادشاه آمد و راه پادشاهی گروای شد که مرور دواب و توپها متعسر
 گردید و قریب چهار صد توبه به زیر کوش رسید منزل بودند و بعد از این جا وقت شب خیر
 شکست امرا و تصرف نمودن لشکر امرا بر لشکر با همگام گوی و شاهزاده هایون لقا
 سردار محمد علی خان شد و از خبرت و حدیث چون از دعا برخود پیچیده و در صدد انتقام
 در آمد و در لشکر که مشر و مهر ابلی نیز گام سپرد را به جلوه در آورد و جیش هجوم را
 حضور شمشیر از رختان و صحن بزرگ از نشان مغربی ویران شده گرد آمد از سر کوش
 آوج فرمود و روانه با جگانه شد و سیاه خیم بعد از تصرف لشکر دلاور شده از دره با
 بیرون گذاشته در قلعه ای با جگانه قرار گاه گرفته بودند و احوال این فتح راه سردار محمد
 افضل خان که آن طرف غرب کوش تا حدود دو آب آمده بود و سابقه آواز به شارت اینجا

آورده بی قورطف روانه صوب ساسکر گز دیده بود و اکسیر لشکر اودردر دانه چنگاه
در آمده برخی دره صبح عبور بودند و خود سردار محمد افضل شن نیز از فرقه کوتل عبور
نموده دو قلعه معرزه دل داشت که خبر تحریرت اثر رسیدن شاهزاده نصرت فرقه پشنگه از در
در پنج کوب نامه لشکر و سرور گردید و چون دشمن را در پیش و اجل را در پس دیدند
پشاجار مساعد نقاره و متصدی معافه گردیدند بطن دره را معرزه گاه ساختند معفی نامه
اداره مذکور محل است نشنگه تر از چشم حاسه و گوزن بیل بهر دو طرف اوهای الوند
دارد و در میانش رود که بر دین عین و تنه و نیز ایزد دارد .

کل بیست و دوم

درد که مقابل شدن هر دو سیاه کینه حواء به عزم جنگ سلطانی شکست

یا قتل دشمنان معون غنارت سیدجانی و قتل دولت طلب الهی

دولت و اقبال این دو در لاله ماله سلطان آفتاب بقایت سریع از و اوست و مهر سیهر چاه و جلان
به بیات سحاب . شرف انقال چون مشیت پادشاه تعالی به غیر و تبدیل دولت ذی جلال تعالی گیرد .
ثبات آن به پیازی سیاه حرار و افروزی لشکر به معاد مشیت نیدر و هر گاه اراده
مالک الملک دواجلان و بطریق جنود صاحب شو کنی معون گردد چه مبتدا و به اسبیت تدبیر
عقلای کجاست بدیر صورت به بندد .

عربی

فمن قسط العن لا یسده الفع
ولا یقع التدبیر اذا الحکم فاضع

اذا مارا الله غیر دو لاله
فکف بماء الملک من دون حکم

تظیر این تقریر و شبیه این آنگاه چون تدبیر پادشاه بر نظیر و هو علی کنشی و قدر
به شکست صنف دولت سردار محمد افضل خان و عدم اساس جاه و حشمت تعالی ساخته بود
با وجود و نور جنود ابطال و کثرت اسباب معاربه و قتل ایشان را صورت ظفر روی نه نموده
سیم فتح و نصرت از مهیت و ما النصر الامن عند الله بر شرف وای جهان کشای شاهزاده و الانبار
از دیده امان منظور نظر و حمن نور حاشه مناجشت نورجه قمارت شمس ملک سعادت
در سیاهی جاه و حشمت در درج پادشاهی گوهر صدف الطاف امتناهی سردار ذوالافتداری
سردار محمد علیخان که سلوت دل و راحت روح و فرقة العین و فوت جان مجروح و فراغت اعمار
و فتوح روزگار و ثمره عمر و مدار گذار است و فی الحقیقه از جوهر فطرت شجره دولت
نعمه اراو انداده و در کشتار مملکت مادر ایام قرظندی معجزه او نژاده .

بیت

که پیر ملک را نباشد مسیر

به خردیش چندان کمال است حاصل

و زاید دست عایت سبانی انواب منطقت و جهان بینی بر روی روزگار آن سیهر که مرانی
کشود . شرح حال فرخنده مال شاهزاده به مثال آنکه چون دره التاج خلافت و گوهر درج
امارت بر توجه هم و تصرف سبک را اطلاع افت قلب و جناح و مقدمه و سافه سیاه را چنانچه باید و شاید
مهیای نموده الویه ظفر انمارا از سر کوتل دندان که بر اهر از آورده به قطع مسافت پرداخت .

لقار

منوچهر چهری هما بون همای
 کدند عسکر شاعر را منتفای
 آوای شجاعت پر افراشته
 علمهای کین نوزی افراشته
 عنان مر بست به کین تابان
 نشان خصوصیت به شوق آنداد
 به خیل و سیاه ظفر افتاب
 روان شد بی دشمن کینه خواه
 چون نواز شام شهسوار فلک میثاق
 بر قلب لشکر روم استیلا یافت
 عنان کعبت خوش خروم بر تافته بکته تار جیش حبش

بیت

نواز شام گزین ها و ن ز مرد فام
 بروی روز فرو ریخت مشک سوده شام
 این سر دره در موضع یاقین باغ مسکرمه
 مایه قیروزی مایه گردید و آن شب همایش
 دلاوران سیاه و مبارزان ظفر آینه
 به ترتیب کنار و اسباب رزم و بیستار مشغول بودند و تیغ های
 ظفر طراز و ستانهای جامه شان به رهر کین آب داده امروز خیال چگونگی جدال می نمودند.

بیت

همه شد دلبران میدان آورد
 نموده ترتیب کنار لبر د
 و روز دیگر تاریخ بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۰ که خسرو زرین سیاره
 حشرستان زرین پیکر افراخته لشکر نجوم را بر شکل بنات الشمس متفرق و پراکنده ساخت.

بیت

چو صبح از افق تیغ بیرون کشید
 همه دامن چرخ در خون آلود
 فرمان لازم الاذعان شاعرانه و الانبیا و انصار یل برقت که عساکر منصور متو جیه
 خیم شوند حسب فرمان دلاوران جوشن بوش و مبارزان بر جوش و خروش و فتنه جویان
 کینه کوش از اطراف و جوانب در جنبش آمده از کرد و غبار آئینه آفتاب تیره و تار گشت
 و از شمع سیرهای زرنکار و لعلهای شمع کردار دیده روشن فلک خیره شد.

مثنوی

می چون بر داشت و گرد برخواست
 زهر سو بانگ بر دایره برخواست
 جهان در زیر کرد ره نهان گشت
 همه خاک زمین بر آسمان گشت
 در آن آهن دل کوه رفتار
 در سر تپای در آهن کوه رفتار
 تا به این ترتیب و آئین آن دولتشکر کشته در برابر یکدیگر رسیدند و از طرفین مانند
 و پراختر از باد صرصر مهر در توج گردیده از غیر نای و غرورش کوس آشوب در طاس
 فلک آبنوس افتاد و از اریو کورک و دمه دمه سدف گشید خطرا کشاد.

مثنوی

زهر فقر قبا بست شکوه
 ز فریاد کوس و دم گرو نای
 ز زمین چون چهره برین شد جای
 به هم چون سوهان فشان گشت باز
 ز فریاد کوس و دم گرو نای
 به هم چون سوهان فشان گشت باز

چون تسلای فتنین و تقارب جانیین در وی نمود شا هیز ا د ه شد عسیت
لیال بسته اولاد ویلتن را از طرف دست چپ مقرر فرمود که پسران عقیان نیز بال برقه
کوه بر آمده سر کوب دشمن و طرف خود را معاون باشند و سردار فتح محمد خان با پلتن
لعل کوئی به افسری چریل شیعیر خان ویلتن خود را به افسری رحمدل خان کمپان و
اکثر سوار مقدمه الجیش فرمود باقی سیاه را با خود جمع نموده چون روح در قلب جا
گرفت و توپخانه را تحت الحکم چریل اواحد خان پیش مقدمه جاداد و از آن طرف سیاه
دشمن در برابر عساکر منصور ایستاده پشیمان خود را بدین ابط آراسته سر تکبر و
و نفوت به اوج رفعت و ذر و جاده وحشت رسانید چنانچه کوهی که بر معینه ایشان بود از
جزایر جیان حکم انداز و خاصه داران حرب ساز ویلتن بر نموده جایجا قرار دادند و در مسیر
خاصه داران را از دریا پار نموده در کوه دست چپ برپا ساختند و پنج غرابه نوپ را که هر یکی
چون نهنگ دریا به نامی چپانی را می کشید از میان دره در پیش آورده در مقابل توپخانه شاهی
زنجیر بند ساختند باقی سیاه و توپخانه از مهر که گناه واحد مهر جانبا افتاده بود و بقدر
دو هزار نفر خاصه داران به سرکردگی محمد مهدی خان امر نموده که در دره مجیر را محکم
سازند چه اگر دست یابند از همان راه برار و حمله آورند

مثنوی

علا م سخی

ز سوی دیگر خان در پاشکوه
گر و می شده دشتی و کینه جوی
همه تنگ چشمان و پرغال گوش
ز خلیل هزاران ز ستم مصاف
آمر بست بر کین و شد فتنه جوی
بسیگر دش دایران کسردن کشان
سپاهی همه پیوست در بر چوبیسر
همه سخت جنگ و همه سخت کوش
صف آراست شده بن زروی عشاد
چون صف ها آراسته شد از دهن توپهای نهنگ
بریان گدوله های غار اشکاف سلام جان ستانی و بینام روح دپائی به گوش هوش یک دیگر
می رسانیدند شاهزاده غضنفر قزو صدر رستم چکر پای دولت در کشتاب سعادت نهاد و
هتان مختار را به فیه عتایت آفرید کار داده از طرفین مردان مرد را و دلاوران صف بجایا

مصرع

همه جنگ را دست بسته بخون

دامن جرئت و نهادی از کرد کمر استوار ساختند و صورت نامعجوب مرگ را برامت

مردوب حیات تر جیح داده سورن انداختند از فرش نویهای ساخته کردار و از شک تفنگ
اندازان آتش بار که تیرایشان چون تیر فضا هر گز غلط نشدی و اوله در زمین و زمستان
بریا نمودند و سردار فتح محمد خان آن شیربیشه شجاعت و مردانگی و غصه میدان شجاعت
و مبارزی با سیاه طغریناه همه به یک بار علمهای شمشیر انداختند .

نظم

زهر سو تهنه سنگان در پاستیز
به کین آتش فتنه انگیزند
تیر بودند چون آتش تبیع نیز
کشیدند تبیع و به هم ریختند
صبر و شکیب از دل مبارزان زمین گرفت و مرغ روح از سر سیاه خصم از غایت بیم و
توس در پیریدن آمد .

مثنوی

سر اسر همه در مقام تیر د
یکی سرخ روی و یکی چهره زرد
و بر تو یغانه اعدا ریخته عالم را بای مال سم ستوران ساخته زیر تبیع تر کشیده و پنج
ضرب نوپ از آن ها در تصرف آورده تا قلب دشمن عثمان بر سنگ گرفت و چون غموبان باهر و توان
بصوب اعدا روی نهاده گام به دو جهت بنا بر دفع دشمنان از هم کشا دهند و صورت فتح
چهره می کشاد تا گناه از جانب اعدا جا خلقی بسیار که عادت از رساله مردم هزده نهری
بلخ باشند نوای کین برانگیختند و به شوکت تمام و جمعیت ملا کلام انجام و بر متوجه لشکر
ظفر اثر شده به طریق علیر دولشکر منصور در آمده سلام گویان به قلب رسیدند و دست
جشک کشاده به ایشان در آویختند از شعله ستان آتش نشان خرمن جان جواتان سوختن
گرفت و از تنه باد حمله دلاوران آتش کینه دیرینه فروختن بدرفت بحر غصه در توج
آمده شرر شعله جلال مشعل گشته قبار فتنه انگیزند .

مثنوی

دولشکر رو بر و خنجر کشیده
سواران اسیر در میدان دوا ندند
چو برق تیر هریک تبیع در دست
همه اسپان را ز آتش نعل بسته
ترنگ تیر و چاک چاک شمشیر
دریده مقز بل و زهره شمشیر
چون صورت مقاتله و شکل معاربه بدین نعل بدید آمد و آتش قتال شعله ور گشت از غایت
کثرت و غلبه هجوم آن جماعت بر رخسار سیاه لشکر منصور به
مقتضی الفسار فی وقت ظفر روی گسرد انیده پشت عزیمت دادند و سردان
کار زار و بهادران نامدار یا بانی سواران اجل شده نزدیک بود که چشم زخمی (۱) بقول
رسد با آنکه سیاه اعدا به غلبه و هجوم بی انتها و شکوه و شوکت لایع و لایح متوجه دفع
لشکر ظفر انتها بودند شهسوار عرصه دلاوری و شیر بشته مبارزی شاهزاده بلند اختر به ذات
مبارک گوهر از قلب بر آمده توسن مردی از جای برانگیخته با معدودی پیش رفته به اعدا
(۱) به معنی محلی عبارت از محوطه دره نما می باشد

در آویخت و به ضرب تیغ نیز مخالفان را رانده تا قول دوانده و آن روز رزمی نمود و جنگ
افزود که آواز دلاوری و صیوت بهادری خود را از اوج فلک گذرانیده به سمع ملک رسانید

مثنوی

دایران حمله سردر سرفکندهند سر مردان به يك ديگر فکندند
سپه يکبار رگی برهم بر آشت زمین در خون فلک در گرد بهفت
زدست سرکشان تیغ سپه نساپ چنان می شد که بر آئینه سپاه
چو تیغ از خون دشمن ریخت دوان بلم شد تیغ در دست جوانان
بما گشته بسا خسته که آن روز شدند از زخم تیر کین جگر دوز
همه کار زمین خون خوار گوی بود فلک از دوزخ خود نظار گوی بود
و دیگر امرای عظام از زمین و بسار حمله های مردانه نموده دست راست لشکر خضم را
پس قول نشاندند و بسره را از ضرب تیغ ازالتهش گذرانده به اتفاق متوجه اهل نفاق
گردیدند و جمعی از فتنه گران را از آن به ضرب بیایسی و شک بی دربی بسیاری از مخالفان را
بر خاک عرصه جنگ بر توفیق و در فلک انداختند و عاف غیب ندای قاتلوا هم حجت و حجت و اعم
به گوش مجاهدان فرود می خواند.

مثنوی

سواران زهر سوبه يکبار رگی دوانده بر روی هم بار گوی
سپاه می همه کینه جوی و عز بر به نیرو چو سپهر به تنگی چو پیر
کف آورده بر لب چو بیلان مست بی آب رو شده از غم دست
بدینسان آن دولتش خون ریز و دوحشر فتنه انگیز بر یکدیگر حمله های تند و تیز کردند
و فی الواقع معاربه روی داد که شرح آن به عبارت راست نیاید و بیان آن به هیچ وجه در خبر
تحریر و تقدیر ننگینجد و لا و دان ظفر آثار در آن مهلکه کنار زار و معرکه شو و خوار
به مراسم رزم آزمائی و لوازم مردی و هنر آزمائی به نوعی پرداختند که داستان رستم داستان
و قصه سام اریمان را در طی انبیا آورده خط نسخ بر مپاچه اسفند یار کشیدند و هر چند
مبارزان مخالف از غایت شهوریای مقاومت در میدان مقاومت افتادند و تا نیم فوت در جگر
نوا نمانی داشتند چنگک پیش بردند هیچگونه فائده بران مرتب نشد و از حمله های مردانه
شاهزاده بلند همت ای توان و طاقت شدند تا آنکه در خانه کنار آفتاب فتح و ظفر به فحواي
انافعتنا لك فنهامینا از شرق کرامت طلوع نمود و به مضمون درود شجون و بنصره الله نصره عزیر
نسیم بر نصرت پرچم رایات ظفر آیات شاهزاده شبر صولت وزید و امیر چتره مایون فال
باغور شد عزو اقبال در مقام اجتماع آمد و به عنایت پروردگار علم نصرت تو امداد و فحواي
واقعه اسیر کم الله از اوج فلک دوار نصب فرموده ایواب دولت پرروی ارباب سعادت کشود.

مثنوی

چو از حد گذشت آن ستیز و جدال قتاد اختر دشمنان در و بال
گریزان از ان ورطه بر هراس بیرون رفت خان قبا مع اساس

یکی را تن افتاده در ده گلد	سر دینگری گشته با لبین سر
یکی را بگاک مبتلاست سر	شده گرد پاش سر دینگری
کسی را دران دشت کین جان نماده	بقبر از خضر دار بیا بان نماده
نمیداشت در عرصه گناه جلد	کسی مایم کشتگان جز اجل

و از رساله هزده نهری بدون نیست و هیچ نفر که امان باب شداد باقی ماند مقتول و مجروح افتادند مابقی از نیم جان صان روی قرار به فرار داده از میان بلا کتاری گرفته کام عزیمت بصوب هزیمت کشادند و درین اثنا که سیاه اعدا روه هزیمت نهاده از دره باجنگاه بیرون شتافتند و سیاه منصور برخی بی گریختگان رفته و بعضی به جمع کردن غنیمت سرگرم بودند و شاهزاده بلند اقبال در موقف جنگ با اندک کس توقف داشت سردار محمد افضل خان خود سوار شده تادهنه دره آمد و نائب محمد امین خان و لدمحمد و دغان بیات و اشک آقاسی محمد حسن و غیره سرکردگان را با جمعی کثیر از سواران به کمک سیاه خود فرستاد و بازوی شجاعت برافراخت بی محابا به جانب شاهزاده تاخت آوردند و آتش مقدمه از سر نشو در اشتغال آمد چون در همه حال ابردمحمد حافظ و نیکبایان حضرت ظل الهی واحفاد اوست سیاه پراکنده در طرقة الامین جمع شده .

بسیار

اگر خلیل همون در آید به کوه نگرود اران کوه هم بی شکوه

با وجود این واقعه عظمی از غایت حیرت و نهایت غضبیت خواست تا خود بکران مردی بصوب مخالفان جاوه دهد و عتاق مردانگی در کف نهاند مگر سردار فتح محمد خان بنای محبت قرابت بلکه رشته اخوت به عرض رسانید که چون من در عتاق رخس سبک سیرا بسته باشم از طریق عقل دوروشه خردم به چور می نمایم که شاهزاده را گذارم که درین مقام مغلوب بیه جنگه میادرت نمایند و با اجماع صورت قتال که در آئینه خیال مرئسم گرد آورده اند محو فرما شد .

تا نخست من جان برافشانم آن زمان آنجناب میداند پس رخس سبک را به دلاوری نیز نموده با جمعی از دلاوران نامور و مبارزان شجاع و بهادر به یکبار به جانب اعدا توجّه فرمود و قتال مدید و جدال شدید رو آورد و محمد اعظم خان پسر محمد و دغان از ضرب شمشیر آن دلاور دوران به قتل رسید و نائب محمد امین خان را نیز به ضرب گلوله فتنک مجروح ساخت این گروه عداوت پیشه نیز وادی گریز پیش گرفت و روی از مهر که بر تافته طریق هزیمت پذیرفتند و اشک آقاسی محمد حسن خان با چند نفر دستگیر گردید مابقی از دره بیرون رفتند و فریب هشتصد نفر درین دو جنگ از طرف خصم کشته و یکتیم هزار کس اسیر شدند و غنائم موفور و اموال نامعصور است سیاه منصور آمده بر احتیاج گردیدند و از طرف عساکر منصور از نامداران محمد عظیم خان و احمد علیخان پسران سردار سفدر علیخان و ملک محمد خان پسر شاه مردخان شرزایی و ولی محمد خان پسر نور محمد خان ریکاه و میرزا عطاء محمد خان و چند نفر دیگر از خوانین سوار و افسران یگان کشته شدند و فریب پنجاه نفر از سائر سیاه سوار و پیاده قتل رسیدند . شاهزاده در بادل اساری را همه آزاد فرموده جان بخشی را ضعیفه

در بعضی نمود بلی هر آفریده که از جاده پندگی حضرت اعلی قدم بیرون نهاد جرجین و خهران
تعبیه و نیاید و هر یک بر گشته که از آستان اقبال او رو گردان شود غیر از تهنیت و خدایان
بهره نه باشد.

مثنوی

به مهرش روان پیاید آراستن مبارک نشد کین او خواستن
جهانش که در صلح و جنگ آرمود ز جنگش زبان دیند و از صلح سود
و چون صورت چنین صورت و فتح از یس برده غیب رونمود شاهزاده باغ و شان جبین
مبین را از نهایت مسکنست بر زمین نهاده شکرتعم این دی را به جای آورد و در آن
مقام اقامت فرمود جهت شادمانی بسط بیاط عیش و کامرانی کرده مثنی داشت
یلیر عطار نظیرا فرمود که فتح نامه تحریر کرده به پاینده سریر فلبک مسیر امارت
م رسول دارد.

نظم

دیر سخن گستر و جیره دست نشست و طغر نامه را نقش بست
به تزد پند و ساخت فاصد روان پر آوازه فتح نوشد جهان
و آنکه در معرکه کارزار قدم در وادی رزم و بیگانه گذاشته و از زبان جان گسرامی
هیچگونه پاک نداشتند ایشان را به مرید اکرام و افرونی نوازش اختصاص بخشیده و چون
از تهر بر فتح شاهزاده فرج میر زبان طوطی خامه شکر ریز و مقام سامعین عطر بیز گردید
عنان شد بر قلم قدرت رقم را به بوی بهمان تحریر احوال پندگان اشرف منمطف ساخته گوی
حاصل عمر را به چوگان امل میرایید خلاصه مقل آنکه چون غیور و اگداشتن شکر و قرار شدن
امراء و توجه سردار محمد علیخان مروض و افغان پایه امارت گسردند از منزل چاریکار
نهیست فرمای بامیان شده اولیه نصرت شاه را بدان صحت افراخت و از راه کسوتل اویسان
متوجه سوخته چنار شد و همدرین پندوم سردار محمد رفیق خان از سفر کرم رسیده شرف
عشیه بوسی یافت و لشکری که با خود برده بود از راه کوت اشرو و گردن دیوار فرستاده
تا فور بامیان ضمیمه لشکر نصرت اثر کرد و چون موضع سوخته چنار مقیم بارگاه فیک اشتباه
شد محاسن بی اشتباه عالیجاه سافدر علیخان به شرف دست بوسی رسیده فتنه مکه جنگ باجگاه
به عرض اقدس رسانید آنحضرت جبین نیاز بر خاک نیاز نهاده به و طائف حمد مالک دیان
و ثنای خالق منان گوشید و شکرتعم حضرت باری بر جا آورده اتمام این مقدمه و انصراف آن
از درگاه حق جل و علی مشلت فرمود و شاهزاده فرج اختر را به ارسال خلعت خاصه مفتخر
و میاهی ساخت. بعد از استماع این خبر فرحت اثر نهفت فرمانی باجگاه گردید. چون منزل
ملکورد سعادت قران السعدین و اجتماع تیرین یافته سعادت از فک افراشت فرزند ارجمند را
در بر عاطفت کشیده به مرید اکرام و افرونی نوازش اختصاص بخشید روز دیگر از آن مقام
کوچ کرده جانب صدر نهفت نمود و چون آفتاب رایت هدایون از مشرق فضل خالق کن قیگون
در آن نواحی طلوع فرمود شیخ میرخان جرنیل را بدو پلشن و هزار سوار امر فرمود که به سر

فره کوتل رفته از قول نایب و در حفظ آنجا دقیقه غفلت روا ندارد و نگذارد که مدعی به اینعارف
قدم نهد زیرا که سردار محمد افضل خان بعد از هزیمت از قلعه مدر کوچ کرده از فرقه کوتل
عبور نموده در منزل روی توقف نمود و دهن دره روی را سنگریخته ساخته پناهی مقدمه را دقیقه
دویم اساس می نهاد فردا از مدر کوچ نموده متوجه دو آب شد و چون سردار محمد افضل خان
بار دیگر تقابل با جیوش نصرت پوش از حوسله خسود به مراحل دور بدید پس و افغان
سریر سلطنت و مقریان در گناه ملک اشتباه خلالت را وسیله عفو جراثیم نمود و ایلمی
زبان آوز و سبطندان سفین برور یعنی عبا ایچماء فقیر محمد خان ولد نایظیر
وهاب خان را به عثیه بوسی رسول داشته به عرش اقدس رسانید که اگر چه مدت مدید
و عهد بعد است که به تسویلات انفسانی و تحولات شیطانی در راه خطا افتاده ام و از
طریق صواب قدم بیرون نهاده اما این زمان به روشنی عقل میبوی پی برده ام و از کرده
یشیمانی پیش آورده و باخویش غیر ازین معنی مقرر نساختم که اگر آنحضرت ورق گشاه مرا
به زیور عفو آرایش دهد و قلم نسخ بر نسخه جرائم و آثام من کشد کام صدق جزا جاده
اطاعت و خدمت گزاری ته نهم و طریقه چاکری و فرمان برداری از دست نه هم .

بسمیت

همه ملک خاوریه فرمان ثبت سر مساعده گوی چو گکان ثبت

همه بشت گمانیم خسرو و سرت من و کب و گودرز و هر کس که هست

حضرت اعلیٰ مضمون الان وقد عصمت قبل و کشت من الفقهین مدنی نظر غیرت اثر داشته
به جواب اوله پرداخت چون موضع دو آب ازیر تو ورود حضور نور تساهه گرفت ایلمی
دیگر به عثیه بوسی رسید مضمون رسالت آنکه هر گناه حضرت امارت پناه یکی از مقریان
در گناه بدینصورت قدم رتبه فرماید مافی الضمیر را با او در میان نهاده سر بر خط فرمان
نهم آنجناب به موجب سبقت رحمتی علی غضبی کار فرما شده حسب راقبت جنابی و عفو وقت
ذاتی و مصلحت عباد سربانی و رقابت رعایای ظل الهی به عفوای فاسد و این اخویسکم
و مفاد و الصلح غیر را معمول داشته علیرسبر را به عزاجابت مقرون داشت و رسول را
خلعت فاخره به جهت سردار محمد افضل خان عطا نمود و زبان حق ترجمان را در برابرین
مضمون فرمود که بر شهر ای تنویر و دل ای مهر برادر خلاف اثر مجبوب نهاد که
آمدن ماهه این ولایت محض تنبه بود نقص مملکت و همکنان را متعین و مقرر است
هر گناه ارباب جرائم و اصحاب جرائم در صورت در ذیل نوبه و مغفرت آ و برند
در بر تقصیر آمده از ورطه اصرار مذلت به پرهیزند توبه ایشان قبول نمودن و عفو مذلت
فرمودن عادت رطبه و سنت مرضیه ماست و خدا برین گوا هست و کفی بالله شهید است
اگر برخلاف گذشته از عادت معهود برگشته متوجه در گناه قتل اشتباه شود در باره
اوغایت نهایت و نهایت کرامت ظهور یابد و از آنچه بیشتر بود نیکوتر خواهد شد و الا
اگر بینه غفلت از گوش بر نکشد و سر از خواب غرور در نیارد مضمون فلنا تبتهم یعنی دلا قبل
اوم بها و لتخر جنهم منها اذلة و هم صاعرون به چشم سر معاینه نماید و هر آینه سر صراحتانقام
کالریح العاصف و البرق الفاطف در جنبش آمدن آتش غضب و تلافیه سخط به

زیاده در آید پس برین تقدیر آن به می نماید که در نص آیت کریمه - فمن بدله بعد ما سمعه فانما نساه علی الذین یداونه احتیاط تمام بجا آورد و بر خود رحم کرد و حیاء و مالک را به بدنگان واگذار و عنان اختیار در کف افتد از عاقلانه حکم تو من نشاء و نقل من نشاء هر که را خواهم بر آرم و هر که خواهم بر اندازم چون رسول به خدمت او رسید و از معلومات حضرت اعلی وی را مطلع ساخت هوش رفته اش به سر خود نمود و خیال قدم بوسی آنجناب را قوت مآب را در سر جای داد مگر از شرم کثرت جرئت نه توانست که قدم در سراط مستقیم نهاده شرف ملازمت یابد بنابراین ثانیاً درخواست نمود که اگر آنحضرت که ترین عتبه بوسان را فرستاده بنده را به شاهره هدایت ارشاد فرموده به شرف قدم بوسی رساند از کرم عظیم و شیم ضمیم حضرت اعلی دور نخواهد بود آنجناب خلافت مآب را بر بیجاوگی او به موجب ارحموا من فی الارض بر حکمک من فی السماء - رحم آمده ظمیر الدوله سردار سلطانعلی خان ولد سردار کهندل خان را به رسالت دوزد او فسر ستاد مضمون رسالت آنکه برادر عزیز القدر که به زیور خرد و جوهر عقل مزین و متعطل است در اواخر امور تدبیر صافی و تفکیر شافی نموده به تحریر جماعه فتنه آئین و سوسه و فریب گرو می کینه گرین پیش ازین در استحقاق مبنای نزاع و خلاف نکوشد که موجب خرابی خانسدان مبارک و سبب استبصال دودمان متبرک شود .

بسمیت

بر شبیه غروبش من مشنگ بسیار لشکر خویشان من کن جنگ

و این تشبیه و مبالغه که در مهم مصالحه می رود و غرض اصلی و مقصد کلی نیامد ناموس و اتمام نام و لشکر است و اگر عیاذ بالله صورتی چهره کشاید که آتش عداوت زیاده آغاز نهد و اثره خصوصت شعله زند به مصداق المکافات فی الطبیعه و اجبه به ضرورت در صدد دفع و منع باید آمد و چون مواد فتنه و فساد در حرکت آید ممکن که بعدی انجامد که تلاشی آن به هیچ وجه دست ندهد و تدارک آن در خزینه خیال نه گنجید . در نتائج آن تأمل کامل و تعقل شامل فرماید و سود و زیان باخاطر و قاطع و ضمیر افاد معارضه فرما یند و طریقی که موجب حصول فائده باشد پیش گیرند .

السلمه پیش ازین بر سر مصالحت نهاده شده و چهرة مساوا فست و رخسار مصداقت به ناخن عداوت نه خراشند چه نزد ارباب عقل و اصحاب فضل پوشیده نیست که شجرة خلاف جز ثمره نداشت ثمری ندهد و تخم نزاع غیر از شبنمائی باز آید و السلام علی من اتبع الهدی .

چون سردار سلطانعلی خان رفته پیغام رسالت رساند سردار محمد افضل خان عز و یتباری در اطاعت او امر شهر یاری شناخته بی توقف روی به آستان قدسی آشیان نهاد و چون خبر توجه سردار محمد افضل خان به عرض اقدس رسید فرزند ارجمند سردار محمدعلی خان را با سردار فتح محمد خان و توپخانه و پلکان و کسل سوار به استقبال فرستاده خود نیز بر قیل سوار شده در عقب روان گردید چون نزدیک رسید پلکان ها و توپخانه موافق قانون سلامی

گرفتند و با هم ملای شد گرم خوشی و گرم جوشی به ظهور رسانند و حضرت اعلیٰ چنانکه
از مسکرم اخلاق و معاشن اشفاق او سرد از غایت عاطفت و کمال رافت او را دلجوئی تمام
نمود و به انواع اگرام و پرا نواخته خلعتهای خاص و توسن آن وقت از او زانی فرمود و در
اول ملاقات مملکت ترکستان را که از دستش رفته بود از سر نو بر او مسلم داشت و عهد
نامه ها بدین مضمون از طرفین اجرا یافت .

و خرگام و بارگاه یاد شاهانه بر جنب سردافت جلال برای او برپا ساخت و شرائط
حرمت داری دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت چند روز متصل رعایت آئین صوی کرده جشن
خسروانه و بزم یادشاهانه مرتب می داشت و در آن مجلس خاص عرش یک جهتی و اخلاص
و اظهار هوا داری و اختصاص نموده در باب ضبط امور مملکت و بهختاری و تنسیق سلطنت
و شهر یاری فصل می پرداخت روز دیگر سردار محمد افضل خان نیز اوازم مهمان داری
ملازمان رکاب مدای برجای آورده گوسفند و برنج و روغن و غیره ما یکمی در نظر
مبارک گذرانیده بر سیاه تقسیم فرمود و سه روز درین منزل توقف فرموده نهضت فرمای
موضع روی شد و سیاه سردار محمد افضل خان را حکم شد که بسبب تنگی و مصویت راه
از دره یوسف رفته به تخته یل خود را کشته و مساجد و وقت در آن دیدند که به تاشقرغان
تشریف شریف برده بعد از تهیه امورات مملکت و تشدید مبنای سلطنت مراجعت به مستقر
امارت فرمایند . در عرض راه بر موضع قلعه ایک شش روز توقف فرموده نهضت فرمای
تاشقرغان گردید و در ایام توقف تاشقرغان شاهزاده دیندار سردار محمد علیخان و سردار
فتح محمد خان التماس اجازت رفتن زیارت مرار قاضی الانوار امیر المؤمنین حضرت علی
اکرم الله وجهه نموده بجز اجابت مفرون گردید با صد سوار احرام طواف زیارت بستند
چون مؤمنی الیهما در آنجا رسیدند عاملان سردار محمد افضل خان به هیچ وجه متوجه
احوال ایشان نشد . اوازم ضیافت را مهمل داشتند یک شب در آنجا به سر برده به عتبه
یوسی قایم گردیدند بعد از مراجعت ایشان حضرت اعلیٰ که پیوسته در یوزمعت از باطن
اعلایه و روح ارباب انتباء سجدیه رغبه اوجت عز و زیارت تربت مقدس جناب امیر المؤمنین
اسد الله القاب مصمم ساخت و الویه نسررت انمارا به اطراف افراخت درین محل در تونوک
نبارک نوشته که درین یوم عزم جرم نمودم که ملک ترکستان را در سردار محمد افضل خان
ارزانی داشته خود به مستقر الغلافت تشریف فرما شویم و آنچه اطوار با امیر کبیر علین
مکان برجای آورد باینده در گاه این به جا آورد .

گمش امارت

چون تشریف فرمای مرار قاضی الانوار گردید بعد از ادای اوازم طواف فقرای آن
مقام خیر انجام را از عواطف خسروانه اغتیا سلطنت سردار محمد افضل خان از آنجا رخصت
گرفته روانه تخته یل شد و آن شهریت نو آباد در میان مرار شریف و بلخ که چهار گروه
فاصله از مرار شریف دارد . چون هشارالیه به تخته یل رسید بسر خود عبدالرحمن خان را
به آستان یوسی فرستاد تا تشراف الحظ استعماد ملازمت یافته بزرودی خود را مجروح
ساخته روا نه شد .

گل بیست و سوم

در ذکر امورات چند که بواسطه مثل برجیس سر دار محمد افضل خان و انعام
حکومت او از تقدیر خالق منان و کر بختن عبدالرحمن خان (صوب بخارا)
وسپردن مملکت ترکستان به سر دار فتح محمد خان (

یکی از مواظف باری و جمیع صنایع آمریزه کاری جل جلاله که شکر آن از اوارم و سیاس
آن از فرائض است در حق بندگی حضرت اعلی آن است که هر که عرسه سینه به نور
مناعت او روشن سازد و دست امید در دامن آن دولت جاوید زند و پای اطاعت در دایره
معاوضت او گذارد و سر اغلاص و اعتقاد در ریشه افشان و اعتقاد او در آرد
عروس اقبال موکب او را جلوه آستان استقبال نماید و قهرمان دولت پای گویان پذیرد
فرمان او شود و برعکس این قصه هر کس در خدمت این درگاه کیوان زینت به برقی سرایستد
و پیمان مرکز در بندگی حضرت آسمان رفعت قدم ثابت ندارد و به سهل دست بردارد فرست
پای از دائره سروری و سرداری بیرون نهد و از اوج شامگاری به حضیض مذلت و خواری
افتد. مقصود از تکرار این واقعه بیان احوال سردار محمد افضل خان است و ضرورت این حقه
چنان است که حضرت اعلی که شیوه حسیه و طریق پندیده او مقصود است بر آنکه ابواب
عنایت بر روی چه بیان گشاده دارد و باغ ویشان و فرایشان رسم معاش و معاشرت بر مقتضای
آیه کریمه قل لا اسئلكم اجرا الا المودة فی القربا و انتفضی من رحمت و مهربانی و شفقت گذارد
هر گاه در حال هر کدام خللی بیند آن دفع نماید و در تحصیل مرادات ایشان لطفه غافل نباشد
و مجموع به محل پر آورد فرزند دانه از مواظف حضرت ایزدی بهره مند گرداند به تخصیص
نسبت به سردار محمد افضل خان که تا امید عشقین مکان اناراله بر هماغه منزل قضای به سرای
جاویدانی زحمت کرده از غریت سرای اعطای روی به وطن مالوف از جمعی آورد آن حضرت
بلخ و تخته یل را با جمیع توابع و مضائق آن بی متافقه به او گذاشت و بیست و سه صفر رحمت
شده در شریب جانب اومی افروزد تا که در آن دیار قوت و شوکت بسیار گرفت و ریل و اوس
دخیل و غدم و عبید و حشم گرد آورد به کنار او رونق زیب و سق تمام پذیرفت تا که عاقبت
به وسوسه جمعی خوش آمدگوی و فریق بی عاقبت فسادجوی به غلبه اتباع و عدوت و کثرت
جیوش و شوکت مفرد گشته از دقیقه ما ینفع العدة اذا القت العدة غافل مانده کردن
از حقوق اطاعت پیچیده و فر مان آن حضرت را پیش نظر نیاورده سر از حلقه متابعت کشیده
و رسید به او آنچه رسید. میباید این مفصل آنکه چون حضرت اعلی وارد مرار فائزالات و از
شهر دار محمد افضل خان را برای تسلی اولاد و ورختن تفتیل فرموده سردار عبدالرحمن خان را
به جهت نوازش در حضور لامع النور طالبید آن بی سعادت بیرون به حضور رسید شرف

قدیمیوسی را عاجز نداشته مانند طایع خود برگشت آنحضرت که مدبر منیرش آئینه جهان
 نماست پس موجب التفو امن فراسة المؤمن فانه بنظر بتورالله از جین احوال او مایطین آن
 بی سعادت و بدوش دریافت که در سرخلاف و خیال نقای و شقای دارند اول آنکه وظیفه مهیا نداری
 و بیشکشی که از او ازم بود بر جا باورد . دوم آنکه هر کس که از آن طرف به عتبیه یوسی
 می آمد مسلح بود که گویا به مقدمه و مقاتله رفته منتظر اشارت می باشد سوم آنکه در بندو
 یست و دستگیر نمودن حضرت اعلی که محفوظ به حفظ ایزدی و معروض به حراست امیر علی
 تا ابدالایاد باد بودند اگر چه غری معدود در هزار شریف ملازم رکاب سعادت بودند لیکن
 از هیبت و مکتب آنحضرت جرئت برین امر معال نمی توانستند بعد از توقف سه شبانه روز در
 آن منزل مثیرک پشت فرمای تاشقور خان شدند بیون آن موضع از اشراق انوار و جبه مبارک
 پرو تا زده پذیرفت سردار محمد افضل خان را از تخته پل طلبیده با آنکه از حرکات
 ناخوار و اتفاق و اتفاق امتناع می شد خواست تا حکومت ترکستان برادر ارزانی فرمایند و
 خانهای کرانمایه پوشانده در اقران سر قراری بشد حضرت اعلی در تونک مبارک خود
 نوشته که در اینجا خیال تلف و شراکت او واضح تر گردید تفصیل این اجمال آنکه در آمدن
 از تخته پل غدیریجای پیش گرفته خود را به تبارش انداخت اما بیون چاره ندید تا علاج روبه
 آستان یوسی نهاد و سر خود عید از حسن خان را بر حرکات نامناسب گماشت و آن ناخلف
 هر شب هزار سوار به تونک بندو که در میان مزار و تاشقور خان است فرستاده مردم اردوی
 کیهانیوی که از تاشقور خان به زیارت مزار قابض الانوار می رفتند تاراج نمود قریب هزار
 نفر را تاراج و سه نفر مقتول و پنجاه نفر اسیر نمود هر چند سردار محمد افضل خان را تشنه
 نمود که آن بی سعادت را ازین اطوار باز دارد فائده مرتبت بران نشد و نیز بعضی از
 سیاه پلتن که عادت این فرقه کوتاه اندیش است چون می گرفتند و به تخته پل می رسیدند
 نوازش می یافتند هر گاه آدم فرستاده می طلبیدم به جواب صاف می برداخت بلکه فرستاده
 را نیز اسیر می نمود و غایبهای میر غنچه خان از یک که سابق در تخته پل به طور یرغمالی
 در نزد سردار محمد افضل خان بود چون نوبت حکومت به نیازمند در گناه الله رسید ملک
 اندخوی را برادرزانی داشته عیالش را از عبدالرحمن خان خواستیم بر لیغ معا یون وارد
 و فرستاده را حیوس نمود و علاوه برین خطوط برادر علی مهر گرفتار کردید که به جهت مردم
 قدغن نوشته بود که چون امیر از تاشقور خان نهضت فرمای کابل گردد شما عقب اردوی ویرا
 لشکدارید و به طریق الدانی هر چه بدست آرید سال خود دانید. (۱)

بنابرین امورات قلع فساد و قمع عناد او منحصراً در بردن او یا خود تفویض ملک
 بدیگری ندیدم ازین سبب او را باز دیگر به خانه خود نگذاشتم و به گذاشتن پیرهای پلتن
 ویرا نظر بند نموده حکم فرمودم که کسی یا او رفت و آمده نماید .

(۱) در نسخه خطی بعد از ختم سلور فوق بوره دو صفحه کتاب یعنی صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷

سقیه باقی مانده است .

گل بیست و چهارم

در ذکر مجمل واقعات که بعد از حبس سردار محمد افضل خان روی آورد
بعد از آنکه خورشید فتح و اقبال بر آوج غروب طالع فرمود و دست تائب آبی وید
فردی نامتناهی ابواب سعادت بر وی بشکاف اقدس باز کشود و ولایتی آن چنان که از غایت
معموری باطله برین دم برابری میزد در فیض اقتدار در آمد سران عالم و گردن کشان
بشی آدم روی التجار به درگاه فلک اشتباه نهد و ما وی خود دانستند از آنجه
عالمیاء محمد حسین خان والی ممتنه با چند نفر از میران آن مجال بعتیه بوسی رسیده شرف
آنروز ملازمت گردیدند آنحضرت از کمال بنده نوازی امرای عظام را به استقبال مومی
الیا فرستاده به اعزاز تمام داخل اردو نمود چون شرف دست بوس یافت به عرض رسانیده که
برای مملکت همیشه حاکم متعین فرموده غلام را ملازمت کتاب سعادت دارین و بود بستان
رخ نمود چون شخص بسی لایق و باطنش بظاهر موفق بود حضرت اعلی یا او مهم یکجهتی
و دوستی بسته از طرف خود حاکم همیشه ساخت و غنیمت های گرانایه یوشانم خرم و خوشدل
بعد از چند روز اجازت آنطرف اوزانی داشت و فتح الله بیگ و مهدی فی خان و غیره رو سای
چهار ایاق هرات که با فوج از راه همیشه به خدمت رسیده بودند خدمت ایشان حسن قبول
یافته پس به هرات رخصت اوزانی داشت و عبدالله خان پسر جانگل خان نسا صری را
به عهد جرنبلی سر فراز نموده با صد سوار مقرر هرات فرمود و نور احمد خان کبدان را
به عهد جرنبلی سر فراز نموده روانه هرات ساخت و چون مقدمه سردار محمد
افضل خان به قیصل جامیده از افعال ناشایسته و اقوال تابانسته خود به نید رسیده اعلام طفراسیم
از تاشقور خان در اعزاز آمده صوب مزار فایز لاوار سر به فلک افراشت ازین حرکت
رعب و بیم دل عبدالرحمن خان را به درنیم ساخته به دلاق را به گوشه چادر غلطور نهی و فای
حکومت بسته از تخته پل روبه قرار نهاد و لشکر و اسباب سلطنت را مهمل و برجا گذاشته
مردم از بکیه به عقبش افتادند و تا کنار آمویه جنگه کتان می رفت چند نفر از و گشتند
و بعضی اسباب او را بغارت بردند تا که از جیسون عبور نموده متوجه بخارا گردید و سیاه
دست بغارت دراز کرده اردو و خزانه و شهر و نواحی آن را بر باد دادند بعضی ذمیبه لشکر
مظفر اثر شده برخی متفرق اوطان گردیدند چون این حادثه نامرئیه در مزار به عرض
اقدس رسید نهایت و غایت تاسف نموده فرمود :

بیست :

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات یادزد کشان هر که ده افتاد بر افتاد
و از پیشگاه حضور لامع انور حکم اضاء امضاء اصدادار یافت که سردار فتح محمد خان
با صفر علیخان به تخته پل رفته ارتصرف آورد ویدران و غیم العاقبت را در نظر محکم
داشته تا خود را آواره بهوادی بو از و سرگردان دشت ادبار به سازد و امرای عظام را
برای آرامی ملک به شهرها روان ساخت و در رفاهیت رعایا و آرامی بر ایاتا کیدا کیدا فرمود

و جمیع محرومیه آن ولایت را در تصرف نواب و حکام و عمال خود آورده بی درد سر آمد
و شر بیگان و خشیخ در حیز تسخیر آنحضرت در آمد و سکه و خطبه بنام نامی و اسم سامی
اوتزین پذیرفت و از مردم آن دیار دیده بخت هر که بیدار بوده و به چشم سر مشاهده آفتاب
فلک آنحضرت نمود ای اختیار غلغله دعا و ثنا به اوج سپهر خضرا رسانیده و اواز محمد حق
جل و علا برداخته خوشدلی و شادمانی کردند و از غایت حضرت مدد عیوش و اراز خانه ها و اوطان
ببر و ن آمده به ملا زمست شتا خند و حقیقت و افر عطیت و لاسر حسن الطاف خفیه
نزد همکنان ظاهر گشت و زبان دوات خوا می رایه شکر مهیمن منان گر دا ندیده است
تهنیت و مبارک بادی از ایوان جمعه شهاد در گذشت و حضرت اعلی نیز زبان شکر فشان
بر کشاده هر کی بود از موضع و شریف خورد و بر رکعت تا بزرگ و ترک پر کش تمام نموده
در باره زبردستان و ضعیفان مرحمت بلا حد و غایت افزود .

تظم :

چو بر تخت بلخ آن شاه کامران قدم نهاد چون مهر بر آسمان
روان خدای سوش آواز کرد بسر ایشان در مرحمت باز کرد
به پرش لب شکر افشان کشاد چو غنچه دل عالمی گسرد شد

الفصل بعد از انظام و انتظام آن مملکت دسوق و تنسوق امورات سلطنت و اجرای قواعد
و ضوابط در آن دیار اختیار مهم آن را در ید اقتدار سردار ذوالا فتنار و الایثار
سردار فتح محمد خان که به زیور خرد مدعی و به علو غمت بی همتا است نهاده رونق
و تنسوق آنجا را برای بیضای اومقوس فرمود و سرداران عظام چون سردار فیض محمد خان
و سردار نور محمد خان و غیره در خدمت او مقرر فرموده هر یک را ایستگاه ساخت
چنانچه مصالح فداقی را شوای غوری و بقلان و خوست و اندراب رایه میرا تلبیق خان سپرد
و شیر خان و بدخوی را به میر حکیم خان و میر غنفر خان عتایت فرمود و آنچه و تملک را
به سردار فیض محمد خان ارزانی داشت و سر یول رایه سردار نور محمد خان و سردار
فتح محمد خان را برده حاکم فرموده سیزده هزار سپاه را با بیست و چهار ضرب توپ
و امرای نامی چون میرزا محمد حسین خان و میر آخوند محمد خان و شاه محمد خان و شاه پستد خان
و عیدالکریم خان و غیره در کباب اوملازم فرموده مستقر بیایت اوتخته یول مقرر ساخت و
دوباب رفاهیت رعایا و رعایت برای یاروان گوهر فشان رایه حسن بیان کشاد که چون تاج
و هاج خلافت و اکامکاری و افسر دولت و اختیاری بر فرق فرستاده ای ما گن داشت
و عویتی عظیم و عطیه جسیم بر یسن وجه دربار ما ارزانی داشت ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس همان بهتر که قدر دوات و پادشاهی دانسته شکر نعم
الهی را بجای آریم و ابواب انصاف بر روی از باب حاجات کشاده داریم غرض آنستکه
ای فرزندان جنت شرایط ایالت این مملکت رایه و اجبی رعایت نمای و ظاهری و باطن خویش را
به زیور آرایش عدالت و زیب آحاش زعیت بیارای و قوی و ضعیف را در ایضه معدلت
مساوی دانسته عواره رایت ظلم و آیه جور و طغی و عنکبوس گردان تا فردای قیامت از

و عید محترمه گیل کم راغ و کبل کم مشول من رعیت بر آمده مارا در نزد جبار جهاندار
تجلی نمازی .

هشتمی:

عبدل که سرمایه شاهان بود مرتبه مرتبه خواهان بود
چون نودان مرتبه داری نشت سود دست آر که سرمایه هست
عبدل بسود مایه امین وامان پیش کن آن مایه زمان تا زمان
هنگ سلیمان چو گری غراز از سر مودت بر سینه باز
داد گری کن که تبا تیر داد بس در دولت که توانی کشاد

بعد از آنکه گوش هوش او را به خواهر زاده نصیحت که کلام الملوك ملوك الکلام
عبارت آزان است مزین و معانی ساخت و غامط کیمیا آ نار از مهارت آن دیار که از طرف
شرقی معدود به پستان است و از طرف غربی متصل به سرحد میمه و از شمال مقرون
بدریای آمویه و از طرف جنوبی ملحق به فرقه کوئل و فلسفه دو آب میباشد بنگلی باز
پرداخت سردار موصوف را به خدمت خمدوانه و عواطف پادشاهانه در اقران سرفراز نموده
در عهد فرمود و عید الکریم خان جرنیل را حکم فرمود که توب سی و شش پونصد را که
در عهد صفویه ۹۱۸ در فستق و ز ساخته شده در آنجا بود و سردار محمد افضل خان
درین مقدمه به تاشقرغان آورده بود از راه غوری به سگابل رسانده مشار الیه بعد چهار
خیل کوه پیکر در مدت دومه به کابل رسانده و حین خدمت او بر قبول یافت و عیالهای
سردار محمد افضل خان را از راه غنوکش به کابل فرستاده دایت عز و اقبال اسوب مر کر
جاء و جلال و مستقر اهت و استقلال بر افراخت .

مصرع:

بخت و دولت در کابل فتح و نصرت در غنات

و شکار گنجان و سید افکنان قطع مراحل وطنی منازل نموده ناماچه چترمایون
از مشرق غوری طلوع نمود. حکومت آنجا به سردار احمد خان برادرزاده سردار نور محمد
مقبوض داشت و وزیر حکم سردار فتح محمد خان در آورده درخواست اندراب تها پای جزائر
چیان برپاداشت و به راه قلعه سرخ زیر فرقه کوئل داخل شد و راه اندوخت و بیخ ۱۲۸۱
هجری که پادشاه سریر گردون در خانه قوس آمده سیاه زمستان را تسلط می داد با اخوان
اکرام چون سردار محمد افضل خان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد خان و سردار محمد زمان خان
و سردار محمد اصنام خان و سردار محمد حسن خان و شش پونصد را که
مستغرا لغارت گردید عالم از یرتو آفتاب و خود آنحضرت مشور گشت و از خیر تشریف
موجب هوا بون و اثر طلوع راپات دولت اند مقرون چندان فرخ و حضور بجهت و سرور
بها گنجان دار الخلافت بل اقراد انواع خلقت رسید که غلم و زبان شرح شده ازان ایاسهای
فراوان در خبر بیان تواند آورد و زبان عامه شیرین شامه هیچگونه وصف آن ادا کرده
نمی تواند .

گر آن جمله را سعدی اشاء کنند مگر دغتری از سو املای کنند
 و اکابر و اشراف از اطراف و اکناف متوجه اردوی معلی شده هر يك بر حسن مقدار
 به عواطف بسیار و مراحم بی شمار معظوظ و بهرور آمدند و چون دارالامارت حیت عن الافات
 از سایه لوی عمارت گلشن شد دیده اعالی و موالی از غیا و قدوم سعادت اروم شهر یاری
 روشن گشت و وضع و شریف و نیک و نایب همه رو بیده علیه نهاده به عطف حمد و ثنا
 گویدند و شکر نعمت باری تعالی و تقدس به تقدیم رسانیده حسب الحال مترنم این مقال
 شد اند

تعلیم
 منت خدایا که به تن جان رسید باز جان را رسید مرده که جانان رسید باز
 سرو سپهر که از چین ملک رفته بود سوی چین جان و خرامان رسید باز

گل بیست پنجم

در ذکر توجه فرمودن امیر صاحب سر بر مصوب دارالقرار فندهار و فتح آن
 دیار یعون غایت جبار جهاندار قال الله و تبارک و تعالی و لولا دفع الله الناس

بعضهم ببعض لفسدت الارض
 چون ملک ملک بخش تعالی و تقدس خواهد که عتاق سلطنت و زمام حشمت و مملکت
 به قبضه اختیار و حیطه اقتدار خلافت مرتبتی سیار داشت هر کس را که به نسا حق نفوذ
 و پندار سر غرور و استکبار می خارد به دست تائب الهی و غایت نامتناهی از پای در آورد
 و هر گاه سلطان ممالك عالم اراده فرماید و چین و لایتن تازه و خرم سرسبز و شاداب سازد
 اول خوار تعرض و تقاب اهل عتاد و خاشاک تهر و طوقیان ارباب فساد را از صحن گلازار آن
 به چاروب تیغ ظفر نشان بر اندازد

بیت :
 جای دو شمشیر نیازی که دیدم بزم دو جمشید مقابلی که دیدم
 تشنگ بود مملکتی بسر دو شاه کس نشسته شنبه ملک با دو ماه
 موافق این مقال و مطابق این احوال حال فرخنده قال حضرت مسکن در مثال و قضیه و اعمیه انتقال
 سردار محمد امین خان است حضرت اعلم در تونک مبارک نوشته که چون از سفر ترکستان
 به کابل رسیدم ایامزستان و به سر برده در اندای بهار سنه ۱۲۸۱ هجری از سرانو شورش
 برادران و فتنه ایشان ظهور یافت انتهی و جعل این مقبل آنکه چون فتح هرات از خون غایت
 خالق الارض و السموات روی آورد اگر چه امیر علین مکان فاسد تعمیر کشور جنان و اعظم
 فتح دارم و توان بود سردار محمد امین خان روی توجه از خدمت سراج سعادت آن بقیه دو جهانی
 بر تافته وان کرامت گرامی را از دست داده به هوس ایالت چند روزه بالشکر خود رو به فندهار

نهادویه کوچ های متواتر و ایالتی را و اگر خود را در آن تیار انداخت و عقاب هوس استقلال
 حکومت در دماغ او بیضه نهاده بپای کار خود را بر خلاف آن حضرت گذاشت و چون سر اوقات
 جلال بسلطان ارتحال امیر علین مکان در قندهار سر به اوج ثریا کشید سردار محمد امین خان
 ظاهر داری را پیش گرفته در تعظیم و تکریم بندهگان حضرت اعلی دقایق فرو ننگد داشت
 حضرت اعلی که به اصابت رای هر قشندبیر که به کنگ اندیشه برد پاچه شصیر و اوج ظاهر
 خاطر خورشید تنویر تصویر می نماید بعبیه صورت تقدیر است که از پس پرده حجاب چهره
 میکشاید. بنابر مصاحبت و تواتر اخبار امورات سلطنت و انبیاال رشتة صلوة رحم از اوضاع و اطوار
 اواقعا فرموده دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده انگاشته ملک قندهار را بر او مسلم داشت
 و به اجرای سکه و شعبه انقاده و اوبه نیرت افتخار را بر صوب دارالامارت افرات و سردار
 محمد امین خان در تهیه اسباب نفی و عدوان کمربسته دوازده هزار نفر از رعایای قندهار جمع
 نموده در ملک نظام کشید و کارخانهای توپ و تفنگ و تیغ و شمشیر و سایر اسباب طعن و ضرب
 برپا داشت و بعضی از اهل کار شهر یار که تر قندهار بودند چنانچه عاملان کان طلا و حراره داران را
 جواب داده اخراج نمودند و از خبر خواهان دولت انداخت کس را در شهر نگذاشت و در عزمت
 و استحکام برج و باره و خندق و شیرازه قلعه نهایت جهد و غایت کوشش به انجام رسانید
 و گردا گرد قلعه کاسه برج های متین برپا داشت و درخت های تنابور را از اطراف شهر بریده
 و غیره نمود و از قلعه که انبارها برپا داشته معبوره نزدیک قلعه نگذاشت تا بران امن و امان
 از ملک بر خواسته رعیت از وضع و شریف دست بر آسمان آورد بدین ر این امورات همواره
 معروض رای اقدس شده صفحه خاطر اوقات مقارن ناخن فریاد داد خواگان می خراشید
 بنابر مضمون و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا هر چند به ارسال رسل و تبلیغ مواظ و نصایح
 و بر امتنیه نموده فائده بران مرتب نشود و هر قدر که میانجیان دانا و ایلیان سخن رسا مرسول
 داشته راه صداقت و برادر و یک چینی ارشاد فرموده سر بجای نکشید و انفاقا لاثرة طایان
 او در اشتغال شده خشک و تیرامی سرخت و کار بجای رسا نیک که فرزندار جمنش سر دار
 محمد اسماعیل خان از اوضاع و اطوار او به بیان آمده و به کابل نهاده استعداد عتبه برسی دریافت
 و علاوه بران با امرای حضور و رؤسای کابل خفیه نویسی پیش گرفته برخی را بر برخی تعزیر نموده
 و بعضی را بطرف خود می کشید چنانچه سردار لال الدین خان و سردار محمد زمان خان
 سعادت ملازمت گشته بدوی و بخت و برین هم اکتفا نه نموده پنجهزار نفر را به عتبه همراه
 توپ به سر کردگی سر دار جلال الدین خان بر فلات مقرر نموده آنجا را در ملا زمان
 سردار محمد اعظم خان چون دانست که پای نیات من بعد نمی تواند فشرده از آنجا گرفته
 و ایس به وزیر ی رقت و دران کوهستان به هزار فلاق ایام عمر می گذرانند و سردار محمد
 اسلم خان چون دانست که روزی نه خواهد دید از وی جدا شده در پیشاور رفت. امتای
 دولت انگلیسه بنهایت عزت داری پیش آمدند سید حسام الدین چون کنار خصم را به
 انجام رسانید در قریه دره کی در آمده و از آب تیغ اشتران قلعه را شربت مرگ
 چنانید بقیه السیف را امان و تسلی داده به خواست مراجعت فرمود و سردار محمد اعظم خان
 چون کار درین طرف تساخت و ماده قناد قندهار را در شوران دید خواست که در آن طرف

سلسلهٔ افساد را محرك گردد پس با محمد امين خان شيوه دوستي پيش گرفته اولاً به ارسال
رسلي و مراسلات ويرا بر بقي تعريض نمود تا با مخالفت خود محمد سرور خان را در قتل عام
فرستاد البته چون محاصره قلات به عرض اقدس رسيد و افغان يابۀ سر بر خلافت و عتسبه
بوخان در گناه اعانت را جميع فرمود به حاكم و مشا و زعيم قبي الا مزار
در باب تشييع سردار محمد امين خان مشهورت پيش گرفت و زبان حق ترجمان را به جوار
ريزي آشفته نمود فرمود كه بزده مكنتان زوشن و هو به است كه سردار محمد امين خان ماريۀ قبي
و غناد و راه شريفان پيش گرفته ميان را به انگيزن كرد عريان و نازۀ آتش نمود
و طغيان بسته بود و شيوه بخور بزي و رسم قتل انگيزي پذرفته از جاده اعتدال انحراف
مي نمود و سواران قبي عهود را بياد بي و فائسي ناسود داشته آب سر چشمه
صفها را به گذرد كه دورت و قبا را و حشت مبي السباقت و صورت
در كنار فلك اشتباه غايجه مير علم خان هوتكي و حبيب الله خان و شير محمد خان كو ديتي
و عظم الدين خان ابراهيم خليل و ميرزا خداداد خان محاصره نمود و بقتل دو ماه فدايان
دولت را در دربار افتود و سردار محمد شريف خان در ايام كه خبر فتنه با حاكمان
به قتل عام رسيد با دو هزار سوار جريده از قتل عام روانه شد و غلام تپسي
پسر مدد خان سنجرواني را به عتبه يوسي فرستاده به عرض رسانيد كه تا الحال
بسته حبيب الله خير سردار محمد امين خان در احرام است طواف بار گناه مبي
تسويف اقتدار حقه اومي فرمود كه بكنه خواجيم رفت اما الجبال چون دانستم
كه مومي اليه خيال رفتن ندارد خود جريده روانه شد مدت ششم هر چه فرمايش
شود از عتبان قرار عمل قبايم چون غلام تپي خلعان به عتبه يوسي مي رسيد
معاينه حضرت اعلي و سردار محمد افضل خان وقوع يافته ملاقات ايشان
شده بود پس حاكم سردار محمد شريف خان از قبايميل تسويف داري سپردار
بود بشاهزبان امر فرمود كه بكنه رفتن تسويف ناسيدنا از پسرده قبي
چه رخ دهد و اين عذر پس از انگاه پسود زيسدا حكه و سوار معلوم پسود
حكه در ايام كه موضع سياه شنگك معلوم سر اوقات جلال بود سردار محمد امين خان
سر دار مدد خان را دو حضور حضرت اعلي قسر ستاده پسود كه اسباب
سفير مهيا نجت به عتبه تسويف تسويف رسيد حضور اعلي كه از عتباري
امت خود در هيج امر و هيج جا عذر از ناري اعلاني (ج) از كس اعتقاد
و استعانت نده چته و به كس التجه عذر حضرت او اعلاني (ج) ندرده
به جواب مدد خان نه پرداخته رخصت قسر مود باري سردار محمد امين خان
را لازم بلحكه واجب بود كه عتبه مقدمه كه عه برادران و كل خانان به يك
طرف شده حضرت اعلي تنها اعانده بود به خدمت مي رسيد ازين سبب بيم
و عراس بر دل محمد شريف خان اعتيلا پافته در سه ماه توقف كابل چشند و فقه
انما سر رخصت قتل عام نمود هر چند چشاپ اسارت مآب تملی ناسه ها
از تركمستان مر سول داشت به يكي ازان نده ديه روانه قتل عام شده

و یلین او که در کابل بود هر چند آن‌ها را ترغیب رفتن فتنه‌ها نمود به جواب صاف پرداختند
و به ترک خدمت او گفتند و چون وارد فتنه‌ها شد مایه خیر طغیان سردار محمد امین خان گردید
علم مخالفت بر افراشت و هم درین ایام که حضرت اعلی در تهیه سفر باختر فتنه‌ها بود از
اوشاخ سردار محمد اسلام خان و برادران او خلاف ابتزاع نموده حکم قضا امضا بر اخراج
ایشان از محروسه صادر گردید و بسالان شدید بر ایشان مقرر فرمود تا از سرحد محروسه
گذرانند مراجعت نمایند ایشان نیز به کوهات رفتند و سردار محمد اعظم خان کدور مقدمه
کرم راه قرار سیرده به آنکوردته بود چون محمد رفیق خان نقشبست رسیده مشارالیه از
آن جا به کوهات رفت و آنجا بای حکمتا بامتای دولت انگلیسیه نمود. بنا بر سابق معرفت
و برادر را ولیدی فرستاده وجه کفاف مقرر داشتند و بعد از چند روز بهیام سرکشید و چند
نفر که شریک روزید او بودند چون دانستند که روزید بود نتواند دید از وی متفرق شدند
بنا بر عهد کفای مابین دولت انگلیسیه و دولت خدا داد از قدم و بر بود ملتزم او را وقتی
نه نهادن سخن او را که امداد و کمک بود مقرون به اجابت به ساختند و سردار محمد اسلام خان
و برادرانش را به تالیفات با خود یار ساخته ناچار به رخصت یابی رخصت روانه شد امنای دولت
انگلیسیه نیز سیاه به همراهی او سکرده از ملک اخراج نموده حکم فرمودند که من بعد داخل
محروسه مانند پیش سر خود را بر کوه وزیر که عبارت از کوه رومشور به کوه کسه و کوه
سایمان به انواع طوائف افغانه معلوم است زدودن آن جا بر شورش خاریده چندی سردار را
بر خود جمع ساخته در طائفه دور آمد از آنجا نیز جمعی مادر آزار دیدن و برادر بهر ساند
در موضع درکی که از توابع خواست است سر به قتل کشید سید حسام الدین حاکم خواست با
جمعیت قلیل که با خود داشت زیرا که سردار محمد ابراهیم خان درین ایام به عقبه بوسی
ششقه بود غیرت هاشمی که مجبول سادات است از دست امداد متوجه دفع او شد چون
به هم رسیدند سواران سید بر سواران مخالف حمله آوردند به یک حمله عربت داده تا فریه
دره کی دواندند پیاده یلین سید نیز از عقب آمد در فریه قرار گرفتند باز سواران سردار
محمد اعظم خان از راه دیگر رفته بر بته سید ریختند سید پیاده را در قریه گذاشته خود
متوجه بته شد مردم قریه پیاده سید را قتل دیده دست به قتل ایشان دراز نمودند و پیاده و
بعضی سوار سردار محمد اعظم خان نیز با ایشان یار شده بر مردم یلین سید حمله آوردند
و قریب ۱۵۰ نفر را از آنها گرفته بعضی را بقتل رسانده بعضی را تساراج ساختند قلیلی
از ایشان بای مردانگی فشرده جنگ کشتان خود را از خصم رها نکرده و برون قریه
الطلبام اهله را رفتند سید حسام الدین چون به بشکوه رسید ششسم
را بشرب حسام خون آشام از بشکوه رانده از بسبب قتل حشی داد
سردار محمد اعظم خان چون دانست که بای ثبات من بعد نمی تواند فشرده از آنجا گریخته و ایس
به وزیری رفت و در آن کوهستان به هزار فلاکت ایام عمری گذرانند و سردار محمد اسلام خان
چون دانست که روز بهی نه خواهد دید از وی جدا شده در پیشاور رفت امنای دولت انگلیسیه به

لها بت هیت داری بیش آمدند بحید حمام الدین چون کار خصم را به انجام رسانیدند و فریاد
 دره کی در آمده از آب تیغ اکثر آن ظلمه را شربت مرگ چشاند بقیة السیف را امان و تسلی
 داده و خواست مراجعت فرمود و سردار محمد اعظم خان چون کاری درین طرف نداشت و عاده
 فساد قندهار را در شوران دید خواست که در آن طرف سلسله افساد را محکوم کرد پس با
 محمد امین خان شیوه دوستی بیش گرفته اولایه ارسال و صل و مراسلات ویرا برین تهریس نمود
 تا آنجا تا خلف خود محمد سرور خان را در قندهار فرستاد. القصه چون محاصره قلات به عرش
 اقدس رسید و افغان پایه سریر خلافت و عتبه یوسان درگاه امارت را جمع فرمود به حکم
 و شاور هم فی الامر در باب تنبه سردار محمد امین خان مشورت بیش گرفت و زبان حق ترجمان
 را به جواهر ریزی آشنا نموده فرمود که بر همکنان روشن و هویداست که سردار محمد امین خان
 طریقه بی و عتاد دوراه شرو فساد بیش گرفته میان را به انگیختن کرد عصیان و ناسره آتش
 تهر دو ملتیان بسته بود و شیوه خونریزی و رسم فتنه انگیزی بدیرفته از جاده اعتدال انحراف
 می نمود و سوا بسق عهود را بیاد بی و فائنی ناسود داشته آب سر چشمه
 صفا را بسته گرد کس و رت و غیسا و وحشت عسلی انبساط و صورت
 مخالفت و نقض عدم موافقت در سوبدای حیه او مستور بود براوخ اظهار و عیان می نگاشت
 و این را بنده در گاه الله بتا بر نمکین و ثبات هیچ اظهار نمی فرمود و از غایت عاطفت و نهایت
 رافت که در جلیت ما مرکوز است با او همچنان طریق موافقت و مصادقت می پیبوم و به
 هیچوجه مصالح بد را نه و موا عطف بر اندرانه از وی دریغ نداشتیم آن اعانت اندیش خیال
 فاسد را از سر خود بیرون نهد و در راه مصادقت نیامد تا که متعرض ممالک محروسه نگردد
 اگر بیش ازین درین امر تفاؤل کرده شود آچنان فتنه بزرگ و فساد سترگ از او سر برزند
 که دست تدبیر هیچگونه به دامن ندارد آن نرسد و اطای نائره آن از وی تمثیل نمیشود
 و دفع آن حادثه و رفع آن واقعه به آسانی میسر نگردد و صورت فتنه و فساد و نقض فراخ
 و عتاد چهره کشاید که سبب تخریب امصار و بلاد و تشبیح احوال عباد گردد مناسب آنست
 که من بعد در دفع شرو رفع ضرر او احوال نرود و مملکت عاریت که سبب فرور او گردیده
 از وی انتزاع کرده شود ملا زمان آنحضرت چون این کلمات از زبان خجسته آیات
 ملکی صفات او استماع نمودند همه زانوی ادب زده بر رای صواب ندای آنجناب صد
 آفرین و هزار تحسین خوانند به اتفاق گفتند.

بیت

ای شهریار وقت و شه نشاء که مسکار
 اجرام رام و بهت به کدام فک غلام
 اگر جانبازی ما در معرض قبول افتد
 دولت معلی و جرح مساعد زمانه یار

بیت

یار بیم جان از بی نام و تشنگ
 نه کردیم از چرخ گردان به جنگ
 چون حضرت کما مکاری از ایشان کمال جان سپاری و غایت چاکری و فرمان برداری

مشاهده نمود عزم توجه به جانب قندهار جزم کرده حکم فرمود که تواجیان بهرام نشان
به اطراف وجواب شتافته سیاه کواکب مواکب واشکر ظفر جناب راجع نمایند .

قطعه

نمود حکم هما یسوان شهنة عادل که از جمیع ملائک سیاه جمع آیند
زره فگنده به برتبع کین به گرد کمر نهاد خود بسر خویش رانیا رانند
و به سرعت تمام هر چه زودتر به معسکر یافتن وظفر رونهند و آنحضرت یافتن یار وظفر
قرین به تاریخ سه یک هزار و دویست و هشتاد و یک بیرون دارالامارت سرادقات عرواقبال به فلک
اقرارشت . در موسم که هجوم لشکر سرد مهر سرما از طلیعة سیاه بهار روی به قرار آورده
عساکر سبز و ریاحین عرصه باغ و بنا تین را مستخر کرد .

نظم

به قصد قنقه خضر ای بلخ شاه بهار بفرق خود زرانند و مانند چون گلزار
شکست لشکر پیران دی به فیروزی گرفت خسر و غلور چو تیغ صافه بار
شکوفه غیبه خود بیشتر به باغ اقرارشت که پیر به که شود رزم را سیه سالار
و از اطراف وجواب سیاه کواکب مواکب رسیده فلک مراتب و در گناه سعادت ماب شتافتند .

بیت

سواهی یکنا یک همه تیغ زن به مردانگی هر یکی صف شکن
و به اردوی کهنایوی رسیده کمر خدمت گناری و نطاق جان سیاری بر میان بستند

مثنوی

چو از عزم خالقان خبر یافتند سیاه از همه سوی بشتافتند
همه گیسو جوان گیتی تورد که از قعر دریا برآورد کرد
و چون سیاه ظفر آئین و لشکر نصرت گزین به مواکب باهر و نمکین جمع آمدند نصرت
فرقه العین امارت نیر برج سلطنت شاهزاده عالم و عالمیان سردار محمد علی خان را بادوا زده
یلتن و شش عرایه توپ و چهار رساله و کالی سوار و سرداران محمد زائی و غیره و توپهای
بزرگ چون توپ قدسی که بیشتر ذکر آن رفته و توپ بیست و چهار پوند مقرر فرمودند
که بیشتر از اعتبار از رایات غالبات متوجه دفع خصم گردد .

واقعه خواب دیدن شاهزاده و الاتبار ذوالعز و الافاضل سردار محمد علی خان

فر دوس مکان

نزد ارباب تدبیر و اصحاب تحقیق صورت این قضیه مبرهن و متیقن است که مزاج هر
سعادت مندی که به اعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی به مبادی قیاض نزد یک تر باشد
و چون حواس او از شواغل حسی فراغت یابد و نفس آفیس او به عالم بالا پیوندد و از اتصال
عالم روحانی آنچه در خیرینه فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد بتأثیر متناهی تسمای پر
نفس ایشان پرتو اندازد و نفس باطنه چون قوی باشد متغیله ضعیف قرار گرفته نفس را

متحلی به قوه حافظه سازد و بعد از یقین و اشتباه آن صورت بدون تغییر بی اشتباه روی نماید. قریب این خیال و تثبیت مقال آنکه چون شاهزاده فرخنده سیر را حکم قرا ولی شدنی که به موجب جعلت اللیل لیاذا والنوم شبانه یاس قهرگون دربر اجسام پوشانید و حاشه بصر از احساس صور اشیا معزول گردانید و در مملکت بدن کارفرمای حواس از عمل باز ایستاد و قهرمان خواب و خیال در ولایت تن مستولی شد شاهزاده بیدار بخت سر راحت بر باین استراحت نهاده چشم از هلاقی دنیوی بست و دل با عالم روحانی پیوست تا که صورت این واقعه چهره کشود که جانوری قوی هیکلی سیاه رنگ آمده فصد ذات شریف و عنصر لطیف نماید هر چند شاهزاده شجاعت پیشه متوجه دفع آن می گردد آن جانور رونمی گرداند آخر دهن انداخته گوشت ذات مبارک را از بدن می رباید و به زندگی بدن مبارک رایز را به می سازد چون از خواب بیدار گردید نهایت پریشانی خاطر دست داد و چون چند روز برین گذشت بینه صورت آن واقعه چهره کشود چنانچه مسطور خواهد شد و ثانیاً سردار ولی محمدخان را به نیابت در مستقرالامارت گذاشته از آن جا اوای ظفر التمارا براوج فلک خضرا افرشته در غایت عروج علا روبره قندهار آورد و به عزم انتقام ابلق تیز گام را جولان داده و کلب لال آمارا از دارالامارت روح افرا به استیصال اعدا در جنبش آورد و به سرعت تمام قطاع منازل وطنی مراحل فرموده در معال مقرر که سردار محمدعلی خان برای آسایش سیاه سه روز توقف فرموده بود که اجتماع قران السعدین و تسلاقی مزین به ظهور پیوست و چون سردار محمد امین خان بر توجه شهریار جهان اطلاع یافت از غایت دهشت غریب آنجه حرث و حریق آتش حرث که خود افراخته بود گردید و مسرعان تیز گام را درازد سردار محمد شریف خان فرستاد تبه زودی هر چه تمامتر با اعدا کر زمینداور و کراشک و غیره روبره قندهار اندوه سردار جلال الدین خان نوشت که از روی سبل قیامت خبر خود را بر طرف کشیده دست از معاشرت فلان بردارد و منتظر حکم ثانی باشد و خود در ششمین افتاده گاهی پناه خود در حصن قلعه بندی می جست و گاهی جلوی خیال باطلی مقابله و مقاتله میدان می یفت تا که آواز آمد آمد مهر سپهر شهر یاری چون اوای محشر تزلزل در زمین و زمان انداخت و چون سردار محمد شریف خان با سیاه جرار و لشکر کرار به او پیوست بعد از مشوره بسیار مصالحت کنار در آن دیدند که به اتفاق روبره میدان آورده اگر هر بیت یابند خود را به قلعه قندهار رسانده متحصن گردند و به زبان حال یکدیگر این مضمون ادا می کردند

نظم ۱ -

وارسته کجاست که را عدم رویم بایکدیگر چو سا به قدم بر قدم رویم
هر که کشیم با دشمنی به هم کشیم هر جا رویم از غم دوران به هم رویم
قصه کوتاه بعد از تهیه اسباب حرب و آراستگی امورات طعن و ضرب به شوکت تمام
وعدت و سانی بلا انصرام کویج به کوچ متوجه مقابله گردید و بیون رایت نصرت شمار محفوظ
به عون عنایت آفرید گار و محفوظ به تائبه پرور دگبار در معال مقرر شرف تزلزل می فرمود
سردار محمد امین خان نیز وارد جنگ گردید و از آنجا که گذشته در محل آسبای مزانه توقف نمود

و در آنجا تعمیر سنگر محکم کرد و سردار محمد شریف خان از رود ترنگ گدشته در محال کجیاز تادا من کوه سنگر ساخت سردار جلال الدین خان با مدد خان و دیگر خواصین به طرف شمال سنگر بر پا داشتند. شهر یازدها قنبر از مقر نهضت فرما شده کوچ در کوچ روی توجه به فلات نهاد و چون سر از فلات جلال در موضع سر اسب شش کرد و هی فلات سربه اوج آسمان کشید سردار شمس الدین خان و اشک آقا سی بلوچ خان رایه فراوانی مقرر فرمود و چون گرمی به شدت بود کوچ شب مقرر نموده فراوانی مذکور بقدر يك گروه بدست راست در دشت رفته فرود آمدند. در آن شب هفت نفر از نو دهم در خواب رفتند ناگهان سردار محمد شریف بر ایشان ریخته چند نفر از آنها مقتول و چند نفر قیدی و صدف زخمی کرده رفتند و فراوانی لشکر و لاش و اسب داخل اردو شد نه بنا بران کوچ شب موقوف داشته فردا نهضت فرما شده زیر فلات را معین خیام معلی نمود. علی الصباح از دریای ترنگ عبور نموده زیر تپه شاه مردان منزل ساخت به خیال آنکه شاید سردار محمد امین خان عذر پیش آورده صلح جوئی نماید ازین جهت منزل کوتاه فرمود. فردا ازین محل کوه نهضت فرموده وارد کجیاز گردید علی الصباح روز عا شوره تاریخ دهم محرم الحرام سنه ۱۲۸۲ که همیشه غورشید سیر شکر فی از بهر سیما بی اردا شته زیب دوش خود ساخت و سیاه کواکب را متفرق و پراکنده کردا ایده در دریای مغرب انداخت

مثنوی:

صبح که سر زد فلک آفتاب لشکر سیاه فرسود شد بساب
رخش فلک برقی صفت نیز کرد گرم به ره گشت و هر قریر کرد
از بی کین خیر و انجم نجوم ریخت نفع مهره به شکل نجوم

تو اچیان اردو سیاه به آرایش درمگاه برخواست صفها را چون سدسکنند به ترتیب هر چه تمامتر آراستند و توب های صاعقه کردار و تفنگ های آتش بار را در غرض آورده به موجب ان زارال الساقش. عظیم از آن زمین درارزش و اساس زمان دربرش آمد و در دواشکر در برابر یکدیگر چون دشت معشر و امواج بحر اخضر در نوج آمدند جوانان طرفین و مبارزان جانبین آهنگ جنگ عدوان و عزم رزم و میدان کردند و دست ستیز از آستین توانائی بیرون کشیده روی به یکدیگر آوردند و دلاوران جهان پناه چون تیز دست به گهر حیات اعداد را کردند و مانند تیرهای سرخ در خانه فتای مخالفان نهاده آمد و شد آغاز نمودند گاه چون کمتدیچان دست آرزو در گردن باغیان حملاتی کردند و گاه مانند تیر و شمشیر خنده مراد پر روی آن روز بر گشتگان میزدند.

مثنوی

چو لشکر به لشکر بر آمیختند قیامت ز گسختی در آویختند
سیاه اردو بر سر بساط کی بجفتید لشکر به یکبارگی
چنان از دو لشکر بر آمد غریو که زان هول دیوانه شد مغرور

مخالفان در آن روز در صحرای جنگ چنان ثبات قدم نمودند و کارزاری به روی کار آوردند

که دل بهرام خنجر گذار بر اوج فلک نلی چهار از هیبت آن می لرزید و سپهر ستبره کسار از مقام
انتقام گذشته جهت مبارزان دگر که عاقبت می طلبید و چون سیاح سبع العلی به وسع السماء رسید
از تب تاب حرارت آتش جنگ که زبان زدن بود مقاومت تحریری از ابدان و حرکت از مبارزان
منطقی گردیده طرفین دست از مجاریه و جنگ از عقانته کشیدند به معسکرها شتافتند و تا ز شام
که بیکه ناز سپهر به مقام ابق نیز کام را در دریای فلک نلی انداخت و سپاه دل سپاه شب بر قلب
لشکر روز استیلا یافته جیش گوا کب را چون موج بهر اخضر زره پوش ساخت از طرفین آن دو لشکر
چون مشاغل نجوم و اختر هر جا هر جا آتش افروختند و صدای نبر و سوزن شیور در طاس گردون
انداختند و آن شب تا روز دلاوران کینه اندوز از هر دو جانب طایفه برگماشتند و جوشن انتقام
پوشیده زره جرات در بر کشیدند و به صد دیده یاس داشتند و در قنای حرم احتیاط نموده دقیقه
مهم نامرئی نکنداشتند علی الصباح که به حکم خالق الا صباح خسرو خاور اباق خوشه شرام
فلک را به چاه در آورده بر سپاه دل سپاه زنگی شب غلبه و استیلا یافته مواکب گوا کب را
پراکنده گردانید.

بیت

صبح که بر عزم کین شاه سر بر سپهر کرد یرون از نیام تیغ جهان سوز چهر
امیر صاحب سر فرمان واجب الاذعان صادر فرمود که سپاه منصور و امرای غیور لیل بسته به
ترتیب صفوف کانه بنیان در صومس پرداخته متار حرب و تهیه شرب نمایند اعتدالا مرا العالی

بیت

سنگد لا یو غا سخت جنگ آمده در کینه وری چون پلنگ
بسه سرعت تمام جر الفسار و بر انفجار و تراول و آتش بسته آ را سنگی
حکمال آراسته سد امکنه وری بر پسا داشته و صدای حک و سحر بسی نموده
صور اسرافیل در شایب جهان دمیده و صوت گریان بلند گشته به مسامع ساکنان حصار
افلاک رسید خروش دلیران و هیاهوی مبارزان زلزله در زمین و لوله در زمان انداخت
و صهیل امیان و شیه تو ستان از کسان جهان را متر ازل ساخت و آراستن صفوف پدین
نعله آوده که میمه را به اشک آقاسی شیر دل خان مقابل سر دار جلال الدین خان
و سردار مدد خان سپرد و در مسیر شاهزاده بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان و سردار
محمد رفیق خان مقابل سردار محمد شریف خان چاه گرفتند و در قول شاهزاده امیان
سردار محمد علی خان علم اقبال مقابل سردار محمد امین خان برپاداشت و حضرت اعلو پشت پناه
جهان برای استظهار اطراف در خلف قرار یافت و ثوب خانه را فراول نموده و از آن طرف
دلاور میدان و مبارزی شیر بیشه بهادری سردار محمد امین خان سپاه پر خاش جوی و عساکر
فته خوی را برك داده جر انفار و بر انفار و فراول و آتش را به تهیه تمام برپاداشتند
خود در قول چاه گرفته امر فرمود تا دلاوران سوران انداخته نقش گویان طریقه گلوله
اندازی و شیور مبارزی و روح ربانی بیشه سازند.

هشتمی

از دو طرف کینه وران ریختند از پی کین رخش بدر انگبختند
 تبخ زهر کو شه سر انداز شد تیر چو مژگان بشان باز شد
 تیره قند از ناز بر آفرای خسته همچو الف جای به جان ساخته
 تیر زهر گدو شه در آمد بکنار تیر تر از غمزه خو تر بر بار
 اولشیر بدنه شجاعت شاعرانه کریم سردار محمد ابراهیم خان با سردار محمد شریف
 در آویخت و سردار محمد امین خان کمک بیایی به جهت وی مرسل می داشت و در سرگشت
 گلوله های توپ و تفنگ که ماریدن ایر بهازی و صواب آوری گرفت و شمشیر آید از از
 هکس خون کشندگان رنگ یا قوت زمانی یافت و هر عقده که از دل تفنگ و اشک گره دل
 بهازی را پراکنده ساخت .

هشتمی

زهر سودبران به هم ناخنند ستانهای خونی بر آفرای خند
 زمینان کین گسرد انگبختند بهم همچو از در در آ میبختند
 چنان درهم آمدند آن گروه که ارزیده بر خویش همنوع و آه
 گروهی بره کف تیره جان ستان به عزم جدل سوی میدان روان
 به طعن دلبران آتین جدل به تیغ و ستان همزمان بد اجل
 بلان را شاد از طرف تیر تیغ چو لکس جدا گشته سر به تیغ
 ز آوا ز توپ و شلیک تفنگ قیامت به پا شد بعد از جنگ
 اگر چه خصم کینه ور دشمن از در سیر حمله های مر دانه نمود لیکن شاهزاده
 بلند اقبال گروه تمسکین حمله های او را رد نموده به جویب صفای می برداخت
 و تمامه مکان اصلی وی را می دوانید و شاهزاده با مسند مکان سردار محمد علی خان
 دو یلتن اعلی کسور می و کنا کسره را امر فرمود که پیش رفقه نمیه کسه در آن
 تر دیگی بر دست راست سر کسور معاف بود متصرف شود . در این اثنا
 فوج سردار محمد امین خان قندم پیش نهاده توپ های صاعقه ککردار و خمپاره های
 آتش بار در غرش آمده روز روشن را شب تاریک ساخت و زمانه را اباس قیصر
 بهوشانید و لشکر مدعی چالاکتی به کار برده قبل از وصول دو یلتن مد کسور
 سر تیه را متصرف شدند و سپاه ظفر پناه را کسه متوجه تیه بودند زیر قیصر گرفته
 شک های پیاپی دادند و خانی اکثر به باد فتنه رسیدند و طاقت شبنه های گلوله ها نیاورده
 پس پا شدند . سردار محمد علی خان غیور از معاینه این حال چون از دعا از غیورت بر خود
 پیچیده بار ساله و یلتن قدم مردانگی پیش نهاده عازم میدان گسردید و بر سپاه سردار
 محمد امین خان خود را زد .

هشتمی

دیگر بار سردار نصرت شکوه روان ساخت در پا به آهنگت گره
 زخبل هز بران رستم شعار دو صاف پیش را انداز بین و بسار

سیر ها به گف از سر ششم و گین
 تیر زین به دست یسلان بر سر سهند
 پاشنگان به کف میل رنگین تفنگ
 چو قوس قزح بر سپهر د و رنگ
 لشکر مخالف نیز ثبات قدمی ورزیده از طرفین دلاوران جا نبین رخس دلاوری
 انگیزتند و در موقف نام و تشنگ ایستاده چون شیر و پاشنگ در هم آو یفتند آتش حرب
 از زبان نثار حمامیه حکایت می گردد و زمین از گرو فسر پیاده و سوار از تفسیر
 اذا زلزلت الارض زلزالها پیام می آورد و زبان سوسن خنجر است کیل نفس ذایقه الموت
 به گوش جان دلاوران آرو می خواند و بابل نیز بر آب پیغام کیل صادق لیبوت به نزدیک و دور
 می رساند و برق ستان صورت یکنه از السبق به خلف ایستار هم در نظر چاهای نیاں جاوه
 می داد و تبغ جان ستان در بردن جان دلاوران زبان بیرهان فاطم می کشاد

مثنوی

به هم چو ن دولشکر بر آ میفتند
 کسر فستند و کشتند و آ و بستند
 بر از موج خون گشت صحرا و دشت
 زمین سر به سر سوش لعل گشت
 به خون غرق شد مرصبان را نال
 نوگدنی مگر در شفق شد هلال
 نهیب خبر و شید بن کوس جنگ
 ز سر منتر می برد از روی رنگ
 تیر دلاوران بر آمد به اوج
 به هر گوشه می رفت خون موج
 ز نیزه استبان شد آورد کسا
 پیو شد رخسار خسور شد ما
 بر آمد ز لشکر ده و دار و گیر
 پیو شد روی هسو آرا به تیر
 پنا بران سیاه خشم طاقت حلقه مردانه شاعرانه کوه ثبات نیاورده از روی اضطرار
 پای از کار زار شیوه روم و بیستار کشیده بی اختیار سرا سیمه وار راه قرار کنز بداد
 و لشکر فیروزی اثر به سر سر مهر کرد خد لان به رخسار وفار دشمنان ریختند و تا شکر
 دو انده زیر پشته که فریب سنگ بود آرام گرفته پناه جفتند و افسران نو پناه شاهی
 حسب الفرموده شاعرانه والا جا سیاه پلان بیش شده خصم را زیر تیر که کملوله
 توپ و تفنگ گرفتند

مثنوی

تفنگ همچو از در درآمد بکار
 شد آن مار آتش زبان مهره بار
 ز دود تفنگ آسمان کسبو د
 دهم گشت بر ناله سپهر یکه بود
 سر آن آسمان مهره اختر مثال
 ولیکن عجب اختر بی پر و مال
 ز دود تفنگ عالم بسی نوا
 کس قنار شوق نفس شد هسو
 یسلان را تفنگ نچه باغ دل
 ازان نچه حاصل همین داغ دل

شاهزاده شیر سوار تیر تیر جانوی کرده عثمان تاب گردید و بازار هفتاله و چنگک چنان گرم شد
که دلال متاع جان و کالای ابدان را به مشتری مرگک بفکد بهامی فروخت و آتش کپرو دار
بر وجهی افروخته گشت که کانون درون خانه سازان باد بهمارا از شدت حرارت میسوخت .

مثنوی :

دو لشکر تنها دند دلهبا به مرگ گشت بنایید تیر از گمان چون تگرگ گشت
نفتک گشت دهقان صفت نعم کسا و را نعم کسولم دل گشت زار
از ان گشت هر نعم کسه آمد درسد ز خون آب خورد و برش مرگ درست
سیاه خصم دارانده داخل سنگ ساخت و در صحن سنگ به صوری با هم در آمیختند که فرق
خود و یگانه از میان برداشته به چارچ سرید نفتک و کارد و شمشیر با هم می زدند .

مثنوی :

زهر جانپ از بهر دژ و تیر د ر سیمه بد کسر دان گیر دون آورد
همه گشته در خود و جوشن نهان جو جو هر که باشد در آهمن نهان
ز جوشن نهگان ای ترس و پاک در افتاد جوشش به در بنای خاک
غباری که پیر شده به سالاد لیر ز این وقت به لا تنها مد به زیر
ز گرد هوا را آن آئین جسد ل طر یق گند ریخته شد بر اجیل
دیگر سارگر دان به هم ریختند ستمند جلالت سرا انگیختند
ز بس تیغ کین شده بود به اوج در آمد هوا معجز در پای به موج
جو قصا دگر دون در آن انجمن کشادی به نوك صنان خون زین
غبار نعم از جان بر نسا و پیر فروشت سیرلاب بسا را ن تیر

گل بوست و ششم

در ذکر داهیة کبرا و حادثه عظمای قتل شاهزاده جنت مکان سر دار

محمد علی خان و سردار محمد امین خان :

عهد جهان ست بنا استوار نیست بر پنج روزه مهر خاک اعتبار نیست
از اعتماد بنای به دار جهان کین خانه نمرده بنا بنایدار نیست
بر خاتم سپهر بسی نقش ثبت یافت غیر از بقاء که خانه روزگار نیست
برضا پر صافه اسباب دانش و بیش و خواطر را کیه و افغان کنار خانه آفرینش واضح و روشن
ولا یج و مبرهن خواهد بود که به منتضای آب به کریمه گل غیء مالک الا وجه قنای
هر مو جودی از قبل را جیات است و بقای هر ممکنی از مقوله منتضات .

بیت :

خط قنا به بنده و آزاد می دهند حرف بقاء به سفته لب و تهار نیست

از افسق حدوث آفتاب دولتی سالانگی گرفت شده به حد و احوال اندر سپید و در
عرصة ظهور کساح شمعنی حربه گردون مشکبه که از زرافه فناء اخلاص پذیر سنگشت

نظم

آدم سرورین را سر کشیده اند که اندامها آغوش زبیر به کشند
آدم وقت گاهی در ریاض دهر شکفت که سرور اجلس خواهر بر زمین خاکند
برونق ندای دل گرای و کل معنوق سیوت هیچ آوریده شده نیست که زود میرد و به
معدوی مشتق انتهای کل معنوق سیوت هیچ روزی خورده نیست که در اندک زمان
سمت موت و فناء به یزد برده

بیت

نیاید قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی به راه عدم نمی آرد
قبل رحیل کمال نفس ذائقه الموت بر چهره انانی و انسانی کشیده اند و عیار کمال من
علیهما فان بر مغارق افاضل و اعالی پاشیده خاقان و امیر و سلطان و وزیر مثنی و دبیر صغیر
و کبیر یار قواش کشیدی است و وضع و شرف و بی و ضعیف و ثلوث و تعریف را شربت
فناء چشیدی ای

مثنوی

مته تا توانی دل اندر جوان که نیاید از است و نامهران
به دانش کسانی که در سفته اند چه از آن یکی پیر و زن گفته اند
که خود را بر آرد به عقده در تنگ که هر پیر و شهوت دهد که شریک
خوش آنکه که دل در وفا نیست به هر حال از او کرده کوتاه دست
هزاران تازه گشتی که در نظری است سری کیهادی و اسکندری است
هر انشاخ عمر که در گشتی است نموداری از قدیمین تنی است
عمران گیل که در گشتی بود همین عساکر و استانی بسود
به جرخون شاهان درین گشت نیست به جز خالک خودان درین دشت نیست
و چون ذائقه حیات را چشیدین شربت معات ناچار است و گوش هوش را سماع زمزمه
اجل بنابر عجز و اضطرار پس بر همه کس واجب و لازم است که زمام ارادت را بدست
ناید توفیق میرد و عثمان مراد را به حریت قضا باز داده آرزوی دوام و خفوت نبرد
و خصوصاً و الانبای عظیم الوقاری که لباس والا اساس اقتدارش بطرز اعزاز و هوالدی
چهلکم خلافت فی الارض مطرز شده باشد و بناج زبور نتاج افتدارش نه زبور گسور
و از آنکه که فی الارض مری و مرصع گشته چه میدان جولان او بر تر ازان تواند بود که
همین سرای نایاب و روشن گنای بی اعتبار باشد بلکه مضار ظهور و اظهار را بوان ممکنست
و اقتدار او مضائر قدس و ممتاز ائس نیاید و شاید به موجب انبیا ایا بهم در انیم آ باد
دار السلام نامو عین حور مقصودات فی الظیام از مضیق معشت و تباهی بسعت غامتتباهی

معادوت فرمایند معصود ازین مقال دستور بیان حال از نعام شاهزاده جنت مکان سردار محمد علی خان
عبد الرحمة و افغان و سردار فردوس آشیان سردار محمد امین خان علیه غلظه و الرشوان است
و شرح این فاعله گری و عادت جان فرسا آنکه چون مبارزان لشکر منصور و دایران
عسکر غیور فرسنگ سردار محمد امین خان ریخته و با خصم آویخته با ضرب شمشیر
از سنگ ابرون نموده از دو زانند شاهزاده غیور را اجل عیان گیر و ملک الموت قاید
راه اند این شده پلتن و لشکر و این پشت گذاشته شد شمشیر را به مهمیز غیرت نیز نمود
و چون زمین روه شیب داشت به چشم سردار محمد امین خان قصه فرزند آمده دفعتا
با هم مقابل شده در دار و گیر افتادند و زخم رستمانه و پیکار مرده با هم نمودند آخر
چون داشت و پیش رو رسید از ضرب گلوله ننگ بکنده بگر را شربت مرگ چشاید
از خاک ازین سر بر زمین افتادند و حاضر ملکوتی از قفس تا سوتی پرواز نموده
بر فراز کنگره ارجی آشیان فرمود.

بیت

فریاد گمان و حید رمان از میا رفت آن شهباز فدس ازین آشیانه رفت
آشوب در میانه جمعی فکند خود سوی جنبان مضطرب جمع از میانه رفت
کوتر به بادش آمده و خال غدار حور آن طایر خجسته سوی آب و دانه رفت
یکی از فضلی قندهار تاریخ واقعه شاهزاده جنت مکان را در هفت بیت منظوم
نموده که از مجموع حرف اول مصرع مقدم اسم سامی شاهزاده بیرون و از مجموع
حروف آخر هر مصرع اول عمر آن مقهور و از مجموع حرف اول هر مصرع ثانی تاریخ
فوت آن جنت نشان معلوم و معلوم می شود.

نظم

مہتاب تابیدار جوان رفت در شہا شور و شغب فرستاد در ابروان کبریا
حق است گر خاک فتنه از جنبش و شتاب تا چشمش به بشگرد این ستم ماجرا
مهری که از جفا حق نبشت گشته ببرد شیر و میاں می نیاید بر زمین
درنده چون حق بر بود او در صف ابرو ریخته و تر به زخم زخوری شد در سما
عالم کسرفتنه بود از او روق و رواج نور عدا لبتش به جهان داد بس شہا
لابق ابدال او توان گفت هیچ مدح ایستگن کشید در همه اوقات این دعا
یارب بحق آنکه تو خواندی و راجع منار شاهزاده رحم کن و مقدر نما (**)
بعضی غنم بار گرا نی و تاریخ فوت آن مرحوم گفته اند و بعضی از عقلا در تاریخ
سردار افغان پناه سردار محمد امین خان مرحوم این بیت منظوم نموده :

از مجموع حروف اول مصرع های اول اسم شاهزاده موصوف که محمد علی است
بر می آید و از مجموع حروف آخر مصرع های اول و فرار جواب بعد عمر آن
مقهور که (۲۵) سال بود و از مجموع حروف اول هر مصرع ثانی تاریخ فوت شاهزاده
مذکور که در سال (۱۳۸۳) اتفاق افتاده است بدست می آید.

نظم

فشان که از حرکت سپهر دست نهاد
امیر زادۀ افغان معصیات بنیان
خدا بیگان محمد امین حاکمی دین
سپهر عدل و خود داری و عدل انصاف
کبر رسم طبع و بشر خفقت ملک طلیعت
فلک چو دید مهیا اساس عشرت او
به عسرم و رزم کمر بسته بر سمت بنشست
و کشته یشته بر آورد سرنگون افکند
نظاره گاه که صفت کشت بر دلش آمد
چو دید حشمت و جاه را که از نفا عریضت
کشید سر ز با سال آن غلامی گفت
بسا وجود آنکه مردم را از بلای جان تنفر دست می دهد
مردم از اطراف و جوانب جمع شده و منش آن در
والا نثار را برداشته در خیمه سردار محمد رفیق خان نهادند و آن
حضرت را بی خبر گذاشتند درین وقت حیا منصور نهایت کشتن و کوشش نه کرد برد
دو دستی زدند و آتش حرب و نائرة طعن و ضرب در گمال التهاب و اشتعال شد آخر الامر
نسیم عذبت از مهیب و الله یؤید نصره من پشاه وزیده صبح ظفر از مشرق نصر من الله و فتح قریب
بروید

بیت

خجسته رایت منصور دور بود هنوز
که نصرت و ظفر افتاده بود در اقوام
سیاه خصم سر اسیمه وار بای از وادی جنک و بیکنار باز گرفت و آینه و علی ادبیار هم نفور
بر خواند و از مغر که انهرام پذیرفتند و با خوف نصیر از مهابت شمشیر آبدار گر بزیای
گشته باد کردار عرصه خاک پیوده کاهم حرم مستقره فرقه من مسوره قرار اختیار نمودند

مثنوی

به فرق یکی زان دو کشور کشای
و لسی عاقبت شاه نصرت پناه
به دست دعا را پیش همچو مهر
مخالف نیاورد چون تبار رزم
و اصحاب اردوی ایشان از خیمه و کمانه صنوبر خانه و اسب و اشتر همه به تساراج رفت
و توپها و جعبه خانه و غیره اسلحه ضبط خاصه سرکار کردند سردار محمد شرف خان چون
از وفات سردار محمد امین خان مطلع گردیدند از ماه رفته قرار را برقرار اختیار نمود
و با جمعیت خود و دیگر سرداران چون جلال الدین خان و محمد خان و غیره روانه قندهار شدند
و سردار محمد سرور خان پسر سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسماعیل خان که از سیاه

منصور گریخته به پلور پیوسته بود بامحمد بن پسر یحیی خان فوغلانی دستگیر شدند و از
رؤسای لشکر مغل سردار نور محمد خان پسر سردار محمد صدیق خان نسواست سردار
کهتل خان و امیر محمد خان و امیر محمد خور و محمد اعظم خان بن عبدالله خان اچکرائی به
قتل رسیدند و از سیاه چلیپان لایه و لایه قتل و مجروح شدند که کسی در شمار نیاورد
و پیش از شوران روشن شبیر و خرد پروان عطار نظیر چون آئینه بزمین روشن است
که مرادات حضرت اعلی از دیوانه فتنه ها عینا ساخته شده و حاجات آن خسرو
بانهن از خزانة و هوالهی ابدا بشمره پرداخته گشته و چون فتح چنین از فضل رب العالمین
روی نمود و خسرو فرخ اقامه بهارگاه ملک اختیار آمده سعادت شکر بر جا آورد امیرای
ذو الا حشام و اعلی عایم امش آن دو عازم شهر بقاء را در حضور آورده شیون و نوحه
برپا کردند و ندبه و تغیر امیر و وزیر صفیر و کبیر بر پا و بیر کو شواره ملک مسته برگشت
و اوا ز قریادو زاری و ناله و بیقراری از اوج سپهر زندگیاری گذشت آنحضرت که کوه ثبات
و تمکین است از فراق آن دوسر و جو یار جوانی نیک دل تنگ و مجنون گردید و عیان
صبر و قرار از دست اختیار به یک بار داده نشکیدی گریه دار کن دولت و اعیان حضرت
بلکه نه من لشکر منصور سراسیمه و از انظار بت اضطراب فطرات بسیار از چشم اشکبار و بر روی
روزگار ریخته و مانند رعد و برق از آسمان و فغان آتش در جهان انگیزند .

مثنوی

ز هر سوزانه و هر یاد پر خاست بر آمد ناله و آواز چپ و راست
خلا بقی حاتم بر تن چاک کردند ز دست مرگ بر سر خاک کردند
حضرت اعلی جناب در تونک مبارک نوشته که چون از قلمبه نامرئیه ایشان اطلاع دادند
عالم به چشم تاریک شد . تا انتهی
بعد از سوگواری بسیار علماء و سعادات جمع شد تا تکفین و غسل و تجهیز ایشان کرده
شاید سردار محمد امین خان مرحوم را به قند هار و نعش شامرا دهمه قور و راه که بل رسول
داشتند حق تعالی و نیاز که روح مطهر و مطیب آنشاعرانه فرخ میر راه مدراج اعلی
و مرا تب متعالی رساند و مبدع جان یا نشرا مالامال تجلی جمال خویش گرداند و از فضل و کرم
خود مجربیات سردار فردوس مکان سردار محمد امین خان نموده بدرجات علیا فرستد
آمین یا رب العالمین .
القصة که در دور آنها توقف فرموده روانة قند هار گردید . بتاریخ بیستم شهر محرم
الحرام شریف فرمائی فندعا شد حضرت اعلی . چند در اظهار جلالت و قوت خود تمکات
نمودی آنرضه دل و شکستگی خاطر که درین مصیبت بحال مبارک او را یافته بودند و از
گشتی و روز بروز دلسردی از امور آن جهان بی ثبات رخ نمودی تا به حدی که ترک جهانماری
و حکمرانی کرده در باغ سردار محمد امین خان که در غرابی سمت شهر واقع است شرف
نزول فرمود و ملک و سیاه را تعلق به سردار بلند اقبال و شاهزاده صاحب جلال سردار
محمد ابرا هم خان داد چون امیر صاحب سریر از غم آن قره العین عالم و عالیا بن گشته
عرات گریه فتنه جوان فرصت حوی سخنانی پیوده تراشیدند و ملک آرام شده را از سرانو
به فساد آلودند چنانچه ذکر آن خواهد شد . انشا الله العزیز و متعالی القی .

گل بیست و هفتم

درد کرد بر پاشیدن شورش سر کستان و بسوی ور زیدن ملک حرامیان
و طلبیدن سردار عبدالرحمن خان را از بخارا و سپردن ملک تر کستان وی را
مهر فرخنده اختاری که اعانت ملک ملک بخش عالی و بیست و یک دولت او را
خواهر که برفق چهارماری و اوج گنایمکاری مسود گردانده و به مقتضای طرح اقبال
تبع من شاه اسوای رفعت او را بشماره شریبا و فراز صدره المصنهی رسانیده نخست او
را در حصار عالم هجوم سپاه غم متعین سارده ناکارگاه به نایب الهی وقت نامتناهی از
قلعه ندمشقت خلاصی یافته بر تخت سلطنتی مملکت آرام سایه و به نور موقور آبرور
آفتاب جمال خویش اقدس سلطنت را آرایید به نظر اعتبار احوال روزگار مشاهده
فرمایید و بسان مردمک دیده در عین عالم روشنی فرمایید مشغولی

کسی را که حق جاء و حشمت دهد بفرقی سرش تاج دولت دهد
در اول احیر بلا پیش آید به قبیله اسلام بلا پیش آید
چو هر گاه بر سر تاج تخت سر آید چو خورشید بر آوج تخت
بسیال رعیت رعایت کند ز عاقلان حال رعیت کند

مضمون این روایت و مقام این درایت مطابق حال فرخنده مال امیر بنظیر صاحب سر بر
قل الهی امیر المؤمنین امیر شریفی خان است اداء الله ظلاله علی العالمین تبیین
این مقال و تفصیل این احوال آنکه در ایام که شهر یازدهم کبیر بر ملک تر کستان تسلط یافت
و سردار فتح محمد خان را در آنجا که آمده تشریف فرمای دارالامان و نور اثر ای
مستقر الجلافت گردید و سردار عبدالرحمن خان به سمت یاراگریز یابی شد سراج الدین
آخندزاده که به اینجی گری بهجا رفته بود با اینجی پادشاه بخارا وارد کابل شد
شرق غنیه یوسی دریا فتد مضمون رسالت آنکه عاقلان ایشان المندور که در کابل می
باشند آزاد فرموده فرستید و چون ایشان مد کور از ایام شاعران دگی آنحضرت ملازم رکاب
سماوات انساب بود در ایام توقف حضرت اعلی در تر کستان مشاوران اعلی و فانی پیش گرفته
بهجا را گرفته بود شهر یازدهم کبیر بن عرض اینجی پادشاه بخارا را شرف قبول نه نشید
و آزاد نمودن عیال ایشان مد کور را عوف و فرستادین سردار عبدالرحمن خان فرموده
اینجی را رخصت انصراف از ایام داشت در ایام توقف حضرت اعلی در مستقر الجلافت
که عبارت از ایام زمستان ۱۲۸۱ می باشد چند نفر از خوانین فتنه بین اعیان تر کستان چون
محبوب آخوندزاده بولک زائی و اشک آفسی معاذ الله خان و واد حید خان و چند نفر از خوانین طائفة
غلیجائی چون سید محمد خان و کریم زائی محمد خان و علی محمد خان و غیره چون میر سید محمد خان
با سردار عبدالرحمن خان خفیه نویسی و بویلاک شیطانی در لباس افسری پیش گرفته و سران خود را
فرستاده و آلمان اومی آمدند و می رفتند و بعد از آن در ملک فتح می نمودند تا ایام سردی به
انقضا رسید و بهنگام اشرف تسخیر قندهار و فتح آمد یارمده نصر آمده و بیانات نصرت آیات
بهذا نظرف در اهتزاز آورده و فرستاده جوانان کو آید بین قششها و را

امیری مسموم شد و کسار مشایخ و مستعربان و سید خندان و سادات و فساد
 لایزال خود را بر عیال انبیا و شادگان اشرف که تا به امروز انبیا و سادات و سادات
 آمده از عاقبت این امر پدید آمده و در کنار افساد و فتنه جوئی دلیرتر شدند و مرده به
 آوی و کرب و آخری به سردار عبدالرحمن خان نوشتند که فرصت را از دست نداده
 شو به اشعار خود سردار عبدالرحمن خان درین ایام بر آنجا متوقف بود و پادشاه
 بهار را به جهت معامله فوق که سیاه دولت روسیه بر آنجا علیه آورده بود به صورت
 رفته توقف داشتند عبدالرحمن خان چون مرده مفسرین را متواتر شدند مسموم خود را
 ناظر حیدر نام به حضور پادشاه بهار و در صورت فرستاد کواغذات مفسرین را مصحوب
 ناظر کور فرستاد که به زمین اینجاب به شیر آباد که آنطرف آمویه است هوا خواران
 اینجاب در فتنه پیل بد و خواهان نمود و ملک بسون در د کردن و کوشش اینجاب
 بدست خواهد افتاد رشت آنطرف بهرسانی در اینجه چون ناظر ملک کور به حضور رجید
 و مفسرین رسالت و کواغذات مفسرین به عرض رسانید پادشاه اذن داده برای حاکم
 شیر آباد نوشت که سردار عبدالرحمن خان میرسد هر گاه بهر رود او در فتنه پیل و دیگر
 معاللات او بر باشد ویرا نگذاشته که از رود باز گردد و الا قید شوده و ایس مرسول
 بهار دارد چون سردار عبدالرحمن خان از بهار روانه شد و وارد شیر آباد شد معین
 آنقدر او را بطور مراد در آغوش خود دید و هر شب خوابین و سیاه پلتن در ساله و جزائر
 چنان در خانه خود صلیبه علیه و پیمان از اینشان گرفته بهر پیمان یعنی
 و سر آشی می نمودند و کواغذات سردار عبدالرحمن خان یومیه به خانه او رسید و می رفت
 و سردار فین محمد خان والی آفیه را نیز به خود کشیده هم عهد نمود سردار فین محمد خان
 اهدست تقدیر چشم او را پوشانده و به او را از اصفا انداخته بود چون مدتی به دروازه
 رسید آتش فتنه صحن خانه را فرا گرفت مطلع شد آن وقت بزره مقله های شهادت و خواهش
 جرات که مجبور این خاندان بود مرتب است پیش نگرفت والی به راندن تبع تبر لمع و قمع
 مقصدان نمود و همه را به جای اعمال ناگذاشته خویش سردار فین انداخته و فتنه از ملک میرخواست
 مگر سلاب تقدیر را غش و خاشاک از پیر ستمی تواند شد و اگر را احتیاط نداشت و وقت را
 به جهت او به پند گمان افسس بار یک شمرده گرفتن اهل قنادر در بکنده موجب شورش دانست
 و قول حکما را نه نمود که گفته اند

بیت:

هو از کسار مفسد خبر یافتی / دستش بر آو و چو در بیافتی
 که گزیده و امثال این بدگوار / بدو اهد کن از ننگانی دیگر
 و تنه ایشان را به قیوف به انفصال مقدمه فتنه ساز داشت و اما است که

بیت:

درد آتش چو شد او را روخته / دیدم با شی عالمی را سوخته
 تا آنچهر ستمی بود و سید و آنچه بدینی بود دیدم / بلکه دوسه در ازین با گان فتنه جو بان را

در قید کشیده زاس و رئیس ایشان که مجید آخند زاده بود رهائی داد ایشان
معنی زیادده موجب قننه شد و هر کسی از ایشان از هراس جان و بیم غنا نمایی که
به سبب افعال شیع خود داشتند زیاده تر نماند که کبار سردار فتح محمد خان
به زودی به انجام رسد و سردار عبدالرحمن خان از آن زود تر به حکومت قشایر گردد
و چون احوال رسیدن سردار عبدالرحمن خان به شیر آباد در افرویه غایب افتاد
و سردار فتح محمد خان میرآخور احمد خان را به چند سوار به لشکر آمو به به موضوع
قریشی فرستاد تا از احوال او پس و میه مطلع باشد اول اشخاص که روی از
خدمت سردار فتح محمد خان برتافته خود را به سردار عبدالرحمن خان رسانیدند
سید محمد خان و ولی محمد خان کریم و علی محمد خان احمد زائی حاجاتی خبر به سردار
محمد افضل خان بودند و سردار فتح محمد خان بمساز اطلاع یافت و ملک و مال ایشانرا
ضبط نمود و عیال ایشانرا از موضع هیزده تهری حقه بیرون شهر بسلخ است
به تخته پل آورد و شهباز الدین خان پسر مجید آخند زاده که صاحب وقت محمد
سوار بوده و خطاب ایلخانی داشت عقب گرفته گمان مقرر فرمود او را کشتار
در پنا گرفته و معاندت نمود و چون مصلحت همه یک بود معاندت نه بود که
تا رسیدن منس ایشان در کشتنی نشسته از دریا عبور نموده بود اند
هم در این ایام یلتن اول ترکستان که در سر پل به خدمت سردار نور محمد خان
پسر سردار تپور قلی خان مقرر بود خواست تنخواه می وقت کرده این امر را
بها تخته قشاد ساخت در سر پل پس و میا کرده کیمیدان و اجیدن خود را
مخروج نمودند چون این احوال به سردار فتح محمد خان در تخته پل رسید
فتح محمد خان کریم را مقرر نمود که رفته یلتن را دلالت نموده کیمیدان و اجیدن
به تخته پل ارسال نماید فتح محمد خان کریم رفته فرموده راه عمل آورده دلالت و افسران
ایشانرا خلعت پوشانید و آن زودی خبر به آن پسر کشتگان رسید که سر کار
عبد الرحمن خان وارد شیرآباد شد چون مستعد قننه و قشاد نشسته بر و دید
تا بپادشورتن آمده چنانچه فتح خان را زخمی نموده بعضی اسباب سردار نور محمد خان را
نیز به تا راج بردند و از سر پل به روز روشن بر آمده در میان شهر هر چه بدست
ایشان افتاد مال خود شمرده بر دست و در انبار راه قننه خرابی پادشاه ما وای
فساد خود ساختند چون این احوال به سردار فتح محمد خان رسید شهباز الدین خان را
مقرر فرمود که رفته یلتن را دلالت نمائید و به جهت سردار فیض محمد خان که به ظاهر
دوست و به باطن معرک فساد بوده نوشت که یلتن مذکور را تسلی و تشقی نموده
به سر پل و یا به تخته پل مرسل دارد و اگر ازین هر دو چاه هراس دارند در نزد
خود بپناه ببرند و اگر نمی آید و خیال رفتن به شیر آباد دارند مستعد مقدمه
شده ایشان را به قتل رساند شهباز الدین خان چون به حدود آقچه رسید سردار فیض محمد خان
به خفی به یلتن نوشته بود که به زودی خود را به آقچه رسانده هر کاری که مرا کوز
باشد به اتفاق بعمل آوریم یلتن مسدود کوز پس و میا خرابی را گذاشته به سردار

فیض محمد خان بیست و هشتاد و پنج ساله از غلبه رسید و خواست
ظاهر ی پلتن نموده سردار فیض محمد خان او را به شهر نیکدشته از بیرون به جواب
پرداخت از پلتن بدر یافته به تخته پل مرا جعت نمود و عقب شهاب الدین خان
الو خان انکرائی را به خدمت سردار فتح محمد خان مرسل داشت که پلتن مذکور بهانه
منالجا آورده چند روز بعد ایشان را دلاستانی داده مصحوب ایشان به خدمت میر-
سردار فتح محمد خان این وقت از اوضاع او دانست که خیال دیگر دارد و ثانیاً احمد جان
خان کتوال را از تخته پل فرستاد که پلتن را روانه این طرف سازد و اگر نمی آید تفتشک
و جمیع خان از ایشان گرفته مرسل دارند سردار فیض محمد خان جواب صاف داده کتوال
را قید نمود و به جهت سردار عبدالرحمن خان نوشت که وقت همین است خود را بزودی
برسان متصل آن احوال فتح قندهار و کشته شدن سردار محمد امین خان و سردار محمد
علی خان سردار فتح محمد خان رسید چهل و یک توپ فتح را سرداده سه روزه تعزیه داری
اشتغال ورزید چون از آن فراغ می یافت ملک برهم خورده کار از دست رفته بود انصاف
برای سردار احمد جان خان احوال فرستاد که پلتن غوری و چند سوار که در آن جا باشد
روانه سازد و چون سردار عبدالرحمن خان حسب التوااض سردار فیض محمد خان از
شیرآباد روانه شد از گذر چهار جوی و کرکی که از مفاصل آقچه است عبور نموده داخل
آقچه شد و سردار فتح محمد خان هزار نفر سوار و هزار نفر پیاده بسر کردگی شهاب الدین
خان ایلخانی و محمد شاه خان پسر سر بلند خان چهار خیل به قلعه نیک فرستاد تا آن جا را محکم
نمایند و خود نیز پیشاهنگرا از تخته پل کشیده از سیاه سان می گرفت و سفر آقچه مد نظر
نمود آری مثل مشهور اسپ رفتن آنکه طو بله بدین در پشته به ظهور پیوست و-ه طرف
نویخانه که عبارت از هژده توپ است بسر کردگی عبدالعزیز خان جرنیل پسر
ابو احمد خان و یک پلتن کلانی با یک طرف رساله سرکاری سوار و بسر کردگی احمد خان
جرنیل و یک پلتن تاشقورغانی با یک رساله سه صدی خرد اسبه بسر کردگی محمد عمر خان
جرنیل پسر زرین خان و یک پلتن خاکی ترکستانی با سه سوار رساله هژده تهری زیر حکم
فتح خان جرنیل و یک پلتن کابلی از بیابان سردار محمد علی خان مرحوم زیر حکم نصر ابدان
که پیدان و دو رساله سه صدی خود اسبه هژده تهری زیر حکم یوسف علی خان جرنیل پادو
هزار نفر جرایرچی و سه هزار سوار عمده خود سان دیده مواجب هفت ماهه را بکجا داده
از شهر بیرون کشید و بیرون شهر فحیم خیام نموده اردو ساخت روزی پلتن خاکی ترکستانی
با هم پیوست کردند که نصف شب چون مهتاب غروب نمود بر سر نویخانه ریخته براسیان
آن دوپشته سوار روانه آقچه می شویم نماز شام سردار فتح محمد خان خبر یافت عبدالعزیز
خان جرنیل را حکم فرمود که نویهارا از چاره بر نموده هرگاه پلتن مذکور حرکت نمایند
زیر فرآورد جرنیل مذکور نیز مستعد نشسته نصف شب چون مهتاب در افق متواری شد پلتن
مذکور کمر بسته متوجه نویخانه شدند جرنیل نو پچیان را حکم توپ زدن داد دو اژده

توپ یکدفعه برای شان سردار اما چون سگک اولی برادر کرکک است اهل توپخانه نیز تر کتانی
بود دنیا توپها را نیز بیج داده آسمان را آماج ساختند به یلتن مذکور شرور جزئی هم نرسید
از یلتن مذکور کسی که پیش رفته بودند گریز نمودند باقی چون دانستند که رهائی ممکن
نیست برجا نشسته فریاد برداشتند که مارا به غیر حق زیر توپها آوردند سردار فتح محمد خان
خود سوار شده به تعاقب کریمشکین تمام حال هزده نوری شناخت فریب چهل نفر را دستگیر
کرده آورده و چند نفر از آنها یکجاء شده دست به چنگک آویختند سواران رساله سرکاری
با ایشان در آویخته سه نفر کشتند و چهار نفر زخمی باقی مانده را گرفتند و شیر محمد خان که بدین
وسه نفر رساله نیز زخمی شدند و قریب پنجاه نفر که از راه دیگر گریخته بودند به آقچه
رسیدند چون یلتن مذکور برهم خورد از باقی مانده تفنگک گرفته رخت فرمود و شب دوم خبر رسید
که سیاهی که در نملک مقرر شده بود نملک را گذاشته به آقچه رفتند و فردا بتاریخ نهم
شهر ربیع الاول یوم چهارشنبه ۱۲۸۲ شهاب الدین خان و محمد شاه خان تنها به تخته بول
رسیدند احوال کریمشکین لشکر معروض داشتند چون اعتماد بر کس نماند سردار فتح
محمد خان رحمدل خان جرنیل را حکم فرمود که از یلتن تاشقورغانی تفنگک گرفته باشد
مشارا به یلتن مذکور را در قواعه دادن میان دو یلتن کبابی آورده حکم تفنگک انداختن
داد ایشان تا علاج شد تفنگک را از دست رها کردند روز دیگر هر چهار رساله هزده نوری
به اتفاق سوار شده به نملک گریختند سردار فتح محمد خان مجید آشنه زاده را با سواران
او به عقب ایشان سوار نمود و مطلب اینکه این خمیر مایه افساد از میان بیرون شود
سردار عبدالرحمن خان چون نملک را خالی دید از آقچه روانه شده در آنجا قرار گرفت
سردار فتح محمد خان چون احوال لشکر خود را بدینشوال دید خیمه ها را از بیرون
شهر کتده و ایس نه شهر نزول فرمود و با امیر آخور احمد خان و میرزا محمد حسین خان
مستوفی که مدبران حکومت او بودند طریقه کشیکش پیش گرفت و چاره کار از ایشان
باز پرسید آنها در مشورت غلط شده مصلحت دادند که زیاده ازین در تخته ببول نشستن
بسیار جمیع خانه را آتش داده در سوراخ ماشه توپها میخ زده روانه تاشقورغان باید که
در آنجا آذوقه موجود است و لشکر غوری نیز می رسند و از آنها موافق وقت کار
می گتم پس فرار بران دادند که نماز شام دو یلتن کبابی و سوار خود را با چهار توپ بیرون
کرده جمیع خانه را آتش داده روانه می شویم سوره تخته غلط بود نماز پیشین قبل از
رسیدن شام هر دو یلتن هراس نموده در شهر متفرق و متواری شدند هر چند شیو و جمعیت زیاده
زدند کمتر جمع شدند در بنوقت که از یلتن کسی نماند و جمیع خانه را بر زمین ریخته مستعد
یرافتن بود که در شهر تخته بول بلوای عام برپا شد اولی کنند سردار فتح محمد خان را
به تاراج بردند بعد از آن اسپه پای توپخانه را کشتند و در میان شهر دست اندازی
و تفنگک زدن شروع کردند و کنار از دست سردار فتح محمد خان بیرون شده
به دفع آن نمی توانست پرداخت تا علاج نماز عصر با سه صد سوار و سه صد پیادگان به کمال
پریشانی و غرقه از تخته بول بیرون شده اهل حرفت نیز مدعی او گردیده سه راهش می شدند و راه
تاشقورغان پیش گرفت و جمیع خانه و صندوقخانه و دیگر اسباب از او مانده به تاراج رفت و لایب

نمودند و بنای ظالم گذاشته در نزد هر کس هر چه دید به رنج حاصل نمود و صرف خیرایی
خود که منتظر فاعرش عین آبادی و د نمود از تاشقرغان روانه ایست شده الحال احوال
سردار عبدالرحمن خان را در آنجا موقوف داشته از تحریر احوال حضور قبش کشته‌جور
شاخ شک خامه را پنجه مر جان می سازد مجملش اینکه آنحضرت سکندر مرتبت چون
تشریف فرمای فتنه عار گردید فراق قره العین شاهزاده چنت مکان سردار محمدعلیهان
بطوری او را ناآرام و بیقرار ساخت که امورات سلطنت را مجمل گذاشته در باغ سردار
محمد امین خان خلوت گزید و همواره بخیال آن آرام دل میساخت و امورات جهاننداری
و فواید شهریار را سپرد سردار محمد ابراهیم خان فرمود هر چند خواخواهان و عا کفان
سریر اموات داری تلخ صبر در فراق احوال او ریختند شفا بخشید و مدلت از کردن
تا طوره خیال آرام جان کشید .

بیت

عهد دلم بجان بت پیمان شکن یکی است

دل دو نمیکنم بعدا قول من یکی است

متجیر و از درین کار سرا سیه و بیقرار شدند و چشم روزگار بر مرصد انتظار که
دولت روز افزون شعبده بر انگیزد و غار اندیشه از شاه راه اقبال پر شیرد و گوش زمانه
بر امید صدای این ترانه که طالع فر خنده اثر کدام اختر سعادت نظر از فتح و ظفر
طالع گرداند و مردم فتنه جوی و فتنه جویان ابلیس خوی که در کمین مترصد بودند و فت
یافته سلسله افساد را حرکت میدادند و سلطان یوج است آنحضرت اعلی در اقواء عالم
انداخته کواغذات داهی و مراسلات تبهی باطراف مرسل میشدند علی الخصوص کسانیکه
معتدالدوله و مرتبه ادیبی حضرت اعلی داشت از انزوای شهریار بر خود حکم می قبولی
نموده مراسلات بیایی را بطرف سردار عبدالرحمن خان و مفسدان کامل و تر کستان مرسل
داشته معرک سلسله افسادمی گردید و با فتنه جویان فتنه‌ها و اردوی معلی انجمن ساخته
تحریر بر یقی مینمود تا که احوال بیرون شدن سردار عبدالرحمن خان از بخارا و رسیدن
بشیرآباد و تحریک فتنه در سیاه ترکستان فتنه‌ها رسید گوش زد خواص و عوام شد و اثر
آن احوال فرار شدن سردار فتح محمد خان از فتنه پول و آمدن بطوری و تسلط سردار
عبدالرحمن خان بر ترکستان رسید عا کفان سریر خلافت و واقفان حضرت امارت با اجتماع
تمام خیرایی ترکستان به عرض اقدس رسانده بمصقل و غلظ و نصیحت زنگ ملال و کد و رت
از آئینه خاطر قبش مظاهر زدودند و فحواي آیت « و بشر ا لصا برین السه یمن
اذا اصابتهم مصیبه قالوا اتانا الله وانا لیه راجعون بمع عیازک ادا نمودند و بر حسب اشاره ،

بیت

اگر چه وانه مشکل است و جان فرسای

بصبر کوش با صا برست لعاف خدای

فسزون شود زجر غصه بکنا هد دل

در انجاس مفتاح صبر باز شکستای

بنا براین حضرت اعلی دست رضا در ذیل فضا آویخته از شعار سوگواری بیرون آمد
 و عواطف شاهانه شامل حال آن طایفه باغرو اقبال ساخته همه را باغزاز و اکرام تمام خلعت
 و نوازش انعام کرد و از سر نو متوجه امورات جهان بینی و تدبیر کارهای سلطنت و کابهرانی
 گردیده فرمودند که چون احوال رسیدن سردار عبدالرحمن خان بشیر آباد از هریزه
 سردار فتح محمد خان معلوم کرد بد خیال نداشته که باین زودی سلطنت ترکستان برهم
 خورد علی الخصوص از دست کسی که با چهل سوار آمده باشد و بر رزق روزنه قدرت ندارد
 و دست تو کبلی در جیل المثنی فضل پروردگار زده برای سردار فتح محمد خان نوشت که
 از فضل سبحانی و طالع شهر یاری نا امید نشده چند روز در غوری پای ثبات را بر جای
 استوار دارد انشاء الله العظیم کمک بخیم بجناب استعجال رسیده داند و سردار محمد شریف خان
 را در خلوت طلبیده تسلی تمام بخشیده فرمود که ماضی ما ماضی پند داشته هر بدی که نیست
 به بندگان اشرف از دست آن برادر عزیز القدر شده در خرابی خانه خود گوش نموده
 و ما اینهمه را باب غفور صلح ساختم الحال که مدعی بیگانه بدر خانه استاده و خیال سلطنت
 و مال و ملک شایار دارد باید نطق غیرت بر کمر جان بسته دفع او را مستعد و متکفل باشد
 کبل سیاه املق پیرا در گرامی دارد تکمیل رفته کمک سردار فتح محمد خان فرستاده
 مقدسه ترکستان را بر همان تیغ فنا طمع افعال دهید و خلعت سپه سالاری
 پوشا ندهد و مقدر گنا بسلی ساخت سردار و موصوف در عرض دو روز
 این همه عطاوات شهر یاری در طاق لیسان گذاشته ترک سپه سالاری نموده از سفر
 ابا آورد بمده غره ناصیه دولت و مهر سپهر امارت سردار محمد ابراهیم خان را باین امر
 معزز داشته سردار محمد رفیق خان و اشک افاسی شیردل خان و جرنیل ایسواحد و شش
 پلتن باغوری جرنیل شیخ میرخان و دوازده هزاره توپ و سه هزار سوار سترگ و کمر
 سردار نظرمحمد خان در رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالی که مقرر فرمود تا بجناب
 استعجال خود را تکمیل رساند و سردار فتح محمد خان چون احوال رسیدن سردار عبدالرحمن خان
 باینک شنید و با خود اشیاب مقابله نداشت و از کم یابی غله تاب تحسین در خود و سپاه هم
 نمیدید غوری را نیز سه طلاق انداخته بهمرای سردار احمدخان و سپاه خود و سپاه غوری
 از راه کوئل هندو کش عازم کابل شد هزاره شیخ علی سر را و سوار کسر فسته
 چنگک و سنسیر را و را پداک ساخته از کسو تسلی عبور نمود و در این
 ایام حدود قرنین مخیم سر اوقات جلال شاهزاده قرخنده اختر شده بود و چون ماهیچه را بایات
 عالیات و سراز مطلع مجال سید آباد کشید سردار ولی محمد خان که نائب و جانشین مستقر
 بخلافت بود از افعال شنبه و اقوال ناشایسته برادر خود سردار فیض محمد خان ملاحظه
 نموده خلیفه محمد عثمان پسر اخند قادر داد باباسکه استاد همه شاهزادگان بود و کشمیری
 نسب داشت بحضور شاهزاده مرسل داشت که بنده را در این معامله با برادر خود بهیچوجه
 اشراک بلکه رضا نبود و این همه حرکات بیجا را بدون اطلاع پند نموده شاهزاده خلیفه
 را نهایت اکرام داده مراسله بیکجهتی و خواطر جمعی نوشت که عبوی صاحب را بهیچوجه
 تشویش خاطر دست ندهد که هوا خواهی و بیکجهتی او نصب العین بندگان اقدس السدواز

هیچ سبب نیازمند درگاه الله را از من جمعی صاحب گرد. کدورت برخاطر نیست خلیفه را
رخصت انصراف از زانی فرموده عقب آن یک روز شو د هم تشریف فرمای کابل شد
و چون سردار فتح محمد خان روانه کابل شد سردار عبدالرحمن خسان بخوری آمده
توقف ورزید و سردار ولی محمد خان را چون اسب العین بود که میده فساد تر کستان سردار
فیض محمد خان شده عمل شیع برادر خود و برادر بیم و هراس انداخته بنای فساد گذاشت
و معرک حلسه نفی و عتاد شد حضرت اعلی در توک میارک نوشته که نیازمند درگاه الله
وادر بنای سردار ولی محمد خان ازین حرف ها هیچ بغیال خود نبود بلکه و برادر برادر صادق
و دوست موافق خود میداشت لیکن او را اطوار برادر خود در خوف انداخته از پاداش
حرکت های او ترسید انتهى لهذا در خانه هر کس شب رفته و باشخاصی که متعمد فساد
انگیزی بودند عهد بست و رقیق راه و شریک بنی نمود و میبایغ کثیر را صرف اینکار کرد تا که
سردار محمد رفیق خان را که متعمد الدوا بود و اختیار تمام امورات مملکت در قبضه او نهاده
انالیق شاهزاده والا تیار سردار محمد ابراهیم خان شهریار چپا سنگیر و برادر مشیر و مسدین
امورات سردار محمد ابراهیم خان آورد بلکه بجهت سردار فتح محمد خان نیز یرایغ همایون
بدین مقصود فرستاده بود که امورات سفر تر کستان تعلق بسردار محمد رفیق خسان دارد
و هر چه او حکم نماید مطیع فرمان او باشد و او همان قرار عمل نموده تعاقب از رای او نکند
و سردار محمد ابراهیم خان را مطیع امر او ساخته بود نیز از راه برده شریک بنی و سرکشی
اوشد و سردار ولی محمد خان که سردار محمد رفیق خان را در نتیجه فرمان خود بدید ناظور
مراد را در کستان خود دانست و چون آدم رشید و مرد معتبر بدون شیخ میرخان جرنیل
در کل سیاه نماد که گرفتار دام او نشد مشاورانیه را نیز بلطایف الحیل بخود کشیده هم
عهد شود ساخت در شوق زمره فساد کیش و فریق بغاوت اندیش تقویت یافته بنای فساد
بظهور رساندند اول سردار محمد رفیق خان بترک امر الوالا هر دوی نعمت گشته در
سفر تر کستان تعطیل پیش گرفته و بقیه دلدرا بر روی کنار آورد که سال به آخر رسیده
و آذوقه در ملک نهاده و سیاه و سب سفر قندهار قایل شده و نا آخر حال در کابل بسر
برده اول بهار انجام سفر نموده روانه تر کستان می شویم و کنار اهل شورا با تمام میرسانم
و چون مشاورانیه بود کسی را چون و چرا نماد و عقد سفر حل نشد چون هراس و بیم
سردار ولی محمد خان بر عرض اشرف بد گمان امارت بتاهی رسید فرامین متواتر مشتمل
بر تسلی بنام او اصدار یافت متنبه نگردید علاوه بر آن مرغ هوس استقلال حکومت در
آشپانه دماغش بیضه نهاده حاوای مراد را در دینک سردی پشت تا آنکه شبنم زمرة معسین
در خانه سردار ولی محمد جمع شده مصلحت بران نمودند که کنار خود تا تمام رساند و نقشه
افساد را چنین صورت دادند که سردار فتح محمد خان به بهانه گرفتن تنقواء سیاه خود از خانه
حاضر بقندهار بحضور اشرف اقدس فرستند و شاهزاده را قید نموده سردار ولی محمد خان
را بر تخت نشاندند پادشاهی بردارند و شیخ میرخان جرنیل که مشاور کل سیاه بلان بود با عطا
مبلغ پنج هزار روپیه دلاسان نموده هم عهد ساختند سخن را بران تمام داد از هم رفتند چون
نمک حرامی عاقبت و شیم دار د و تک حرام روزی از ایام اندیده هم در آن شب نمک کنار خود کرده

اتفاق اهل افاق بخلاف تبدیل یافت شیخ میرخان در نزد شاهزاده آمده همه ماجرا را
معروض نمود علی الصبح که سلطان سیهیر بر سریر فلک چهارم جلوس فرموده سیاه دل
سیاه شب را متفرق ساخت و امرای زحل سیرت سیار کان و ثوابت را در سیاه چاه ظلمت
کشید شاهزاده بملند همت نیفت نموده سردار ولی محمد خان را مقید ساخت و به حکم
من مقرر بپرا لاغیه فقهه وقع فیه انچه در حق ولی امت اندیشیده پرو عاید حال او گردید
و شبیه میرخان بنای قید سردار محمد رفیق خان نیز گذاشته و برادر دار و گیر آورد
سردار فتح محمد خان که از بند و بست کشید تا وافت بود شیخ میرخان را منع فرمود
بلکه تا سزا نرسد گفت شیخ میرخان دست از قید برداشت محمد رفیق خان چون مطالب بدینطور
بدست نیامده بی عزتی تمام یافت کمر را برافساد و عتاد چست بست اگر چه سردار
فتح محمد خان فردا در خانه آورفته انواع تسلی واسپ و تفنگچه شش میله بهشتید و از امانت
رسان شیخ میر خان عذر عا فرمود و اما آتش غضب او که در آلتیاب و زیانه زن بود باب اینگونه
عطوفات و لینعت قدیم نر و نشست وقت شب مر آن اسپ تو بهشیده سوار شده با چند نفر
دیگر چون عتین الله مشهور صاحب زاده کودری و ملک شیردل خان سلیمان خیل راه فرار سپرد
و دوراه کوتلی لته بند به نرین رفته در قلعه سرفراز خان مذکور جای گرفت و با و اشی روئها
و قلعه که از پیشور بمکابل می آمد با اتفاق مردم غلجائی تاراج نمود و چون بسج شاهزاده
و الا اختار رسید که محمد رفیق خان در نرین سرعایت ببنگال ضحیت میبرد سردار فتح محمد خان
را با دو یلتن و هزار سوار و شش توپ بر او مقرر فرمود آن باغی طاعی از نرین برخواست
بمحال تکاب گریخت سردار فتح محمد خان قلعه های سرفراز خان و دیگر مردم غلجائی که
با و یار شده بودند خراب نموده از نرین روانه تکاب شد بر حسین موضع سرداری محمد رفیق
خان بموضع سرویی که سرحد نجراپ است گریزان نمود سرفراز و موصوف دانست که اگر زیاد
ازین قدم بعقب او نهد نجراپ خواهد رفت و مردم آنها باغی انداخته دیگر بطور خواهند
بر پوست پس مالیات تلذذ را جمع نموده روسای آنها را خلعتها بهشتید و ایشان بر ذمه خود
گرفتند که من بعد محمد رفیق خان را در ملک خود راه انداخته و مردم غلجائی که رفیق
راه بداد و شده بودند سزار شده در نزد سردار موصوف آمده اند
سردار ایشان را بدادن خلعتها خوشدل و مطیع ساخت و بر فعال را از ایشان گرفته غاشیه
فرمان بدوش گرفتند و چون احوال قید سردار ولی محمد خان و دیگر پیش محمد رفیق خان
معروض رای انور شهریار گردید نهایت تمجید فرمود زیرا که از محمد رفیق خان به چوچه
کدام خیانت نداشت عقب آن احوال رسید که در میان مردم غلجائی نیز خلاف افتاده پسران
هزی خان و محمد شاه خان سلیمان خیل و خانان چهار خیل در نزد سردار محمد ایسرا عیم خان
آمده و بعضی از آنها با محمد رفیق خان شریک بقاوت و شرارت گردیده اند و برای سردار
عبدالرحمن خان نوشته که فرصت را از دست نداده متوجه کابل شود سردار عبدالرحمن خان
نیز از غودی حرکت کرده از راه مراده شیععلی قلعه سرخ دو آب و چون حرکت سردار
عبدالرحمن خان معروض رای واقفان سریر مارت گردید حضرت اعلی که بسبب غم فراق
فرزند ارجمند چند کاه توجه به امور سلطنت نمی نمود بلکه ترک امارت را مد نظر داشت

سردار محمد شریف خان را بنیاد در حضور لایع النور طایفه زبان حق ترجمان را به او آلی
 تصایح بر آتشاده فرمود اگر چه نیاز مند در گناه الله را خیال امارت نیست مگر برادر کرام می
 نه پندد که مردم بیگانه بنظر خود سلطنت شمارا هم آغوش گردد و کسانیکه از قدیم الا یام
 زبردست بودند زبردست کردند پس ایالت شهر کابل و سیاه و اسباب آنطرف کل تعلق
 به آن برادر دارد و از لشکر کتاب ظفر انتساب سه پلتن و دو هزار سوار و شش تن سوار
 و سردار جلال الدین خان سیاه وی در خدمت او مقرر داشته روانه کابل فرمود و بر تبلیغ همایون
 باسم سامی شاهزاده بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان و سردار فتح محمد خان اصدار
 یافت که اختیار ملک و لشکر بر سردار محمد شریف خان تعلق دارد و لازم که از فرمان
 او پیروی و تعلق کرده نشود هرگاه رحمت انصاف بقندهار فرماید آن فرزند بلا تعلق
 روانه آنطرف شود و هیچ کار حکومت و سیاه داخل نگردد گوش فرمان او باشد سردار
 عبدالرحمن خان بنابر گفته محمد رفیق خان که از جناب بجهة او نوشته بود که بلا تعلق
 روانه کابل شود از فرقه کوتل گذشته داخل بامیان شد سردار نور محمد خان سرتیب که
 در قلعه خارزار باینجه سوار بطریق قراوی نشسته بود تاب مقابله در خود ندیده روانه
 کابل گردید سردار محمد ابراهیم خان چون برورد سردار عبدالرحمن خان در بامیان
 اطلاع یافت سردار فتح محمد خان را از تکیه طایفه خود با جمیع مسا کر از شهر کابل
 بیرون شده در قاضی فقه سرافق عرت برافراشت و از آنجا کس و چیده تشریف فرمای
 ارغندی گردید از ارغندی حسب فرمان ندگان اشرف که در تیز جلوی شایر مقتضی وقت خیره دیده
 نمیشد و ایس قاضی قلعه آمده در این ایام غیر مقرر شدن سردار محمد شریف خان بسم اشرف شهزاده
 و اخورد و دران چند یوم سردار شاه الدوله خان با سوار خود که در قندهار مقرر شده بود
 بقدمت شاهزاده رسید چون دو ک سردار محمد شریف خان وارد غزنین شد شاهزاده
 برای او نوشت که چون هم مهربان وارد میدان گردد خود بقدمت رسیده هر چه فرمان
 همی باشد از همان فرار عمل نموده خواهد شد و منظور نظر شاهزاده فرخنده تیسیر اینکه
 چون او بمیدان رسیده خود بقدمت عم مبارک رفته در امر سفر و مقابله خصم مشوره خواهد
 فرمود هرگاه پسند او بود از میدان براه جل زبرد نکانه بشاهزاده رفته متوجه قهر عدد
 گردد و پنده را هر چه حکم فرماید از همان فرار بعمل آرد و هم درین ایام بشهزاده خبر
 رسید که عبدالرحمن خان و ایس از بامیان عازم ترکستان گردیده بلکه احوال و انتقال
 خود را پیش فرستاده که کواکبات سردار محمد شریف خان باور رسیده که خبردار عازم
 آنطرف نشود زیرا که اختیار ملک و سیاه تعلق باینجناب دارد و حسب الفوا هش شما عمل
 کرده خواهد شد خاطر جمع دارد و سردار عبدالرحمن خان در مجلس اظهار می نمود که عم
 مهربانی کرده چنین احوال مرسول داشته شاهزاده والا تیار بیجوجه این خبر را قبول
 ننمود که چنان عم مبارک برپای خود تیشه استیصال زده حکومت خود را سیر دغیم نماید
 این محض تهمت و حرف بهتان است الحال بنده از تحریر احوال سردار محمد اعظم خان در
 اینجا مناسبت نبود سردار محمد اعظم خان چون در محال خواست از سید حسام الدین هزیت
 یافته بکوههای وزیر گریخت چند مدت بهزار فلاکت دران کوهستان بی برکت بسر برده

روز را شام و شام را بروز می رساند و اعراض مختلفه بر وجودش استیلا یافته قریب الموت
شد بلکه آواز او رفتن او بدانجا نیز منتشر شده آخر صبحت پادشاه گردید تا که خبر بلوای
ترکستان و تصرف عبدالرحمن خان آن محال را روح تازه در بدش دمیده شمار ایام
حیات را از سر نو گرفت و از آنجا برخاسته از راه تیرا میان ملک طایفه مهندو هرگز
راه چزار و کفایت روانه بدخشان شد و از آنجا از راه فطمن ترکستان وقت در بین
ایام سردار عبدالرحمن خان در میان استقرار داشت از ترکستان برخاسته روانه بامیان
شد چون آواره وصول او سردار عبدالرحمن خان رحید امر او سیاه را با استقبال رسانده
بعزت تمام داخل اردو ساخته خیمه و خرناس و سایر اسباب تحمل و پرا عثایت فرمود و چون
ایام فلاکتش بر غایت تبدیل یافت سردار محمد رفیق خان که از تحراب پس بتکاب آمده
بود و با مردم کتابی مرصعات فرستاده هر یکی را بهود هم عهد ساخت شریک راه انداز
خود نمود علی الخصوص سردار محمد شریف خان را مکرر نوشت که ما همه برادریم نزاع
در میان ما میان از اسب دخل بیگانه است در امر حکومت و چون در این ایام آن سردار
مختارالدوله است اگر امری سازد که سردار محمد افضل خان را از قید آزاد فرموده
مابیان را قطعه از معالک مرصع و مقر فرمانده من عهد نقاشیه پردوش بند گمان اقتضای
و متون احسان برادر گرامی خواهم بود سردار محمد شریف خان را نیز صلح رحم دانمگیر
شده از سخنیهای من خرف او فریستد که در پیده بوجوب اصلاح خبر دفع نزاع را
مد نظر فرمود و چون وارد میدان شد بدون اطلاع شاهزاده نقله
فاضی آمده داخل اردوی شاهزاده شد به از اطلاع موافق قانون سیاه پلتن و رساله و توطیانه
سلامی نمودند و شاهزاده در احترام و اعزاز او دقیقه محمل نگذاشت اما حرکت نمودن او از
میدان بدون اطلاع شاهزاده را سبب سوظن شده بدین اخبار بامیان شد چنانچه ساین تحریر یافت
در اول ملاقات بموجب قانون فراسه امور فله بنظر بنور الله وضع او را منقلب برگشته
بافت بمجرد ورود سردار محمد شریف خان در اردوی شاهزاده برای محمد رفیق خان نوشت که
انشاء الله هر چه خواهش آن خیر خواهد باشد بعمل آورد خواهد شد مطمئن خاطر بوده
رویدر که عهد محمد رفیق خان که قبل برین در حفاظت من بود بر زمین کافه در فکر جمعیت شده
بنای جمع آوری گذاشت و مردم تکاب و اوستان و بعضی از قوم غفغانی را بر خود جمع نموده
علم مخالفت بصراحت برافراشت و سردار محمد شریف خان الحظ در فاضی فقه نشسته باحفاظتی
و چند نفر دیگر شهر رفت و هم در این ایام شاهزاده خبر رحید که سردار عبدالرحمن خان فرموده
سردار محمد شریف خان روانه غور شد از راه کوهستان خیال آمدن دارد بنابر آن عساکر
را از امر مرید که از قلعه فاضی کوچیده برای شکر در روانه کوهستان کردند و خود تشریف فرمای
شهر کابل شد سردار محمد شریف خان نیز از شهر بر آمده روانه کوهستان کرد و پیوسته روزی که
لشکر شاهزاده در وضع برای خوابه توقف داشت سردار محمد شریف خان از عقبرسید لیکن

داخل اردو شده خانه غلام محی الدین خان ماما رول فرستاد و چون لشکر قره باغ رسید او نیز داخل اردو شده در قلعه غلام جان صاحبزاده منزل نموده و چون بهار یا کار رسیدند سردار محمد شریف خان سوار شده اظهار نمود که برای عبور عساکر تنم دره را ملاحظه مینماید مگر قلعه علیخان رفته برای احتیاط بنای جمع آوری مردم کوستان گذاشت و آنجا را محکم نمود و مبلغ ۱۲ هزار روپیہ مال سرکاری از سردار فتح محمد خان طوعاً بلکه کرهاً گرفته بر مردم کوستان تفریق نمود و افسران نظام که بجهة مضبوط کردن راهها و کوتلها رفته بودند سردار محمد شریف خان اخیال مصالحه ایشان را منع فرمود افسران مذکور قول او را واقع ننهادند بخیال خود هر جائی که قایده مندرجند در ضابطه آوردند محکم ساختند مانند کوتل چرتک و کوتل اوقیان وغیره و چنان شد و دست کردند که در هر خصم پیویج و جمع میکنند سردار محمد شریف خان از قلعه علیخان چراغهای بخت خود را در سردار عبدالرحمن خان فرستاده بدو دست کار مصالحه که بعضی استبدال او بود کرده و ایس آمد بر سپیدن چراغ علیخان عساکر را بر جای گذاشته سوار شده در اردوی سردار عبدالرحمن خان رفت و صورت مصالحه بر آن قرار داد که از حد مقر طرف غربی از قلعه مار و قرا و هرات تعلق به بندگان اشرف داشته باشد و از مقر به طرف شرقی از زابلستان و کابلستان و ترکستان تعلق به سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشته شد و آنچه جایز بود زیر مرز و مرز برادرانش در حیات امیر گیر عقیبن مکان در کابلستان و زابلستان بود از آن سردار محمد شریف خان باشد و عهد را پادشاه مؤید ساختند سردار محمد شریف خان که عواید گسارهایی نبرده بود این امور را می نمود و دانستند دلان این ترانسه عیب اثبت نکرده

بیت

یکی بر سر شاخ این میبرد خداوند پستان نگه کرد دید
 بگفتا که این شخص اند میکند نه با من که با نفس خود میکند

مهر و محال و سود لطیف مولوی نور محمد برض میرساند که این هیچمدان را بر اخبار طوایف انام و احوال خواص و عوام از عرب و عجم و احمد و اسود اطلاعی حاصل شده چنین عاجزا شتیم و ندیده که شخصی حکومت بنابر استقلال را شریک دشمن جانی نماید غلری بدون اینکه

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش بیابد بکار

زیاده چنانچه شد و دانسته دوشب در آنجا بر پرده و ایس قلعه علیخان آمد و برای سردار فتح محمد خان احوال فرستاد که از سر کوتل هاسیاء را بر خواست نموده کوچ دهید و در چار یا کار رفته منزل کشید که من کارها را سر برآه نموده ام کان صلح را مستحکام برین داده که ماهی برادرانیم در میان مانزاع از چه رو باشد سردار محمد افضل خان را مطلق العنان نموده ملک ترکستان را تا حد بامیان به عبدالرحمن خان دادم و اینطرف به بندگان اشرف افسس تعلق دارد و سردار عبدالرحمن خان و ایس روانه ترکستان خواسته و سردار محمد اعظم خان با چنان نفر بنکابل در خانه خود می آید و از سیاه ترکستان کسانیکه در کابل خانه دارد و بطریق

تفریق بداند خود سی و نود سردار فتح محمد خان و افسران نظام این گزک آشتی را رد نموده قبول
نفرمودند و جواب دادند که فیصله این مقدمه حواله بر بیان رسای شمشیر و دغان قراخ توب و تفنگک
است و نتاجان در بین است بگانه ازاد خانه نخواهیم گذاشت اگر شمارا آتش برداری دشمنان
در خور است ما را مرگه از آن بهتر سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اعظم خان و این
مازم تر کشتان شوند اما این مصالحه بعضی سر بر خلافت میرسانیم هر چه از آن طرف امر فرموده
شود او آن قرار بعمل می آریم سردار محمد شریف خان روسای لشکر شاهی را از اینگونه
خبروف نموده هر یک از افسران نظام را خفیه تهدید می نمود که شما مردم در میان خاندان ما صلحه
مداومت را معرکه شده اید و سردار فتح محمد خان هر چند دلایل قانع ازین حرکات باز میداشت
متنبه نشده و کارد را بجای رسایانیده که مردم کدو میانی را از رسایان آذوقه
بمسائل کسر متصور میسود و آنهاست تشنگی و غلبه روی آورد
و سردار فتح محمد خان را فرمود که چون بنسگان اقدس مرا معتار همه عا کر فرموده
شما حکما از کوهستان برخاسته رو بکنار ایل یهید بنابرین بناچار سردار فتح خان کوهستان
را گذاشته وارد کنابل شود در باغ شاه اقامت از دو و نو و سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
که متر صد این مژده بودند بجزر اطلاع بلا تعطیل کوچید و در چار یا کرا قامت
ورزیدند و این معنی ارداد اعتبار ایشان شده سبب توجه مردم و اعیان و ایشان گشت و مردم
کوهستان که اعظم الوحات کابلستان است بایشان یار شده برساندن آذوقه لشکر ایشان را
و قفا احوال ساختند و جمعیت ایشان مضاعف گشت این وقت سردار محمد شریف خان
بر قدر ایشان مطلع شده دست تحسیر بر یکدیگر مالیده استیصال خود را به چشم سر معاینه
نموده مگر بدارک آن نمی رسید بناچار تن بقدر داده دون مدارا حله ایافت و بعد برین
ایام سردار محمد رفیق خان از تنگاب برخاسته و اردار دوری ایشان شد بنا بر مصلحت
وقت و برا مشاور ساخته متوجه حبله سازی و ایر تنگک آموزی گشته نسبت خواست که
شاهزاده فرخنده سیر را بر خرافات اقوال غفل ساخته در خفه و مردم سیاه و الوحات و امرای
زد و ست بد و بست بوده بعد اعیان مکتوب همه را از راه صبی و تنگ توار می قدیم منحرف
ساخته پیود کشید حبله نخست که از متغیاه پیود و بظهور آورد آن بود که بر ساطت
حافظ جی و شاه الدوله خان برای شاهزاده احوال فرستاد که با سردار محمد شریف خان
که مختار امورات سلطنت است چنان بدوست شده که بنسگان اقدس سردار محمد افضل خان
را از قیدرهایی بخشید از قیدر عار روانه اینطرف فرماید و ملک تر کشتان تاجد باغبان
باینجا اب و دانی مجر و سه به بنسگان اقدس تمنق دارد و هر چه بامیر کبیر غایب مکان شیوم
اطاعت داشتیم باینسگان اقدس میر مرغی میداریم چون بجهت انجام این مصالحه چهل
یوم موعده مقرر شده پس یکی از متمدنان خرد را برای انصراف این مصالحه بحضور فیض
که چور فرستاده عهد نامه را با سردار محمد افضل خان التماس دارد چون سردار موصوف
رسید اینجا اب کوچ کرده روانه تر کشتان خواهیم شد شاهزاده فرخنده و سردار فتح محمد خان
اگر چه باین امر را ضی بیو دند مگر تر قیبات منافقین ایشان را از راه برده نمیدان
منحرف آنها را و قعی سعاد تن بقدر تسلیم نمودند که تا به سخن باتفاق همه سرداران

و افسران اشك آقاسی شپردل خان را مقرر قندهار داشته عراضه را مشتمل بر مضبوط سابق
قبایه سریر خلافت میر معروض داشتند و حضرت سکنه و مرتبت از خواص بیت و صدق طوبیت
که باشند کان در گاه فلک اشتیاق هموار داد و قبل از اینکه خبر به دار عبدالرحمن خان بجایز با کار
معروض و اقبالان صده سینه میگردد به دستوفی عبدالرزاق خان که از اینهای سلطنت امیر
کبیر علین مکان مستوفی دولت بود و زمام اختیار و عتاق افتادار مملکت و سیاه رازین قام
او داشته دفتر آکل معروضه تعلق باور بخشیده و در بنای اعتماد مقرر کابل فرموده که خزینة
معروضی از بقود و اجناس گرفته به قندهار رسانیده مستوفی مذکور بخزاین رسید در آنجا
تعطیل نمود تا آن وقت در آنجا ماند که ملک کسابل در دست مدعی افتاد است و روانه
شده بحکم االخیرات انجمنین ملحق خصم گردیده و بدادش این بود فانی و جزای
این ملک چرا می در نهایت زودی در دار دنیا چشم که عبرت پذیر با ظرین گشت
چنانچه ذکر آن در موقع خود خواهد شد و چون اشك آقاسی شپردل خان در عین ریوش
برف و برفه زمستان رحمت تمام قایم عتبه بوسی گردیده و سالنی که آورده بود عز قبول
نیافت شهر یاد جهان دایر فرمود که انشاء الله العزیز با صدیقین سلطنت در میدان دغا و معر که
هجا زبان تیغ از در غنچه سیریب جواب و سوال خواهیم نمود پس اشك آقاسی مله کور
را رخصت انصرافه از زالی فرمود عتبه ایله از اثر روف از غزین توانست گذشت
هم در آنجا ماند و سردار محمد شریف خان که چندین بار از دوی سردار عبدالرحمن خان
ببر برد و در آنجا چندان عتبه بر عتبه روانه کالی گردید سردار عبدالرحمن خان
که در چار با کار از روف داشت بیپ شدت سرما و قحط غله که در از دوی او روی
آورد از شاهزاده و الا کور سردار محمد ابرهیم خان استند عالمود که برای گذران
سیاه عتبه تعیین فرمایند شاهزاده ویرا فرمود که بجلال آباد روانه شده ایام زمستان
در آنجا سر برده سردار عبدالرحمن خان با سیاه خود کو چید روانه جلال آباد شد
چون بقریه دمی رسید بعضی اتفاق بر آن برایش داشت که خیر دار جلال آباد تر وید
که تعیین ترتیب شد را از مملکت خود بیرون میکنند و با شمارا راه نخواهد داد
سردار عبدالرحمن خان نیز صلاح خود را دران دانسته اوده بعضی واپس چار بکار رفت
و سردار محمد اسلم خان و برادران او که قبل از این جناب اعارت عاب از معروضه خود
اخراج فرموده بود و دریشاور آباد به کامی میرمی برد در شوق که مملکت کابل در هرج
و مرج افتاد فرصت را غنیمت دانسته و ادوات جلال آباد گردید مقدمه بن غلط اندیش
و غدا زین خیانت گیش وقت همین یافته شام زاده را معروض داشتند که سردار فتح محمد خان
را با جواهر یلتن و هشت عرابه توپ و یک رساله و ششصد خانه دار بطرف جلال آباد
ارسال فرماید که کفایت سردار محمد اسلم خان نماید و همما لیلت آن طرف را جمع
سوده سیاه زمستان را دران ملک گرم سر بر راه گذرانند و چون اشك آقاسی از قندهار
میرسد سردار فتح محمد خان از جلال آباد برسد تا بران سردار فتح محمد خان را
بجلال آباد مرحول بود در شوق چون حریفان دانستند که شهزاده شو کابل تنها ماند
باشی میر خان جرایلی نیز طرح آشتی انداخته و بر او دعوت کشیدند چون خاطر ایشان از معر آن

نیک حرام که سر کرده جمیع پلاتن بود فارغ گشت تا با تلبیس راپش گرفتند شاهزاده را
مصلحت چنان نمودند که لشکر از او غایب ماندند در شهر ماندند چون لشکر را بشهر کشید
اکثر مردم که خائنه های ایشان در شهر و باجوار آن بود پناه های خود گرفته و گمانیکه
خانهای شان دور دست بود بر سبیل تفرقه در سراها خانه ها و خانه ها را بستند
چون در افغان نفاق افتاده بود سیاه را متفرق ساخته زمره نفاق اندیش و فساد کش
عبدالرحمن خان نوشته که وقت غارت را از دست بیاورد و چون ایام صدم باخر رسید
روز بعد میرسد به پناه آن سیاه را الکل رخصت داده آن قدر مستان به تحریر می نمود
خریص تر گردیدند سردار عبدالرحمن خان نیز میدان را خالی دید و بیشتر از انفصال چهل
روز موعده از چار با کار کوچیده روانه که بشود نتیجه عهد شکنی بر روی پرورگار و عاید گشت

بیت

نقیض عهد دایری ممکن که چرخ فلک نتیجه عملت زود در گستران نهاد
چون این غیر بسامع شاهزاده عالی گهر رسید خواست تا مقابله شتاب و میدان رزم را
از خون دایران رنگین سازد از سیاه بر حوال شود بدون چنه نفر معدود کسی آمدند که به
اغوی ابله طبعان منتشر گردیده بودند و بتایران چاره کار را از هر طرف بر خود متعصر
دیدند لا علاج با تو پناه بالا حصار خود را کشید و از کار سیاه قریب بکنیم هزار نفر از
سوار و پیاده همراه او داخل قلعه شدند و از تمامی سرداران معدودی سردار نظام محمد خان
و سردار نور محمد خان و از خوانین صفدر علی خان و ابوالاحد خان جرنیل بالو مانند بودند
و سردار جلال الدین و سردار شاه الدوله خان و سردار محمد اسماعیل خان و شیخ خان
و مستوفی عبدالرزاق و غیره سردار عبدالرحمن خان پیوسته پس سردار عبدالرحمن خان
کوچیده وارد شهر گردید و شهر را در دست خود آورد و کرجه بالا حصار هم آذوقه نبود و سیاه نیز در غارت
و غلبه و مگر شاه اردشیر و نفاق عمت بر کمر شجاعت بسته کلاه های توپ متواتر اطراف
حصار می انداخت بعد از پنج روز مستوفی ملک نور و حافظ جی شاه الدوله خان شاهزاده عالی
گهر بیقرار فرستاد که صلاح کار در آن دیده میشود که بالا حصار سیاه سردار
عبدالرحمن خان نمرده شور و هر گاه واگذار شود و قلعه بیورش گرفته شد آنچه مال
و غنای شهریار جهاندار نقصان رسد از عهده آن شما برآید و پیمان خط دست آورده بدید
شاهزاده بلند همت بر او عیانت ایشان کوش نهاد و سر کمر قلعه داری بود و قفسین ساز
در مردم قلعه دم جانی کرده بعضی را بفرود کشیدند و تنای بورش گذاشته و غده دایران یک
بدنه قلعه را به حصص سیرده بالا حصار نیز در تصرف خصم افتاد و شاهزاده نظارت کرد و دید
از بی سعادت نیک در امان ملک کابل بدون چاره و فلان بر تصرف خصم درآمد چون این
اخبارات بعرض واقفان رسید بر امارت رسید آتش قفس شهر یاری چنان شعله ور گردید که در
بحر و بر گیر دس در تهیه امورات اتفاق افتاد و سر کمر دایران عاید گردید



کَل بَیست و هشتم

در ذکر توجه شهر یا رجب اندازد در موسم بهار بمقابله خصم

بی اعتبار و چشم زخم رسیدن بحشمت امارت پناهی از تقدیر الهی !
 مشاهدۀ آثار اعم و مطالعۀ اخبار عالم معین و مقرر و مبین و مبرهن آنست که هرگاه
 مالک الملک تعالی علواً کبیر اراده فرماید که گوئی دولت چشید مرئوسین از اوج
 صعود مسعود سازد و خواهد که بافضای نوری الملک منشاء اوای مشمت و رایت رفعت و ارایۀ روضۀ ثریا
 و غراز سمرقۀ المنتهی بر فراز تخت او را بانواع شایده و معین و اسنوف اندوه و فتن آرایش
 نماید تا هرگاه بنور طاعت و آفتاب جمال سر بر حشمت و مستند اقبال آرایش فرماید خوبش را
 بر شویۀ حمیدۀ معدت و طریقۀ پسنیدۀ مرحمت کمارد و از حال و عایا که و دافع خالی
 ایرایا اند چشم رعایت بر ندارد .

اسطعم

نخست اقبال بر دوزد کلاهی چو وقت آید لید بر فرق شاهی
 مقصود از این سخن آنکه چون حضرت ظل الهی به تائید سبحانی و عنایات سزدهانی
 بر تخت قندهار استیلا و استقرار یافت دست ستم و بیای تمدنی را بر تاجیر معدات و سلمه
 نصفت بر است .

بسمیت

بیزاجیر عدل آن شه معشتم در منشیه بر است و بیای حتم
 از افساد مفسدان و غدر جمعی غداران لی لشکره از تقدیر ملکت دیان ملکت تر کستان
 و مشفق الحلافت کسانستان بدون اشغال نیران حرب و استعمال ادوات طعن و حرب بدست
 بدخواهان تاج امارت و مدعیان سریر سلطنت افتاد شهر یار غیور و تنای جبار منصور
 نواجبان بهرام صولک و یسا و لان ضرقام سطوت را حکم محکم و امر اضا امضا و فرمان
 قدر توام فرمود که از اطراف و جوانب متوالی و متعاقب سیاه را زیر انوای نصرت
 اجتماع نموده در دشت منزل باغ اردو سازند و چون امر اجتماع عساکر بانجام رسید
 امیر بی نظیر حسب الحکم جها تدار قدیر حیث قول و شای و رسم فی الامر سرداران مائنه باریک
 زائی لشکر و رؤسای کل قوم افغانی چون انجمن بر حول فرمانروائی دینار گاه فک اشتیاء جمع فرموده
 ربان حق ترجمان را بدین معط در دیار ساخت که سیاه زایل و کابل طریقۀ نیک حرامی
 و شویۀ غداران پیش گرفته خصم را در ممالک معر و سه راه داد و چون کلام معجز نظام
 ملک اعلام که وعا انصرا تا من عند الله العزیز الحکیم بان مشعر است که فتح نامه دولت
 بطفرای غرای نصرت جزینا تید خامۀ حضرت عزت موشح بدین نبیست

نظم

ای بگو شش فئادۀ در پی یغت
 بهت و دولت بکسار دانی نیست .
 هر کرا جام و حشمت و مالک است
 جز بشا تید آسمانی نبیست

توکل بر کریمیت و عنایت بی نهایت و عطا عظیم نمود است امید در ذیل
دوات جاوید فاذا عرفت قنوی علی الله زده متوجه انتقام خصم بدستیر میباشم (ع)
و نادوست که را خواهد و میلتش یکی باشد تا دود از دمار دشمن کشته گذرد و فتنه جو یان
قدار بر بنام بر بستر استراحت و مستلایات و امارت آرام نغوا هم فرمود.

بیت

بمطاب رسین کسی را سزاوار گردد
چون از کان دوات و سرداران یا مکتب دلایل شجاعت و معانی دلاوری و جلالت
ار جبین مبین آنحضرت مشاهده نمودند همه به یک زبان و صد دل شده اسان حال را باین مقال
گشودند

بیت

تقدیران بردست بیش داستان استاد ایم خدمتی کردست ما آید بجان استاد ایم
وزیرانرا بلاف و شاف و زور و کراف و کرده جان سیاری و روح فدای طاهری را زیاده از
مذاقت به عنقه ظهور جاوه گر ساختند و چون حضرت سکندر مرتب یکدلی و یکجبهتی از سخنان
مرغرف ایشان دریافت خود حکم فرمود که همین زمان با سپاه کینه خواه کوچ نماید حاصل
سخن اینکه در موسم بهار آخر سنه یک هزار و دویست و هشتاد و دو هجری شهر ذی القعدة الحرام
که سیاه سبزه و ریاحین مرصع باغ و باغین شهر ساخته سلطان بدیع و بیع علم العمل بیکر لاله
را بر قلل جبال افراخت.

رباعی

سلطان ربیع و اچو عدل است آئین بکرفت بفر می همه روی زمین
در هر طرف از سبزه سیاهی آراست و مقدم او گشت جهان خلد برین
خاقان کردن غلام بر عزم انتقام چون شهوارانچم پای در کاب طفر ماب نهاده پرورش تیر کام
امید و توسن خوش خرام دولت جاوید سوار شده عتاق جهان کشاهی بدست جرم داده روی
باستخلاص شهر کابل نهاد و کوچ بر کوچ متوجه آنطرف شد روز عید اضحی در منزل
شاه جوی دو گانه عید را به تفریح تمام و اشتهال بلا انصرام برای یکگاه از همتا یکگاه
ادا فرمود و چون خصم از توجه شهریار جهان خبر یافت در ششدر حیرت افتاد نه یارای
رفتن بیش و نه طاقت گریز یافتند آخر بدون مقابله کاری و سواي مقاتله چاره ای ندیده
بالشکر ترکستان و کابلستان و توپخانه فراوان از کابل بیرون شده متوجه تقابل گردید
نعت سردار عبدالرحمن خان و محمد رفیق خان با فوجی روانه غزنین گردیده تا آنجا را
محکم سازند چون ایشان به غزنین رسیدند عالیجاهان ایشک آفاسی شیردل خان و خدای نظر خاج
وردک و مبرز حبیب الله خان برادر زاده او که در غزنین بودند حق نمک حضرت اعلی را
یاس داشته دروازه های غزنین را چون ابواب طالع بر روی ایشان بست هر چند سردار
محمد رفیق خان بوعده و وعید انداز تبشیر آن صدیقان نمود فائده بر آن مرتب لگشت
ننا چار روی ایاس پرتافتند بادل پر خون و ایم جگر از هراس دوتیم روانه کابل شدند

(۱۰۴)

درین اثنا تراول عسا کر منصور نیز رسیده با اتفاق قلعه گیان عقب سردار عبدالرحمن خان
شناخته و قدری جنگ باهم نموده پاره از اسباب خصم متاراج داده و ایس غزنین آمدند
و شهر حسن خدمت آن فک حلالان که رانی یاس سن ملک و طلب نام و جنگ مانع نفس
حیات را جنس حقیر سردار در میدان ثبات با دشمن ثمرات تازه و فوا که پس اندا زه
بر روی کنار آورد که انشاء الله العزیز حواله قلم اجماع رقم خواهد شد چون سردار
عبد الرحمن خان و محمد رفیق خان دارد حدود سید آباد می شد سردار محمد اعظم خان
نیز از کابل روانه شد. روز پس صلاح کنار خود در آن دیدند که درینجا سنگر ها
بر قلل خیال بسته شده راه عسا کر بصورت مضاعف کردند بنابر آن سه سنگر محکم چون
سد سنگر بر سر سه تپه مرتفع بسته و پهنای آتشبار و خاموشی ساعتی کردار و مبارزان
چرخشوار محکم ساخته باشند و چون ما نتیجه رایت ظفر آیت از حدود غزنین طلوع
فرمود شاهزاده والا کهر سردار محمد ابراهیم خان و سردار محمد شریف خان از جنگ اعدا رهایی
یافته و شرف تقبل انانقل فاش اما تسلل حدیث اعلی رسیده و غمهای ظفر خان و سردار
احمد خان از غلغل بین القضا رفته بسوی دریا فتنه و مسوود اعدا را آفرین
و تعیین شده سردار محمد افضل خان و شهرار خان که عقید در اردو و دریاها بودند در
غزنین که رشته قدم سلاطین و مردانگی پیش نهادند چون کنار غزنی رود سید آباد و مجیم
سرانجام جلال گردید تلاقی فائین و تعارب از یقین ظهور بیو ستغنی الصباح بست و هشتم
شهر ذی الحجه بسته سنگر اردو دو شده و شاد و د و حکم جهان مطاع عزا صدان یافت
که عسا کر نیروی مقرر توبه احزاب حرب و ادوات ملین و شرب نموده منته روز و بیگار
و آمادگی جنگ و کنار زار شوی چون سیاه بصورت اشتباه رسال بسته دلبران جنگجوی
در عرصه بیگار نموداری نموده خصم را تطهیر از آن طرف کمی ظاهر شد از سنگرها
بای جرئت بیرون نهاده گلوله های توپ را از قلل خیال بی دربی بریز می انداختند
بنابران حکم عالی صدور یافته که تو پچیان بهرام صوت توپهای آتشبار را در غرض
آورده سنگرهای عدو را تکرر کن و بر سواران خلاصه اینکه دو روز متواتر باهم توپ جنگی
نمودند روز سوم شهر را بغیر چون دانست که عدوی در سوراخ سنگر خزیده هوای میدان
در سر ندارد فرمان اعلی عسا کر یافت که شیر بسته دلاوری و غضنر میدان به در
پس در دای الا فضا ر سردار شیر علیخان و صدر نشین مستند صداقت و خلوصیت
نور احمد خان جرنیل باغوجی از سیاه گمینه گداز در وطن دره رفته بر تپه متعین گشته سر
کوب خصم است بر آمده متصرف گردید و از آنجا خصم را زیر گلوله آورده با آرام
سازد و سرداران ذوالا شام سردار امیر افضل خان و سردار خوشدل خان ناحیه فوج
اجرا از طرف شرقی و سنگر خصم حمله آور کردند آن دو اخلاص کدیشان صادق
اعلی سردار شیر علیخان و نور احمد خان بر نیل وقت دمیدن صبح باعدو مقابل شده آتش
کنار زار در اشتغال آوردند حضرت امارت پناهی خود با جمیع خوانین سوار شده بطور
جنگ سلطانی متوجه سنگر میانه مدعی گردید و بیاد گیان را امر شد پیشرو لشکر شده
سنگر خود را رساند چون عسا کر شاهی بتنگر رس سنگر رسیده و از بالا گلوله
های زهره در چون تسکون باریدن گرفت

نظم

تفتنگ شعله زن سرکشان خود بوش چو در پای آتش بر آورده جوش
ز برق تفتنگ ماه را پت لافور همداشت دستش بر آتش ز دور
یلان را تفتنگ کفایت دل شده دل دیسگراز مهره حاصل شده
تفتنگها چو فواره سرکش همه وانی آب آن جسته آتش همه
دران مجلس از بهر مشان جنگ تفتنگ نقل خون یاده لاله زنگ

پیاده کمان تاب نیاورده رو بر نمانند و سواران نامرد زن سپهر از دین بیادگان مغلوب سلطان
دچار هراس و بیم شده حضرت اعلی را با چند نفر محدود بر جا گذاشته بدون آنکه زخمی بکسی رسد
رو بوازی فرار و سر بدشت ادبار نهاده حق ولی نعمت قدیمی را فراموش ساخته
گریز یاشدند اگر چه پاشه یار نه من بجز نفری محدود و اشخاص مشهور بسی نمانده
بود سه دفعه نوسن ستیز را بهمین غیرت تیز نموده با سنگر خصم شود رامیرساند اینک
چون بر دروش کسی نمانده بلاچار بحکم الفراق و قی و فتنه ظفر عتاف نموده معبدان
کین را خالی ساخت و راه قندهار را پیش گرفت و سردار امیر افضل خان زخمی شده عقب
حضرت اعلی روانه گردید و سردار شیرعلی خان و نور احمد خان جرنیلان تیه تانف روز جنگ
کرده چون آواز برهی لشکر شهر یاری کوش زد سپاه ایشان شده دست از مداریه کوتاه
نموده سلامی گرفت سردار موصوف بعه جرنیل مذکور دستگیر حضم شده غل در پای
ایشان انداختند خلاصه مطلب آنکه عسا کر فول همه خاک بی شکمی و بی آزار می رفرق روز
گوار خود پیخته و نیمت خود را تنها گذاشته عا فرار را بر تیکتانی فرار اختیار نمودند
و صندوق خانه و بعضی اسباب سبکبار که منافق گریز نبرده از دست بعضی بی همیتان تاراج
شده و باقیمانده اسباب سلطنت و شهر یاری از توب خانه و جیه خانه و غیره و کتند نصب
اهدا گردید از لغوست بی حمتیان و دینیت چه در مشان سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد قنظم خان
صاحب بارگاه و غرگاه و مالک نویخانه و کشت و دستگاه شدند و سردار محمد اعظم خان که از
کابل بر آه و گر روانه شده در وقت مقاتله بر یک گروهی توقف داشت بعد از شکست حضرت
اعلی و ظفر سردار عبدالرحمن خان به تبشیر تمام تشریف فرمای آن جا گردیده بر سلامتی
حال خود و فتح سردار عبدالرحمن خان هزاران شکر بجا آورده سجدهات شکر آنه
بدرگاه حق جل و علی گذرانید آن حضرت در حال پربشانی تشریف فرمای قندهار گردید
و سردار عبدالرحمن خان تا غزنین آمده سردار محمد افضل خان و والد مشارالیه را که در غزنین قید بود
از قید رهائی بخشید با خود به کابل برد و شهباز خان بعه عموها و برادران وی نیز درین روز از
حبس خلاصی یافت که ایام فتح هرات حکم حبس و قید عمری بعه عموها و برادران داشت
بعد از رهائی قید خرمیها و غورستانی ها نمود و بعضی از خوانین و امرای حضرت اعلی که مایه
افساد بودند و چیرا درین مقدمه در لشکر حضرت همراه شده بودند در غزنین خود را ملازم
ساخندد القه چون وارد کابل شدند سردار محمد افضل خان را بر تخت نشاند با اسم امیری

موسوم ساختند و خطبه و سکه بنامش خوانند آن ناگفته اندیش شیوه ظلم و تعدی پیش گرفته در کار
و نواحی آن آتش ظلم زده در خانه ادنی و اعلی در رعایا آتش ستم افروخت و نزد هر کس
چیز از نقد و جنس دید بظلم و تعدی گرفت امن و امان از ملک برخواست و راهامسدود گردید
اسم تجارت از میان رفت سردار شیرعلی خان و نور احمد خان جرنیل را نیز از حبس بر آورده
تکلیف نوکری کردند ایشان بهیچ طور بشو کوری ایشان نن دادند سردار شیرعلی خان
فرمود که هر وقت قندهار در تصرف شما آمد نوکری خواهیم نمود چون ما بوس شدند
رعیت از رفتن قندهار داده وی نیز روانه شده بمکه بوسی رسید و نور احمد خان که هلال در
کابل داشت بطور نظربند در خانه خود گداشته گدا گدا سلام میرسد تا که فرصت
یافته از راه هزاره جات بهزار تعب و مشقت پای پیاده شرف عتبه بوسی دریافت احوال احوال
سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان حواله قلم عنبرین رفتم بیکر در ناظرین را
از انتظار بر آورده سپس به تحریر احوال غیر احوال ل بشدگان اقدس پرداخته تا حلسه سخن
از هم گسیخته نگردد و باقیه اتو فبق بر ضمیر فکرت پیشه و خاطر دقیق اندیشه از باب دانش
که مردم چشم اهل پیش اند مستور و معجوب نخواهد بود که سقا الله ولن تجسد لسته الله
تبدیل و لن تجسد لسته الله تعویلا برین اجرا یافته که چون اراده ازلی و مشیت لم بسزلی
باستیصال فرقه داد بار طایفه تعلق گرفته قلم تقدیر خالق قدیر در ازل بشقاوت ایشان
اجرا یافته باشد درین اثنا ابتلا و دار امتحان نخست برایشان درهای نعم عام و ابواب آلاهی
مالا کلام بحکم انما علیهم ابواب کلتی مفتوح داشته فرق بحر نعمت سازد و بسبب
توالی الاوترا نعم مزاج شان بقدری حتی اذا فرحو اجاتوا از جاد و صراط مستقیم
گشته از شکراه آن اغراض نموده سرگردان تبیه ضلالت و بقاوت گسردند چمنستان حسن
سیرت و گنبدار نیکویی خلعت را بر سر سر خزان اعمال ناشایسته و کردار ناپایسته بزمرد
و یاقال سازند تا بسون اخلاصم بقده مورد قهر جبار جهاندار گردند صدق این انتقال مطابق
حال خمران آل سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان
است بیان این حکایت پرد رایت اینکه چون از تقدیر پادشاه بی نظیر و شهنشاه بی وزیر
در حدود حید آباد چشم و خمی به بندگیان اقدس شهریاری رسید و سردار محمد افضل خان
بعمر ثانی فایز گردید و ناظوره حکومت کابل در آغوش آمانی و آمال خود دیده سکه
و خطبه بنامش اجری یافت عقاب پندار بینه غرور و استکبار در آشیانه دماغش نهاده دعوی
انا ولا غیر ی کرده درهای جور و ستم و ابواب تعدی و ظلم را بر روی رعایا که
و دائع بدائع خالق الهی را انداخته مقتوح ساخت چه خاندان جلیل الشان که مراد از رفعت و چه
آگاه دلائل خدا پرست که دست بر آسمان نگردید و علاوه بران از لغایت تعبیر و تکبر
و نهایت فرور و پندار بلکه از تنگ ظرفی و کم حوصله کی اخوان جلیل القدر چون
سردار ولی محمد خان و سردار محمد اسلم خان و غیره و خوانین حشمت بنیان چون محمد رفیق خان
و امثال آنها که خود را شریک دولت بل از کسان سلطنت میدانستند بنظر حقارت و ذلت
دیده ناچیز انگاشت چون جبار جهاندار کبریا را روای خود فرموده منازع را دران
راه نداده و بحکم الناس عیال الله فی الارض ظلم پیشکشان را تسلط و بقائی عنایت نفرموده

سردار محمد رفیق خان را از خواب غفلت بیدار ساخته نهال عتاد و درخت فتنه و قتاد را
در حدائق سینه پر کینه ایشان سر سبز نموده و حق ملک حضرت اعلیٰ را بهاد ایشان داد
خواستند تا بقدمات شایسته قدورت پستیده رنگ پیکورت از چهره خاطر حضرت امارت
پناهی زندانند. بنا بران بنی و عتاد را تاسیس نهاده در خوانین و سرداران ماده سرکشی
و سوخ میدادند و شب و روز در خانهای ایشان رفته در نزد خود میطلبیدند و بودند و وعده عهد
یکجبهتی و دهنه سرکشی از ایشان میگرفتند سردار محمد اسلم را بنده برا دران اعیانی
او غلبه از خود کردند و بعضی خواهان دولت ابد مدت که بحسب ضرورت زیر آوای اهل
مدون در آمده بودند چنانچه ابو احمد خان لرلایل با پسرش و حقیق الله چرلایل و غیره از راه
هندوستان قندهار گریختند بلکه برخی از شرارت طینتان که همواره فتنه جوئی سرشت
شان بود و گریختن بطرف قندهار و ترکستان مأمور ساختند و سران طایفه غلبه جانی و مردم
کوهدامن را و محمد رفیق خان بر خود جمع نموده خواستند تا با اتفاق سر بنی بردارند درین
اتمام سردار محمد اعظم خان که در فتن میگردید و یو و یو پوزید را اسپرین اید و بر ماقی الضمیر
شان اصلاح یافته در یکروز چنان بشو بست نمود که سردار ولی محمد خان را قید نموده
در غل گشت و اساس و اسباب او را ضبط کرد و سردار محمد رفیق خان را از خانه به بهانه
ند و ست ملکی در بالا حصار طاییده بر زمین رس در گرفتن او کشیده رحمت تمام گشت
ولاش او را بدروازه انداخته بنوعی ای ایوم تهنیتک بهداتک انکون لمن خلقک الایه عبرت
واردین و ناظرین نمود خانه و اساس و اسباب او و متعلقات او را تاراج ساخت مغلی نهاد
که محمد رفیق خان از قوم اودین است که فرقه ایست از شعب مشوانی که ایشان خود
را از اولاد نجات دستگاه سید محمد که خود را از قس الله سره مشوارند و پسرش ملاعبید الله
نام داشت پیشه تجارت میکرد و عدری مشارالیه ملاصوح از رو شناسان ملازمان سردار
کنندل خان بود محمد رفیق خان در ایام تسلط انگریزان بر کابل مبلغ پنجم هزار روپیه
گرفته بطور تجارت از قندهار بکابل رفت تا او را آنجا قماش گرفته بقندهار آورد و چون او
میرسد بلوای کابل را یافته بود وزیر بی نظیر وزیر محمد اکبر خان علییه الرحمة
و القفران البتان القدر کمر همت و جهاد بجبهت استیصال فرقه نصاری بر بست محمد رفیق خان
همان مبلغ پنجهزار روپیه را تحفه وزیر صاحب تدبیر نموده تا بر فرات و مجامع دین فی سبیل الله
صرف نماید و خود داخل ملازمان باهوشان گردید چون آدم شجاع آمد و بدو بود کنار نمایان
دران نروا و از دستش بر آمده منظور نظار بطلب گردیده روز بروز در مراتب و مناصب ترقی
می یافت تا از ان باب به خطاب خانی سرافرازی یافته در زمره خوانین با احتشام انتظام یافت و چون
وزیر بی نظیر در دوشه چنان خرامش فرمود در ملازمان سردار والا و قار سردار غلام حیدر خان
معدوب شد و در اکثر امورات ملکی و تحصیل مالی دخلی تمام یافت چون از سببی در میان سردار
موسوف و او تفاوت پیدا آمد سردار غلام حیدر خان خواست تا ویرا بی عزت نموده
خاب سازد محمد رفیق خان التبعاً به حضرت اعلیٰ که دران ایام به خطاب سرداری معزز بود
برد شهر بار جهان دار مبلغ یک لک روپیه برادر گرامی را داده او را از چنگ سردار

موصوف رعائی بخشید و داخل امرای خود فرموده روز بروز بر مراتب او می افزود
و چون سردار غلام حیدر خان رخت حیات عالم جاویدانی کشید و حضرت اعلی بقطاب
و امپدی معزز گردید محمد رفیق خان را خطاب سرداری عنایت فرموده در امورات مملکتی
وسیه ویرا تسلط نام بخشید و در کمال امورات مشیر و معتمد ساخته هیچ کاری بدون مشورت
او نمی فرمود و چون امرامارت در قبضه اقتدار آنحضرت آمد در تقرب از اخوان و فرزندان
آنحضرت گذشته و بقطاب امیرالامرا و سیه سالار محسو د افسران گشت به حکم
(ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى) مـزا جس از راه اعتدال برگشته شریک پیشه
بفاوت منشان ظلم طو بیت گردیده از راه صراط مستقیم برگشت و چنان کبر و نفوذ را
در سر جا داد که سرداران عظیم الشان را در نظر نمی آورد تا آخرش بیفی رسید و حق
ولی نعمت را ناچیز انگاشته بدشمن او پیوست عاقبت ناک کار خود کرده بغضیعت تمام بهار
بازداشت . یوم دوشنبه تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۸۳

بیت

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد

و مستوفی عبدالرزاق خان و ابشک آقاسی شیر دل خان و داؤد شاه خان چرنیل و غیره
را که هم عهد سردار ولی محمد خان می بنده داشت در غل کشید چنانچه عدد پندیان روسا
به پنجاه نفر رسید و چون خبر قید سردار ولی محمد خان در ترکستان به سردار
فیض محمد خان رسید بقی مستور را آشکارا ساخته علم خلاف بر افراشت و عالیجنابان
خدا نظر خان وردک و میرزا حبیب الله خان و غیاث الدین خان سلیمان خیل با پسر و
پسرادر زاده های او و پسران محمد شاه غسان سلیمان خیل و غلام محی الدین خان پسر
خواجه نسور خان ناصری و غیره گرفته در قندهار بختیه بوسی رسیدند سردار فیض محمد خان
ایلچیان متواتر از ترکستان بر سر خلافت میر فرستاده حقو جرایم خود التماس نموده
عرض رسانید که اگر آنجناب از آنطرف حرکت فرماید بنده از بطن طرف آمده خصم را
در میان کشیده دود از دمارش بر آوریم شهریار رحیمیل ایلچیان را تشریفات گرانمایه
ارزانی فرموده با حقو نامه رخصت انصراف فرموده و مقرر نمود که سردار فیض محمد خان
از آنطرف بدشکر ترکستان متوجه کابل شود خود نیز بجمعیست سیاه و نهیة اجاب حرب
و ادوات طعن و ضرب حکم قضا توام امداد فرموده سردار فیض محمد خان نیز از آنطرف
به نهیة اجاب پرداخته روانه کابل گردید .

گل بیست و نهم

در ذکر توجه خاقان بحرور دفعه دیگر بطرف خصم بدسیر از قندهار

و چشم زخم یافتن از حکم ملک اکبر

برای ارباب تجارب روشن و مبین است که هر دولت عظیم که نشان والا شان مفاخر و مآثر آن عتقارای قرای دوام و ثبات موشح و مطرز است مبادی آن را از انواع شدائد و محن و اصناف مشقت و فتن چاره نیست (حقه الهیة با لکناره) شاهد عدل ایندها است چه ماه گیتی افروز تا ضعف و شکستگی هلال نسیب بمرتبه بدر صاحب کمال نرسید و گل سوری تا چند روز در تنگنای فتنه شکنجه نکشید بوی عنبر شمیم کثافت بمشام اقبال نشاید (بقدر الله تکسب المعالی) غرض از تذکیر اینمعانی و مطلب از تمهید این مبنای آنکه شهریار عالی همت و سمون همت همواره در فکر انتقام و خیال انتقام اعدایام بسر میبرد .

نظم

لازم عشق بود همت عالی و ره ذره کسی از روی مهر ملامی کرد

همواره اندیشه خاطر کینیا مآثر آن بود که چون شهریار تخت نشین سپهر یعنی خسرو کرم و کباب مهر شمشیر زر فشان آخته عرصه کیشی را در حیطه اقتدار آورد و مانند صبح عالم افروز از مشرق تا مغرب جهان را بشور عدالت روشن دارد .

نظم

همت ترا بکنسکرة کبر با کشد

این صف کار را به ازین تردبان مقواء

حاصل سخن آنکه چون امارت پناهی بعد از جنگ سید آباد وارد قندهار گردید همان فرارین بی حمیت و عین گریز پناهنان بی غیرت را طلبیده و هر یکی را تسلی تمام فرموده هیچ از جرأیم بر روی ایشان نیاورد بلکه تسوازش نموده حوادث را به محادث حقیقی بالذات منتصب داشته تقصیر ایشان را کما لم یکن انگاشت مگر سردار محمد شریف خان را که مرکبات آموزون از وی بظهور می ییوست از معروسه اخراج فرمود در خزینه معبوره را و اندوده بباران اعطارا بیکه ووه رسانید و لشکری بایسته و هسکری شایسته از سر نو ساخت و سردار نور محمد خان که رفیق صادق و خادم لایق آنجناب بود تحت باحصة از افواج مقرر فرمود که بقلات رفته باتفاق سردار فتح محمد خان که در ایام توقف حضرت اعلی در قندهار از حدود جلال آباد که در مقدمه سید آباد سردار موسوف جمعیت از مردم غلجائی و لشکر خود نموده تا حد نیزین رسیده بود که خبر چشم زخم لشکر حضرت اعلی بسمع او رسیده جمعیت آن برهم خورد واپس روانه سمت جلال آباد شد درین ولا وارد قلات گردیده بود و حسب الحکم در آنجا توقف داشت در معال هولان رباط تهاته ندایند و سرحد را از خار نمرض اعلی بشو محفوظ دارند و در ایام خزان سنه ۱۲۸۳ بیکم هزار و دوسه هشتاد و سه که روز کار سرد مهر سیاه دلی

را به پیروزی یافتگان شهریار بهار مسلط داشته برگ و تواراییکی نگذاشت امارت
پناهی آویخته نصرت آنها را بصب و فراعدها تراز آورده دردمه ملاعالم اخند سرافقت حلال
بر یادداشت و شاهزاده و الا تبار سردار محمد ابراهیم خان را در قندهار جانشین فرموده سردار
شیرعلیخان را انا بایوی فرمود چون خبر شهریار جهان بیسم سردار محمد افضل خان رسید
سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را با کابل حیره ترکستان و کابلستان بمقابل امر
نمود ایشان کوچ بر کوچ رفته چون به دمر میر رسیدند امارت پناهی وارد فلات گردیده
دور عسکرها سنگر حصن پست و سردار فتح محمد خان و سردار ورم محمد خان که در هولان
رباط چادری داشته با فراول لشکر خصم جنگ نموده بسبب کثرت اعدایان و نیاورده
بازدوی همایون ملحق شدند و چون سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان وارد محال
شاهجوی گردیدند به علاقه استحکام و سنگر عمارت پناهی نموده از راه کلان بطرف جنوب رفته
در حد تازی از رود ترنگ عبور نموده بطرف ملک هوتکی عاقبت گردیدند و چون مقابل
فلات رسیدند فراول عسکر منصور نیز از رود ترنگ بر گذر حلا عبور نموده در حدود
قلعه بازخان با هم مقابل شدند و جنگ صعب و حرب شدید با هم نموده چند نفر از قسود اول
خصم مقتول و مجروح ساخته هزیمت دادند بده چند قریه را از مردم هوتکی صیبت بفسی
میر علم خان هوتکی بتاراج دادند مراجعت نمودند و چون خصم میدانست که ترسنگر شهریار
چهاردار هجوم آوردن از حیز امکان برون است راه دیگر گرفت بخیال اینکه اگر
آنحضرت از سنگر برون شده بمقابله شتاب بجواب پردازد و اگر ثبات قدم در سنگر
ورزد قندهار را در محاصره آورد چون بیا خصم در محال شد هولان میرسید حضرت اعلی
نیز سنگرها گذاشته بر گذر کج باز از دریای ترنگ عبور فرموده بر منزل دوم در محال
باد و خصم را دریافت علی الصباح غر شمام مبارک رمضان سنه ۱۲۸۳ که خسرو اجم سیاه تیغ بیتاقام
از نیام انتقام ابرافراشت و سپهر شکر فی از روی اعزل و نگاری برداشت .

مثنوی

سیر در سر آهنگ بیداد کرد	سر صبح کین شاه گردون نورد
بطرف افق مانت یا در رکاب	علم کرد تیغ بلند آفتاب
همه مدح و ستایش گشتند حل	سیاه کواکب ز جنگ و جدل
فرو کوفتند از دوسو کوس جنگ	در پشمال نوبت زنان بیدرتک
زمان و زمین را فروخته اساس	ز قسود تغییر قیامت اساس
که افتاد گردون گردان دیای	چنان برفلک رفت آواز نای
زهر جا این فتنها خاستند	علمها زهر سو فسد آراستند

زهر سو رسیدند بر عزم جنگ

همه کینه جوان چو شیر و بلیک

از طنین طعنه آواز کوس نزدیک بود که از کبان زمین در جنبش افتد و از تغییر قیامت
صبر نای و شیور دور نمی نمود که کره اثر و سپهر مستهبر از هم فروریزد ازدهای جهان

پیمای آسمان از نرس ویم از در علم سراسیمه و سرگردان میگردد و شیر با هیبت فلک
ازو هم شیر را نیست سرور انقباض چرخ میکشید او مهیات آن روز و سولت آن
حادثه فتنه انور ز خسر و زرین در کتاب مهر که سوار بادیه هفت خوان سپهر است تیغ
ز نشان از دست شکست دور می انداخت و سوار را مع که بیزه دار عرصه گناه فلک دوار
است نشان خطای شوره پیماخت .

مثنوی

صافیر نفیر فداست حشروش برون برد مقر حیران را ز هوش
ز غریبیدن توپ از در ستبر شد مشیر هفت آسمان در گریز
رآو از مایل و ز فریاد کسوس زهم یاره شد کشید آبسوس
سواران بلان زمین و زمان زمین را رسانیده بر آسمان
و چون فضای عرصه رزم و بیکار از از دحام زده یوش و جوشن دار حصن آهین شد
و هوای معرکه جنگ و کار زار از برق نیز و ساعقه توپ و تفنگ آتشبار صحرای آتشین
گشت سیاه شهر یاری صفها بروی (کنانهم بنیان مرصوص) مرتب و آماده ساختند و از غریب
کوس حرای و کور که صدای (ان زلزلة الساعة شیء عظیم) در مقامس آگون گردون انداختند
میمنه و میسر و خلف و قدام آراسته خود بخت حیدر و انیس پستریده و وجب القلب مستقر
سلطان الروح در قلب لشکر زیر چتر آرام فرمود و از آن طرف سردار محمد اعظم خان
و سردار عبدالرحمن خان بادیده فریدوی و سطوت فرغوی صلی بغایت شکوه بسته لشکر
چون دریای اخضر در موج آمده بالغلبه انبوه که تمام داشت و گوه از سولت ایشان بستوه آمده
صفهای قتال وصال جدال آرایش دادند

مثنوی

گردوی که هر یک در هنگام کار بمر دی ز گردون بر آرد و مار
سرا سر دلیر و نیرد از مای تهمتن یزور و فریدون برای
و گام حلات در عرصه مضاربت مانده روی به عاریه با هم نهادند شهریار جهاندار
از بصیرت کامل و یقین شامل روی عزم خیر وانه و چه رقص پادشاهانه بر رزم گاه آورده
فرمان داد که دلاوران بهرام سولت و بیار زان مرغ هبیت بیاد یا بان آتش نورد کرد
از روی عرصه خاک برانگیخته به آب تیغ ساعقه گردار خرمن غرور و پندار مخالفان را
درهم سوزند و بشعله توپ و خنجر جانشان و اشعه شرار تفنگ بر انداز بنیان شمع مجادله
و چراغ مقاتله برافروزند بروی فرمان قضا جریان نفست میده دار صاحب و قمار سرادر
فتح محمد خان رخس سبزه از جای بجلوه در آورده بامیسره دشمن در آویخته حرب آغاز کرد.

مثنوی

سلان تیغها بر میان در جدال همه دستها در کمر بنا ا جیل
دلیران چو چشم بنان جان شکار همه پیر چشم و همه نیزه دار
از شک تفنگ های بیایی و از غرش توپهای یزدی گوش ملاه اعلی پرو سماء السماء

از استاد در افتاد و عالیجاه رفیع جایگاه اخلاص کیش مدتی و خدمت گذار و ائق سر دار
 شاه پستمدخان باریک زنی که در بهادری و دلاوری ضرب الشل اهل افغان بود با سپاه جرار
 خود حمله آور گردیده چنان شجاعت نمود که از رستم و اسفند یار بظهور نرسیده که بیک
 حمله حیدری کرده خصم را پس پا کرده بر توپ اعدا استاد چون تاب مقاومت آن شتر
 بیشه دلاوری در احدی از امرائی خصم نبود بناچار سردار شجاعت شمار و سرور جلالت
 و فر سردار محمد اسماعیل خان با سپاه قراوان و پلتن بی یاریان بقاوه آمده ها ایجاه
 موصوف را رنجی نموده از توپ روگردان ساخت و در اینچنین حالت که آن دو گروه
 فتنه گزین و دو حشر فتنه آیین با یکدیگر در آمیخته بودند و یارگی بر انگیزفته بیکبارگی
 حین می نمودند سردار با عروشان تو و محمدخان بکران جلالت در میدان مبارزت را ندید
 با سپاه رزمجو با میته خصم دست در گریبان گردید و بیاد حمله آتش بیکبار افروخت .

هشتمی

بکف تیغ بالای نوسن دلیر یکی برق بالا یکی برق زیر
 به قصد ستیز و خسیال تسیر به بیکبار اعدا بر انگیزت کرد
 سپاه خصم چون دلیری و مردانگی آن دو تهمین ملاحظه نمودند بیکبار چون امواج بحر اخضر
 و بسان افواج روز محشر در توج آمده از اطراف و جوار و چون فرقه با جوج و از راست
 و چپ چون گروه ما جوج و و بمر که گاه آوردند و دهان توپ های نهنگ کردار که عالمی
 را بدی فرو میکشید و کرده گلوله های بم و زیر چون تکرار بارید و تفتنگ اندازان قدر
 قدرت در انداختن مهره ها شبیه ابر بهاری و بارش زاله میغ آذری بظهور آورد
 و چون حضرت اعلی کثرت اعدا ملاحظه فرمود رخس فک سپردا پیش رانده فرمود تارزم
 آزمایان قول بدهد آن دوشیر بسته بهادر ی شتا فتنه نهنگ آسون نورد در اجنه
 دریای هجر رانده کشتی حیات دشمنان را در غرق آب هلاک اند ازند بتایر اشاره علیه
 سردار میر افضل خان با جمعی از سران سپاه و ملاوران دلیری انتباه بازوی مجادلت به شمشیر
 مقاتلت اقراخته و بر ممد آن دوشه سوار میدان جلالت رسیده پای همت فشرده شمشیر اعدا
 شکاف بر فرق خصم تا انصاف زبان ستیز دراز کرده آیت ان الموت المی تفرغ من
 غانه ملائکم میخواند و مهره تفتنگ از صفه جنگ از غایت غضب مضمون بد رکسم الموت
 بسامع دشمنان مبرساند و گلوله توپ و خمپاره جرعه درد افزای کسل من علیها فان
 بحر یفسان عرصه میدان میباشاند و غنچیر سوسن گردار بصدر زبان به قحوی لغد تقطع
 بیچنگم بگوش مبارزان میشوند .

هشتمی

سواران ز هر سو بهم ریختند بکف تیغ هادر هم آ میختند
 سرافشان شده تیغ گردن کشان چو بر که خزانسی ز باد وزان
 زمین و زمان گشته پر خاش جوی ز شون در هم افتاده بسیار جوی
 القه از طربین آتش معاربه و قتال و شرر شعله جدال بتو می اشتعال یافت که شجاعت رستم دستان

و جلالت تمام از میان دواظر جهانیان خواهد افتاد و اعدای منقبت بهمن و قسمة عاریت روئین تن بی اعتبار گشت

(بیت)

چنان تیز شد آتش کسار زار که میخواست گردون بجان زینهار

و چون از کثرت اعداد هم آن بود که پای دایر از جای رود خسر و شیر دل کوه
ثبات خواست ناخود با امر ای قول دست همت و دلیری دراز کرده صف اعدا را بر هم
زند بنای بر آن چون خورشید خاوری از شرق قباب طلوع فرمود و رخس عالم بیمار را بهیمیز سبز
قرموده متوجه قباب صف اعدا گردید همان ناحق شناسان زردلان که در جنگ سید آباد
راه قرار پیش گرفته گریخته بودند درین حالتی روی بر تافته در عین توجه خسر و نامه دار راه
قرار سیرده خاکستری انگلی و گردنمک حرامی بر فرق روزگار خود بهشتند.

(بیت)

هراسان و سرگشته و تیره بخت ایران و رطبة جانستان بر درخت

حضرت عالی که به شهادت خود بسته بود و چون بجهلهای مردانه صف اعدا را بر میدید
و بهر طرف که روی می آورد عالمی بی سر میساخت و آن طور تهوری که از حضرت عالی حاضرین
عرسه گیر در شاهانه نموده اند از هیچ ذی شو گشتی نرسیده و نشنیده تا بر دورا و صد کس
باقی بود و چون در بساط معار و مهاد و مقابله و مقاتله تا غت حرب مینمود و چون بهر چند
تقریر ممدود بر دوش نمائند بناچار مطلب عثمان فرموده اعدا خود را بر کنار کشید و
سرداران و کور را نیز بهود طلبیده جنگ ریز خود را از معرکه بیرون ساخت و اقام آن را
بوقت دیگر موقوف داشته روا نه فتنه هار گردید اسباب سلطنت و اثاث امارت ایند فتنه نیز
تضییع اعدا شده بتاراج رفت و از آن سو است آن قوم دون همت دو چشم زخم قوی شامل حال
بند گیان حضرت عالی گردید چون وارد فتنه هار شد بیرون شهر در چهل و نوبی فرود آمده شاهزاده
بلند قدم سردار محمد ابراهیم خان را فرمود که سیه را از شهر کشیده تهیه سفر هرات نماید
در یکروز و از احوال و احوال را باز کرده بهشت فرمای هرات گردید و در وقت رفتن فرمودند
که هر کسی تکلیف رفتن نیست هر کس با اختیار خود است در رفتن و ماندن بنا بر آن کما اینکه
در مقام سعادت نصیب داشته باشند چون سردار فتح محمد خان و سردار امیر افضل خان
و سردار شیرعلیخان و غیره سابقه و ادر فاقه آن حضرت را بجان گرفتند و کما اینکه حال شقاوت
را بر تاسیه روزگار ثبت داشت لشکر انداخته تغافل ورزیدند و کوچ بر کوچ رفتند و اورد
فراموش حکومت آنجا را بسردار امیر افضل خان تفویض فرموده بنهچیل تمام خود را بهرات رسانید.

تمة احوال سردار فیض محمد خان

چون سردار فیض محمد خان با سیاه از کشتان بامر حضرت عالی متوجه کابلستان گردید
سردار محمد افضل خان سردار محمد سرور خان و سردار محمد اعظم خان را با سیاه

(۱۱۳)

فر او ان و توب خانه آتش نشان متوجه دفع آن فرمود در حدو دیامیان للافی فریقین و تقارب
فنتنن بظهور پیوست چون صفوف فریقین (کانهیم بنیان هرصوص) بسته گردیدند شیخ میرخان
که افسر بلاتن بود سیاه را انتظام داده در میانه محاربه شدید و عربی عظیم بظهور پیوست بیک
بلتن سردار محمد سرور خان که مقدمه لشکر بود سلامی گرفته باقی سیاه را خوف و بیم
در دل استیلا یافته بنای گریز نهاد و سردار قیض محمد خان که دور سیاه را برادر خود دیده مقدم
جرات و شجاعت پیش گذاشت از تهور سیاه سردار قیض محمد خان جین جیلی در سردار
محمد سرور خان سرایت کرده لشکر و توب خانه و شیخ میرخان جرنیل را در میان گذاشته با قرار
بر ننگ قرار اختیار نمود و تا کابل عقب خود ندانید همه چند نفر پیش خدمت مشکوب و محسور ریخته و برهنه
وارد کابل گردید و شیخ میرخان چون سردار خود ندید لاچار سلامی گرفته با سیاه و توب خانه
و باقی اصیاب مقدم بوسی شتافت و نسیم نصرت بر پرچم رایت ظفر آفات سردار قیض محمد خان
وزید بعد از فتح خبر چشم زخم دفعه شانی حضرت اعلیٰ بشا مثل رسید بناچار و اعطاف
تر کشتن هتان معطوف ساخت انهنی و چون سردار محمد عظیم خان و عبدالرحمن خان
در محل هوتکی بفتح غیر مترقب فائز شده ناظوره مراد را در کنار یافتند کوچ بر کوچ رفته
تاریخ عشرتی رمضان المبارک سنه ۱۲۰۴ هجری وارد قندهار شدند سرداران و خوانین که
از حضرت اعلیٰ ملایم بودند سلام شتافتند هر یک فرخور مرتبه خود عافیت یافتند
سردار محمد شریف خان که حضرت اعلیٰ اعزاز نموده بود از سیال کوت لمویی آمده
بادشمن جانی در پیوست و سلامی امن دامان داده رعیت را آرام ساختند و سکه بنام سردار
محمد افضل خان زده روز جمعه سرمنبر را از القاب او زینت و آرایش طاهری دادند بعد از
حیی شدن یکماه سردار عبدالرحمن خان یا اکثر عساکر روانه کابل گردید سردار
محمد اعظم خان را در قندهار گذاشته در شش ماه ایام توقف خود آتش ظلم را چنان
افروخت که خانه نمائی که شر از آن بان فرسید و ضعیف و غریب و حروم پیدا بود که
سوخته این آتش نگردید بر روز روشن در بازار و بر زن سیاهیان آن ظلم برست و ستار مردم
دست بدست میردند و شب خانه ها را تاراج کرده با چراغ افروخته می زدند .

(بیت)

ز بوم و ز کشور بیکبارگی ستود آمدند از منم که رگی

تجار از اهل و عیال دل بریده متفرق اوطان شدند و مزارعان دست از زراعت کشیده حضومت
ادم علیه السلام با کندم ملحوظ داشتند امن امان از ملک کشاره گرفت نظام و تبری جای نشین
اوشد علی الخصوص قوم اودین که متعلق محمد رفیق خان بودند از غنی بگدا بی رسیده
گنایم عالم شدند و یانه و شکنجه را بجهت تحصیل زرد رمبانه آورده چه پای که شکست
فرسید الفرض آنچه مقدور بود دقیقه مهمل نگذاشته دویسر خود را محمد سرور خان که
ز هر سمت مقدمه سردار قیض محمد خان از کابل طلب داشته و داخل قندهار شد
که در راه بجهت خردن طعام کسه چوبی از مردم بادیها عاریت نموده محمد عزیز خان
بمحکومت قندهار گذاشته خود روانه کابل گردید و منزل باغ و امظیم خیاب مشکوس ساخته
فرزندان از جندمان خود را وصیت و نصیحت پندار می نمود که ای فرزندان در تحصیل زرعی

بلایع بجا آورد. دقیقه و لحظه غافل نشوید که مطلب اصلی و مقصد کلی از حکومت تحصیل دنیا و دولت است در خفا نه هر کسی قوت بسوی به دستداند نصف لی و نصف لنگ که قسمت اخوت است حصول باید کرد سردار محمد سرور خان پسر زرنگ عرض نموده که ای پدیربان انبوه امید و توقع خیه و دینار در خانه های مردم فتنه ها را بود (۲) خرد جاروب نموده باقی چه مانده در جواب فرمود که ای جان پدیربانی خانه صبیح و پیشین خانه را جاروب میدهند هرگاه من صبح جاروب نمودم شبان پشین جاروب نه انداخته المطالب چون وارد فلات شد خانه های مردم توشی که عنقوار و مری احوال خود دانسته بود به جاروب طعم از خاشاک مطاع دنیا پاک و صاف ساخت و چون وارد مقر گردید دیت ناشرعی که دو خان مهند که از دست غریبان مردم ترکی به دارالجزاء رفته بود چنانچه گنجهت از ساکنان آن محال بلکه تا حدود هزین از همسایه های آن قوم بویحه احسن جمع نمود و بقدرد و ملاء در محال مقر مقرر ساخت اول بسبب آنکه توجه حضرت اعلی اطراف تر کستان عالم را بر او آواز و ساعت دوم اینکه مرض ملاهون در کابل و اطراف آن شدت تمام روی آورد و بر او سردار محمد اقل خان تپشید

عارض کرد بدو صاحب دستر شد .

گل سیم

درد گرفت رایات نصرت ایات از دار السلطنت هرات بصوب تر کستان بحکم خالق مثنان و بیان واقعاتی که در آن طرف بظهور پیوسته تاوقت قتل سردار فیض محمد خان سردار جمعت میر میون شهر یار جهان دار از باب بصیرت و کمال و اصحاب عزت و جلال قوائیم ثمرات حرکت و انتقال در آن بسته ماست معاینه دیده اند و اهل خرد و کیاست و ادراک و فراست به نتایج و برکات فطرت و عزیمت از وفور تجارت رسیده چون شام و سحر گاه طی منارل نمودند کار غرمتان آن گاه است و آرامش و طریق آسایش گذاشتن عدت مقبلان سعادت انتباه

(بیث)

سفر اگر نشکنتی همچو ماه بهر کمال کجا بر تبه بدری رسی ز چند هلال مقصود از تمهید این حکایت آنکه چون حضرت سکندر مرتسب از فتنه ها وارد دار السلطنت هرات گردید عرایض سردار فیض محمد خان بنوا و تووالی بسده سینه بارگاه فلک اشتباه رسیده التماس نمود که حضرت اعلی بقصوم میبشت ازوم خطه تر کستان را رشک روضه دشوان سازد تا از اینجا تهیه احتیاج خصم بروفق دلخواه نموده آیند شهر یار جهاندار عرایض او را شرف قبول بخشیده بتاريخ شهر مائه ۱۲۸۳ یک هزار دود هشتاد و سه سابه التفات به ترتیب لشکر و بیهمات عسکر افکنده همت دریا نوال بیدل لغایس و اموال کشاده آفتاب رایت فتح به اوج فلک سعادت و فراز اقبال و دولت طلوع داده روی هریت بصوب تر کستان آورد و چون مأموره رایت شهر یاری از افق ناحیه میبشت طلوع فرمود ساکنان میبشت سعادت آستان بوسی شافقه غاشیه عبودیت بر گردن اطاعت گرفته زیب برودش خود

ساخت حضرت اعلی نیز درباره اوعتایات شایان و عطاوات نمایان بظهور رسانیده چون نزدیک
تخته بول رسید سردار فیض معتمد خان باجمع عساکر ترکستان با استقبال شتافته است و بعد
تقبیل انامل فیض امثال دریافته دقیقه از محنت داری فرونگداشت و بجای پدر آنحضرت را
شمرده در ادای خدمت کسری با اهدال از خود راضی نگشت و چون ایام صباقت گذشته اوقات
سفر بروز حضر تبدیل یافت با اتفاق ای اتفاق متوجه آرا جنگی عساکر فیروزی تر شدند
و حادثه که در ایام توقف حضرت اعلی در ترکستان اوقوع بیوقت قتل شیخ میرخان جرنیل
بود مجلس ایشکه چون امارت ایناهای در تخته بول رسید و سردار فیض معتمد خان امور آن
حکومت ترکستان را مفوض نواب و عمال آنحضرت فرمود و بخود خدمت کسری و جان
فدائی اختیار کرد مقصدین خیانت طینت را وقتی نمایند تا بر آن دروازه تلبیس و تشویر را
قرار نموده رئیس ایشان شیخ میرخان جرنیل همواره سردار فیض معتمد خان را عرض می نمود
که قرض امیر صاحب از آمدن ترکستان همین بود که ترکستان را در تصرف آورد و
شمارا بقید رساند همواره در فکر قید شماست امروز فردا شمارا قید خواهم فرمود
چون هنوز فرصت باقی بهتر آن است که سبقت ننوده و بر ا مقید سازید سردار فیض معتمد خان
سخن او را وقتی نه نهاده این مشورت را بعرض بندگان اقدس میرسانید و میگفت که این
بد طینت را منعدم باید فرمود حضرت اعلی که از وقت فلاکت تر بیت او کرده بد طینت
جرنبلی رسانیده بود میفرمود که شیخ میرخان خدمت گار قدیم است نشان از خطا خالی
نیست در کمال اگر بکند فیه از وی خطا صادر شده باز توبه کرده ازان نادم گر دیدند
الحال غیر خواهامحض است آخر شبی بنابر تجربه سردار فیض معتمد خان حضرات اعلی
را در جائی مستور و مخفی داشته شیخ میرخان را نزد خود طلبید و فرمود که همواره شما
قرض می نمودید که امیر صاحب خیال قید شما دارد و من ااور نمیکردم الحال مرا هم یقین
شد پس تدارک آن چه باید شیخ میرخان گفت هم ممکن فرما تا من فردا امیر صاحب را قید میرسانم
چون حضرت اعلی این سخن شنید یقین نمود که مقصد است همه این تقواست که بقول تنک
پرورده خود دست آلود چون در آنجا دشمنان شیخ میرخان که کشی از آنها را با تعلق گشته
بود حاضر بودند ایشان را طلبیده سیرد نموده بجه میرحیدر خان برادر زاده مشار الیه
هر دو نفر را در جنگل برده بقتل رسانید و شرش از معلوق الله دفع شد و منطوق آیه
کریمه . ولا یحق المکر السیر . الا باهلیه بظهور بیوست و مضنون من جفر بپرا لا خبه قد
وقع فیه آشکارا گردید .

(مثنوی)

راه را به مرو که به افندی جاء در ره مکن که خود افندی
هرستمگر که چه کنند در راه تابه بیخی که خود افندی در جـ
در حق هر که قصد بدداری انکسنی بد که قصد خود داری
نیک و بد چون بنفس خود بناسد بگند هر چه بیک و بد باشد
و چون شریف شریف حضرت اعلی سردار معتمد افضل را تیغ شد سردار معتمد بوسه بستان و لد امیر
مرحوم علمین مکان را با حصه فوج مقر را بمیان نموده تاد را آجا شسته از عارف خشم باخبر باشد .

گل سی و یکم :

در دگر توجه شهریار فرخنده فر بهزم رزم اعدای بداختر از دارا لسلطنت
تخته پل بصوب کابل و قتل سردار فیض محمد خان از قضای شهنشاه قدیر
در مبدال پنجشیر.

تقریر این مدعا و تصویر این ماجرا مندر این صادق القول اریضه فرموده اند که شهریار
چهارصد و بیست و پنج شهر سنه ۱۲۸۴ یکم رار و د و سدهشتاد و چهار بهرم انتقام پای
مبارک را در کاب هلال آسماناده از دارالملک تخته پل باستیمال اعداد رخش نیز کام
زاد در جولان آورد و از اجا لوی ظفر انداز اوج فلک خضا و قرائ سدره المنتهی
افراشته از غایت عز و شرف رو بصوب کابل گذاشت و از اطراف بلاد و امارات فرج فوج
سوار ظفر آزار بدرگاه سعادت کثیر شتافت.

« نظم »

سیاه بکاه بک همدیسیغ زن برد انگی هر یکی صفت کن
سار و ی کپه پانیوی رسیده کبر خیمت کوری بر میان جان بسته .

« مثنوی »

چو لوله زخم خاقدان خبر یافتند سیاه از مد سوی بشتافتند
عه کشته جو بیان کیتی نمود که از قهر در اسر آرد کرد
و چون سیاه ظفر آتین و لشکر نصرت آردین بو کباهر و تمکین جمع آمدند شهریار را
مر تبت حکم قضا توام اصدار فرمود که شاهزاده والا تبار سردار محمد ابراهیم خان
باحضه از فوج جرار و هشت توب آتشبار بر غایت سردار محمد اعلی خان از راه دلدان شکن
بر طریق مستقیم شاهراه کوچ بر کوچ متوجه اعدا شود و خود نیز عزم شاهانه بران راه
مصمم داشت که سردار فیض محمد خان بمرض و اتفاق سرور امارت رسانید که مردم پنجشیر
و کوهدامن به دعوت و شیر خواه اند متحاب می نمایند که لوی الملک فرما از راه پنجشیر
در راه سراز آید . مساعیه اسلام نصرت اسلام از الفتق آن ناحیه
طسوع قسر ما پس بدست آید و آن را پنجشیر مظار خاطر قدسی مآثر افتاده
سرگرم طی منازل و قطع مرا حل کرده و چون این خبر د هشت اثر صماخ کوب سردار
محمد افضل خان شد در عین بیاری و شدت مرض سردار عید الرحمن خان را با اکل سیاه
تا چون اقطار امطار اوراق اشجار بر حد و حد و تو پناه فرا وان از راه پنجشیر متوجه
مقابله و ممانعتی فرمود و کواخلافات متواتر برای سردار محمد اعظم خان که در مقر
مقر داشت مر سول نمود که دشمن بر دوازه رسیده پس و دی خود را رساند سردار
محمد اعظم خان که منتظر الوقت نشسته میدید که اگر از یرده غیب فتح بندگان اقدس
روی نماید خود را در قلعه فندهر اندازد قول او را کم شنیده زیاده لشکر اندازی که دیده
به ایت و لعل میگذراید و چون سر محمد پنجشیر مخیم غلام خجسته فرجام شهریار جهاندار شد

سردار باقر و وفار سردار قبیله محمدخان را امر فرمود که بایک توپخانه و کتلی سوار
از یک قدم بیش نهاده کوتل را تصرف شوند و شرایط احتیاطاً بهیچسای آورده شیوه حرم
را مرعی دارد که هیچ حماری محکم تر از حرم نیست و مملکت محفوظتر از غفلت و تبلی
جلوی نی .

«تنظیم»

بهرم کوش که ایسن درمعی یراز خطر است بساحتها قدم نه درو که شور و شراست
مباش غماقل و از حرم بر کناره مشو که حرم تهر بلای زمانه را سیر است
کسی که عاقبت اندیش و دور بین باشد مقرر است که از خود همیشه باخبر است
و خود بذات شریف همراهی جمعی که هواره چلیس مجاس خاص و محفل یا اختصاص اند بر یک
منزل کوتل استقامت فرمود و سیاه را فوج فوج به عقب سردار قبیله محمد خان روانه
مفرمود حسب الا مر عالی سردار قبیله محمد خان بر سر کوتل بر آمده متصرف گردید
و سردار عبد الرحمن خان با آنطرف کوتل منزل نمود تا که تاریخ هشتم جمادی الاول
۱۲۸۴ دو موضع قلعه فتح خان فریقین را اجتماع دست داد سردار جلا دت نشان
سردار قبیله محمد خان با جمعی از دلاوران و فوجی از مبارزان ارغانت تهور و شجاعت نصیحت
آنجانب را فراموش نموده با آن جمعی بهکم قادر جلیل متوجه آمد اگشت بعد از توبه
صفوف توپهای ساعه گردار و خمپاره های تشبیه را در غرض آورده نیز اول درار کان زمین
و زمان انداخت سواران طرفین برای اشتعال آتش طین و شبن در جانش آمده
کسوت مقاتلت بر تن خود راست کردند .

«مثنوی»

سواران زیر جوغن فوج در فوج روان چون آب در پسا موج در موج
سیاهی خود در سر چون منسوب برای کینه جنونی فتنه در سر
و پیادگان چون بیدگان مرصه سطرانج از کفوله های تفنگ میدان جنگ را تشرک
بازان ابر آذری و مینج بهازی ساختند اربسی دود فیر کون که از میدان به هوا برخاست
اشان هشتم بسته گردید .

«مثنوی»

چو از هردو سولشکر کینه جدی شد اند از پی کین بهم دو بر دی
دلاور دلیران یا فسرده و غشک گرفتند تیغ سیاحت بهشتک
بسر افراخته نیریزه جانشان بمیدان کین تاخشته آن زمان
بدن جو بهها گشت از زخم تیغ در آن جو بهها رفت خون بسته رنج
سردار قبیله محمد خان غلات پیشه با سایر مبارزان شجاعت اندیشه دست تهور از
آستین بهلوانی کشیده جنگی پیوستند که جسم بیض غیر از شدت سم ستوران کوه پیشکرمفت
هیاهای مشهورا گرفته آهنگ هوا نمود و مال مرا کب موا کب آتقدرد کرد و غبار از مرصه
کاروزار برانگیخت که آفتاب جهان در لاق حجاب مستور شد چهره تشکود و در انشای دار و گیر

ويك پلتن سردار عبدالرحمن خان شیور سلامی زده ضمیمه عبا کر منصور شدند و سواران
از يك جمله های مردانه به انگیزه اعدا بر داشته تا تو بیگانه دوانیدند و سردار بهرام صوت
با سایر سپاه با سطوت چون بیران و شیر خران بان رو با صفتان در او پشتند و عقد
جمعیت ایشان را مانند ثریا که اجتماع نموده بود داد مثل نیت الشمس از هم گسیختند

(مثنوی)

بنایند خدائی و اقبال شاه مغالط هر پست شد از زده گناه
یکی خود بر خون نیکون از سرش چو عشاقی رخسار دل شا غرض
فنا شد سیر دیکری لاله گویان حیا بی نما یسان زده و پشای خون
چون دیک بود که نسیم نصرت از شمال و هبت بر زلفان بر چهرایت سردار قیض جمیع خان وزد
از قضای اذی و تقدیر بر لب زلی مهره از دعای توپ پریده اولای بران بود آمد خان جرنیل
خورده به داران بر شدت کارار سپدار آن شکست یاره در مابین راههای سردار قیض جمیع خان
شجاعت و ایثار جلالت توامان خورده از خانه زمین چون سرو خرامان بر زمین افتد و اگر چه
رقی از حیات باقی بود اما جان در حلقه و سانه شهادت سردار نیامدار گسختن زد دوست و دشمن
و معاند و معاون گردید سپاه نصرت اشعاب بیکیار دل از دست داد روی از حرب ناافتند و پای
بودی قرار نهاده راه گریز سپردند و اشکر خصم جرات نموده از سران دوست مقاتلات از
آستین همت بیرون نموده و عاقبت هر پستان شرافت سردار عبدالرحمن خان بر سر آن سرو
ارباب افتادند باد خران رسیده به خون آلود او از زمین برداشته بر زانوی خود نهاد چون
چشم و انوار داشت حیرت از دیده حیرت ریخته دم و اسپین را بهین آفرین سیرد (اتش و
اننا الیه راجعون) بریهات هیبت از آن گذشتن آرای باغ صدارت و سرداری که از کلین
امیدگلی نچید و برقت و جیت هزار حیف از آن چمن برای حقیقه امارت و نامداری که
از نهال آرزوی تهره پذیرفت

(قطعه)

کدام سرو درین باغ سر کشید از که تنه یاد فلان آغوش زید و سجده
کدام وقت گیلی در دیار دهر شکست که سر را پیش خوار زمین نه کند
سردار عبدالرحمن خان با عزت و جرات تمام تجمیع و تکمیل نموده در هودج قبل روانه
کابل فرمود و تعاقب کنندگان و پیچشیریان دست و موال و انفس کر بیگانه گران دراز کرده
تسار کونل جمع کثیر راقتل و اسیر ساختند بقیه السیف به دواز عبور کونل به رفوچی از سپاه
حضرت اعلی که تسار دوی آن حضرت افتاده بودند رسیدند رفیق راه گریز خود ساختند و چری نصرت
اعلی از واقعه ناگرای آن مرحوم مطلع گردید نهایت افسوس کرده رفت فرمود و بران
حال مترم این ابیات گردید

(بیت)

چون رسد تیغ به آن صورت سو زون افسوس
چون خورد گواه بران جان عا بیون افسوس

آنکه در حشمت و اقبال بود افتادند در محراب
از چشم دوز رسیدش اجل افسوس افسوس
آنکه پیوسته از دولت مفرح بود فریسن
تا گویان با غم و اندوه شد مفر و ن افسوس
بیرق و دولتش از بس بهوا بود بلند
پیکانی با داجل چون شده و از و ن افسوس
آنکه خون رفت گاش هجید و من گشت صغیر
من از لاله خویش شده گویان افسوس

و چاره بدون عطف عتاب ندید عازم شهر خان شد و سردار عبدالرحمن خان بعد از
قبل چنین بغیة غیر مترقب برگشته وارد کابل گردید و سردار محمد اعظم خان که در مقر
متوقف بود بعد از شنیدن فتح از مقر حرکت کرده فریب غریب نشیند که سردار محمد افضل خان
از بیمازی سخت که از تبر آمه سعری مطبوعان که هر نیم شب از کابل شکسته در مله و فان
هراران می رها نمید مگر براماج دلاو رسیده بر در واره از روح استاده است لشکرا را عقب
گذاشته خود را بنغاز وارد کابل کرده و آن عازم ملک بقا بنار پنج شهر ۱۲۸۳
پنجهزار دود و هشتاد و سه جهان فانی را بحدیث گذاشته رخت بملکت بقا کشید و بقیه سجنان
کابل تا پنج قوت او را کم ظالم مرد یافتند

بیت

فدک را سرانند خن شد سرشت نشاید کشیدن سرا را دروشت
که دا ند که این خاک انگیزه بخون چه دلها است آ میانه

بعد از سه روز ایام تفریه داری در خصوص حکومت نزاع خان و حکومت خلیفه قیامین
سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان قائم گردید اینک چون دشمن جانی بر در و مقدمه
ترکستان در بر بود و حضرت اعلیٰ هنوز تشریف فرمای ترکستان بودند از اخبار دیگر وقت و فوق
داشته سردار محمد اعظم خان را به خطاب امیری مخاطب نموده عید الر حین خان با جمیع
سیاه کابل متوجه ترکستان شد و چون شهری را در حاله و شیرخان را بنور طلعت مهر طوبیت
متور ساخت فتنه جوانان خیانت طوبیت و مقدمین شرارت طوبیت و فتنه غنیمت دانسته مضمون
در متحون لا خیر فی اکثر من نجا و هم را فراموش ساخته خواستند که در های نفعه پل را بر روی
بنده کن انحضرت است نگذارند که تشریف فرمای اجا شوند عا اجماع با روحان مردان زانی
که ملک پرورده قدیم و غیر خواه ای اتفاق است که بر کینا ایشان مطلع شده ابو دکر خان
بشهرت را بدست تمام بحضور پیش گنجیور مرسل داشته از کیند خائنین عداقت و خرم
اطلاع فرمود جناب شهر باری سردار فتح محمد خان و سکندر خان را مامور فرموده
تا فتنه پل را متصرف شوند ایشان حسب الحکم رفته فتنه پل را در ضبط آوردند باقی
مقدمین ازین خبری دست و پا شده در تنگنای خویشی موش سان خریدند و حضرت اعلیٰ از شیرخان
تشریف فرمای فتنه پل کسر فرموده و بر سر کام را ای تکبیه فرمود

(۱۲۰)

و بعد از این ایام که از فضل ملک غلام و عزایت بدن این دستان روز های نبیوت بنا تمام
 رسیده اختر سعادت طلوع نموده بود و کار کتان گزیده ابداع در تهیه اسباب کسایم انی
 بادشاه طویل الله سرگرم بودند برادر عزیز القدر سردار سعادت اطوار سردار محمد اسلم
 خان یاسقا نویسی فا پرگشت معنی نمائند که چون ذکر این زاده روزگار و برگزیده قدر
 مختار جل شاه در اوراق سابق علم سبیل انفاق همواره ذکر شده خاطر نشسته مائر خواست تما
 بتدی از احوال غیر اشتغال آن محب اهل کمال در اینجا حواله خامه عبیر شامه نموده
 جمعیت بهر ساند و معالیه کنندگان کاشن امارت را از آن بخت جسیم بهره اندو زمانیده

گل سی دوم

در ذکر شمه احوال سعادت نشان سردار رفعت مدار سردار محمد اسلم خان

من الله والمستعان

سردار رفعت مدار از جمعه پسران نامدار و فرزندان نامکار امیر کبیر سی نظیر
 عظیم مکان است و چون در آوان صف من انوار رشد و فطانت و اشعه حشمت و اهت از
 جبین مبین ساطع و اطوار فصل و مهابت از چهره بر صبا پیش لا مع بود جناب مجدت ماب
 مرحمت بسیار و مکرمت بیشتر در باره او مقبول میداشت و همواره نظر عاطفت از خویش
 را بر ترقی مدارج او بهکماشت بر سبیل اکت ریت که در آوان زمستان برای تیدیل هوا
 و مکان فرحت افرائی خاطر والا شان لوای نصرت انما را از دار الامارت بصوب باتواب
 جلال آساده می افراشت سردار اسلم در راه رسید از راه احسا حکم
 مقرالخلافت میفرمود و همواره جانی که مابین کابل و بلخ است درجا گیر او مقرر داشته
 عنایت فرموده بود اگر چه در اول الامرا کثر هزاره جات متبر و باقی و از جاده مستقیم
 اطاعت طاعی بودند لیکن سردار نامدار بتایر ظهور ذاتی و شجاعت جیلی طایفه مذکور
 و فرقه مسطور کرات مرات مقابله و مقاومت نموده بتایید ایزدی و زور بازی بهمتی بران
 طایفه جیلی غالب آمده مدلت خدیش را و اسع و بقی تیغ تیز خونریز را از افق شجاعت لامع
 ساخت و در آخر عمر که امیر عظیم مکان بمحاصره قلعه هرات اشتغال داشت از سردار نامدار
 بتایر بعضی امورات و تجدید خاطر شد چنانچه از تورک بندکان اقدس شهریار ظل الله مفصل
 مفهوم میگردد و چون بعد از ریختن خون مسفوح قلعه هرات مفتوح گشت و جناب مغفرت آب
 بساط نشاط زندگانی را در نوشت سردار موصوف و برخی از سپاه بد قهات از راه کوستان
 هزاره جات بدشت سفید فرستاد و اسامع این واقعه تیز بر خاطر فیض مائر حضرت اعلی کران
 باری نمود اما بسبب سوک والد بزرگوار جنت مکان و حرکت سلسله اخوت تحمل نموده
 ظهورا بنعمتی رامو فوق مرصحتی می داشت و چون بندکان اقدس بعد از بدو ست مهمانجائی
 و سو گواری والد مغفرت پناهی الویه فتح اثار را از راه قندهار بصوب دارالسلطنه کابل

اعتزاز داده منزل پل مالان را مضرب خیام نصرت توام کردا شد درین اثنا متنبهان بدمع
همایون گذرانیدند که سر دار محمد اسلم خان لشکر خود را تماما برای کوهستان بطرف
هراره جات فرستاده خود هم اراده رفتن دارد بندگان اقدس سردار نامدار را که در اردوی
همایون بود طلبیده زبان در افتان بنصایح قائم گشاده فرمود که ای سردار بهرمان خیال ما
این است که همگی و تمامی مایان با اتفاق یکتا بگر قطع مراحل وطنی منازل کرده تا وارد
دار السلطنه کابل گردیم و سوک والدعا بدجنا بجه شاید و یا بد به آ و ریم و روح یر فتوح
اورا بخوانیم پیوسته و دعای خجسته یاد و شاد نماییم به از این تدوینست رعایا که ودایع بدایع
خالق البریا اند پر دازیم الحال مصالحت وقت چنان می نماید که سیاه خود را طلبیده نو افق
تجارت را پیشه و از سطح بند کان برای امکان ماندن به نمائید سردار و سوک چون او ضاع
طبیعت قدسی طینت حضرت اعلی ذکر کون در فی الفور یکی از مخصوصان خوش را
فرستاده لشکر خود را از ایدم شش لوا کوچانید داخل اردوی همایون و تحت لوائی میمون
ساخت و چون از طی مراحل و قطع منازل سیروار از مقدم بندگان اشرف سرسبز و خرم بلکه
رشتک باغ ارم گشت و قشرب که در اردوی همایون کوس و حلیی بجه قطع منزل گرفته
سردار نامدار باغواهی بعضی از شیاطین الانس بهیال خام لشکر و توپ و توپخانه و اسباب را
سالم بر جامانده چیده همراه دوسه سوار قرار نمود فردا که شش و عالم آرای مهر بر سر بر سپهر
قدم عزو تمکین نهاد و پرتو این خبر بر خاطر خاطر انور ظفر قرین افتاد حکم
واجب الاذعان شرف صدور یافت که سردار جلال الدین خان رفته همگی سیاه و اسباب اورا
متصرف شود سردار جلال الدین خان نفاذ الحکم اعلی بالراس و الامین دویده بانچه ما مور
گردیده بود قیام نمود سردار نامدار بهد از تعب بسیار و مشقت بی شمار که تحریر آن
موجب تطویل است

بیت

گر آن جمله را سعدی افشا کنند مگر دقتی دیگر اصلا کنند

در دشت سفید به برا در جا بگیر خرد رسیده سیاه سابق رسول را دریافت و یکی از
معتزمان خود را همراه برادر خویش بهمه مکتوب دوزد سردار محمد افضل خان فرستاده
مضمون مکتوب اینکه ما و اخوی ام سردار محمد اعظم خان از اردوی همایون حضرت اعلی
کریحه آمدمیم مطلب اصلی و مدعای ذاتی اینجا بیان چنان است که سردار محمد اعظم خان
از طرف زرم و بنده بهمرای آن اخوی ام از اینطرف بالشکرهای خویش پیش از ورود بندگان
اقدس خود را بکابل رسانیم ، اگر کابل در تحت تصرف و حیطه ضبط اینجا نباشد آمد
دیگر کسی را تاب مقاومت مایان نخواهد بود در بنیاب تمجیل ضرور و تمجیل از کسار
خردمندی در راست و سردار محمد افضل خان بسبب طغیان اهل قند و ز و بی اعتدالی
بر لشکر آمدن خود و فرستادن عساکر را معطل میداشت و در حین که دار السلطنه کابل از
مقدم بندگان اقدس دواج تازه و رونق بی اندازه یافت سیاه سردار نامدار را از سبب عدم
تتمه و بنای فرار نموده روانه سمت کابل شدند و مردم دشت سفید و هراره جات شیعهای
نیز بی وزبده بنای سرکشی نهادند بنابر آن سردار عالیبتیار لاچار بترك دشت سفید گفته

(۱۲۲)

روانه سمت تاشقور خان گردید در آنجا شب و روز خود بسر میرسانید و چون سردار
محمد افضل خان بوجوب جراه صبه مثلها بسزای خود رسید و رایات حضرت آیات حضرت
اعلی نهشت فرمای دار السلطنة و مقر الخلافت گردید سردار محمد اسلم خان نیز بهر گاه
آنجناب خود را بکابل رسانید و مدت چند ماه در کابل بسر برده اخرا لامر بسبب بعضی حرکات
ناشایسته و افعال نابایسته که موجب کدورت خاطر اقدس و باعث تخریب مملکت و انهدام
سلطنت باشد از مشارالیه سرزده بشایران امیر صاحب سریر ارسال بشاورد نمود چون وارد
بشاورد گردید صاحبان انگریز در جبین مبین او نور خردمندی مشاهده نمودند و شرمه دوم بجای آوردند
و اهراز و اکرام کما حقه فرمود چون در آن ایام سردار محمد اعظم خان نیز فراوان آن
سمت بود با سردار نامدار ملاقی گردید دو سه دفعه در تواحی جلالت آباد و زمرت حرکت
مذبحی کرده اما چیزی از دست ایشان بظهور نماند و پس بحضرت صاحبان
انگریز رفتند این همه امورات باعث غرایب و سرگردانی سردار نامدار برفت و دوستی
سردار محمد اعظم خان بود آخر در میان او و سردار محمد افضل خان بسبب بعضی
امورات که ورت ذاتی واقع شده اتفاق ایشان اتفاق و بیگانهگی به بیگانهگی انجامید
مجلس آن نمکه در حین که سردار عید الرحمن خان از صوب بلخ آمده اعلی کسابل
را گرفتار حبش تلخ ساخت و حکومت دارالامرت کسابل از حیطة تصرف بندگان اشرف
بر آورده علم تفاوت اقراخت سردار ذوالا فندار بموجب حب الوطن من الايمان و باعث
رفاقت و صداقت که با سردار محمد اعظم خان داشت دیوطن و مسکن خویش مرا باعث
و معاودت نمود چون اوضاع ناشایسته در اطوار نا پایسته ایشان مشاهده نمود از کردار
ناشایسته و افعال نابایسته خود سران کرده بود پشیمان شد و شاء راه حقیقت
را بمن الیقین دانسته از دل و جان و از صدق دل معترف گشته آرزو مند قدم
بوسی و مشتاق خدمت گله اری بندگان اشرف همایون گردید و سینه توداد آینه راز
زنگ کینه حضرت اعلی برداخت خبر موافقت تنویر را منزل محبت ووداد آنجناب
ساخت و بخواهی اللہمان ترجمان الجنتان در چند محافل و مجالس و صاف حبیب و اخلاق
پسندیده بندگان اقدس حلیه و زور گوش سامعین نمود چون سردار محمد افضل خان
و محمد اعظم خان از این تعریف و توصیف اطلاع یافتند موجب کینه و باعث حسد سردار
نامدار گردید منتظر فرصت و مترصد شد تا هنگامی که سردار محمد اعظم خان
و عید الرحمن خان افواج در با امواج بصوب قندهار جهت مقابله بندگان اقدس در تلاطم
آمدند در منزل غزنین سردار نامدار را بمعرفه برادرانش بشا بر عقاد و حسد سابق و بیم
و هراس لاحق در غزنین فرستاد و معیوس ساختند و اسباب ایشان ضبط کردند
و خود را بطرف مقابله حضرت اعلی کوچ در کوچ و رانده شدند بعد از چند روز چند
نفری از خدمت کاران خلوصیت اندیش و نوکران محبت کیش حق نمک بجای آورده
نقب در خانه حبس سردار نامدار رسانیدند تنها سردار عظمت مدار را از حبس رهائی
داده بیرون شهر بردوا و انجا بر اسب تازی راه آورد سوار شده بتعمیل تمام از راهی که
آمد و شد مردم بر آن کمتر بود خود را بکابل رسانید چند روز در خانه یکی از اخلاص

کسپشان خود در اصفهانی ساختند که ایستادگی بسیار نمودند .
 بعد از آن هزیم پشاور گردید و در آنجا مدت الوقت ماند چون از نقد پرات الهی
 ندگان اقدس از قندهار چشم زخم دیده از راه هرات وارد تر کستان گردید و با اتفاق
 سردار فیض محمد خان بامیانان دوات مقابله کرد . سردار فیض محمد خان راه بقای نمود
 و حضرت اعلی واپس داخل تر کستان شد . دار عظمی مداری که از مدت داغ نمنا در دل
 محبت منزل داشت از راه کوهستان و بدخشان در تاشقورغان بیابوس . حضرت اعلی مشرف
 گردید . بارزوی دلی و مقصد اصلی خود غایر شد و اعزاز بی نهایت و اکرام بی نهایت یافت
 انتی و چون در اینجا نرسید از احوال سردار باوقار و آلا تیار سر دار شیر علیخان مناسب
 میشود . حواله نامه مشکین شاه به سردار ملک حلال و قادیار پسر سر دار مهر دل خان
 مرحوم است که در شوه صداقت زنی ایشان به بقا اگر و در طریق مردانگی و قنوت
 دویم عمر که سابق ذکرش تحریر یافته در ایام حکومت سردار محمد امین خان از حسن
 خدمت و صدق بیت خود از همه سران او گشت و چون - دار محمد امین خان امر بر خلاف
 اعانت پشاهی بست خوانین او در خفیه با حضرت اعلی مراسله نویسی میشود و از آن ملک حلال
 کاهی پرزوه عربی در کاه فک اشتباه نرفت بنابراین حضرت اعلی کدورت تمام از وی در دل
 داشت و چون سردار محمد امین خان بر راه بقا خرامید و حضرت اعلی از تخت قندهار استعفا را
 یافت مشاوران را از نظر کینه با اثر انداخت و سردار موسوی نیز - گشته از او اختیار فرمود
 و در ایام که مستقر الحلافت بدست فتنه خویشان افتاد و حضرت اعلی سر دار موسوی را
 طایفه نهایت خاطر داری نمود از آن وقتی که خدمت حضرت اعلی غایر شده دمی از آن
 عقلت نور زیده و مطمن خدمت و راستی عقیدت گوی - سبقت از اقران و بوده همواره معطوفان
 شایان و عنایات و پادشاهان از حضرت اعلی در ایامه در ایامی انجمن و در جبهه از گرهش روزگار
 و حوادث لیل و نهار و تنور ملک که در غار ترک شد غار - گشته انجمن فرمای هرات می بود
 سردار شیر علی خان مبلغ سی هزار روپیه و خزینه و فروش و اقباض اندر آن حضرت نمودند
 در نظر مبارک گذرانید قبول یافت و در غایت حضرت را از جان و دل دوست داشته خو است
 تا در ایام غربت حق ملک بر جا آورد مگر چون عیال آن و آلاتیار و مال متال او در شهر قندهار
 بود بقیه بیوست که با مال حوادث خواهد گردید بنابراین حضرت اعلی امر فرمود که
 چند روز سادات ملازمت را از دست داده سرگرم تفرق عیال شده در جاهای مغلی متواری
 نماید انگاه لازم استان بوسی کردد اگر چه این امر منظور نظر آن و قادیار می و قرار بود
 لیکن چون الا - مر فوق الا - لب گفته بناچار ماند و اعتبار با انجام کار برآید بود
 که سیاه دل سیاه خصم بقندهار رسیده فرصت فرار شدن هرات فوت شد بنابراین از قندهار
 بشو را یک رفته چند روز بنا آمدی سر برزد او آنجا روانه گراچی شده در خانه عا ایجا
 در ادخان تر (پن) قرار گرفت در احوالی عتیبه بوسی وی را با آرام و بیقرار ساخت بنابراین
 او راه یوشهر او راه شده وارد هرات گردید از آنجا تهیه احیای سفر کرده به تر کستان
 شناخت تا که به قتل عامل فیض امین رسیده شرف دست بوس حاصل نمود حضرت اعلی از
 دیدن آن دو برادر صادق و یاران موافق نهایت اهتمام فرمود و بقیه دانست که

روزگار مراد گردش خواهد کرد ثم رجعتنا الی المطالب بعد از ایام توقف شهریار عاقبت محمود در بنده بول بحکم و مشاور هم فی الامر اعیان سلطنت و ارکان امارت را جمع فرموده طریقه کشیکاش پیش گرفت و زبان حق نر جان در دیرو گوهر تار این معانی ساخت که مشورت بهتر و مصلحت خوشتر چنان میباشد که ابواب مقابله را از وادگان ملود ساخته از راه فندهار مفتوح داریم و در ایام زمستان که راه کابل از یزید ملود باشد از هرات بر فندهار لشکر کشی نموده بعد از آمایی مایم همکنان بر رای جهان آرای خاقان ظفر انشا آفرین نموده احسین گفتند خایران امیران چون یسر میرا تالیق و میر حکیم خان شیر فانی و میر غضنفر خان اندخوی و غیره را طلبیده شهرهای آن مملکت را بادود و شرب توب بر ایشان تقسیم نمود ایشان نیز قدرانه عاوضور گذراندند و همه عهدیه بیعانی و سوگند می کرد ساخته که اگر بنده گیسان حضرت اعلی بر خصم غالب شدنکین امارت سلطنت مجروحه را از دست ایشان را بد نهر چو سر از اطاعت و فرمان برداری نکشند بعد از این عهد حضرت اعلی عیال سردار فیض محمد خان و عیالهای مردم اکمل و عیالهای بعضی میران که بطریق بر غل داده بودند و عیال سایر سیاه که در اینجا بود بیشتر از خود بر فاقه شاعرانه بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان بهرات مرسل داشت سرداران محمد زانی چون اسکندر خان و سردار یحیی خان و خوابین چون ابوالحسن خان جرنیل و میر احمد خان و غیره چون از تقسیم ملک نر گیسان بر امیران از بیکه غیر یافتند عاقبت کسار را ملجوع نموده خواستند تا طفلی از اولاد سردار فیض محمد خان بدیکه یکی از سرداران فوق را بیکو است برداشتند و مشورش بردار بدیکه مع ذائقه دات فسی سمات و افریبه آوردند در وقت مشورت و حین بندن است که مشیون لاشرفی کثیر من بجوهم شامل کشیکش ایشان بود احمد خان برادر زاده نائب عید القادر خان هوتکی بر مشورت ایشان مطلع شده حضرت اعلی را آگاهی داد و انتخاب نیز عیقت بکار برده اسکندر خان را از حد رود آمویه یار نموده سیر دنیا و ج طایفتان من و دین فرمود آن برگشته بعد با کفار روس ملحق شده قاتل مسالین بها را کزدند

بیت

هر که گردن پیچد از صا حفران شور او ماندم شود و شودش و یان
تنبیه ساقی مغنیل را عروقت موقوف داشته نهضت فرمای دار السلطنت هرات گردید
و سرداران با وفا و اخلاص کیشان با صفا چون سردار محمد اسلم خان و سردار شیر علی خان و سردار فتح محمد خان و سردار نور محمد خان اخلاص نام و اختطای مالا اکام خلاص را کاب احتشام بود به اتار بیخ عاشر شوال ۱۲۸۴ یک هزار و دویست و هشتاد و چهار آن شهر عینو نشان را بنور طلعت با سعادت ارشاد خلد پیرین فرمودند بعد از چند روز سردار یحیی خان را بطرف فندهار و ابوالحسن خان و غیره مفسدین را اعیالها روانه مشهد فرمودند ملک را از مفسدین خالی ساخت اعدال اقبه الخوال خزان مال سردار از محمد اعظم خان و سردار عبدالرزاق خان حواله قلم اعجوبه رقم نموده عیسی از تحریر سوانح افش افنا قع شهر یار جهان طفلی وافر یقه سامعین سار د مجملی از این فصل آنکه چون آن دو نوعت ملینان بعد از شهادت سردار فیض محمد خان در کابل اجتماع

یافتند سردار محمد اعظم خان براس العین مشاهده نمود که باوجود سردار عبدالرحمن خان در کابل ابواب عیش و سرور و درهای استقلال حکومت و انواع سرور بر روی او مفتوح نخواهد شد بنابر آن تسویلات و تلبیسات را پیش نهاد نموده وی را بر قاتل شیر پیشه و غایب جنگ غنایر عرصه رزم تنگ سردار محمد اسماعیل خان در عین ریزش برف که از کثرت توج نفس از سینه نادرین نارسیده منعقد میگردد بد و آنکه از دیده برون نه شده در حدقه منعقد میشد بانه پلتن وشت عرابیه توپ و سه هزار سوار مقرر ترکستان فرمود وی نیز در آن زمستان مشوچه ترکستان گردید مدت بسیار در آن تبه ادبار سرگردان و پریشان روزگار مانده اثر بارگیر و مواسی او از شدت سردی و کثرت برف وقت علوفه سقط گردید بعد از صعوبت بسیار و محنت بشمار وارد ترکستان شده ملک را چنان برهم ریخت که هر قصبه بلکه هر قریه مقابله علیحدت میخواست بناچار چند مقدمه را با مردم از یک بی در پی نمود اولاً بر ملک بسان کودک تیر جلوی یکبار برد تانیا در آنچه مشغول مقام و سرگرم معارفه گردید ثانیاً بر مینه تعدد سه هزار سیاه را بقتل داده غایب و خاسر برگردید و تخته پول رفته آرام گرفت و سردار محمد اعظم خان چون کابلی را از اغیار خالی دیده ناظوره حکومت را بدون مزاح در آغوش یافت مضمون حدیث خجسته بعد از حبس الدینیه راس کل خطبه را در طاق تسبیح میگذاشته محبت خانی و عشق مزخرفات دنیا و پیرایه آن آورد که فرق حل و حرمت را از میان برداشته هر چند محرم در نزدش محترم نبود ابواب طاعت و جور را بر روی ساکنان چنان مفتوح ساخت که شصت و یک روزه از وجه جرم نه ارایشان بشکنجه و پانه وصول رسانید و سه سال محصول را از رعایا و پیرایا باز یافت نمود جان عزیز استوفی عبدالرزاق صدرین ایام از کثرت شکنجه عازم سفر آخر شد و اموالش شبعاً نمود سچان الله چشم بصیرت در اینجا کشودانی است هر کسی که بازراده مستقیم بودیت حضرت اعلی بر طرف نهاد در ادنی مدت بدون آنکه دست سیاست شهریار متصور بخون او آلا بدبر سرافتاد اگر تفصیلش نویسم بطول انجام میبخشد آنکه بهر قضیاتی و نکبتی که دنیا و درهم حصول یرسید دقیقه مهمل و فرو نمیکداشت .

و هم در ایام رفتن سردار عبدالرحمن خان بصوب ترکستان برای پسران خود محمد سرور خان که حاکم قندهار و محمد عزیز خان که دایهوار پسر و سیه سالار بود نوشت که چون شهر یار عبور عازم هرات شهر آید به تدارک پیشه تدارک پیشه و سوار کس و سوار کس خواهد فرمود که از انطرف دمی غافل نباشید خاصه برای محمد عزیز خان نوشت که برای دو پلتن و صد سوار رجاله وشت عرابیه توپ و پنجاه سوار قندهاری برای تهیه قوم غلزائی متوجه زمین داور شود مغایر این باعث آنکه سه ماه قبل ازین قوم غلزائی موسی قلعه بنی ورزیده سرافتنه و شورش برداشته بودند و بسبب قایت ظلم که از تاج سلطان خان افشار که از طرف سردار محمد اعظم خان حاکم آنجا بود برایشان میرفت عازم قتل موسی الیه شده برای جواب دهی بد ادا اجرا فرستاده بودند و اموال او را بتاراج برده خود را از شر او رها کردند بنابر آن قریب هفتصد خانواده از مردم مذکور کوچیده به توره که موضع حاکم نشین غور است رفته از آنجا عازم هرات شدند و در

گفت ای امان ظل الهی خود را انداخته بعبادت تو فایز کرد بدند و چون در آن ایام
تنبیه ایشان بسبب مقدمه سردار قیش محمد خان علیه الرحمة و الافغان که مذکور شد میسر
نبود درینوقت پسر عزیز خود را به انتقام ایشان که هنوز در تیور بودند مامور داشت و
سردار محمد عمر خان پسر عیبن مکان را نیز امر فرشته بود که به تنبیه آن قوم پردازد مگر
مومی باد و یلتن و چهار عرابه توپ و صاعقه سوار حرکه آمدند بوسی نموده از قلعه کسر که
بر کنار هیرمند است گذشتند و است نمود الفقه محمد عزیز خان با لشکر فوق و تالیق خود
سردار خوشدل خان پسر برادر سردار محمد خان با عساکر از قلعه هار روانه شده از دریای هیرمند
عبور نمود و در محال زمینداور در فریه موشک آرام گرفت و محمد عمر خان نیز آمده
مدینه لشکراو شد.

ذکر ظلم پسران سردار محمد اعظم خان

و چون سخن بد موشک افتاد لازم است که از خلعت آن گریه سیرتان چیزی برنگارم
مسرع دای تو مجموعه خوبی ز کدایت گویم و نیدی از آنکه محمد سرور خان
و محمد عزیز خان چون بامر والد خود در قلعه هار ماندند دست ندی و ظلم را بعدی دراز
کردند که امان و امان از ملک برخواستند خشک و ترا در بنگا با تش جور و اعناق می سوخت
(آتش اندر ایته چون افندنه نرماند نه خشک) و قید خانه ساختند که زنهای و مردان را در آن
کشید و بسیار عفاف مقید از زنادر حبس زائیدند شخصی عروسی کرده زن خود را بخانه
میبرد محمد عزیز خان عروس را بجای و زور گشتانده سروز بغاوت خود مرز داشته آنگاه
سیرد شوهر فرمود و شخص دیگر عقیقه خود را بر سر سوار کرده از شهر بقریه با یا حسن
ابداً علیه الرحمة میبرد در انتهای راه به نادر دوران و عزیرا وجود زمان بر خورد حبش
در حوش آمد و از خانه زین بر زمین آمده ردیف زن سوار گردید هر چند شوهرش زاری
و عاجزی آغاز کرد قائده نداد تا کونل ردیف زن سوار بود آنگاه فرود آمد در ملاعظم
آخند عروسی بود محمد عزیز خان برای زیارت آن بزرگوار عازم شد چون در ده رسید
آواز دهل شنید زیارت را فراموش کرده داخل سرای صاحب عروسی شده در مجمع زنهای
در آمده نشست هر چند اهل سرا نضرع نمود قائده نکرد و سردار محمد عزیز خان خود را
به قادر مدعی نموده سیاه را چنان تسلط داد که هیچ وجه بازخواست از آنها نمیبرد تمام امورات
سیاه و یلتن و توپخانه از اهل حرقت به بیگانه میگرفت و بادی بهانه خانه های رعیت را تا راج
میگرد شخصی یلتنی از قلات گریخته بقلعه آمد چون محمد عزیز خان مطلع شد یلتنی را از بر چوب کشید
و با نرزد تومان روپیه جرمانه بر او مقرر نمود یلتنی که مالک چه نبود هر چند دوی را لنگد کوپ کرد
چیزی از وی بحصول نهانجا مید آخر از یلتنی پرسید که درین شهر با کسی معرفی داری
گفت که مادری دارم که پدرم در وقت غورخی من طلاق نموده بود جای دیگر شوهو کرده
از آن وقت من و مادر بهم ندیده ام و نیز در ایام طفلی چند روز شاگرد رنگریز بودم آن مرد
را طلبیده جرمانه را بضرپ چوب از ایشان بحصول رسانید الفرض هر کس از آن ظالم
بر عیال و مال خود ترسیده نا آرام می بود در محال زمینداور اهل فریه را به بهانه بیگار در اردو

می طلبید و شب آنجا ننگاه میداشت و پلشتی های خود را عوض مردان اهل قریه برای رنهای ایشان روان می نمود چنانچه شخصی سوداگر حکایت نمود که ما چند نفر بجهت رانگور و روان هرات می بودیم که در راه بر دو سیاه خانه حال چنان افتاد که از آنجا شب منزل نمودند و مردی دیده نشد اما زنهای بسیار عزت داری نمودند و درون خانه های خوابیدن داد چون نصف شب شد و در آنجا سیاه خانه بالا آمده آواز داد که بیرون شوید در میان زنهای شور و گریه پیدا شد یکی از میانیان بیرون آمدیم چند نفر پلشتی در آنجا آمدند گفتند خانه خالی نموده جای دیگر بروید چون از زنهای استفسار نمودیم گفتند به جهت در این پناه عصمت مایان آمده اند برای خدا نگهداری مایان نمایند ما چند نفر با سلاح و عراق بیرون شده بجواب پرداختیم و با هم مقدمه نمودیم پلشتی ها را جواب داده از آنجا که بختند بعد از آن زنهای بسیار بود که بر تاسمی رعایای زمین را و در همین احوال میباشد تا سینه امشب نوبت ما بیان رسید مطلب به شب در آنجا ننگاه مایان زنهای آمده اند که در آنجا رسیدند که کدام شخصی را به نهانه فید نموده مبلغ دوازده تومان رویه جریه از او طلبید چون مسکنی را اعتراض بود مبلغ ده هزار وی وصولی شد استفسار میکنند گفت در فلان محله در خانه جوانگیر نام چوب فروش عدسیه میباشد بهشت مسکنی جوانگیر را گرفته چوب و کاه و سبب های وی را بفروش رسانید و جرمانه را وصول نمود شخصی را فید نموده مبلغ ده هزار رویه از او جریه خواست بعد از چندین زد و کوب امر شد که احتیاج خانه را بفروش رسانید و چون محصول احوال خانه مجرم را فروختند یکبار از آن محصول بیوست و در راه میان محصول بیچاره را زد و کوب نمود نادر آنجا اظهار نماید که مبلغ بیست تومان از متاع خانگی ام وصول شد بیچاره در حین فرزد نادر مبلغ ده تومان گفتن لازم است در حضور جور کشجور نادر صاحب فید خانه عدس آن بیچاره خواست که اثبات و اسباب ویرا فروخته اند ده تومان و اصل شد زیاده چیزی ندارد نادر زمان همان ده تومان را غنیمت شمرده از گناه مجرم در گذشت می تومان محصل و ده تومان صاحب فید خانه و ده تومان نادر نوشجان فرمود چون مشت نموده عروار است زیاده بفرشتن لاطالی تصبیع شمرشمرده بر مطلب رونم و از مسافرت سردار محمد عمرخان چنین بسمع رسید که عالمی در معال زمیند اور مشکوکه خود را بر که و - واز کرده بیجائی مجرم و به نفرینتی دوچار ایشان شدند و خواستند که پیرده عصمت آن قبیله را بدر بدن دهند ملا فرصت یافت بهشتیری از اسلحه ایشان فایز گردید و بفرنی یکی از آن سه نفر را روانه دار چرا ساخت قبیله السف و بگریز نهاده ملا عقب ایشان میدوید تا قریه رسیدند پلشتی ها اظهار ما چرا کرده اهل ده را گفته که اگر ملا گرفتار نشد سردار محمد عمرخان باز خواست عظیم خوا مد فرمود اهل ده از ترس جان ملای غازی را فید نموده در نزد محمد عمرخان حاضر ساختند سردار موصوف چون برای ایشان مطلع گردید ملا را زیر عتاب آورده فرمود که چندین سال چون زن را در آغوش مراد داشتی اگر بکمره در آغوش پلشتی می آمد چه باکی می داشت و ملا را در توپ پراکنده بدون راحت دست و پیاز من در جنت انداخت با فیدارد

چندین روز در آنجا بودیم و در آنجا ننگاه مایان زنهای آمده اند که در آنجا رسیدند که کدام شخصی را به نهانه فید نموده مبلغ دوازده تومان رویه جریه از او طلبید

را در بیل بدنامی غرق و در طایفه مین ساخته آواره و رخ داشتند و سرگردان معشریه
 امداد کردند و خانبهگلو حیاتین که کلاً معمر نظام فعلی را برپا داشت شاه عدل این
 دعا و کواهد صدق اینده داشت و صدق اینهمه را در بیکر فیر و زبون شهریار جم مریت
 است برای اعدای ظلم کیش و انحصال آن خاندان کونه اندیش است نصیبش بشکوه در آوازی
 که حضرت اعلی خطه ترکتان را بتور و قور السور و شرف شهر بدو داده است از ظلم و جور
 پسران سردار محمد اعظم خان که در قندهار آتش ظلم و جور افروخته بودند عرایش رعایا
 و برایا و وضع و شریف آنند برای توضیح احوال خدایعالی ستم پیشگان متواتر و متوالی
 بسره حنیفه نازگناه فکرت اشتباه رسیده نظام میشودند و انعام و نسیان از اعدای خدای
 پادشاه محمود العاقبت را که غرض اصلی و مقصد کلی ازین همه لشکر کشیدن و منقبت شیکر
 و ایوان گزیدن بجز آن نبود که اصحاب تیر و عناد و اسلحه و اسب و فدا را از پایدار و دو چمن
 و لایق از خار و ترس و تغلب اهل مکینت پیراسته سازد و از این حرکت و انتقال و جروب و جدال
 بدون رفاهیت حال عباد و بریدن دست ستم اهل عناد امری دیگر نبود بتأیید اعدای حاق و
 عادت شیردلی افطری و جلی اوست معجز و رود دار السلطنت هرات در امارت لشکر
 و تمهید لشکر فیروزی الترویه اسباب حرب و آراستن ادوات طعن و ضرب کوشیده لشکر
 ملک قندهار و قهر اعدای مأمور ملک جهاندار مد نظر فرمود و بحکم و شاور هم فی الامر
 اعیان سلطنت و عا کفان سریر خلافت را چون انجم بر حول قمر نورانی جمع فرموده طریقه
 کشکاش پیش گرفت و از سرداران جلیل القدر چون سردار محمد امام خان و سردار فتح محمد خان
 و سردار شیرعلی خان و سردار شایسته خان و از امرای نظام چون سپهر خلوص العقیدت جر بیل
 فرامرز خان و مغلس بالا شایسته صفدر علی خان و میر آخور احمد خان و شیرخان و عبدالقادر خان
 باریک زانی و حیدر قلی خان حبشی و کبیر و خان اچکزانی و ناظر عبدالقیات خان و یکم و غیره
 متور و طلبیده فرمود که از کجروی فلک دون پرواز از نحوست طبیعت اختر بلکه از تقدیر
 ماثل اکبر خیم بدسیر غالب شده هر طرفه چون دو تپا دم کشایش کار بدید بیا و تاجان درین
 و زمق دریدن است دست از طلب برادر مصرع دیان رسد بجانان با جان زن بر آید

از ذیل رحمت بی غایت و رافت بی نهایت و اهدای بی منت و عتاید نیاید کشف عزم خیر واته و قصد
 شاهانه تقاضای آن میباشد که باتفاق و اتفاق و توافق و جناب قندهار نهاد رعایای بیچاره که سالها
 در ظل ظلیل چتر امارت به رفاهیت غنوده بود نسوا از دستبرد ستم پیشگان و هائستی بخشیده
 و بر لال عدل و احسان و پرو امتنا رسانم چون بندگان خالص العقیدت این فصل را از آن حضرت
 اصفا نمودند همه بر رای جهان آرای تحمین و آفرین گرفته مضمون این بیت ادا نمودند

بیت

پسایه مراد بر سر گردون نهیم یا
 یا سر دوار بر سر عت نهیم یا
 ازین میان جبریل خلوصیت بپایان فرا مرز خان زانوی ادب رده بهر صافه رسانید
 که انصاف چنان و او ای همان میباشد که حضرت اعلی چند یوم برینتر استراحت غنوده
 بر متکای دولت تکیه فرماید و شاهزاده عالم و عالمیان سردار محمد یعقوب خان را عتیدی
 این امر فرموده فدویان حان تشار در رکاب ظفره آب مقرر فرمایند عتید و عت که
 را خواهد و میلش بیکه باشد

وحدت شاهزاده محمد یعقوب خان

چون سپید مدبر عرض را انعام رسانید حضرت اعلی از کمال بنده نواری معروض را
عز قبول بخشیده پیش از خود پور ارشد از بنده شاهزاده بنده اقبال در درج خلعت
جلال آفتاب برج سلطنت و اعلال زینده دود ماین عز و علاقه اوده خاندان شرف و اعتلا
وارث برحق سردار نامد از محمد یعقوب خان بنده النان آنکه شمع ستان جان ستایش
در روزم قدر را علم نکرد که مرغ روح عفو پروانه وار گردد آن نگردد و شاهین تیرش
حائز تر از وند که مخالف در لاف برده انکی با واسنجیه تا آوازه شجاعتش بلند شده
حکایت بازده رخ علقه مثل رخت عدم کشیده و اصابت جلالتش علم افراشته افسانه هفت
خوان رستم وار خوابیده است.

بیت

در پدیدار معن بود لهما جو و نینجه لاله در پدیدار نینج تو سرها جو خوشه انگور
گر خفته همه فتح نورمین و زمان نهادم مایه نینج تو وحوش و مطور
الغن تیرش شمشیرش گره دلسنگی غو را بنفشه عمر کشوده و خم جو گران دایر
عایش گوی اعتبار از میدان امکان روده ممرات را مرتبه ازعت او ساعد و حتم را قرار
تصفت او به طعلو قدر آیه است در شانش ازل و سمو رفعت از نوبت او رافع تعداد معاد
سفالتش زینده از زبان نظم و احصای منافع سمو اخلاصش فراتر از دهن دوات است
و انعم مافیل.

بیت

در روزم بدست آورد در روزم بخشید ملک واری و جهانی بسوا لی
عدن تو و عالم از او هیچ ملک نیست الا ملک الامرش تبارک و تعالی
الهم ایا السلام و المسلمین ببول قائم و نور الایمان و المومنین بنور القائه سبحانه الله
هر آینه جم بصیرت در اشعا کشودنی است که حق حل و علی برای وضوح آیات فیهات
که در آفاق و انفس مثبت فرموده چه قدر فرقی در بنی نوع انسان انداخته حقیقت
محمدی را علیه افضل الصلوة و اکمال التحیات در زمین اول آیه دار جمال با کمال خود
ساخته و بحکم و انعمت ملکتم نعمتی مصداق بی آینه خوان فیه دارت توانها داری
فرمود و ابوجهل لعین را حبیب تر بن مخلوق ساخت و از یک درج امارت شهریار
رسیدن که در روزم و در دست گهر بازش زرقشان و صرفشان باد با کوه متین روف الرحیم
است و چه سیاه سیرتان حکمت مصداق ایس من اعلیک الله علی غیر صانع
اند بر آورده شاهزاده بنده قدر در پنج سال حکومت خود دار السلطنت هرات را از عدل
و برو احسان چنان معذور فرمود که صغیر و کبیر و برنا و پیر آید باز برای مزینه عمر
و از دیار دوات و حشمت او دسد بر آستان شده زبان حال بقل مترنم سرای ایشمال فرود

بیت

را بانه توانا ایستادن اند منصور و موبد و مطور

بیت

مال وافر من قوی اخیر یافته / کام حاصل بهت عالی چرخ را
ویر آداب و لایستداری عادت میبازد دولت قاهره را که بر دوام بود دستور و مقتدا ساخت
و دست ظلم را کوتاه کرده مظلومان را در پناه عدالت جای داد و تیره و سنگاری را از
شجره را سبکباری شداخت .

بیت

ارادتان رسد اندر روز شمار / چه کجای تانوران شمار شوی
و بدست تائید یاری عمل را از کبر داده با ساطلم را از بسط آفتاب و یکبارگی بر جبهه
چنانچه سماع کیت آواز جلال از شنید و چشم چرخ و نیمه غالب چشمه ساز آه و تشیمن کیتر گشت

بیت

شست باز است آتش به کیک / چشم گریک است چشمة ساز غمت
و اخلاف آن بر رجم در چند ماه حکومت فتنه ساز چه ابواب جرم و جور بر روی رعایای
آفتابار شکستده و چه برده عصمت اهل عفت آند باز اندر بیدار الفرحان حاتم که گشتند
نمره ناامیدی بر داشتند چنانچه ذکر شود آن احسنتم احسنتم لا یسکم وان اساتم قلیاح هم
در سر آن شوی که در سرداری مدد سر آن شداد که در سرداشند .

بیت

سفن هر چه کوئی همان بشنوی / و گرشار کاری همان به روی
تا زار دل موری چه کوشی / همان شربت که نوشانی بشو شی
هر چند قدری از مطلب دور افتاده مگر طرح معقلی برای تفریح خاطرین انداخته پس
بر سر مطلب روم القصه شاهزاده فرخ اختر را چهار هزار پلتن سوار جرار و وزده همراهی و
آفتابار با اتفاق سرداران امداد و دوستان و فادار که بجای النبی النین از عمار فی القار
اند یعنی سردار عظمت مدار سردار فتح محمد خان و سردار جلالت و تار سردار شیرعلیان
و سپهبدار شجاعت شعار و سپهر جلالت آثار و واقعه بزم جنگ در مدار مراجه جنگ معین
العلما دوستدار اهل الله هذه المداة القاهرة عین الله الباهرة عابده شامت بیان هر تیل
فرار مرز خان داد جسته و چندی از امرای عظام و خواصین با اعتقاد چون عابده آنها آورد سنگاه
سردار شاه پستمد خان و غیره مقرر سمت فتنه ساز فرمود شاهزاده عابده یون لوا در مدت
بیست یوم ده تپه ادوات حرب و آراستن اسباب طعن و ضرب پرداخته روانه سمت مقصود
و عارفه بهبود شدند .

بیت

روان شد لشکری با فتح همراه / که از دنیا بر آرد گریه بر مایه
و در حین و داغ که تاریخ شهر سته یکپرازد و ده صد و هشتاد و چهار هجری بود در جنت
سنتیه حضرت سید المرسلین علیه من المداوات والصلوات المعین که در کتاب ادامه من و به

پیاپی میرفت ولایتی اصابع را زیت کوش او می ساخت شهریار جهان را نیز در کتاب
فرزانه از ارجمند رفته بلالی مضامین این صحبت دلکش کوش او را معنی می ساخت
و می فرمود بحکم و سالتصر الا من عند الله اعز و احکم فتح نامه دولت به طفرای
غرای نصرت جز بنائید خادم حضرت عزت موشح بدر نیست گهی لشکر و زاهدی عسکر چندان
دخلی ندارد بسیار بوده که بشکری جبار که با کثرت شمار از امواج بهار و صفا یف
اشجار نشان میداده اند بحکم (کم من قبیلة قبیلة غلبه قبیلة کثیرة یا قن الله) از اذن
بردم چون اوراق خزان و افطار باران نیسان باطراف جهان متفرق ویر نشان شده اند
ای فرزند تو گیل بر کرم بغایت و عذابت ای نهایت و اعب العطاء الهی و دست امید از
ذیل دولت جاوید (فإذا عزیت فو کلب علی الله) مکمل ع که دستگیر فرماندهان
خداوند است و در حفظ قوانین عدالت و روح بیان کباخ صفت دافیه مهمل و فرو نگذار

بیت

اگر بابت تو گت و سروری دل زیر دستان به دست آوری
تاریت رسایه آفتاب رعایت که نمودار سایه بان ظل الله است آرایش تمام بیاید
و در احترام عدا و افاضل و نکریم اهل الله و انوار و امثال کوشید خدمت ایشان را
از اطایف شیم و معائن کرم شناس و حرمت و تعهد دل اصحاب تنوع که زبان خنجر و خنجر
ایشان روز دغا بار باب عصیان ترجمان فتح و ظفر است بر ذمه عمت خود لازم شهر

بیت

ازان یافت کناوس بر خصم دست که چون رستمی داشت فرمان بر دست
سیر را با حمان قوی کن بجزاک که از جنگ مرد افگن آمد پلنگ
و دست ایشان را از اموال و آبروی رعایا معین عدالت و سیاست نکلا مدار

مثنوی

دیگر تا نیاری به بیدار دست که آید کرد ز بیدار دست
اگر شاه بیدار در بدنه ز اگنده از گریه کرد درمه
بعد از انعام این اصابع بدیده فایده ویرا و اخته رخصت دست مقصود فرموده شاهزاده
بلند اختر منزل اول در پول مالان نموده سر ادقات عزت و اجلال را به سوسنا رسانیده
و چون ساخت خبر وار از قدوم میمنت ازوم سرسری رسید عساکر حضرت شایان را
بسیه سالاری جز قبل نهادن سیرده خود به بده فراه را این خبر فرمود سردار میرافضل خان
مکه سبب دادن فراه به ادای دولت به تمام شده بود از حکومت آن معال دین فر داشته
باستقبال شرافت شاهزاده زبیدمال نظر بر سوابق خدمت او کرده به تعالی تمام داشت و اخت
و بفرار سابق حکومت آنهارا بروی مسلم داشت و محمد عزیر خان غیره سر و از کون اختر
پنجمی به غیر در زمیندور مشغول اخلا و جرو فسخ و شر بود تا که دشمن جانی خلق او را
نفرود از خواب غفلت بیدار انگشت و چون اطلاع یافت عساکر منصور وارد فراه شدند
و بپاچار به کت ملبوسی کرده سرانیده و از عروش حکومت زمیندور را به طلاق بگوشه

چادر بسته که رجعت بان منصور نبود و روانه کمر شک گردید و چون به حدود آب کشه
مجمع البحرین آب موسی قلعه و غیره رسید عاملان او که در محال نوزاد یا اجتماع زاد
سرگرم بودند از آن و گریزان آمده نوبت دادند که در نوزاد فتنه نوزاد نصرت بیج این
نعمه اینکه چون ماهیچه را بخت نصرت آیت شاعراده سکندره شهادت از مطمع ناحیه فرام
طلوع نموده چرائل نهادن لشکر طغرائز از عقب رسید برای آرایش حبوش نصرت غروش
توقف فرموده طریقه مشورت که سخت خبرالیزیه است با اعتای دوات اسعدت پیش گرفت:

بیت

سکندر جهان را به آسمان گرفت و بدین اختیار ششایان گرفت
آخر الامر آراء انوار قرار بران گرفت که سردار شیر خلیهان و سردار شاه پستان خان
و سردار عبدالظاهر خان و عبدالظاهر خان و اسرار خان و خوریان و حیدر خلیهان و حشیدی و علیخان
ترکمان که جمله چاهزار سوار جرار باشد بطریق فراوانی رفاه و حواشی اردوی دشمن تخت
و تازمانند سردار موسوف حساب الامر اینکار نموده چند شب بیانی رفتند اسعدت وارد نوزاد
گردید و عاملان سردار محمد عزیز خان سردار ازبا نشاخانه تاز دوی اوقاف خود اندیده
فراموشی و سرزدن سردار محمد عزیز خان از دوی آب کوچه و روانه قلعه گشت درین روز سواران
قراول وارد لندی تاومندند و فردا چون سردار محمد عزیز خان کوچه و روانه گرفت بود سواران قراول
نموداری کرده خود را به پشان ظاهر نموده سردار محمد عزیز خان بیابان اخیان سپاه قراول
لشکر منصور را از خود دور داشته قطع مسافت نمود و سواران هائی که طریقه آلامانی حیات
ایشان است در اطراف اردو تاخت نموده آدم و اسب و اشتر را از اردوی خصم خطف میکردند
تا سپاهی شب بیدار شده سردار محمد عزیز خان وارد قریه شورکی که سه گروهي قلعه گرفت
است شده دم صبح پاسداری نمود و سواران قراول بیک فرسخی ایشان فرود آمده احوال صرف
زمینداری و گریز خصم را مریض داشتند چون روز روشن شد از شورکی کوچه بیرون قلعه
گرفتند و بر تخته سنگهای که فاصل رودخانه و دشت میباشد فرود آمده سنگهای محکم ساخت
و سواران قراول هر روز به دست نفر آدم و اسب از اردوی اومی ریوندند سردار خوشدل خان
که مدبر و مشاور او بودی را جکر گرفت که اردوی اومی بیرون رود باید کرد زیرا که آب میرمند
در طقیان است و عبور دادن کشتی مسرت است کشتی را ضبط نموده زورق تدبیر خصم در لاجه حیرت
سرگردان خواهد ماند درین اثنا رسیدن کمک از قندهار بلکه از آدابل نیز منصور است چون
بهر آرم رعایا که شب تار و روز و روزی تاشب دست بر آسمان بودند و استیصال مدبران بر گشته
روزی بدعی - جری و وظیفه مستیری بومی وایلی میخواستند یا مباح اجازت رسیده بود نصرت
ناصر این را بر بیداری او حمل نموده این جرئتی او را دست آویز رد قبول نصرت او نمود و فرمود
که سخن اتالیق مشفق در گریز و فرار که به روز از سید آباد تا قندهار میرسد واقعی دارد
و ثبات قدم و فشردن اسب و بیکران است سردار با وفای چون جواب انوار از زبان نادر زمان
شنید پس زانوی خویش بسته دانست که با جنود مجتهد غیبی تدبیر را دست در آستین
و مقابله را جان شیرین در ده وایسین است و اعجوبه دوران نادر زمان هر چند بجهت برادر نامهربان
محمد سرور خان اوش که کمک را بر جناح استعمال مرسول دارد او کمتر شنید که خود

یاد ز گل بود و یابا و از اعمال شیعہ اش در عداوت بود و تفاوت که ازین و رطبه هلاک نجات یابد
و نیز براس العین میدید که مقابل امام بود من عند الله سنگ بر سر و سر بر سنگ
زدن است پسرا غنی میدان که بر سر را شیعیت مسمی شمرده ایک برای و سنگ سازی
زمانه حرکت الماریوحی پرداخته چند نفر بختن راهبراه دوسه سر را سر کردگی سردار
بهرام خان برای گوری مراد در مریول داشت و خود نیز از سوراخ قلعه چپ و راست دس پیش
دیده بیرون شده در حد کوه نگار که تفنگ یک رس قلعه احمد شاه است فرود آمده و بختن
نوروزی که بتاریخ بیست پنجم ماه ذی قعدة السحر است ۱۰۸۲ بکپزار دوسه شتاد
چار هجری شهر گردون حمل فک را رانده امیر آسمان پیرانان شاهر بیت الشرف
حمل فرمود .

بیت

بهار آمدودی را گرفت و کرد مهر جان کنش بر کن چو کرد باید کار
و از الطاف ایزد نام برل و عا یات بی غایات خالق جزو و کی ادعای جهان لیل یا فقه
میان دل سپارد مهر ناعز بر دی را گشته ویر نشان شده شهادت والا تبار بها ر بقوب
سان بپوشی یوسف رویان گزار که یامال سوا لک کوب جور و ظلم شده بودند بر شست

بیت

چون در آمد خسرو بر نور در برج شرف ششوی برج حمل آن شاه انجم در زمان
از و صول او با وج رفعت و برج کمال گشت صبح غری از شرق دولت بر عیان
را ب تبع او که بالغین و دولت نام داشت بوستان مدت خرم شد با زهارا مان
انقبه درین ایام که سردار محمد عزیز خان در وزیر قلعه گرشک منفول و محکمی سنگر
و سرگرم تعصباتش بود بعد از مرور سه روز دهنه بابا حاجی بقاصله يك اروه از سنگر
خیم بدسیر و متفاوت قطعه از حصن معاند نگون اخار معین سر اد فات اجلال شاهزاده
گردون جلالت گشته ماهیچهار ایت ظفر آیتش سر عروج بر اوج فلک البروج گشتد و شیعیت
اینکه چون سیاه فراول را از فرا و خست فرمود ایشان با بقار رانده شاهزاده همایون اوا
با صفر میدان جلالت جرایل نهاد در ایت نصرت سمات را در اختر از آورده سرگرم طی مراحل
و قطع منازل شده و از کد ناره خاش رود گردیدند بشر اقبال که سرداران فراول مرسل
داشته بود و رسیده مؤده فراز خصم از زمیند آورده جرتین مدبر همانم حاضر شده و عرض
نمود که آرام نمودن از راه حرم دور و از مقتضای خرد نفور است کوج اولی و توجه طرف
خصم جز از این نباید بنابران نیست فرما شده بجناب استعمال مبراند تا انجم سعادت رایت فتح
آیت از مطامع محمد آباد طغوغ فرموده فراول خود را دریافت و از دهان چهل و یک توپ
بشکوش خصم سلام رسانده

مصرع که پنهان نگردد جهان آفتاب فردا از محمد آباد بعد از آزادی نبال
از میمنه و میسره و قدام و خلف بسازا ده محاربه و خیال مقابلت
حرکت فرمود جبرائیل نهاد و بیست و نه روز از این زده معروض داشت که چون

سپاه منصور از آب بحر خسته و مشقت طاری میسر اهل کوفه را انداخته آن
است که شاهزاده نهمین نانی و سیر را کنار فرموده و تعجیل در امر جدال فرمایند چون
مردون صبح بودند و مراوغه قبول یافت و در کنار دریا فرود آمد لشکر گناه ساخت و بجهت حفاظت
لشکر و سپاهانی لشکر که لازم بود و طرفه روز است به تعبیر دیگر حکم آنها امضاء شرف
صدور یافت سردار محمد هریخان که حامل مکتب و کودک مکتب بودند وانی که بان کنار
هیچا گشت و نگرفت که بان علاج و کینه و نکوشی که سخن دیگری اضافه شود نه راه گریز
و بجای سیر ماند و پتجر روز که در لای فرجین و تقارب فتنه منقش می گشت کنارش از
بی غلوه کی شباهی و احوالش از بی آذوقه کی اعرابی رسید چرا این گشت و از رعایا که
خداست جلی او بود وجه اشف اسپان خود ساخت خلاصه هفته کنارش رو سفتی آورده
مرصه فراخ لشکر و میدان وسیع لشکر بر جان لشکر بان بدان کور بخیل و چشم حساس
لشکر می نمود و شاهزاده خدمات پیشه چو ن از هسرات نهضت فرمایند
سپاه را حکم معکم فرمود که اگر اعرابی از سوار و پیاده و پنهانی تا شباهی
خشی و بر کاهی از مال رعایا بجزیر گیرد جان عزیزش خود را در خطر شمارد
و صادق القولی که درین سفر با ظفر ملازم رکاب ظفر می بود او را از حکایت
فرمود که چون در منزل متاول آن راه فرود آمدیم شاهزاده فرخ میر بجهت امتحان اصی
خود را از جان گرفته در گشت و از کسی در آمد و احب اجرا متقول گشت صاحبزاده آمده
گفت ای مراد امان مگر از حکم شاهزاده معذرت نشان می و فرقی ورا از جان شیرین
سیر گشته شاهزاده فرمود که برو ای دهقان رئیس احمقان شاهزاده کبشت و حکمتش چیست
دهقان ساده لوح از پرسشک رفته ای خبر بود نقش سر کرده متوجه زد و کوب شد چند
کافوخ معکم بر احب شاهزاده اداخت شاهزاده مضنون

بیت

چو کردی کافوخ انداز بیکنار سر خود را بستان ای شکستنی

اصی خود را از گشت و از کشیده روانه اردوی کهنایوی شد دهقان ناظور و مراد را در
آغوش دیده عقب او شناخت تا بهار گناه فک اشتباه رسیدند دهقان از ظلم علف چران فریاد
فریاد برداشت اصی از ملازمان رکاب معالی میرش احوالش برداشته فرمود که آنکس
را خواهی شناخت دهقان گفت بلای جزائی فرخ صفا و فرخنده القا از و چشم جهان ندیده
مهرم من کور دهقان را از دست گرفته برون بار گاه در آورد چو ن چشمش بر آفتاب
روی مبارک بر افراز خفاش مانند تیر گشت و دانست که علف چران برای امتحان خود
مسند نشین افتاد است و از خرمندگی نزدیک بود که آب کرد شاهزاده بیکر چشم بشکراه
توفیق الهی سر بسجود نهاده نیاز باطنی و غشوع ظاهری را بدرگاه بی نیاز مستغنی از
انبار پیشکش فرمود و دهقان را در کنار عاطفت کشیده بهد روپیه و پرا نواخته رخصت
فرمود و این تفاوت راه از کجاست تا کجا القرض یوم یکشنبه بتاریخ پنجم شهر
ذی الحجه العرام سنه ۱۲۸۵ یکروز و دو صد و هشتاد و پنج علی الصباح که بمقرب مهر انور

از قلعه پانجا حاجی خاور سعادت طایف از مرد بفرجی (و اگر فغانه می آید فغانه کبک گنجان
عاقبة الملك بین) « در بر شب با سیاه دل سیاه کواکب در غیر منته مغرب غرق غروب شدند
سردار محمد عزیز خان سواران رساله خود را امر فرمود که رفته کشت زاری که زیر
سنگر اردوی اوست خصلت آن را بر آید بر کرده و چون مامورین رفته کشت زار
رسدند سیاه هراتی که بزرگ دار بودند چون بلای ناگهانی بر سر ایشان ریخته از طرفین
دار و گیر شروع کردند سردار محمد عزیز خان سیاه پلکان را بتکک ایشان مرسول داشت
از عیا که منصرف حسب الحکم شمراده خود جرات جلافت گیرین فضا و در اندر تنگین
رستم نشان قرمز خان بهادر دادو کینی بلان و دو افراده توبه بیرون شده کلام بهادری را
در عرصه دلاوری نشرده با خصم دست بگریزان شد.

مثنوی

دگر روز چون شاه گردون مقام	در آسمان برین ادب خو شهر ام
زخون ریای شاه مشرق مجوم	در آسمان دمنار از سیاه مجوم
زد از کین قنات گزیده بر زمین	بغیش در آسمان سیاه و زمین
چه صور قیامت غر و شد نای	بجانب صد گوی لشکر و جنگی
گرد سیاه و زفر ساد کسوس	و هم به پاره شد کینه آبتوس
درین کرد بر شد بیلا دلیر	نمودار شد گنا و بهت و شیر

نصرت شاهزاده با تنگین دلاوران غفر آئین و مبارزان فتنه گزین را مضطرب ساخته فرمود
که حضرت رسالت پناهی علیهم الصلوٰۃ والسلامات کماهی در هیجان کنار زار بردان
کبار فرموده اند (رزاقی تحت طلس ریحی) یعنی روزی من زیر سایه تیرت من است
و این سخن تخریب است بر از تنگین شادانه در کنار زار و اختتام آلات حرب و ادوات
طعن و ضرب در رزم و یکبارگی از سرو جان عزیز بر انبیزد با خصم بتواند در آورده.

بیت

تا تو دل در بند جان داری و جان در بند تن

کسی مراد شویش باقی در کشاکش خویش

پس اگر میخواهید صحت صواب شاد و آفاق منتشر گردد دآواره سعادت شما در همه عالم
سایر و دایر شود باید کسوت مقاتلت دور کرده خود معارضه بر سر نموده و در موقف جنگ
و مقام تنگ دل از جان برداشته و جان شیرین عدم انگاشته نشان خون ریز از قبضه سبزی
نهدید بنابر آن عساکر مرار و سیاه کینه گداور مانند قطب فک دوار پایدار و بیان مرکز
زمین استوار از دود ریزی شاهزاده نفرت رزار بهور افزوده بر شکن عساکر بهار خود را
آرایش دادند و بر تو نشان باد رفتار سوار با ساز و براق حرق در بر خود و روشن چون
کوه آهن را بجانب دشمن نهادند.

مثنوی

بچنید شاهرا ده غرور نشان بقصد مخالف چو بر ز بیان
بزیسر زره خسرو دین پناه زره مانده حیران زرخشاود شاه
بر آراست خود را باهنگام جنگ سپی سرو اوشد فیهال خدنگ
زمشکین پرش چهره افروخته رخس شع بر زانه را سوخته
بسر افروش هجو و خوابان سنگ بابرو اشارت کشتان سوی جنگ
بیالای تو سن شده ماه چهر سپیدی نمایان ز اوج سپهر

و هنگام چاشت فرموده شاهزاده غفور دلاوران جوشن پوش و مبارزان کینه کوش چون
در با جوش و غروش بر آورده بزم انعام اعدا بر داشتند چنانچه سردار شاه یسند خان
و عبدالطاهر خان و حیدر قلیخان جهندی و کبیر و خان اچکرائی و ناظر عبدالقیات خان
رنگار در میانه و سردار فتح محمد خان و میر آخور احمد خان و شیر خان در میانه و شاهزاده
عما یون او در قف قرار گرفتند و حرنیل بهادر را حکم شد که یاد دوزده توپ مقوسیه
پلتن رو بخصم آورد از آنطرف صف و میدان جلالت و شیر بشته شجاعت سردار محمد عزیز خان
حرا تار و برانبار و قراول و اندش را پسال داده چون قطار غران به تهنیت تمام از سنگر
بیرون شده رو بمیدان مبارزت نهاد و بهادران طرفین در دار و کبر افتاده بر سر دودی یک
دیگر زدند از جمله های متواتر دلبران خصم سیاه پلتن شاهزاده عامر شده رو گشتند
از توپها گشتند توپچیان شاهی حسب الحکم حرنیل بها در به توپ زدن شروع نمودند
گلوله ها سان نگرک ابر بهاری با ریدن گرفت.

بیت

پرش در آورد توپ گران قیامت بر آورد از هر کسبانی
بهادران خصم هنگامه رزم را معقل بزم دانسته بر توپخانه حمله آوردند تا که توپها را
از کنار انداخت خاموش ساختند شیر بشته شجاعت حرنیل بهادر دست از آستین جلالت
بر آورده شمشیر خونریز را از میان کشیده در صف اعدا درآمد.

بیت

چو اندر صف فوج دشمن رسید زابر میان برق روشن کشید
به تندی چو شیر ز بیان در رسید نفوج عدو در میان در رسید
حسب الحکم شاهزاده فرخ لقا

بیت

بدنبال شان جمله لشکر رسید شد از جنه شور قیامت رسید
زبند و قها شد دران کمر بلا چنان کمر بازار جشن بلا
که زوگادوم غده فاء قیام زشیور شده نمره واه واه
سیر داشت در دیدنش چهار چشم زره در نما شا به بسیار چشم
به بسیار سر زافت کواها شد از خون زبشی روان کواها

بسا عیش کز تیر ها تیره شد بسا چشم کز چار ها خیره شد
 دران جای بیرجمی و چشم کین سیر را شده چشمها آهستین
 بسرها سرو کنار شمشیر بود شجاعت سیر در میان مینمود
 سوار و پیاده شده مست جنگ شمشیر و تیر و سنان و تفنگ
 بائش زمین بر زمین سو خنند به پیکان فک بر فک دو خنند
 شد اندران دایره سر خرو که از خون خود که ز خون عدو

جمع سپاه از قباب و چنارین رویا عدا آورده شمشیر ها را علم نمودند تخت سردار
 شجاعت شعار تجلید و تار سردار فتح محمد خان که با سپاه فراخ در شب گذشته ام رفته بود
 که برای بند کردن آذوقه و کمک خصم از دریا عبور نمایند و ایشان برای انصراف این امر محتم
 سوار شده مهیا بودند به یکبار دست جرئت از آهستین سمت امراخته از سمت شمالی جلو
 انداز در سنگر خصم ریخت و افق سپاه منصور نیز از چهار طرف متوجه اعدا شده از غرض
 تدبیری آتشبار و غریب غبار های صاعقه کردار که از طرف خصم گلوله ها به بدن
 تکرک ایشان بر سر مبارزان میبارید تزلزل دراز کسان زمین افتاد و از فردولت و شکوه سولت
 عسکر بهرام سلطنت ان زلزله الساعه لشی عظیم در طاق نیلگون گردون پیچیده طسار یق
 سرکشنگی پذیرفت و از شوکت کثرت جمعیت لشکر ضرام مدت اعرصه چنان فراخ
 ان ارضی واسعه تنگی گرفت معافان اگر چه در میدان جنگ ثبات قدم مینمودند و مانند
 مرغ نیم بسمل حرکت المذبح می کردند اما چون یقه باد بودند هر چند پیش می ایستادند
 بهلاک نزدیک تر می شدند و چون تراش خدک و آتش تیز چند آنکه می کشیدند فوت مقاومت
 کمتر میگشت آری قطره داران در بنای قلعه هرمان چه اثر خواهد کرد و تند باد سر سر
 در کوه بدخشان چه نقصان تواند آورد قصه کوتاه دلاوران رزم جوی و مبارزان جنگ
 خوی از چهار طرف در لشکر خصم ریخته سر معنی فوا و اعلی ادبار هم نفو را مصدوقه حال
 اعدا گشته رو بفرار نهادند

بیت

اگر چه بود سپاه عدو بقوت عدا د نسیم را بست شاعر را بود چون سر سر
 و نسیم فتح و ظفر بر زلف پر چشم رایان شاهزاده بلند اختر بحکم انا و نهالیک فتاح
 میبنا و زبده را بابت نجوحت سادات خصم مشکوب و مشکوس گردید و پشت از معرکه گردا نیده
 رو بهر بیت نهادند و فوجی از بی هزیمتیان رفته اموال و غنائیم بسیار گرفته اند

نظم

چو آن بدسکالان هر بیت شدند سپاه بی نیاز از غنیعت شدند
 و خلایق کثیر به عاوت تقدیر دستگیر شد از آن جمله سردار محمد عزیز خان نا در ثانی
 و سردار محمد عمر خان و سردار بهرام خان سرکردگان فوج نجوحت موج بودند

بیت

غزالی که جوید نبرد بانگ شود خاک از خون اولاد رنگ
 برخی بدون حرکت دست و پا از راه آب هیرمند بدشت عدم رفتند

بیت

کسی که سر خط حکم شهر بار کشید به تیغ حادثه از پا افتاد و در آن

و شهراده عالی کهر دین پرورد را آن روز آنچنان فتحی دیدی نمود که از خواست
ماضی و سلاطین گذشته هیچکس را میسر نبود دایلی روشن تر ازین بر غایت دولت شهر
باری چه تواند بود که دشمن اینچنین قوی صامت عبت در مقابل آید و فتح و ظفر فرین
موکتب باغ و تمکین شود و سعادت و اقبال هوشین حضرت سبکتگر آئین آورد و بعد از آنکه
رایت ظفر آیت دواج قتلک الخطر و بروج دویگر بر آید و بعد از آنکه طریقه قرار پیش
گرفته ازین در آمدند شاهزاده بلند اقبال مظفر و منصور بر عتق مرضیه حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام و در آن مقام ازول احلال فرموده فتح نامه را با سردار محمد خان و محمد خان
و بهرام خان نعمة بارگاه اعلی فرمود فردای آن سرداران قوی الاشتهار سردار فتح محمد خان
و سردار شیرعلیقان و سردار عبدالله خان را با سه هزار سوار مقرر فرموده که از دریای
هیرمند عبور نمایند و بزرگ نزویه خصم در هر جا که پیش آیند دست جریثان آستین جلالت
برافرازند سردار محمد خان برادر سلطان احمد خان سابق والی هرات که معتمد سوار
و دوشرب قوی از قندهار یکمک سردار محمد عزیز خان روانه گرشت بود در منزل اشکنک خود
خبر جریثان از هیرمند محمد خان شنیده سرعت گریز را از بازاء سر سر بوم گسزفته
تا قندهار عقب خودند بدینکه آتش را در پنهان ثابت سردار محمد سرور خان زده تا آرام
ساخت و در حین که خبر فدا محمد عزیز خان آتش را دومی شد از کوه بنگار در شهر آمده
اشکنک فرار دو بود از شهر بیرون شده اردو میر حیدر احمدی را بر جای نیافت هم از آنجا
مراجعه و پیرایشان افغان و خیران رو بکابل نهاد .

بیت

شیری که خورد سبلی سرینجه هیزر بار دی که سر از نیگیر در ایش
بازی که صبا از کف شاهین برون کند زان پس بعدگاه شمارو کبود ترش

و در چنانکه سردار فتح محمد خان و سردار شیرعلیقان و غیره از دریای هیرمند غایب
بودند خبر هرات سردار محمد سرور خان با پسران و سربده شادبانه توانستند و سردار محمد خان
و له سردار فتح محمد خان که در قندهار بودند به قندهار و دروب گوشه چون سردار محمد سرور خان
از قندهار بر نور حضرت اعلی صاحب دودی آتش سره بیکگشت سردار محمد خان نو پهای
شادبانه سردار و در حین پدر بیانداری قلم و زین و تازیانه هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۵
مذکور سردار فتح محمد خان وارد قندهار شده سکه و خطبه را با لایب شهر بار عبور منصور
مربین ساخت و شاهزاده بلند اقبال با آهنگی تمام عداکر منصور را از دریا عبور فرموده
تاریخ دوم محرم الحرام سنه ۱۲۸۵ یک هزار دویست و هشتاد و پنج ار که قندهار را بتور طاعت
میسارک منصور آتش مود و ارازمه عدل و امن و امان بچارطاق زمان رسانده
ستصد گن را از در بیابان سمرقان در کتب احسان و بر امتنان آرامش فرمود و علامات
طام و ستم از قریب و جریب را بر تداخت اهل شهر از شریف آوری آن در درج سلطنت
نهایت احتیاج نموده بازانها را آئین استیلا در عیای قندهار بعیات او و روح تازه قایل

گردید حق حل دعای حسب این غیر آن عالی کمر فرخنده اخترا یوایب رحمت را بر روی
عالمیان کشاده خفته اندهار را در سر سبزی و شادابی و شک و زوئه ارم فرمود و اکابر و اعظم
باسوایه و استیفاء جمعیت تمام آمده مراجع پیشکش و تبار و غریب و نهیت بجای
آوردند و حسب احوال عزم سرای ایتدول شده.

مثنوی

بعد از آن که باز آن خدو صاحب قرآن آمد ظم از پیش و فتح از پس سعادتمندان آمد
زهی خان فریدون فر که افاب هما یونش شهتاه فک قدرد ملائک یا سبان آمد
سران ملک را انداخت از تابغ شهر او چها از دست اویر کردن کردن کشان آمد
و بعد از آنکه خدوایب فریدون خلافت مسیور سرانده ایتدول را در ج فر بود

قطعه

دشمن اما نه در همه عالم ترا کنی گر زانکه هست بر تو مطیع و مسخر است
از پادشاه آنکه ز حکم تو سر کشد او خوار بر سر جت و ترا تاج بر سر است

گل سی و چهارم

در ذکر بهشت حضرت سلیمان و مرثیت از دار السلطنت هرات بصوب دارالقرار

فقد هار صا بها الله عن الاوقات

راویان خجسته خبر و معجزان صدق سر تقریر این ماجرای فرحت قشما چنین فرموده اند
که چون قشنامه قندهار بمزغن و افغان یا به جریر امارت و افغان سبانه تفت سلطنت رسید
سجدهات شکر نعمه الهی که علی التواتر و توالی شامل حال غیرت مالم حضرت ظل صبهالی است
بموجب کرمه و لکن شکر تم لاریدنکم بعد آورده ابواب خراین و دهان را برارباب استعطاق
مفتوح داشت و تبر این فتح نامی را که طرار فتوحات مملکت و زیور عروس دولت بود از
نتایج لطف یزدانی و مواهب عطیات لاریبی داشت و مقر بان در که فک اشتیاء را با عطا
نقد و جنس و مواجید مزید مرا تبه مستطهر ساخته فرمان قضا حریان با تمامه مقروضوب با ثواب
دارالقرار قندهار و بورش مسقر الخلاف صانها الله عن الاوقات اصدار یافت در انقضای عرصه
قابل بقوای والله بهی الی سواء السبیل بتاریخ اوایل صفر که ورد زبان ملاه اعلی بود
الهام اخیتم له بالعبیر والظهور از دار السلطنت هرات و ابیات حضرت آیات در اعتبار آورده
خلف الصدق و یوراع از جمله شاهزاده رحیم سردار محمد ابراهیم خان را ایب مناب خود در
حکومت هرات فرمود و لالی تصاریح و در مواظط عدالت کثیری و رعیت پروری گوش حق
نبوش او را عطا ساخته و داغ فرمود و چون ماهیچه غلام ظفر اعلام از ناحیه مطمع فراء طامع
گشت سردار میرا فضل خان او را از استیقل و ضیافت بها آورده تقبیل انامن قش امائل بهره
و افرام و تخت و حصرت اعلی که اطل خلایل او محدود باد و ابرجوان حق خدمت ار تبه شمع قدین
امداد طینت بری الذمت فرموده با تفاق اخوان کرام و سر داران ذوی الاحشام سردار
محمد اسلام خان و اران خان او تاریخ شهر... مکه کور شریف فرمای قندهار شده بر کنار
جوی ده خواجه بیرون دروازه کامل سرادقت حلال بر پا داشت و از اطرافه و جوانم دستوالی
و متعاقب سرداران جهان و گردن کشان زمان و امرای شجاعت پیشه و خوالین شکفایت اندیشه

روی امین بدرگاههایون و سده میون نهادند و عادت پای یوس خدام فلك احتشام مشرف شده
 ابواب سعادت بر وجوه دولت خودها کشادند و سعادت عظام و علماء قہام و اکابر کرام کہ
 ہر یکی شاخی از دوحۃ نبوت و سروری از چین فضیلت و اختاری از برج سعادت بودند شرایط
 نیاز و نیاز رویشکش بجا آورده بشرف اعزاز سرفراز و ممتاز شدند و چون سنت حدیۃ و عادت
 مرضیہ شہر یار پذیرندار بران رفته کہ عموارہ مدد و اعانت از باطن زرگان دین و اکابر اعلیٰ یقین
 طالبیدہ دست ارادت در ذیل مقربان یار گاہ حضرت عزت جل شامہ میدارد و استمداد و استظہار از باطن
 فیض موطن ایشان بصدق عقیدت و خلوص نیت در یوزہ مینماید .

بیت

گر آن ملک ہنسی نیرخو افسی گما یان را تو با شع کین نشا مسی
 در ایام توفیق ادراک زیارت مرقدہ بنور مشہد معطر قدم از باب یقین و عرفان وزیدہ اصحاب
 معرفت و ایقان حضرت ملا عبدالحکیم اخند قدس سرہ و سایر اولاد اعجاز او و حصول صحبت
 کشف اسرار الہی مہبط فیوضات نامتناہی لاریبی پیر طریقت ہادی سبل حقیقت سالک ممالک
 صراط المستقیم احمد مختار میان نور محمد صاحبزادہ پیر برخانہ راسب حصول مقاصد دنیوی
 و واسطۃ ایقانی مازید بنی شناختہ بہ آن قصد عثمان توجہ بصوب ذاکر مرقاقت و ہر سنت زیارت آن
 بزرگان را وجہ ہمت عالی نہمت ساخت و از صدق ارادت و صفای عقیدت مراسم زیارت بہ تقدیم
 رسانیدہ زر کثیر را از وجہی کہ تصدیق را شاید بر از باب استحقاق مجاورین مزار فیض
 آثار مصرف فرمود و نماز شام از آنجا معاودت فرمودہ یاردوی کبھان یوی خرا میدہ
 بر مسند دولت آرام فرمود و بدین ایام بر زیارت زیدۃ الاولین عمدۃ المعراج دین ہادی
 طریق مستقیم شریعت ما فی رسوم بدعت میان محمد رسول اسحق زانی المشہور بین الجمهور
 بصوفی رسیدہ استمداد از باطن او دریافت .

بیت

کسی کہ ستاعت بدویش برد اگر پرفریدون زد از پیش برد
 و ہر یکی از سعادت و علما و فقرا فراخور مراتب وظائف مقرر فرمودہ علی الخصوص
 جناب المعنی العسیر آخر زمان مقتدای خواص و عوام مناب فاضی غلام محمد صاحب انوار اللہ برخانہ
 را بنقود و اجناس و اقربا و اخلاص لا جرم حق سبحانہ و تعالیٰ شمسہ دولت روز افروز اورا مانند آفتاب
 باوج ظہور رساندہ و اسم شریفش را در نیکوئی بر مہار روزگارہ قرین بخلہ و دوام گردانید .

بیت

در غیر کوش زانکہ در اوراق روزگار باقی بسند کرخیر بود نام آدمی
 معرر مائر شہر یاری از قواعد حکماء یونان و فیلسوفان گذشتگان نقشہ کہ مشتمل بر توبہ فتح
 و مؤدہ نصرت و بشارت مغلوبیت و خذلان اعدای دولت بود استنباط نمودہ خواست تا از نظر کبھان
 اثر قایو چیان بار گاہ خداوندی گذرانند نظریہ مردہ شیخ مصلح الدین سعدی علیہ الرحمہ .

بیت

بر درخانہ امیر و وزیر بی وسیت مسگرد پیر امن
 نمودہ از مضمون در رمتھون کریمہ (ان جاهدوا فیتا لھد یھم سہلنا) کہ مصداق احوال

بتدکمان افند سی است غافل ماند بی حمیتی را و حیل ساخت و نکته را سپرد او ندود تا از نظر
 اشرف گذراند موعی الیه نقشه را در طاق حبان گذاشته اشتغال خاطر مبارک بامورات
 امارت دشت رد بر صیقه قبول مسئول نمود و بنده و عالمی را از استیلا یاقه سریر امارت
 معروم ساخت چون از غرابت خالی نبود ثبت کتاب شد صورت نقشه این است :

۱۱	طالب غالب	۱ یا ۲	۱ یا ۳	۱ یا ۴	۱ یا ۵	۱ یا ۶	۱ یا ۷	۱ یا ۸	۱ یا ۹
۶ یا ۶	مطلوب غالب	۲ یا ۲	۲ یا ۳	۲ یا ۴	۲ یا ۵	۲ یا ۶	۲ یا ۷	۲ یا ۸	۲ یا ۹
۷ یا ۷	طالب غالب	۳ یا ۳	۳ یا ۴	۳ یا ۵	۳ یا ۶	۳ یا ۷	۳ یا ۸	۳ یا ۹	۳ یا ۹
۸ یا ۸	مطلوب غالب	۴ یا ۴	۴ یا ۶	۴ یا ۵	۴ یا ۶	۴ یا ۷	۴ یا ۸	۴ یا ۹	۴ یا ۹
۹ یا ۹	طالب غالب	۵ یا ۸	۵ یا ۹	۵ یا ۶	۵ یا ۷	۵ یا ۸	۵ یا ۹	۵ یا ۹	۵ یا ۹
۱۰ یا ۱۰	طالب غالب	۶ یا ۶	۶ یا ۷	۶ یا ۸	۶ یا ۹	۶ یا ۱۰	۶ یا ۱۱	۶ یا ۱۲	۶ یا ۱۳
۱۱ یا ۱۱	طالب غالب	۷ یا ۷	۷ یا ۸	۷ یا ۹	۷ یا ۱۰	۷ یا ۱۱	۷ یا ۱۲	۷ یا ۱۳	۷ یا ۱۴
۱۲ یا ۱۲	طالب غالب	۸ یا ۸	۸ یا ۹	۸ یا ۱۰	۸ یا ۱۱	۸ یا ۱۲	۸ یا ۱۳	۸ یا ۱۴	۸ یا ۱۵
۱۳ یا ۱۳	طالب غالب	۹ یا ۹	۹ یا ۱۰	۹ یا ۱۱	۹ یا ۱۲	۹ یا ۱۳	۹ یا ۱۴	۹ یا ۱۵	۹ یا ۱۶
۱۴ یا ۱۴	طالب غالب	۱۰ یا ۱۰	۱۰ یا ۱۱	۱۰ یا ۱۲	۱۰ یا ۱۳	۱۰ یا ۱۴	۱۰ یا ۱۵	۱۰ یا ۱۶	۱۰ یا ۱۷
۱۵ یا ۱۵	طالب غالب	۱۱ یا ۱۱	۱۱ یا ۱۲	۱۱ یا ۱۳	۱۱ یا ۱۴	۱۱ یا ۱۵	۱۱ یا ۱۶	۱۱ یا ۱۷	۱۱ یا ۱۸
۱۶ یا ۱۶	طالب غالب	۱۲ یا ۱۲	۱۲ یا ۱۳	۱۲ یا ۱۴	۱۲ یا ۱۵	۱۲ یا ۱۶	۱۲ یا ۱۷	۱۲ یا ۱۸	۱۲ یا ۱۹
۱۷ یا ۱۷	طالب غالب	۱۳ یا ۱۳	۱۳ یا ۱۴	۱۳ یا ۱۵	۱۳ یا ۱۶	۱۳ یا ۱۷	۱۳ یا ۱۸	۱۳ یا ۱۹	۱۳ یا ۲۰
۱۸ یا ۱۸	طالب غالب	۱۴ یا ۱۴	۱۴ یا ۱۵	۱۴ یا ۱۶	۱۴ یا ۱۷	۱۴ یا ۱۸	۱۴ یا ۱۹	۱۴ یا ۲۰	۱۴ یا ۲۱
۱۹ یا ۱۹	طالب غالب	۱۵ یا ۱۵	۱۵ یا ۱۶	۱۵ یا ۱۷	۱۵ یا ۱۸	۱۵ یا ۱۹	۱۵ یا ۲۰	۱۵ یا ۲۱	۱۵ یا ۲۲
۲۰ یا ۲۰	طالب غالب	۱۶ یا ۱۶	۱۶ یا ۱۷	۱۶ یا ۱۸	۱۶ یا ۱۹	۱۶ یا ۲۰	۱۶ یا ۲۱	۱۶ یا ۲۲	۱۶ یا ۲۳
۲۱ یا ۲۱	طالب غالب	۱۷ یا ۱۷	۱۷ یا ۱۸	۱۷ یا ۱۹	۱۷ یا ۲۰	۱۷ یا ۲۱	۱۷ یا ۲۲	۱۷ یا ۲۳	۱۷ یا ۲۴
۲۲ یا ۲۲	طالب غالب	۱۸ یا ۱۸	۱۸ یا ۱۹	۱۸ یا ۲۰	۱۸ یا ۲۱	۱۸ یا ۲۲	۱۸ یا ۲۳	۱۸ یا ۲۴	۱۸ یا ۲۵
۲۳ یا ۲۳	طالب غالب	۱۹ یا ۱۹	۱۹ یا ۲۰	۱۹ یا ۲۱	۱۹ یا ۲۲	۱۹ یا ۲۳	۱۹ یا ۲۴	۱۹ یا ۲۵	۱۹ یا ۲۶
۲۴ یا ۲۴	طالب غالب	۲۰ یا ۲۰	۲۰ یا ۲۱	۲۰ یا ۲۲	۲۰ یا ۲۳	۲۰ یا ۲۴	۲۰ یا ۲۵	۲۰ یا ۲۶	۲۰ یا ۲۷
۲۵ یا ۲۵	طالب غالب	۲۱ یا ۲۱	۲۱ یا ۲۲	۲۱ یا ۲۳	۲۱ یا ۲۴	۲۱ یا ۲۵	۲۱ یا ۲۶	۲۱ یا ۲۷	۲۱ یا ۲۸
۲۶ یا ۲۶	طالب غالب	۲۲ یا ۲۲	۲۲ یا ۲۳	۲۲ یا ۲۴	۲۲ یا ۲۵	۲۲ یا ۲۶	۲۲ یا ۲۷	۲۲ یا ۲۸	۲۲ یا ۲۹
۲۷ یا ۲۷	طالب غالب	۲۳ یا ۲۳	۲۳ یا ۲۴	۲۳ یا ۲۵	۲۳ یا ۲۶	۲۳ یا ۲۷	۲۳ یا ۲۸	۲۳ یا ۲۹	۲۳ یا ۳۰
۲۸ یا ۲۸	طالب غالب	۲۴ یا ۲۴	۲۴ یا ۲۵	۲۴ یا ۲۶	۲۴ یا ۲۷	۲۴ یا ۲۸	۲۴ یا ۲۹	۲۴ یا ۳۰	۲۴ یا ۳۱
۲۹ یا ۲۹	طالب غالب	۲۵ یا ۲۵	۲۵ یا ۲۶	۲۵ یا ۲۷	۲۵ یا ۲۸	۲۵ یا ۲۹	۲۵ یا ۳۰	۲۵ یا ۳۱	۲۵ یا ۳۲
۳۰ یا ۳۰	طالب غالب	۲۶ یا ۲۶	۲۶ یا ۲۷	۲۶ یا ۲۸	۲۶ یا ۲۹	۲۶ یا ۳۰	۲۶ یا ۳۱	۲۶ یا ۳۲	۲۶ یا ۳۳
۳۱ یا ۳۱	طالب غالب	۲۷ یا ۲۷	۲۷ یا ۲۸	۲۷ یا ۲۹	۲۷ یا ۳۰	۲۷ یا ۳۱	۲۷ یا ۳۲	۲۷ یا ۳۳	۲۷ یا ۳۴
۳۲ یا ۳۲	طالب غالب	۲۸ یا ۲۸	۲۸ یا ۲۹	۲۸ یا ۳۰	۲۸ یا ۳۱	۲۸ یا ۳۲	۲۸ یا ۳۳	۲۸ یا ۳۴	۲۸ یا ۳۵
۳۳ یا ۳۳	طالب غالب	۲۹ یا ۲۹	۲۹ یا ۳۰	۲۹ یا ۳۱	۲۹ یا ۳۲	۲۹ یا ۳۳	۲۹ یا ۳۴	۲۹ یا ۳۵	۲۹ یا ۳۶
۳۴ یا ۳۴	طالب غالب	۳۰ یا ۳۰	۳۰ یا ۳۱	۳۰ یا ۳۲	۳۰ یا ۳۳	۳۰ یا ۳۴	۳۰ یا ۳۵	۳۰ یا ۳۶	۳۰ یا ۳۷
۳۵ یا ۳۵	طالب غالب	۳۱ یا ۳۱	۳۱ یا ۳۲	۳۱ یا ۳۳	۳۱ یا ۳۴	۳۱ یا ۳۵	۳۱ یا ۳۶	۳۱ یا ۳۷	۳۱ یا ۳۸
۳۶ یا ۳۶	طالب غالب	۳۲ یا ۳۲	۳۲ یا ۳۳	۳۲ یا ۳۴	۳۲ یا ۳۵	۳۲ یا ۳۶	۳۲ یا ۳۷	۳۲ یا ۳۸	۳۲ یا ۳۹
۳۷ یا ۳۷	طالب غالب	۳۳ یا ۳۳	۳۳ یا ۳۴	۳۳ یا ۳۵	۳۳ یا ۳۶	۳۳ یا ۳۷	۳۳ یا ۳۸	۳۳ یا ۳۹	۳۳ یا ۴۰
۳۸ یا ۳۸	طالب غالب	۳۴ یا ۳۴	۳۴ یا ۳۵	۳۴ یا ۳۶	۳۴ یا ۳۷	۳۴ یا ۳۸	۳۴ یا ۳۹	۳۴ یا ۴۰	۳۴ یا ۴۱
۳۹ یا ۳۹	طالب غالب	۳۵ یا ۳۵	۳۵ یا ۳۶	۳۵ یا ۳۷	۳۵ یا ۳۸	۳۵ یا ۳۹	۳۵ یا ۴۰	۳۵ یا ۴۱	۳۵ یا ۴۲
۴۰ یا ۴۰	طالب غالب	۳۶ یا ۳۶	۳۶ یا ۳۷	۳۶ یا ۳۸	۳۶ یا ۳۹	۳۶ یا ۴۰	۳۶ یا ۴۱	۳۶ یا ۴۲	۳۶ یا ۴۳
۴۱ یا ۴۱	طالب غالب	۳۷ یا ۳۷	۳۷ یا ۳۸	۳۷ یا ۳۹	۳۷ یا ۴۰	۳۷ یا ۴۱	۳۷ یا ۴۲	۳۷ یا ۴۳	۳۷ یا ۴۴
۴۲ یا ۴۲	طالب غالب	۳۸ یا ۳۸	۳۸ یا ۳۹	۳۸ یا ۴۰	۳۸ یا ۴۱	۳۸ یا ۴۲	۳۸ یا ۴۳	۳۸ یا ۴۴	۳۸ یا ۴۵
۴۳ یا ۴۳	طالب غالب	۳۹ یا ۳۹	۳۹ یا ۴۰	۳۹ یا ۴۱	۳۹ یا ۴۲	۳۹ یا ۴۳	۳۹ یا ۴۴	۳۹ یا ۴۵	۳۹ یا ۴۶
۴۴ یا ۴۴	طالب غالب	۴۰ یا ۴۰	۴۰ یا ۴۱	۴۰ یا ۴۲	۴۰ یا ۴۳	۴۰ یا ۴۴	۴۰ یا ۴۵	۴۰ یا ۴۶	۴۰ یا ۴۷
۴۵ یا ۴۵	طالب غالب	۴۱ یا ۴۱	۴۱ یا ۴۲	۴۱ یا ۴۳	۴۱ یا ۴۴	۴۱ یا ۴۵	۴۱ یا ۴۶	۴۱ یا ۴۷	۴۱ یا ۴۸
۴۶ یا ۴۶	طالب غالب	۴۲ یا ۴۲	۴۲ یا ۴۳	۴۲ یا ۴۴	۴۲ یا ۴۵	۴۲ یا ۴۶	۴۲ یا ۴۷	۴۲ یا ۴۸	۴۲ یا ۴۹
۴۷ یا ۴۷	طالب غالب	۴۳ یا ۴۳	۴۳ یا ۴۴	۴۳ یا ۴۵	۴۳ یا ۴۶	۴۳ یا ۴۷	۴۳ یا ۴۸	۴۳ یا ۴۹	۴۳ یا ۵۰
۴۸ یا ۴۸	طالب غالب	۴۴ یا ۴۴	۴۴ یا ۴۵	۴۴ یا ۴۶	۴۴ یا ۴۷	۴۴ یا ۴۸	۴۴ یا ۴۹	۴۴ یا ۵۰	۴۴ یا ۵۱
۴۹ یا ۴۹	طالب غالب	۴۵ یا ۴۵	۴۵ یا ۴۶	۴۵ یا ۴۷	۴۵ یا ۴۸	۴۵ یا ۴۹	۴۵ یا ۵۰	۴۵ یا ۵۱	۴۵ یا ۵۲
۵۰ یا ۵۰	طالب غالب	۴۶ یا ۴۶	۴۶ یا ۴۷	۴۶ یا ۴۸	۴۶ یا ۴۹	۴۶ یا ۵۰	۴۶ یا ۵۱	۴۶ یا ۵۲	۴۶ یا ۵۳
۵۱ یا ۵۱	طالب غالب	۴۷ یا ۴۷	۴۷ یا ۴۸	۴۷ یا ۴۹	۴۷ یا ۵۰	۴۷ یا ۵۱	۴۷ یا ۵۲	۴۷ یا ۵۳	۴۷ یا ۵۴
۵۲ یا ۵۲	طالب غالب	۴۸ یا ۴۸	۴۸ یا ۴۹	۴۸ یا ۵۰	۴۸ یا ۵۱	۴۸ یا ۵۲	۴۸ یا ۵۳	۴۸ یا ۵۴	۴۸ یا ۵۵
۵۳ یا ۵۳	طالب غالب	۴۹ یا ۴۹	۴۹ یا ۵۰	۴۹ یا ۵۱	۴۹ یا ۵۲	۴۹ یا ۵۳	۴۹ یا ۵۴	۴۹ یا ۵۵	۴۹ یا ۵۶
۵۴ یا ۵۴	طالب غالب	۵۰ یا ۵۰	۵۰ یا ۵۱	۵۰ یا ۵۲	۵۰ یا ۵۳	۵۰ یا ۵۴	۵۰ یا ۵۵	۵۰ یا ۵۶	۵۰ یا ۵۷
۵۵ یا ۵۵	طالب غالب	۵۱ یا ۵۱	۵۱ یا ۵۲	۵۱ یا ۵۳	۵۱ یا ۵۴	۵۱ یا ۵۵	۵۱ یا ۵۶	۵۱ یا ۵۷	۵۱ یا ۵۸
۵۶ یا ۵۶	طالب غالب	۵۲ یا ۵۲	۵۲ یا ۵۳	۵۲ یا ۵۴	۵۲ یا ۵۵	۵۲ یا ۵۶	۵۲ یا ۵۷	۵۲ یا ۵۸	۵۲ یا ۵۹
۵۷ یا ۵۷	طالب غالب	۵۳ یا ۵۳	۵۳ یا ۵۴	۵۳ یا ۵۵	۵۳ یا ۵۶	۵۳ یا ۵۷	۵۳ یا ۵۸	۵۳ یا ۵۹	۵۳ یا ۶۰
۵۸ یا ۵۸	طالب غالب	۵۴ یا ۵۴	۵۴ یا ۵۵	۵۴ یا ۵۶	۵۴ یا ۵۷	۵۴ یا ۵۸	۵۴ یا ۵۹	۵۴ یا ۶۰	۵۴ یا ۶۱
۵۹ یا ۵۹	طالب غالب	۵۵ یا ۵۵	۵۵ یا ۵۶	۵۵ یا ۵۷	۵۵ یا ۵۸	۵۵ یا ۵۹	۵۵ یا ۶۰	۵۵ یا ۶۱	۵۵ یا ۶۲
۶۰ یا ۶۰	طالب غالب	۵۶ یا ۵۶	۵۶ یا ۵۷	۵۶ یا ۵۸	۵۶ یا ۵۹	۵۶ یا ۶۰	۵۶ یا ۶۱	۵۶ یا ۶۲	۵۶ یا ۶۳
۶۱ یا ۶۱	طالب غالب	۵۷ یا ۵۷	۵۷ یا ۵۸	۵۷ یا ۵۹	۵۷ یا ۶۰	۵۷ یا ۶۱	۵۷ یا ۶۲	۵۷ یا ۶۳	۵۷ یا ۶۴
۶۲ یا ۶۲	طالب غالب	۵۸ یا ۵۸	۵۸ یا ۵۹	۵۸ یا ۶۰	۵۸ یا ۶۱	۵۸ یا ۶۲	۵۸ یا ۶۳	۵۸ یا ۶۴	۵۸ یا ۶۵
۶۳ یا ۶۳	طالب غالب	۵۹ یا ۵۹	۵۹ یا ۶۰	۵۹ یا ۶۱	۵۹ یا ۶۲	۵۹ یا ۶۳	۵۹ یا ۶۴	۵۹ یا ۶۵	۵۹ یا ۶۶
۶۴ یا ۶۴	طالب غالب	۶۰ یا ۶۰	۶۰ یا ۶۱	۶۰ یا ۶۲	۶۰ یا ۶۳	۶۰ یا ۶۴	۶۰ یا ۶۵	۶۰ یا ۶۶	۶۰ یا ۶۷
۶۵ یا ۶۵	طالب غالب	۶۱ یا ۶۱	۶۱ یا ۶۲	۶۱ یا ۶۳	۶۱ یا ۶۴	۶۱ یا ۶۵	۶۱ یا ۶۶	۶۱ یا ۶۷	۶۱ یا ۶۸
۶۶ یا ۶۶	طالب غالب	۶۲ یا ۶۲	۶۲ یا ۶۳	۶۲ یا ۶۴	۶۲ یا ۶۵	۶۲ یا ۶۶	۶۲ یا ۶۷	۶۲ یا ۶۸	۶۲ یا ۶۹
۶۷ یا ۶۷	طالب غالب	۶۳ یا ۶۳	۶۳ یا ۶۴	۶۳ یا ۶۵	۶۳ یا ۶۶	۶۳ یا ۶۷	۶۳ یا ۶۸	۶۳ یا ۶۹	۶۳ یا ۷۰
۶۸ یا ۶۸	طالب غالب	۶۴ یا ۶۴	۶۴ یا ۶۵	۶۴ یا ۶۶	۶۴ یا ۶۷	۶۴ یا ۶۸	۶۴ یا ۶۹	۶۴ یا ۷۰	۶۴ یا ۷۱
۶۹ یا ۶۹	طالب غالب	۶۵ یا ۶۵	۶۵ یا ۶۶	۶۵ یا ۶۷	۶۵ یا ۶۸	۶۵ یا ۶۹	۶۵ یا ۷۰	۶۵ یا ۷۱	۶۵ یا ۷۲
۷۰ یا ۷۰	طالب غالب	۶۶ یا ۶۶	۶۶ یا ۶۷	۶۶ یا ۶۸	۶۶ یا ۶۹	۶۶ یا ۷۰	۶۶ یا ۷۱	۶۶ یا ۷۲	۶۶ یا ۷۳
۷۱ یا ۷۱	طالب غالب	۶۷ یا ۶۷	۶۷ یا ۶۸	۶۷ یا ۶۹	۶۷ یا ۷۰	۶۷ یا ۷۱	۶۷ یا ۷۲	۶۷ یا ۷۳	۶۷ یا ۷۴
۷۲ یا ۷۲	طالب غالب	۶۸ یا ۶۸	۶۸ یا ۶۹	۶۸ یا ۷۰	۶۸ یا ۷۱	۶۸ یا ۷۲	۶۸ یا ۷۳	۶۸ یا ۷۴	۶۸ یا ۷۵
۷۳ یا ۷۳	طالب غالب	۶۹ یا ۶۹	۶۹ یا ۷۰	۶۹ یا ۷۱	۶۹ یا ۷۲	۶۹ یا ۷۳	۶۹ یا ۷۴	۶۹ یا ۷۵	۶۹ یا ۷۶
۷۴ یا ۷۴	طالب غالب	۷۰ یا ۷۰	۷۰ یا ۷۱	۷۰ یا ۷۲	۷۰ یا ۷۳	۷۰ یا ۷۴	۷۰ یا ۷۵	۷۰ یا ۷۶	۷۰ یا ۷۷
۷۵ یا ۷۵	طالب غالب	۷۱ یا ۷۱	۷۱ یا ۷۲	۷۱ یا ۷۳	۷۱ یا ۷۴	۷۱ یا ۷۵	۷۱ یا ۷۶	۷۱ یا ۷۷	۷۱ یا ۷۸
۷۶ یا ۷۶	طالب غالب	۷۲ یا ۷۲	۷۲ یا ۷۳	۷۲ یا ۷۴	۷۲ یا ۷۵	۷۲ یا ۷۶	۷۲ یا ۷۷	۷۲ یا ۷۸	۷۲ یا ۷۹
۷۷ یا ۷۷	طالب غالب	۷۳ یا ۷۳	۷۳ یا ۷۴	۷۳ یا ۷۵	۷۳ یا ۷۶	۷۳ یا ۷۷	۷۳ یا ۷۸	۷۳ یا ۷۹	۷۳ یا ۸۰
۷۸ یا ۷۸	طالب غالب	۷۴ یا ۷۴	۷۴ یا ۷۵	۷۴ یا ۷۶	۷۴ یا ۷۷	۷۴ یا ۷۸	۷۴ یا ۷۹	۷۴ یا ۸۰	۷۴ یا ۸۱
۷۹ یا ۷۹	طالب غالب	۷۵ یا ۷۵	۷۵ یا ۷۶	۷۵ یا ۷۷	۷۵ یا ۷۸	۷۵ یا ۷۹	۷۵ یا ۸۰	۷۵ یا ۸۱	۷۵ یا ۸۲
۸۰ یا ۸۰	طالب غالب	۷۶ یا ۷۶	۷۶ یا ۷۷	۷۶ یا ۷۸	۷۶ یا ۷۹	۷۶ یا ۸۰	۷۶ یا ۸۱	۷۶ یا ۸۲	۷۶ یا ۸۳
۸۱ یا ۸۱	طالب غالب	۷۷ یا ۷۷	۷۷ یا ۷۸	۷۷ یا ۷۹	۷۷ یا ۸۰	۷۷ یا ۸۱	۷۷ یا ۸۲	۷۷ یا ۸۳	۷۷ یا ۸۴
۸۲ یا ۸۲	طالب غالب	۷۸ یا ۷۸	۷۸ یا ۷۹	۷۸ یا ۸۰	۷۸ یا ۸۱	۷۸ یا ۸۲	۷۸ یا ۸۳	۷۸ یا ۸۴	۷۸ یا ۸۵
۸۳ یا ۸۳	طالب غالب	۷۹ یا ۷۹	۷۹ یا ۸۰	۷۹ یا ۸۱	۷۹ یا ۸۲	۷۹ یا ۸۳	۷۹ یا ۸۴	۷۹ یا ۸۵	۷۹ یا ۸۶
۸۴ یا ۸۴	طالب غالب	۸۰ یا ۸۰	۸۰ یا ۸۱	۸۰ یا ۸۲	۸۰ یا ۸۳	۸۰ یا ۸۴	۸۰ یا ۸۵	۸۰ یا ۸۶	۸۰ یا ۸۷
۸۵ یا ۸۵	طالب غالب	۸۱ یا ۸۱	۸۱ یا ۸۲	۸۱ یا ۸۳	۸۱ یا ۸۴	۸۱ یا ۸۵	۸۱ یا ۸۶	۸۱ یا ۸۷	۸۱ یا ۸۸
۸۶ یا ۸۶	طالب غالب	۸۲ یا ۸۲	۸۲ یا ۸۳	۸۲ یا ۸۴	۸۲ یا ۸۵	۸۲ یا ۸۶	۸۲ یا ۸۷	۸۲ یا ۸۸	۸

و بعد از این ایام فوج حاکمان قلندری در بارگاه داشتند که درش چون ابواب رحمت ایزدی
جاست عظمت فوجی از حاکمان ایستادگی (کشتی) بر روی حواس و هوا و دوازده مقام است
در آمده به اشارت فتح زبان حق در میان از کشتی شهریار بر نوازل یا عظام و جگر را
نواخته هوا را نوازش داشت خورشید فرمود روزی طریقی غایب شده بود کسی که رفته و چینی
انگیزی پیشکش ساخت چون در سر دست آمد چون سوراخی بود حضرت اعلی از وی پرسید که
سر در ساختن این قبیل چیست طریقی عرض نمود که طفل طفیل پادشاه مدد داد حکمت دران
این است که چون برای شام شکار در جنگل رود چنانکه شکاری برای شکار شام از سالک
جدا گردود درین سوراخ دیده آوای از آن بیرون آمده سگ شکاری حاضر گرد و هر گاه
حضرت اعلی در جنگلی بود برای شکار نفوس اهل آید و از دلان بین طبیعت برای سبب یافت
و شکار سلامت گوشت گیرد آنجا که درین قبیل دیده تا جمع گردد حضرت اعلی ازین لطیفه
شام فرموده چنانکه از دراز در ساخته رحمت فرمود و بعد از این ایام امور الله نام و مولا دادند
که بلان لشکر محمد بن عثمان که در شراوت و شاورت ایلین و این نامی ادب شده بودند
بنا سازانده آثار ظلم ایشان را از سینه محنت بردارند و کون تحریر احوال غیر احتمال
شهر یا طایفه مال را در اینجا موقوف داشته خانه عیش و شادمانی از سوره و انواع فرقه امین سلطنت
نقطه کسار حلال شام داده ام و عالیان بودند و اینهم وار کسان اعلی سردار با و مار سردار
محمد معرب خان از امام طایفه که اکابر ایام و اشراف ایام بلکه حواس و عوام از پیشکش
دست گوهر پیشش بهره تمام و خطی مالا کلام یافته اند دست در بار گوهر افتادش میان ابرویشان
در فضای جهان گوهر بار است در پای محیط و عیان از احصای آن سر ناپای در خوی خجالت
شر محار و نازل دریا و ال با و بود و احصایش در توج است کسان او عبرت آن چشمه چشمه عبرت
از چشم خون افتان بر چهره روان کرده

نظم

ز جود اراست که هر قطره از این حجاب معنی شود کسپر آید و در احسان
پرو صفتی که رسد آفتاب احسان زمین از همه زر گردد و گیاره جان
شکفت نیست که از بهر شکر نیست و بجای پیروز ازین پس دهن خاک زبان
پنج در جان و شاخ از جوان ساخته دامن امیر از لای اعلی و اعمال پر زخم جعش
ایست که قبل از درود پادشاه اگر دون اقتدار شاه را در عالم عالمیان تدارک لشکر با طفر نموده
تهیه اسباب و تهیه امور از پیش حاکم الدفات که چند روز از گردش ایام تا فرجام و نحو ست
مقصودین تعاقبت این ما وای ظلم پرستان شده بود فرمود و سپاه طایفه را فرق بحر جمع نموده
حصه فوج دریا و ج را سر کرد کی شربینه شجاعت و مردانگی حضرت عریضه و بیادری
عالیجاه سردار شام پسند خان ملک دین زانی و عبدالطاهر خان انکرائی روانه قدرت نموده امر فرمود
تا موشع ملک کور در حفظ آورده تا حدود مقر انگلدار که سیاه دل سیاه چشمه ترش احوال رعایا
و برابا کرد آن شجاعت و جلالت پیشه کسان در غلات خاز چشم دشمن اگر دیدند دنیا بتاریخ
شانده هم ضلالت طفر ستم که کور پنج یان و شش هزار سوار هزاره نیست عرایه توپ آتشبار
بسر کردگی سرهانی با و فار عظمت مدار سردار پنج محمد خان و حضرت الدوله سپهسالار با اقتدار

جبرائیل فرامرزخان بهادر روانه فلانت کرده امر قاطع اصدار یافت که هر دو عساکر منصور
در فلانت عالیجاه سردار شاه بهادرخان را بیشتر قدم نهاده ساخت چشمتار مقرر از پلیدی
و جودلی بود اعدایا و بخت خون ریز صفایا و چون عالیجاه موصوف در مقر استقرار یافت
سردار فتح محمد خان بهادر خورشید را رسیده با دستظهار او نشست و چون شهریار جهاندار ساخت
قندهار را بنجم سادات حلال فرمود مشاهده فرزندار جانش نهایت متبجح و غایت مسرور شده
شهرزاد بر خوردار تعجب لایق در حضور گذرا بده در مقبول یافت بعد از چند روز از خداوند
مجاری ایله حقیقی رخسار بهشت حاصل موده با عساکر خود روانه فلانت گردید و بواسطه
هنگام وداع زن مهر بازی و محالوفت بجهت نصیحت کشاده .

مثنوی

چو بر قصد اعدای دوسیر تبار	در آرد رخسار طغیانی را بر آن
طاب کرد ساء از کوفت مالیش	کسری در درج اقبال خویش
بدر غنای در آغوش مهر و داد	در روی محبت بر و بوسه داد
ز بس مهر و شفقت که با او نبرد	برای نصیحت زبان بر کشود
که ای چشم روشن بس هو شدار	سخت نهی من بک بیک گو شدار
منکن تا تنوا تنی بهر دم ستم	مزن جز بهوش غفلت امروز دم
چو خواهی که عمر تو گردد دراز	بجز نرد نیکی بهر دم مبار

چون گوش هوش آن بنجم چراغ دوات و دود دود مان سلطنت را بر و اهر جواهر
نصیحت آرایش بود در کنار شفقت گرفته وداع فرمود و به حفظ و رعایت الهی و عنایت
مدایت نامتو هی سیرده روان ساخت شاهزاده عالم و عالیان کوچ بر کوچ رهت در محال
سراپا توقف فرما کردند .

گل سی و پنجم

در ذکر نهضت رایات نصرت علامات بصوب مستقر الخلافت و کر بخت
و فرار شدن خصم به سیرت به حکم پادشاه بسی ضلالت و بخشندگی بسی منت

بیت

چون سنج این قصه را استان چنین ریخته طرح داستان
که شهر یار تر یا جناب چون شاهزاده عالمیان را بدوی خصم گنبد فرمود شود در ایام
ممدود که بهای ترسید با استعداد آلات حرب و ادوات طعن و طرب پرداخته با سیاهی از
حوادث زمان افرون و بکثرت ستاره و صوات کردون آوای خورشید طالع بر فراز ملک رابع
پرا فراخت .

مغشوبی

شاه فک قدر تر یا جناب پای نهادار سر کین درو کتایه
 کشت روان آن شه کردن فراز خطرهش فتح جوهر درواز
 خلق بگرد شه انجام سیاه هاله نمودار شد از دور ماه
 چتر پسر خردو فر خنده چهر آهده خور شبیه بر سر چهر
 عار ضن ارشع فردق انداز شاه آتش سرش تاج در
 مچبه خورش بفتا بهره مند ساخته آ و بزه سپهر بلند
 جلود کتان کشته مه را بی آمده والتس از او آینی
 از غم پر جام که بر اندکیخته مددل آشفه در آ و بسته
 آتینه عساکر مسلم شد بلند ترک فک تا شد آتینه بلند
 شد علم سرخ شتادان رجای هر طرفی قوس قزح برش می
 و جمعی از سرداران ذوی الا عیار دهر و وفای سردار محمد اسلم شن و برادران
 اعیانی او و یار وفادار و خدمتکار با افتداز سردار شیراز خان و سردار محمد عزیز خان و قبیله
 برخی از مزای ذوالا حشام با لشکری از شیران شده شجاعت و نهنگان در پای حروب
 و مخالفت که در موقف و غلوهنگام هیچا تپهای سپاه را از گونه خون مبارزان سرخ روی
 گردانیده علم خونریزی برمی افرازد و ستان ترهای خطی چون و بسته گدن حروف
 اجسام اعدا را محکم می سازند ملازم رکاب طر ماب چون ستارگان در قتلان بر گردد
 مهتاب بهشت فرمای سمت مقصود و راه گرای سوب بهبود گردیده استادی و رینو قن این
 رباعی فرمود بسته طبع حق این افتاد

رباعی

شاهم چو نهاد تاج شاهی بر فرق شده زم حیر آیدستان چوون برق
 یارب این فیمنسی است که رفت خورشید جهان از جانب غرب و مشرق
 و سردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد شرف خان را به حکومت قندهار و متاز
 فرمود اگر چه خورده سال و آکم سن بود اما چون حکما گفته اند

بیت

بهزرگی است سر است آید و سال آوا سگری بدست است نه سال
 چند ماهه رعایا از حکومت او بر قاضیت تمام و آرام تام بودند و چون قلات از فرسور باری رونق
 تازه و زیبای اندازد گرفت شاهزاده عالمیان از منزل سراسب کو عید ساخت مفر را مفر
 سرادقات شود فرمود حضرت اعلی در دشت مفر از لقای فرقه العین با سره مبارکه را دور تازه
 بهشتید و شاهزاده عالم و عالمیان برای مقدم امر زمان جامع تویخانه و ویلان و سوار با استقبال
 شرافت حسب قانون شایق های سلامی را برجا آورده از برات قدم بوسی و الله اعلم فیض
 تازه اندر دخت دوروز در اینجا بهجه آجایش سیاه توقف فرموده روزیم را بات عالیات را
 در اعتبار آورده منزل او به فرم دغ را محل برول آس و کسبه اجلال ساخت و سردار

محمد سرور خان در حین که از قندهار فرار نمود چون بفرزین رسید بجهت پدر احوال ادبار
مال خود مرسل داشت سردار محمد اعظم خان آوردن او را بکابل بهیاتی که کسر را پیش
میاداسیبی اعتبار خود میداشت او را در غزنین توقف کردن امر فرمود در این ایام سعادت
الشیام که خبر حرکت افواج بهرامواج سامه کوب محمد سرور خان شد صورت واقعه را بپدر
معروض داشت سردار محمد اعظم خان سردار محمد یوسف خان پسر امیر علین مکان را معه
دو پلتن و سه رساله برای حفظ غزنین بکدک میفرستاد سرور خان مرسل داشت و حکم انحصار نمود
و خود سردار محمد اعظم خان در تدارک اسباب قتال و تهیه ادوات جهاد ایل استعمال نموده
در ده بوری دو گروهی کبابیل اردو ساخت و سردار محمد شریخان را که در ایام فتح قندهار
باسم شاهزاده فرخ دینار اراده گریز نموده تار و تار است قندهار گرد سردار محمد اعظم خان
بر مافی الضمیر و اطلاع یافته سبقت جمعه بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه ۱۲۸۵ بکهار
دوسو هشتاد و پنج ویرا قید نموده بود در شوق بی همتی تمام و تسخیر بلا انصرام مرسل
تر کستان داشت و عبدالرحمن خان که در اوایل بهار بعد از فراغ مقدمات نفلک آفجه و شیرخان
و سرپول متوجه مقدمه میته گردیده و معزم تسخیر اندیوار کمر جهاد بر میان بسته با سردار
محمد اسماعیل خان و جمیع عساکر حصار میته را قبل نمود میر حسین خان والی میته که از ایام
سابق و لاحق داغ بود بت بندگیان افسر زبیر خسار و زینت حسین خود داشت استغاثه طلب
کثرت بمری و واقفان سریر امارت عظمت نفلک در هرات رسانده شهریار جهاندار آقائی خان
جیشیدی منقلب بامین الدوله و سردار محمد اعظم خان که الحق نفلک جلای و وفاداری باسم
او ختم است یاد هزار سوار برادر بکمر والی میته رخصت فرمود و چون رسیدن کدک از اول هم
مد نظر سردار عبدالرحمن خان بود و در ایام معاصر سامه کوب اوشه مسلحیت خود در آن دانست
که پیش از وصول کدک بپوش مطاطی بر قلعه برده و با دوست کرا خواهد و میلش بکدک باشد
طامع از مائی کدک گردانست که اذالقتضی الامر ام بنفع العده اقبال رو باد بار نهاده و نحوست
ایام از کثرت آتام بقدر وای آن اقله لا یفرما بقوه حتی یقرو اما بانقسم دست بگریبان گردیده
از بپوش خواش بر نیاید و از جنگ نام و ننگ بپوش و انجمن سیاه اجل رسیده و از بپوش
فرمود والی میته با همه میران تر کستان که از جوار از اطراف و جوانب فرار شده در آنجا
جمعیت داشتند دل بر مرگ نهاده ای تیات اشتراک و بدافعه و معاربه پیش آمده که جهاد
به پلند و حری شدید از فریقین بظهور پیوست و از خود سری و نفلک ایام عالمی را از سیاه
بیاد نهاده دست خود را از دامن فتح آن کوتاه یافت بناچار عار فرار را بر ننگ فرار مختار
نموده برگردید و برش گروهی شهر لنگر اقامت انداخت درین اثنا کدک مذکور دو منزله
رسیده غیر تسخیر قندهار معماخ کوشش برادر بد چار بقایای از متبوع
کدک صدق ثمن بعضی را هم میسر و ده یسود با و اسی مد سکور مصالحه
نموده خون عالم بکدک عندالله قطره از آن زدند و باقیه از است بفرخت ذلک هو الفسار ان العین
منکوب و خاسر بر کشته روانه نفلک پول شد و سردار محمد اسماعیل خان چون از قندهار هم
تحلیف سردار محمد شریخان غیر گردیده اذیت خود را معاینه نموده خدما بکدک در مدت
سه سال نموده بود بیجا دانست و الحق که بیجا بود و از جوری که از تسلط جرنیل سهراب

ار سردار محمدشیر افغان میرفت حیث بشیر گشته و هر خیال انتقام آزارام گشت و از روز
 برگشت مبدئه افواج خود سابق از عبدالرحمن خان نهضت فرموده بکنترل مسافت بیشتر رفت
 و چون وارد شیرخان شدند عبدالرحمن خان وضع او را منقلب یافت و هر چند بملاست و مدارا
 پیش آمده آذمان فرستاده بود خواند کمتر شنید و در جواب فرمود که بکنترل رفته هر چه
 امر هم که در حقیقت غم از اوست شود از عیان قرار عمل خواهد نمود سردار عبدالرحمن خان
 چون شیردلی و غضنفری او بر سر العین دیده بود زیاده ازین بکنارش پرداختن خود را آماج
 بلا می شمرد بنابران خاموش گردید و آن جلالت لیلال در جناح استعمال نهضت فرمی کامل
 گردیده بعد از قطع مراحلی وطنی منزلت وارد بامیان شد و بقرآن حضرت بارقت را وسیله
 عضو جرایم نموده عرایض استعفا بساحت باسعادت بارگناه فلک اشتباه مترادف داشت و در
 مقام تضرع و زاری توقف نموده دست شانه را در دامن حجر آذوبخت و سر بیا زرا از جیب
 خضوع بر آورده معروض داشت که اگر واسطه شده چنان سازند که از زلال مرحم
 آنحضرت عطوفت جبلت صحیفه گناه من بآب عفو و اغماش شسته آید و مقایله راغت
 ظل الهی ابواب مغفرت بر چهره ام بکتابید عروس سرخسار کم فی الجاهلیه غبار کم فی الاسلام
 بر منزه ظهور جلوه آرا خواهم ساخت و ناجان درین و نلس درین باشد مانند فلک از
 کهکشان نطاق عبودیت بر میان بسته دارم.

بسمیت

منیم لاسلام توو شد گیت عادت من اگر قبول تو کردم زهی سعادت من
 جر آستان توام در جهان بناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
 بنابر التماس بقرآن حضرت مجلس هدایون رفته زانوی ادب زدند و ابواب تشفع و تشفع
 بر کشوده از زبان آن متعلمانه و عفو خواستند فرائد با استعدادی و اعلیٰ عنا و اغفر لنا و ارحمنا
 انت مولانا رطب اللسان گردیدند و بیضمون راغت مشحون ان تعلیم فانیهم عبادک و ان تغفر
 لهم فانک انت العزیز الحکیم آتش قهر قیامت لب اورا باب شفاعت تسکین داده استعدا نمودند.

مثنوی

بگنر از جرم این گسوده است نه که بعضیان شده اند هم پیوسته
 و هم مسرکت است جمله را از بیم دلشان شد ز تبسغ و جسم دو نیم
 وقت ز ایشان فروغ عیش طرب روز شان سپهر شد صورت شب
 انحضرت مودای والکاظمین القیظ را لعافین من الناس را بسبع قبول بخت اساس اصفا
 نموده ملتزم ایشان را عرفیول داد و زبان الهام بیان اشارتی این معنی فرمود.

بسمیت

مجرم مگر این دقیقه بداند که دمیم ما را چه اندکی است ز عفو کفایتکار
 پیوسته از بکناب چرا یم گنبد قصد داریم به نزد ما گشته آرد باعتبار
 و از آنجا که کمال رحمت که مملو و وفور مرحمت شامله در جبلت مبارک مقبول است بنابر مضمون.

بیت

چو دشمن بجز اندر آید زور
نشانده که بر شمشیر جوئی دگر
کنهنگار چون ملر خواهد بود
کنایه از غشی گناهت بود
صفایج جرایم او را به آب زلال افضال پاک ساخت و پیرنج چشید مرصع آینه خاطر
عاطر ولوح ضمیر دریا مفاطرا از کمورت باغ برداشت و برابغ مایون در رمضون مشتمل
برین مضمون .

بیت

این درگاهها در کوه نوبیدی نیست
صد بار اگر تسویه شکنجی باز آ
باسم سامی و نام نامی آن ریده دودمان شیاعت و قنوه خاندان بدلت اصدار بافت به طاب
فرزند از چند سرفراز فرمود و چون غفوه نامه سردار محمد اسمعیل خان رسید بطالع شهریار
جهاندار ممتد شده فاطوره مراد را در آغوش دید و نطق هواخواهی و جانسپاری بر گرجان
بست درین ایام که غرایب سردار محمد اسمعیل خان معروض رای او را که کفایت سریر خلافت
می شد قحیه اردوی کیهانوی دشت قره باغ بود و سردار محمد اسمعیل خان تیسر با شمشیر
فریدی و عظمت سکندری و لشکر جرار و یاده از چند چون شمار و تربیه به آتشبار اوج
دهوری وارد عزیز شده از آماج گلی لشکر ویران خود محمد سرور خان و محمد اسحاق خان
و محمد یوسف خان و سردار اسمعیل خان و محمد خان خان پسران امیر ملین ممکنان متوجه
مقابله امیری نظیر گردید و شهریار سکندر مرتبت .

نظم

بود دردوشش از صرقت از دوشوشن
بود بر فرق دی از لطف الهی مقدر
گر جهان پر شود از لشکر به کیش چه پاک
هر شبی را که بود لطف الهی یادور
از فردا دل نهفت فرما شده ساخت موشکی را مشرق آفتاب ایت ساخت عا کسر خصم
آمده در موضع نوعی مستکروهی اردوی عساکر بود و درجه در بر توقف
هر روزه سیاه فراول بنا هم دار و گیر ندوده غائب و مغلوب میشد به آخر جناب
امارت عا کسر حرم را روزم او ای دانسته احتیصال خصم را اساس بر تدبیر دایه پرنهاد
توضیح این الموضع آنکه چون از افعال شریعه و اقوال تا پیشند به سردار محمد اعظم خان
اکثر لشکر و کبیل را عا کسر به جان رسیده بودند سر کسر دگنان اقوام سلیمان خیل
ازو باقی شده بر عا کسر از سلان خان در زمرت اجتناب داشتند و پسران عزیز خان
و محمد شاه خان نیز سر به پیشی برداشته طرف جلال آباد را در شورش آوردند و نیز
حضرت اعلی حسب رافت جلی نفواست که چون ریخته گیردد .

بیت

بهردی که ملک سر اسر زمین
فسیر زده که خیر چه شکوه بر زمین
وینور بهر برت میدانست که اگر چند روز در مقابله و مقابله نمویق افتد وجودی بود
لشکر خصم خود بهود مضاعف شده نیا بود خواهد شد و حاجت کشت و خون و رفت

و آمد نیرومهره توپ و تفنگ که نتوانست مانند بنابران حضرت فریدون مرتبت راه عسکر
ظفر بیکر را متصرف ساخت از موشکی سمت لشکر هفت شهر را به استصراحت آیهات فرمود
و در منزل هرمل بر کنار در بنای لشکر در دامنه پشته منبع طرح لشکر انداخته
در آن سه دستکندری پای موت قشرد و سردار محمد اعظم خان چون احوال شهر بار
جهان مطلع شد از نوعی ارجاع انقوری کوچیده در محل اقوات لشکر انوشته داشت
و سومیه در قراول و بزرگ و طایفه عسکرین مقابله و مقاومت افتاده شتاب و مقاومت میزدند
درین ایام شهسوار عرصه جلالت سردار محمد اسماعیل خان از سامیان کوچیده به راه
غورمند به کفشان شنبه که سوار جرنیل با سه صد سوار از بسکی و دود سوار رساله
باقا پس بسیار و دواب و اشتران رهوار از عقب آمد. بعد سردار محمد اعظم خان
میرود و سردار جلالت و بنابر شیخون بر سرش زده و بر او دستگیر ساخت و امواش
بناراج برد.

بیست

شده غلامی که آب جو آورد آب جو آمده و غلام ببرد
بعد از قلع و قمع سهراب دستم و آورده و بالاحصار کابل و ابر سردار شمس الدین خان که نائب
سردار محمد اعظم خان بود محاصره فرمود و هرگز و از در لیل کشید و از الاو و بر کفولهای توپ
شب و روز باریدن گرفت و چون مقاومتها کردین اهل سیاهامیر کبیر و خدمت و تدبیر در دستگیرین
با امتداد کشید سردار محمد اسماعیل خان حسب شجاعت جیلان و جلالت موروثی ازاده وورش
بالاحصار نبود ناگهان خبر رسید که صاحبزاده غلام جان هوا شواله سردار محمد اعظم خان
رائس و راس طوایف کوهستان جمعیت فراوان از دون سیردان آن مردمان کرده هوای
مقابله با جنود مجتهد در سر بی مقر دارد سردار موسی و فساد عرصه جنگ شبر پیشه
نام و تنگ سردار ذوالفقار برادر اعیانی خود را با جمعیتی قلیل بمقابله آن طایفه ذلیل
فرستاده در موضع قلعه میرلاقی فریقین و تقارب فتنه ظهور پیرست و با هم در دار و گیر
افتاده از شلقهای بیابانی گوش سرکان صوات را که ساعت و سردار ذوالفقار خان صدمه
و حمله ایشان را کمان ام یکن دانسته دست اهتمام را در ذیل تسوکیل استوار نمود
و چون دستکندری پای و قار در دامن اسطبار در آورده و تنگانه رزم را عشرت برم شمره
و دلیران هبجا و بهادران دغا را به حکم حرس المؤمنین علی القتال بر مبارزت تعزین میفرمود.

مثنوی

ز غوغای اعدای شیطانی شکو . به تیر از جای خود هجر کو .
چو در کینه بند سلیمان کسیر . چه غم گر ز دیوان بود صد حشر
پس از حرب مدید و طعن و ضرب شدید نسیم فتح و نصرت شفته زلف پرچم را به ظفر
سمات سردار ذوالفقار خان شده اهل عدوان به فرای (لارا و احسا اذاعه منها بر کشون)
را فرار پیش گرفته و فریب پنجاه نفر که شا نژده راس و رئیس و کلانتران بودند
در عرصه جنگ بقتل رسیدند زاده و راجه و سلاح ایشان نصیب لشکر ظفر بیکر سردار

موصوف شده منصور و مظفر بخدمت برادر رسیده و سعادت این ایام آنکه شاهزادگان
جلیل الشان عبدالله خان و محمد ایوب خان پسران شاه سعادت نشان و احمد علیخان پسر سردار
محمد علیخان جنت مکنان که هر سه نوابه از حد فقه عصمت اند با اتفاق عالیجاه اشک آغاشی
شیر دل خان و چند نفر خوانین از کابل گریخته از راه گرد در قزمت پیش ارسلان خان
رفته از آنجا قایم عتبه بوسی گردیدند حضرت اعلی از دیدن آن قرة العین رفت فرموده
هر يك را در گذر عاقبت کشید و خدمت عربکی از امرا مرتبه حسن قبول یافت و سردار
محمد اسماعیل خان چون از کنار کوهستانهای و دشتها را باغ یافت متوجه فتح بالا حصار شده
مداخل و مداخل قلعه را مددود فرمود و عرصه کار را بر شمس الدین خان تنگ تر از چشم
ساخت و کدور بعلی ساخته بروج پت لافو مشهور به بروج عقابین که هر کوب بالا حصار
است و در عتبات و دروازه با بروج - معاونات دم همی میراند و برجی است بر سر تپه الوت
غایت حصین و محکم است نهایت رسیدن که دست تصاریف ایام هرگز بدامن خاکریز آن
نرسیده و دیده سپهر نبود در عرصه ربع مکنون به حکمی آن برجی ندیده .

بیت

لنگر او گشته از مهر گشته دندانه های حین سپهر
بورش برده مهر او برادر تصرف آورد و میرا عظم خان بامیانی که هموی جانثار و از روسای
گومستان بود و درین کرد شات بهیچوجه از در کتاب معنی جدا نی آورد زنده درین بورس
فانی رسیده ذخیره نیکبختی اندوخت .

بیت

شجاعت یقین زبور آدمی است نعلایقه جوهر آدمی است
بود قدر مردان زمان با خن رعد بر دلان را سر افراختن
و چون بیج مذکور متوج گشت مردم بالا حصار امان خواسته قلعه را سیرت ملازمسان
سردار جلالت شمس را نمودند (ذلک فضل الله یؤتی من یشاء) و سالیقل
فلسفه نامه را ارسال یافته سر بر خلافت ساخت و چون نامه معروض رای بعضی عاقدان
پایه پیرامارت گردیدند بانه توانسته از شک توپها صداح گوش اعدا را بردیدند و لشکر
خشم که خانهای اکثر ایشان در شهر بود از انتشار این خبر سر اسیده شده هر روز پنجاه شصت
نفر یلتن و سوار و غیره گریخته باردوی هدایون میرسدند و رعایت و سرافرازی یاده شمار
ایام عمر از نو میگردند و هم در این ایام قلام محمد خان فوقانی توانسته از دشمنان چهل و بیست
جانی که از معتزین امرای سردار عبدالرحمن خان بود بادود سوار از یک از ترکستان
به یکک سردار محمد اسماعیل خان رسیده اما چون گریختن حیا از اردوی او بیشتر رسیده چاره
ندیدند تا ناچار شب پنجم ششم جمادی اول سنه ۱۲۸۵ سیکه هزار و دویست هشتاد پنج عروس
ایروانی ملکک را به طلاق آنکه شجاع در بسته که مراجعت پذیر نیست و دل از مال و عیال بریده
بصورت تمام عازق را از ارشک قرار اختیار نمود وارد ووات و ابواب سلطنت و توپخانه را
برجا گذاشته با چند نفری از خواص خود راه ترکستان پیش گرفت .

بیست

نهادن بر اهریمنی بنو خدیگر
 زمانه درین آخر از زمان افغانند
 یسکی بر دینکی را ملک بهشتی تو
 کفو برید و یسکی را از شاهان افغانند
 و از غنای گذشته پیراه سوخته چار و شتر گردن افغان و خیزان و از زان و هراسان یسگر کردن
 دیوار و از آنجا بتر کستان سر کشید دایه سنان انداخته تاریخ از او بدینستط گفته اند

اعظم

آن طالع که خون جهان را ز حور بهشت
 شرازه کتاب خدا را ز هم گدست
 چون اعظم ادبیه یسکینی که دیت بهشت
 در فرق روز گنار ز ادب خاک بهشت
 از یزید علی - مال - رازش چه خواسته
 عارف از آن میانه به سگفتا جنب گریست
 بهار فرار از لای عظیمه را در دیو منحوس افتاد هر کس بر اهر و هر فرد بهائی میدوید

۱۲۸۵

محمد سرور خان اسر فر از خان از راه کوهستان مدین ابو کر و در متروانه تکان شد و دیگر خوانین
 و سپاه هر کسی بهار فی دود سردار ولی محمد خان که به یسوس یسکینی سال بود و نهایت حتم
 و نهایت جور از آن بی رحم قاطع ساله زهر کشید در بین شب نهالت باغی بهار دیوی همایون
 رسیده و به قبیل انامل قبض امثال رسیده مورد اطاف شاهانه و نهایت الانایه گسریده
 حضرت اعلی بدمار اطلاع ضبط سپاه طغر انساب بر دانه دارا ج به سگفتا غنیم اجازت
 فرمود و چون شهبان آفاق کبر لای اکثر از حسن مت فی سعادت طلوع نموده کبابستان
 را در حین تسعیر در آورده و سپاه دل ساه گوا آب و مجده اعظم مهتاب تساب مقاومت
 داده و تر کستان مفرجه گریخته شهر یار فریادون شمار نهشت سردار فتح محمد خان را به شتاب
 آن سرگردان به تیر انداز مسور فرمود و خود بالشکر منصور کوچیده فریب متکر خصم شرف
 نزل از زانی داشت و از آنهار وانه غریب شد سردار فتح محمد خان راه تمام آب اولفط کرده
 برآمد دیگر افتاد چون به نمود سر شاه چار رحیم غلام محمد خان مد آوروا که نکات آمده بود
 دست آورده تسب شرارتی که شتر کستان باور کرده بود به نژاد سانیه از آنجا بی نبل منصور
 مراجعت فرموده به نژاد آمد حضرت اعلی سرور و در لای بی تو فیه نموده بعضی از اسباب سرکاری
 چون توپها و تفنگ و شتر و خیمه و جبه خانه جمع نمود روانه کابل گردید بوم سه شنبه بیستم
 شهر جمادی الاول سنه دله کور کبابه تاریک مستقر اطلاعات را که از ظلمت پیشگان به سیرت
 شکسته شده بود از قسوم حبیبه ازود خانه سرور ساخت و فتنه انجمن بی درد سر آمد و شد نیزه
 و بیگان تسب مواخواهان دولت اسدیت گردید و مانند حیات جاوید که به بدن در آید
 یا نور خورشید که عالم طلعاتی را آرایه قدم دران بده که مصداق باطن طینه و رب غفور است
 نهاد و زمانه نهشت بتکرار این کلامه زبان سر کشاد که السلطان فی اللد کما لروح فی الحمد
 و از مردم آن دیار دیند به هر که پیدار بود و بیستم سر متاعده طاعت انصرت بودی اختیار غلقه
 ده و شتاب و ج سپهر خضر از سانیه و بلوازم محمد بن جل و علی پرداخته خوشدل و شادمان گردیدند
 انحضرت نیز زبان شکر افشان بر کشاده که بود از وضع و شریف خورد و بسز رک
 و تاجک و ترک پرش تمام نبود

(۱۵۲)

بیت

پرخش از اندازم و غایت گذشت حد نبوازش و نهایت گمشد
و در باره زیرستان و شعبان که با حال حوادث گردیده بودند مرحمت بلا حد و غالب افزود.

بیت

چو بر تخت بدت آتشه کامران قد آمد چون مهر بر آسمان
روان خلق را شوی آواز کرد بر ایشان در مرحمت باز کرد
بیرش لب شکر افشان کشاد چو غنچه دل عالمی کرد کشاد

بعد از چند یوم عیالهای سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را که در کابل بودند و بامردم افسادجوی و کسان فتنه خوی حروف بدو بست داشته روانه قندهار فرمود در احوال و انتقال ایشان دیده متاع اهل کابل که ظلم در خانه های خود کشیده بودند بآهل حقوق مسترد داشت چند نفر از خوانین دوانی را که سالها تنگ پرورده حضرت اعلی بودند و حقوق نمک را پشت پا زده بدشمن پیوسته بدنامی دنیا و آخرت اندوختند زجر آید و جرم کرد و چون ذکر اسامی ایشان را فایده مرتب دیده شد قلم را تکلیف نمودند و سردار شمس الدین خان و احمد خان و محمد زمان خان و محمد عمر خان پسران امیر علین مسکنان را از مملکت مجرور اخراج فرمود و بتجدید قدم بر مسند کامرانی نهاده تخت از بین مقدم او غیرت افشای او رنگ فبروزی مهر و ماء گشت و مستقر انخلاقت را از رشحات ممدات آنحضرت در نصارت از تنگ هفتم در گذشت و بدلی قوی و اعلی فنی روی به نشیبت مهمات جهانبانی آورده پرتو عطا و غات و مهربانی را بر نظم امور جمهور از نزدیک و دور افکند و جناح مرحمت و احسان را بر مفارق طوایف انسان گسترده در تقویت ارکان شریعت و استحكام قواعد ملت بیضا فرامین جهان معطای بنفاد انجامید و در باب رعایت سادات و قضات و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام با تمام رسانید و کسانیکه در بی یورشات جانشانی بکنار برده حقوق نمک را بر جا آوردند بمراتب علیا رسانید و در اقران سراقرا ساخت.

مثنوی

شد زانوار عدالتش ملک روشن ز قبض همتش گیتی چو گلشن
ز فتنه اهل عالم را امان داد بهمدش عدل کبری رقت از یاد
اساس شرع از تیغش مبین شد دعا گویش همه اهل زمین شد

گل سی و هشتم

درد کر حرکت سردار عبدالرحمن خان از ترستان و هزیمت آن

بد فرجام والله عز و جل انتقام

بر شمایل مهر تنویر و خواطر کیمیا تاثیر اسباب تهیر مغنی و مستور نخواهد بود که
از آنچه در مری روزگار نقش تفریب بقاع و امداد و تفرق عجب و احرار چهره کشا می شود

(۱۰۳)

کتابخانه ملی افغانستان

و صورت انقلاب امورات و تبدیل احوال جمهورات عکس پذیر میگردد مقتضای عدل و فضل
 پروردگار و اقتضای غرایم حکم آفریدگار خواهد بود دست قدرت سبب الهی در ایجاد
 منکونات نامتناهی بر آن جاری است که هرگاه بمرو مشهور و عوام و عبور لایلی و ایام
 قوانین امور بقایت فتور پذیرد و احوال ملک و ملل و حال اصحاب عام و دول خلل گیرد بهر قرن
 صاحب قرانی باشوکت و کبیتی ستانی در کمال صولت مؤید بتابدات سببانی و مشرف بشرف
 نافذ فرمانی جهت ازاحت آن خلل و ازالت آن دلائل رخس عریضت بجلوه در آورد و در تمهید
 از کان دولت و تشدید بتیان سلطنت اهنام تمام وجد و جهد مالا کلام بجای آورد و عرصه
 ممالک که عرصه مهالت گشته باشد از تیسرد طغیان ارباب شرور و اصحاب قبی و فجور پاک
 گردانند و قیام یافته و فساد هر فساد به کردار بزخم شمشیر آبدار و شمشیر آتشبار از روی
 روزگار بنشانند صدق این حال و مصدق اینقال مقرون باقبال امیری نظیر ستوده غصال
 است که چون مدت مدید و عهد بدید بود که اقربای آنحضرت در سد معالفت آمده
 سرمه اصمت برمی افراشتند و نطاق منازعت بر میان بسته هیچگونه یای از طریقه معانست
 بر نمیداشتند و بواسطه تنازع و تخاصم آن زمرة باغداد در عالم کون و فساد بجزویرانی بلاد
 و غرائی اصناف عیاد چیزی زو نمی نمود بر مقتضی حکمت ازلی و موجب مشیت لم یزل امیر
 سکندر مرتبت که مبارز معرکه کبیتی ستانی و جاک سوار میدان جهانپانی است یای صولت
 در و کباب دولت یار دیگر به حکم عزیز اکبر نهاده دست سطوت برار بآب نفوذ کشاد
 و شرار اشته ستان آبدارش چون باد خاک از آبدار اشرار بر آورد و بشاریات شمشیر آتشبارش
 خان و مان اهل طغیان زیر و زبر گردانند و چون سیمام ظفر اثر باغضا و قفسر معال بق بود
 بهر طرف روی آورد سفر رای او شد و بهر که اشارت کرد منقاد فرمان بانفاذ او گشت
 و آنانکه روی در طریقه نزاع و خلاف آورد جان را با خاندان بیاد فنا سیرد تفصیل این
 اجمال و توضیح اینقال آنکه عبدالرحمن خان در ولایت ترکستان اگرچه بشجاعت
 موسوف و جلالت معروف بود و بسا بن عم منحوس که قم منحوس او گردید .
 بالکل مایل ظلم و عدوان و تخریب عیاد و بلدان بود اما بجهة آنکه همواره بایندگان
 حضرت اعلی طریق منازعت می نمود مذموم زبانهای غیواس و عوام و ملول لسانهای لیام
 و کرام گشت و هر چند شهریار قیروزمند بتضایع دلبند و موا غط ناگزیر زبان حق ترجمان
 بر کشاده از روی رفیق و مدارا بعد از قرار سردار محمد اعظم خان به حکم . و ما کتامعذبین
 حتی نیمت رسولاً بار سال رسل بیغام داد که از وفور مرحمت و شمول مکرمت که در جیل
 پاک ما مفلور است و در طینت مبارک ما مضور از شر آثام و ذلات تو گشتیم و رقم عفو
 بر جراید ما تم تو کشیده از استیصال خاندان و اضمحلال دود مان تو بر گشتیم
 عمنوزت گرسر صلح است باز آی .

سر دار عبید الرحمن خان بستانار تو یسلات شیطانی و تخطیلات
 نفسانی بهیچگونه شیوه ننگ و بده دعوت را از دست نداد و سر از متابعت و گردن از ربه
 متابعت پیچید . گماعت در راه استعلاعت نمکشاد و تا آخر یا قضاای الهی و مقتضای
 حکمت نامتناهی باورسید آنچه رسید و دید آنچه با یست دید .

بیت

هر کو نهاند گوش سوی بند عز بر آن بسیار بدندان گرد انگشت انداخت
تصریح این تمثیل آنکه چون شهریار که مکار خیل جهاندار در یافت که از غایت سرکشی
و نخوت آن مدبر و خیم العاقبت دست شفاعت در دامن اعتبار و ذیل معذرت نمی آورد و از
راه مصادقت روی دروادی موافقت آورده نوعی نمی سازد که مواد ر و به وحشت بپسکای
از میان بر خیزد رای ممالک آرای شهریار عمو بند جهان کشای که پیرا به دین و دولت
و عنوان نامه فتح و نصرت است اقتضای آن فرمود که لشکر ظفر اثر بطرف آن مدبر
خود سرکشیده او را از نو گوشتالی بسزاده که دیگر پادشاهی فرورد و پندار از حد قوت و حیر
مکنش خود فراتر نهاده والا .

بیت

آن سبه دل که شد از جام هواست غرور فتنه انگیز بر از غرور جا نان گردد
مگر چون ایام زمستان در پیش و لشکر نصرت اثر از پس تردد آوخته و مانده و بند و بست
ممالک معروضه حسب دل خواه شده بود و فقط غله از ترا کم عساکر علاوه روی آورد
بوجوب الامور مرهونه باو داده آنها این عزیت موقوف بوقت بهار داشته متوجه رعیت یروزی
وداد گستره کردید و سردار عبدالرحمن خان که از سمت مینه برگشته سردار جلالت شعار
محمد اسماعیل خان ازوی چنانی گزیده بود از فتنه بل کوچیده روانه غوری شده سردار
محمد اعظم خان در خصوص استعداد متواتر احوال باومیرسانه او هم نصیر خان جر نیل را
با جمعی از سوار و پیاده روانه نموده بود و چون نصیر خان جر نیل بعد از بیک میر سید
غیر فرار شدن سردار محمد اعظم خان سامه کوب او شده هر کس بر چنانی و هر احدی
بر مکانی میز مرده مانده تا آنکه سردار محمد اعظم خان خود از راه بلخاب وارد فتنه پول
شده از اینجا بغوری رفت و سردار عبدالرحمن خان چون به رسیدن او مطلع شد بمرت تمام
ویرا داخل اردو نموده اسباب حشمتش برپا داشت و خاطر رعیده آن کز پس پا را تسلی
کرده دلجوئی تمام فرمود درین اثنا مردم کوته بین فساد کیش و فتنه جوینان العاقبت اندیش
نوقف حضرت اعنی را تا ایام بهار برزبانی حال خبر اشتغال آن حضرت حمل نموده
برای سردار عبدالرحمن خان نوشتند که فرصت را از دست نباید داد .

بیت

مده فرصت از دست اگر بایست که گوی سعادت ز میدان دری
که فرصت غریبست چون قوت شد بسی دست حسرت بدندان گری

مصرع
بیش دستی کن که نبود دست پیش را بدل

هر گاه اراده یورش ایندک هر کو ز خاطر است با العمل لازم که هنوز حکومت خصم
فرار نگرفته و لشکر مخالف با موافق مشاوط است و دلجوئی فر صه بینان نکرده
علاوه سیاه کبابی که ناشد است از عیالهای ایشان مطالبه طلب آنها نمود . هر گاه
فرصت یافتد بناچار رویا بنظر طرف خواهند نهاد بنابراین امور اثبات و بواست سردار عبدالرحمن خان

را سرعاقبت بدرد آمد. در خیال لشکر کشی بصورت مستقرالخلافت افتاد و قافل از
ایشکه گفته اند: نظم — فوجی شده در تبه ضلالت گره. * ناگشته ز حکمت الهی آن که
نکشاد دری لبط فؤا نورانی * قافل شده زانکه متم لتوره. القمه آن و غیم العاقبت
بسدون مصلحت سردار محمد اعظم خان باقی پاشا و هزاره عرایه توپ و نورد طرب رساله
و هزار نفر سوار از یک و دو نیم هزار نفر جزائری اعانت تمام و شوکت ملا کلام از غوری
متوجه مستقرالخلافت گردید. عید را چون اجل آید سری صیاد رود

و بکوچه های متواتر از راه کوئل بادشاغ بادل سداغ وارد بامیان شد. شهر بار با اقبال
چون لزاحوال آن بی مآل مطلع گردید اگر چه کار لشکر و سیاه و ملک پربشان و ایتربود
مگر چون دمن بتوکل علی الله فوجی ان الله باجمع امین آغاز کتاب او است دست به عیل
توکل زده از ممکن عرواقبال حکم قضاتوام شرف اصدار فرمود که عساکر ظفر مظاہر
تبه اسباب جنگ و جدال و ترتیب عدت رزم و قتال نموده بتوکل جام و جلال جمع آید
تا از رشحات تیغ آید از غبار عصیان عبدالرحمن خان والی عاری ترکستان از صفحه روز
کسار و اوراق لیل و نهار شده گردد و بتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۵ بکمزار
دو صد و هشتاد و پنج سردار عظیم الوقار سردار محمد اسلم خان را با سه پلتن و شش عرایه
توپ و کک سوار و بیاده کوهستانی از راه چار یا کسار کوهستان سرب خصم دست بنیان گسیل
فرموده مامور حفاظت و منانت کوئل چرتک داشت که اگر غنیم از راه غور بند ادعای
مرور داشته باشد عایقی عظیم و حاجزی جسیم در پیش باشد و داؤد شاه خان جرنیل را با سه
پلتن و شش سرب توپ و چهار خان را با سه هزار کس جزائری و عالیجاه سردار شامیستدخان
را با سه هشتاد سوار مقرر فرمود که بر راه کلان رفته کوئل اوئی را محکم سازند و بتاریخ
شانزد هم شهر مذکور شاهزاده عالم و عالیبان نور حقه انس و جان و نور حدیقه و احسان
سردار صاحب وقار سردار محمد به توپ خان دام حشمت را با سه پلتن و دو زده عرایه توپ
و بقیه لشکر و سردار جلالت وقار فتح محمد خان مامور فرموده که در میدان بعد کوئل
عشور رفته اقامت اردوی همایون نماید و خود بعد از مرور سه اسدوی ظفر انما را از
مستقرالخلافت در اعزاز آورده با سرداران شجاعت نشان سردار محمد اسماعیل خان و سردار
ولی محمد خان و غیره و خوانین با احتشام و سیاه ظفر پیام در محال قاضی قلعه سر ادفات جلال
برپاداشت و سردار عبدالرحمن خان چون در بامیان رسید از خیالانی که اندیشه ویا از
افسار پیشگان بار سال رحل شنبه بود یکی ظهور ارسیده در ششدر حیرت چهار میخ مانده نه پای
بس کشیدن که هریمت واضح و نهدل پیش آمدن که راه مسدود بود و لاچار از گسردن
دیوار در موسمی که هوا سردی با قراط ملأ کر دیده برودت آن بقایت انجامید.

نظم

شنا گشت روی زمین است بیخ ز بیخ چشمه چون زمین گشت شخ
ز سر ما نسکویم که بیخ است آب که می است بیخ چشمه آفتاب
و ابر نیر سر ابرده سیاه در قاضی عالم علوی کشیده تنق نبلی بر چهره نور بخش آفتاب
می پوشید از حدت شدیدی و سرمای بی منتهای وی فلک کلهی پوشی سنجاب سحاب در بر کرده
کوه باشکوه سرد ز بر یوستین قائم برف در آورد.

نظم

کشیده کوه زسردی بر دامن پای ز برف هم نده ایس را کشیده بپیر
معد و چیت از چرخ تا پتبات کشیده بر دامن خود مجری بر از اشگر
نشسته اند ملائیک ز شدت سرما در آسمان همه شب گرد آتش اختر
نهان بچرخ کبوتر دست مهر سردی دی بشکست گلشنیان در میان غما کمتر
واز غایت بروند برد هوا سرد شد که از سرمای مغرط حس و حرکت از قوای نفسانی
ساقط گشت و نفس از قبضه تن هنگام بر آمدن همچون مار از پوست بیرون می آمد.

مثنوی

چنان جیش سر دی کشد دست برسد که نه یو چنین دافع آید نه برد
نفس گر بیرون آید از خلق کس ز سرما همه اندم بسه بنده نفس
و آفتاب جهاناب سر در نقاب حجاب برده از زیر پرده غمام روی ماه همچو گونه
به فالپیان نمی نمود شب و روز ابر چون سحاب دست گردان از روی هوا سیم لب می باشد
مهر از آسیب سرما چون عکس خویش در آب میزدید.

نظم

چرخ پوشیده رخ خویش به سحاب سحاب در پس پرده شده مهر جهان تسلیم مقیم
گر بر افشاند شوی هوا باد آب آمدی باز یکی امل پسکی در بیم
الغرض سردار عبدالرحمن خان از کردن دیوار برای سوخته عازم غزنین گردید و از
معامل چغو آمده در دشت تفتک حول روضه منبر کس سلطان محمود قدس سره محل
اقامت لشکر نمود و سیاه ظفر پناه حضرت شل الهی را ازین مرمسمویت مضاعف گردید از
اولی واپس کوچید برای میدان روانه سمت غزنین شدند شهریار جهاندار از فاضلی قلعه
نیمت فرموده با عساکر شاهزاده فرخنده اختر ملحق شده در منزل آورده و شش گاو بار گاه
تفتک اشتباه را برپاء نمود که فاصله فریقین و مسافت میان غزنین بقدر شش کوه می بود درین
ایام لطیفه غیبی از عنایت سیمائی که دلیل قاطع و برهان واضح بود بر آنکه عنقریب قریب
ابواب دولت از روی سعادت بر روی بندگان اقدس کشاده گردد و آفتاب عتاپت و عون
ام بزی بر ساحت حشمت واقفان سر بر امارت و عاصقان پایه تخت سلطنت بر تواند از دروی
آورد نصیبش این که سردار عبدالرحمن خان که حاوای حکومت مستقر الامارت در دشت سرد
متقبله می یافت پس سردار محمد اعظم خان محمد اسحق خان را به تالیقی ناظر حیدرو دیگر
سرگردگان و چندی از جرایر چیان در ترکستان گذاشته روانه صوب استیصال خود گردید
بمجرد بیرون شدن از ملک ترکستان تمامی رعایا و میران آن ملک بسبب هم عهدی
حضرت اعلی و افعال شایع او که با مردم آنجا از و بطور بیوسنه بود از یک سر بر داشته در هر
قریه و ناحیه جمع آوری نمودند و حاکم آنجا را با کشته یا اسیر ساختند و بقیه اطاعت را از
کردن انداخته خود را مطلق الامان و خلیع القهار داشته باقی احوالش بر موضع خود حواله
نموده و خدا گر چه ازین اخبار متوحش بومیه صلاح کوب او می شد اما خود کرده را

دفع نتوانست تن بتقدیر داده متوجه امورات آئیده بود و محمد سرور خان را که از بامیان
 برای چرتک و کوهستان روانه نکاب نموده بود و در آنجا بمحضت سرفراز خان و امیر خا
 خان بایکر خیل که در حدود سروبی جای ولس دارد جمع آوری نموده راه جلال آباد
 و کابل را توب و غارت مینمود و مرور فوافل و تجارت را در نمویق انداخته شورش بر پا ساخت
 بندگان اعلی و اشرف سردار والا اقتدار سردار محمد اسلم خان را با همان لشکر که
 در رکاب او بود در حینیکه از چرتک کوهستان بمحضت فرمود عازم اردوی کپا نیوی بود
 امر فرمود که متوجه استیصال آن مدیر خود سر شده جمعیت آن اویش را از هم منلاش سازد و فلاح
 سرفراز خان را از سرفرازی انداخته از زمین بکسان نمایم سردار موصوف حسب الا مرهابون
 حرکت کرده بمجرد ورو درمعه کوهستان را از هم منلاش ساخته فرمود و راجعل آورد و عیال
 آن اویشان را دستگیر کرده بمحضت سردار خان و سرفراز خان را آواره دشت ادبار فرمود
 و همدین آ یا می که محال او را بمضرب خیام فلک انشام بندگان قوی الاحترام کشت
 محکم فرمودند که با مرای از در سوات و خوانین شرغام سلطون عالیجاه سردار شاه پندخان
 سردار فتح محمد خان و سردار شیر عالیخان را حکم و اشکافاسی شیردل خان و غیره از راه ناوگی
 بمحدود مخزنین رفته امورات حوالی و حواشی اردوی غنیم ناخت و تاراج نمایند و نگذارند
 که آذوقه را از جای کشته سرداران موصوف حسب الامر رفته روز اول قریب دو صد اسب
 و شتر و صد نفر بندی را از اردوی دشمن بدست آورده چیره دستی نمایان بظهور رسانند
 بعد ازین تا ایام استیصال و عزیت خصم سه دفعه در میان فراول موافق و مخالف مقابل
 افتاد خصم چیره دست گردید و بتدریج بمحضت نفر از سپاه فراول اردوی محالی دستگیر پنجه
 خصم شدند و چون امورات عالم کون و قیاد مرهون باوقات است طول تلافی فریقین دران
 ایام ترقی سرما و ریزش برف بیکماه آنجا بمید و او آخر کار که مشیت کردگار استیصال
 آن فرقه نابکار را خواستکار شد بمحضت بؤدای اذارادافه شیشا آبش اسپابه اسباب آن
 امر مقتضی را مهیا ساخته مرتب فرمود تفصیل این اعمال و تبیین ایشغال آنکه در جوار
 اردوی همایون بقافله دو گروه بسط جنوب شرقی دره واقع است موسوم بر نغان که فلاح
 مدیده و آبادی مدید در آن است و همواره از اردوی همایون مردم برای آذوقه آوردن
 در آنجا رفت و آمد مینمودند حکم محکم بندگان آنجا مکن اصدار یافت که برای
 حفاظت مردم گماهی عالیجاه عصمت الله خان ولد عالیجاه عزیز خان که فدوی جان تار
 بود با هزار نفر جزائر چی در نغان رفته در بعضی فلاح آن قرار گیرد و محال مذکور
 را که بتایه عضو ضعیف قابل اسباب مواد فاسده دشمن است تقویت دهد و بر وداع سیف
 قطع نورم محل مشهور را از هجوم اخلاط فاسده اعدا باز دارد و عالیجاه موصوف
 با جزائر چنان مذکور رفته در برخی از فلاح آنجا قرار گرفتند و سردار عبدالرحمن خان
 تیره بهت را که روز ادبار بمحکم سپهرم الجمع و یوان الدبر نزدیک و اختر طالع منعوش
 بجهوی روح افزای و لیصر کم غلبیم تاریک گردیده بود از دست برد پیاپی فراول خود
 مغرور گشته قیاس مع الفارق لاحق را بر سابق نموده باینج یافتن و دوازده عرابه توپ و سه
 هزار سوار رساله و یاقی لشکر مانکی بمحضت استیصال عصمت الله خان و جزائر چنان که در عصمت

فضل کرد گدار و حسن طالع شهریار جهاندار بودند روان گردید و با حشمت تمام و عدت
بلا انصرام طی مسافت قریب هفت کرده کرده وقت ظهر قلاع را بر جزائر چنان قبل نمود و از
چهار طرف توپهای ساعقه گردان و خمپاره های آتشبار در غرش و شورش آورده گلوله
های متواتر می انداخت و دمپدم تحریر سیاه دل سیاه را برفتح آن مینمود اما اگر چه غلت
سیاه منصور بخت ظاهر بود اما هر یک توکل بر خالق جزو کلی نموده دست در جیب العین
طالع شهریاری زده در مقام نام و ننگ و موقف حرب و جنگ استاده بودند و دل از جان و جان
از بدن برگرفته بدفع اعدای پیرداختند و هر طرفی که از دیوار قلعه از رسیدن گلوله های
پیاپی می افتاد با لعل مرمت مینمودند چون تعین عصمت الله خان بسمع اشرف رسید
کل لشکر و تمامی عسکر را حکم فرمود که عداقت همت و شجاعت بر میان بسته د فقه متوجه
دفع خصم بداختر شوند و غرراز مهر و ساربان احدی از لشکر بآن درخیمه و جانتانند بموجب
فرمان لازم الا ذعان از سوار تابان و از نوکر تا غلاتراده کمر همت بسته رو بمقابل خصم
نهاد چون پردل سیاه شب حادثه داری نمود هالچاه عصمت الله خان که رستم و اریتن واحد
بجواب لشکر می پرداخت و مانند بکه از میدان اخضر هر یک در سیاه دل سیاه انجام
واختر می انداخت عرضه داشت نمود که حضرت اعلی درین شب تار سیاه نصرت انشاء را
متصدع شده ذات فایض الهی را کاتر بر بستر استراحت ننموده فرمایند انشاء الله تعالی تا جفوس
فرمانی خسرو انجام بر سر بر سپهر تارم خصم لیکون اختر راست ثقلب و تصرف نخواهد شد
علی الصباح باقیالسلطان زمان و خاقان دوران مغفور ملک چین موبدرب العالمین امیر المؤمنین
در میدان مهر که هیچ و در عرضه مقاتله اعدا جزای اعمال زشت خصم بدسیر و پادشاه افعال
نا شایست دشمن و از گون اختر کماهی در کنارش نهاده خواهد شد و نیز چون ظلمت شب
پرد فر کون بر روی آفاق گسترده بود و فرق موافق و مخالف نمی شد لا جرم ارکان
دوات و شیران مملکت

مثنوی

همه پیش آن خسرو سرفراز نهادند رخ سپر زمین نیاز
با فیصل خان سکنه راوا کشادند هر یک زبان دعا
که ملک جهان است مسلم شود مسلم بشام تو عا مسلم شود
عروس زمانه یکدام تو باد جهان بنده گیتی غلام تو باد

معروض داشتند که تادم صبح این یورش را موقوف فرمایند حضرت اعلی عرض
شیر خواهان را بمراجعت مقررون ساخته نهضت عساکر را معلول به صبح داشت و هر یک
هالچاه عصمت الله خان را بر حسن خدمت معمول داشته تسلی تام فرمود که تا دم صبح
در کنار تعین سعی بلیغ نمایند علی الصباح بندگمان عسکر منصور نهضت فرمان خواهد شد
و سردار عیدار حسن خان چون جوارت اهل حصار را از حد متجاوز دید فواره غضبش
در جوش آمده امر فرمود تا عساکر پیرا من قلعهها در آمده بضرب تیغ فتح آن نمایند.

بیت

بهر مود نامردم کشته داور بر آینه پیرامن این حصار
 سیاه زوی مردی خراش کنند بسیلاب خون غرق آتش کنند
 عازم به خدمت خان شجاعت موروثی و نهادری جلی را کار فرموده جزائر چنان را
 که هر یک از ایشان در شوه گلو له اندازی چنان دسئی داشت که نقطه خال از روی زندگی
 به سبکال در شب تار مبر بود بر دفع اعدا بوده و وعید تهریم میشود دشمن را از حول قلعه
 دور و افور میداشت .

بیت

چنین حصار که یارود کشاد جز ملکی که پیش خدمت او بسته روز کار کمر
 چنین سیاه که یارود شکست جز شاهی که شد درست بسا و رسم دین یسیر
 افتد از وقت ظهر تا دم صبح فردا از طرفین کشتش و کوشش بظهور رسیده سردار
 عبدالرحمن خان را کشاد کناری روی تپداد علی الصباح تاریخ یسیر شهر رمضان المبارک
 سنه ۱۲۸۵ که ترک سفید دم خنجر سیم از نیم خاور کشید و سیر شکرگی بر کتف انداخته
 تیغ زینتکاری را غم ساخت و بر نوسن فلک بنائی بجلوه در آمده .

مثنوی

سر صبح کین شاه انجم سیاه نمود از افق رایت صبحسکار
 بختیش در آورد غیسل وحشم بختیید از جا بطل و علم
 سیاه منصور که تمام شب کمر بسته مستعد مقابله برای دمیدن صبح چون ستاره تمام تن
 بکچشم انتظار گشته بودند باشاهزاده غبور و غضنفر بیسته دلوری سردار محمد اسماعیل خان
 و ناصر میدان میازوی جرتیل قرامرز خان حسب الحکم شهر بار جهان از محال آورده در
 حرکت آمده مانند بحر موج روی زمین از حرکت افواج مترازل گشت.
 ش . ملک گفت هذا یوم فیر

مثنوی

بهر مسان شاه سعادت انسر به بستند گسردان لشکر کمر
 پلنگان شیر افکن و تبر جنگ چون شیران جنگی کشادند چنگ
 دایران مردم کش و کینه خواه همه سوی اعدا گرفتند را
 زهر جانی سورن انداختند بنده پیر خون ر بختن تا خشنند
 سردار عبدالرحمن خان تیره روز که سیاه را از مسافت هشت گروه از ننگ دورانده
 تمام شب اوج و برهنه پسان روز صایم بودند و از سردی تردد بسیار بجان رسیده انتظار
 روز مرگ میکشیدند چون بر توجیه شهزاده مظفر او مطلع گشت دانست که سیلاب در سدد
 تفریق این مشت خاشاک است لاجار قلعه را گذاشته بعدد کوتل و پشته های که در انتهای راه
 عمارت منصور بود خود را رسانیده به محکمی کوتل و سرتیه ها پرداخت .

درین اثنا از بنگاه کشت سردار محمد اعظم خان نیز باو ملحق گردید و شاهزاده فرخنده اختر
چون بزرگ کونل رسید سردار محمد اسماعیل خان را حکم فرمود که از طرف جنوبی کونل
بر تپه که سر کوب دشمن است برآمده خصم را نا آرام سازد و داود شاه جرنیل را حکم شد که
از طرف شمالی کونل بر تپه که دشمن است یورش برده خصم را بر اندازد و ظهر را دلاور
فرار از خان را حکم فرمود که توپخانه را پیشرو نموده بالشکر سوار و پیاده متوجه سر کونل
گردد حسب الحکم چون اینها صورت مقابل چه کشود باز بلند یرواز اقبال پر دبال باز کرده
جلوه نمود و نمای مایون فال ظفر در سحرای عیجا یرواز فرمود.

مثنوی

چو از هر دو جانب صف آر استند علمها ز هر گوشه بر شا ستند
بشا ایستای و بقریه کوس یار در این گشید آبتوس
صغیر بغیر از فک در گذشت به جنبش در آمد ازان کوه و دشت

الفصل در معرعه اسماعیل خان از یکطرف و داود شاه خان جرنیل از دیگر طرف بر سر
تپه ها برآمده باعدا در آوریدند و برور شک های بیایی که کم و له ها سان تکرر که از آذری
مبارید خصم را بر سر آورده و در دامان تپه ها هر چند از اطراف دلاوران ظفر جنایب از غایت
متیز و فتنه آور حمل های تند و تیز می نمودند و در در گرو مانند کوه از کمال شجاعت و نهایت
مردانگی و جلالت ثبات قدم و وزیده پای بر جا بودند و آن روز از آن زمانی که سلطان شرقی انتساب
آفتاب بیخ ظفر ماب از تمام انتقام کشید تا آن هنگام که کوکبه زرین مهر برین سبزه
زیر جبین بر حد استوار رسید و لشکر با یکدیگر بر سر نزار و خصوصیت بودند گاه سیاه ظفر پناه
مغالقان را از جای بر میداشتند و زمانی دلاوران خصم لشکر شهر یاری را بر جا نمیگذاشتند
عاقبت شاهزاده فرخنده سیما فرمان امضا جریان اسرار فرمود تا کل سیاه بیکباره حمله
برند حسب الحکم سرداران نامدار و جوانین ذوی الاقدار دست متیز با اتفاق ای اتفاق کشاده
آتش حرب و قتال را اشتعال داده در وادی جدال قدم نهادند و دلاوران کینه ور و میا رزان
دلاور دست در گریبان یکدیگر زدند و بضر ب شمشیر بران و طعن نیزه جا نشان سروسیمه
می شکافتند سرها بر مثال گوی در ممر که میدان گردان شده از طلاطم امواج در بای نبرد
صورت فرخ اکبر و دشت معشر در نظر مرد دلاور چهره کشا گشت.

مثنوی

زمین از خون مردان موج زن گشت سیر ها خشت و چو شنها کفن گشت
دلبران سیه در هم قتا ده سلای سرکشت در ها اسم نهاد
تن از اسب و سر ازین نیکون شد فک کشتی زمین در پای غبون شد
تا آنکه عاتق اقبال بنایید از دمتل آیه ا فتنه ناک قمتا میبنا در خوانده دست
عنایه حضرت ذوالجلال نهال آمانی و آمال در گلشن دولت و چمن سعادت شاهزاده بی مال

شد
اند و از هیبت لشکر قیروزی اثر بهجای لماراو با سنا اذاعم منهایر گشودن پای سیاه
خیم مترازل شده و بی تعالی روی از معرکه جنگ و عرصه نام و تنگ بر تافتند و پشت به ریت
داده یوادی گریز شتافتند بعضی شبور سلامی دمیده بجان امان یاب گشتند و برخی
رو یوادی فرار و دشتاد یار داده افتاد و خیزان ترسان و ارزان دویدند .

هشتمی

گریزندگان را در آن دستگیر
نه روی رهشائی نه راه گسریز
سواران همه تیر بر تافت
کهر تیر و گه ترکش انداخته
و چون نسیم فتح و ظفر بر آیات ماه پیکر شاهزاده غضنفر فروزیده شکست عظیم
بر سیاه خیم رجیم افتاد سردار عبدالرحمن خان با چند نفر از رویای لشکر راه قرار پیش گرفت
و سردار محمد اعظم خان که از دور نظر مکنان بود بنگاه را گذشته رفیق راه او گسریز
و طریق زومت که در چشم شان عین ظلمت بود بچنان باد پیوست و جمعی از رزم آزمایان
فته انگیز و فوجی از دلاوران خون ریز چون سردار محمد اسماعیل خان و غیره از یوادیان
تا بنگاه شتافتند و سردار و صوف چون بنگاه خیم رسید عم خود سردار محمد شریف خان را
مأمول یافته از جنس اطلاق داده بخدمت شهریار باوقار آورد و سیاه منصور بنگاه
وارد و خیم را بتاراج داده از غنائم نامحصور و اموال موفور بقایت مرده الحال و سرور
شدند .

یست

گرفتند آن لشکر را ر چمت
نه چندان غنیمت که گوئیم چند
و چون آوازه فتح به مرض بندگان اقدس رسید شکر نعم ایزدی را بر جای آورده قنوی
چنین را زیور مملکت خود دانست و تیسر آن را از غنایات ایزد متعال شانت و غنایه ما را
باسم شهرزاد همایون اقبال نوشته بسیار دوردست مرسل داشت هر بر الوجودی تاریخ
این فتح نامی را در سلك نظم کشیده حواله قلم شکین رقم شد .

تاریخ فتح

سر بر آنکه ایزد فرازد از او
دو عالم سر موی نتوان شکست
بخلق خدا هر که احسان کند
بسکارش نیاید ز دوران شکست
همه گر بسکایش به بندد سکر
نه پیشه ز امثال و اقران شکست
جهان آفرینش دهد باوری
زدست دوران کسی شد بزور
چو یوسف شمع بر بود از ازل
کسی را که برگشت طالع سیور
نصرتین بقلمش شود رهنمون
فند در پی سکار های محال
که آید بیکار آخرش زان شکست
امیر جهاندار گردون شکوه
که میباید از دست سندان شکست
که در رزم صفای کردان شکست

چو در طاعت يك و انصاف زيبست
بغزاین وشش گناه از ضرب تیغ
كه در كرم و پیوار از هفتش
زیعقوب مرزا ولسی عهدا و
كه در غیل گنجشك روز شكار
چو رستم كه در روزم سازندران
یسکی را به تیغ از بدن سر برید
زخون عدو كه چنان سرخ کرد
جنگر فیل تر را میدان درید
بدین روز فرخ یسکی گلرخ
بچشمش را کرده دل خون زتاب
برخ آروی مه چرخ ریخت
چسو از لعل نوشین تبسم نمود
يكه قنار بكشاد لب را و بند
ز فكري طایب كرد نارنج فتح
يكوی ایشكه در بستم روزه ماه
بگفتا چو بنای جنب از میان
و چون صبح آمانی سراز جیب آمانی بر آورد و آفتاب امید از مشرق مراد طالع نمود
شاهزادگان ذوی الاحترام و سرداران با احتشام و خوانین عظام در بارگاه ام نیکه گاه
جمع شده و آوازه تهنیت و مبارکبادی را به سامع رسانیدند آری
هرگاه صاحب فراتی را كه شهبازان عالم قدس و فرخنده های ذروه اس بر و ال همایون
بر فرق فرخند سای او گشترا نید و معادبان ملكی معنی هزار زبان مزده فتح و اقبال مسامع
حال مبرمانید باشند لاجرم بهر جا كه روی رایت حاضر یبكرتند فتح و ظفر دوا سیه استقبال
خواهد نمود شهریار جهاندار را كه همواره بخت در مقام تسایم و دور گیتی در مقام اتایا د
است پس از فتح آنچه نكهت مانند آن سال های فراوان اندر دست دهد و شبه و نظیر آن کمتر
واقع شود روی نمود و هائیکه اقبال بزبان حال در وصف آن پادشاه ستوده و حال این آیات
سحر مثال انشا می نمود

قصیده

ای آفتاب منزلی حكره كمال
امروز چون صفوف عدو برد ریده
ماد صریح صبر ترا رهبر آمده است
يك چو بکری ز زم تو بهرام چو پشه
وصف تو بر زبان جهان صفور آمده است
يك ترك نوینی درت سنجبر آمده است
آینه ایست در مرزا نسوت کاندرو
من دیده ام كه روی صد احکندر آمده است
اوای فتح و نصرت افراشت و زمام عزیمت را بر تافت و روی توجه بصوب مرکز جلال و مستقر
من و اجلال گذاشت

مثنوی

روان شده شہنشاہ امران کما میاب ظفر همایان فستح پیش و کتاب
بعد از طی منازل و قطع مراحل در غایت عز و اقبال و نهایت عظمت و اجلال در مستقر خلافت
عزت و ول فرمود و چون مردم شهر بر عزیت و شهریار و عزیت دشمنان اطلاع یافتند اعالی
و موالی اسافل و اعلی اکابر و اشراف صوفیه و سایر اصناف مشایخ و صلحا و اهل درس
و فتوی برای تهنیت فتح حاضر شده و از راه ح و سرور و رونق تازه گرفت و اسواق و رزنها را
آتشین بسته ایام متعدد سرگرم نشاط گردیدند آنجا که بندگان خلوص العقیدت را بنظر
مرحمت دیده هر یکی را فراخور مراتب مناسب الخود و رعا یا را در کینف امن و امان آورده
آثار ظلم و جور را مضموس ساخت.

بیت

گیتی بفر دالت فرمانده جهان شد هیچ عرصه ارم و رستگاری
از هر طرف رسید و بزرگدشت ظفر از هر مکان شنید و ان نمره امان
و سرداران عظمت مداران و رای عظام را مانند آن یار موافق و قادر صادق و خدمتکار
و اتق سردار اعداد سردار شیرعلیخان بحکومت خطه قند هار و عالیجاه خدا نظر خان که
اخلاص کیش را سیخ بود بحکومت غسرین و عالیجاه سردار شاه پسند خان را بحکومت
حدود مقر و عالیجاه میر آخور احمد خان را بحکومت حلال آباد ممتاز فرمودند و سردار
جلالت و شجاعت و ثار سردار محمد اسم خان را از قریط اعلا س کیش و وفور خدمتگذاری
در میان اقربان بمره تدبیر و رتبه و بری سر قرا فرمود و عالیجاه خلوص صید انبیا میرزا
حبیب الله خان را بعمده مستوفی الملک از سائر هم چشان امتیاز داد و سرداران عظمت
و شوکت بستان سردار فتح محمد خان را بحکومت هرات مرحمت فرمود و سردار محمد اسماعیل خان
را در ترقی مراتب و تزیید مدارج الخود و علو مراتب و رفوع منازل شان با وج علیا
و رفیع ثریا رسانید و سردار محمد اعظم و سردار عبد اسر حین چون از چنگ
شیران بیته و غا و غر بران جنگل هیجا نجات یافته بطوریکه برایشان دانی و قایی
و دیگران را مباد وارد زومت شدند در انج فلاح خود تدبیر آرام را محال دانست در کو
روم سر نهاده در قیله دور آرام گرفتند بعد از چند روز که فلاکت شان به نهایت رسید
و کدانبکه رفیق را ادا بر شان بودند اکثر متفرق گردیدند از اقوام کوهی ملاحظه کرده
برک آنجا گفتند و پایتجاه شصت نفر از راه حبوزیر از کوه برآمدند و در ملک کاکا کرستان
قطع مسافت نموده تابحال معان رسیدند و در غیل حرم زانی که فرقه از سادات پشتک
است دوشب بسر رده طلب زیر بطور مساعد از ایشان خواستند چون بدون مع بهر در
که شد هیچ عزت نیافت و مصروف حال ایشان بود سادات بحواب صاف پرداختند و بتاریخ
مهرماه ذالحجه الحرام سنه ۱۲۸۵ یک هزار و دویست و هشتاد و پنج از حاکم پشتک عربی خدمت
سردار ذی و قدر شجاعت و ثار سردار شیرعلیخان در قندهار رسید که سردار محمد اعظم خان
و سردار عبدالرحمن خان وارد محال شال شده از اده رفتن ایران دارند سردار شیرعلیخان

وسردار محمد و ششم خان و پسر سردار محمد شریف خان بالفعل سوار شده حاکم فرمودند
که سیاهی در شهر نماند و وقت شب خود را بمنزل حاجی رسانند حسب فرموده قدر دوهزار
سوار جمع شده باینگار رانند.
چون اشورا يك رسیدند معلوم شد که ایشان را ملاحظه حیات قند غار مد افکنش بود
از حرم زانی بر خاسته از راه کوئل شیخ و اصیل و مشوانی و در بستان تجاران رفتند
و از آنجا برود بدار آخر گرم سیر داخل بستان شدند تا بران سردار شیرعلی خان بی نیل مقصود
وایس وارد قند غار گردید و هم درین ایام مینت قزام کولی نوی دریاخ مراد شهر باری
شکفت و ضوحت اینک سردار محمد اسحاق خان و لد سر دار محمد اعظم خان که در تخته پول نیاست
سردار عبدالرحمن خان استقرار داشت و بعد از توجه سردار عبدالرحمن خان بطرف مستقر الخلافت
ملك تر کستان بر او شوریده بود چون پدرش با عبدالرحمن خان راه قرار سیرد راه قرار و نه
دل استقامت برایش مانده هر دم را رفق وایسین شده میدید تا از پرتة غیب چه بظهور رسد
تا توجه سردار محمد اعظم خان سیاح کوئل او شد خلاصه اینکه بعد از قرار سردار عبدالرحمن خان
بر بلخ قضا تبلیغ باسم سردار محمد اعظم خان عزم دور افت که با حجة عساکر منصور از هرات
متوجه بلخ و تخته پل شده و قند باغبان را خانه را انداز شده پایای اطراف را مرافقه الحال
و فارغ الحال سازد سردار موصوف است الحکم متوجه سمت مقصود شده بر محتاج استعمال
قطع مراحل وطنی مناظر میشود تا وارد حرمه آن ملک گردید محمد اسحاق خان را منیل
در آتش شده ناچار بتلك حکومت و ریتی گفته رو بفرار نهاد و تا عبور بحر آمویه
بق خود دید سردار محمد اعظم خان آمده بر جای او جلوس نمود و چون از تکه گان شامی
و لغت است حضرت اعلی خدمتش ماضور ماضور فرموده حکومت تمام آن ناحیه را
بنا بر استقلال بدو مرض فرمود.

گلسی و هفتم

در ذکر نهضت رایات نصرت نشان بطرف هندوستان هینو بیان
برضائیه رضا ظاهر حقول صافه و خراط ملکوت مناظر نفوس قدسه حق و مستقر
نقواعد بود که بحر ای صدق انتهای حدیث خجسته نهدت ان الاسلام عربیا و سیمود عربیا
از شیر از است که آثار اسلام بوسا قیوما مندرس و سلامات دین مبین اننا قاتلنا منطوس
گردیده آثار عجز و انکسار و آیت مسکنت و اضطراب و رو جنات روز گمار مسلمین
و وجهات ایام مؤمنین مظهر برید حوضه اسلام از اطراف و جوانب متوالی و متغایر صفت
تلفصا من اطرافها گرفته بمقراض غلبه کفار نابکار منقرض میگردد و حال آنکه در
حریت اولین حضرت خیر المرسلین علیه من الصلوة المضلها و من اللغات اکملها نه بر
مصلحت و انت وصوا بدید ایام کثرة بعد اولی ورة اثر آخری بامشر کین عرب و کفار
قضا طلب صلح نموده ضعیف اهل ایمان را مدنظر قبض اثر داشته اند چنانچه آیه کریمه
ولا الذین عاهدتم من المشرکین الا شاهد عمل این دعواست و صلح و بند و بست بمنزل
حدیه و انصاف آنچنان از فتح بیکه مظهر در سال اول و تشریف آوردن آنجستاب

بیدینه منوره اظهر من الشمس واین من الالمس است و بعد از این ایام سنه ۱۲۸۴ که مسود
اوراق در شهر لندن طرح افتاد است سلطان عبدالعزیز خان سلمه العثمان تشریف
فرمای شهر مذکور گردید و باعث برین حرکت آن بود که بقوای کفار روس جزیره
کریما که عبارت از یونان زمین است بر سلطان موصوف عاصی گردید - بنی و وزیدند
سه دفعه عساکر سلطان فی رفته هنریت بسا فتند و جمعی کثیر از عساکر
اهل اسلام پس رجعت شهسازت میر حیدرند شایران سلطان موصوف
عساکر فرنگستان گردید بعضی ظاهر ایشان که پی به غایت امور نبرده اند و غیر را
اوشر تفرنگ کرده اند این حرکت را که عین مصلحت بود سخت اسلام انگاشت به برخاش
و طمن بر خاستند حضرت سلطان ای جمیع علما و عقلای قسطنطنیه مشهور با سلام پول جمع
کرده درین باب بقوای و شاور هم فی الامر استشاره فرمودند.

بیت

چو آمد مشکلی پیش خردمند گزان مشکل فتند در کار او اند
کنند عقل دگر یا عقل خود بر که تا در حل او گردد عدد کار

و غیر را اوشر واضح فرموده همه متفق اللفظ بعرض سلطانای رسانند که بقوای کلام
معجز نظام غیر البشر که اللهم انزل المطامین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالین غائبین محنت این
سفر بر خود لازم دانند و دفع شر آن فرقه طایفه را از دولت فرنگ باید نمود لهذا سلطان
موصوف از بلده قسطنطنیه عساکر فرنگستان گردانده اولاً با پادشاه فرانسی ملاقات فرموده
این ماجرا را در میان آورد ثانیاً وارد جزیره انگلستان شده با ملکه و کتوریه سر گذشت
را اظهار فرمود بلکه درین سفر سایر سلاطین اهل فرنگ را با خود یار ساخته و پس
تشریف فرمائی دارا اسطنت گردید سلاطین فرنگ با اتفاق پادشاه روس را از امداد نصای
کر بیا منع نموده سلطان بدنی توجه بر ایشان غالب گردیده دمار از روزگار ایشان
بر آورد و حضرت سکندر در بیت لا زال الیوة نصره عالی و اعلام ظفره متصافه چون از
شر افساد و فتنه سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فراغ می یافت کفار
روسی ما و را اکنهر را که از قدیم داخل حوضه اسلام بود از تصرف
پادشاه بغیرا بر آورده رایات کفر را در آن ملک بریانند و لهذا ایلچیان چرب زبان توانرا
بسمه سنیه بارگاه امارت و پایتخت بر سر سلطنت از دولت انگلیسیه رسیده از زبان نواب مستطاب
گورنر جنرال معالک هندوستان مشخسون این بیت بعرض اقدس میسرسانیدند

بیت

چو ما دوست باشیم با یکدیگر بودیم - رو بر این از شور و شکر
و اگر ملاقات میسر گردد موجب تشبیه بشیان مودت و باعث انضباط قواعد رفاهت عباد و
بلاد خواهد بود و چون اتفاق و اتحاد صورت خیرات جلیل و مودت حسنات نبیل در سائر بر ایست
الیه در فرقه جلیله سلاطین روزگار و خواصین جم افتدار منتج بر کات خواهد بود اگر چه
در نظر قاصر ظاهر ایشان صورت پرست که بی بمعنی نبرده اند این معنی مستحق نمی نمود مگر
حضرت اعلی که عقل کل اند و هر نقش تدبیر که بر او حقه ضمیر منیر قیض تدبیر انتقاض می یابد

بیمه صورت مصور تقدیر است که سمت ظویر گرفته برای رفاهیت مسلمان اسلام و شیریت و آرامی بلاد و آنام شدائد این سفر را بر خود گوارا گرفته تا درینج شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۸۵ مذکور در ساعت سعید را چند نفر خواص که همواره مجلس اختصاص اند و شاهزاده اعیان نور حدقه انسان نور حدیقه دولت قوی بنیان شاهزاده عبدالعزیز متوجه هند وستان جنت نشان گردید بجناب استعجال چون بدر منیر طی مراحل و قطع منازل میسرموده

بیت

چومه منزل بمنزل راه میسرفت بقصد صلح آن جمع میسرفت
و از آنطرف نواب موصوف با جمیع انای دوله انگلیسیه از دورا سلطنته کلکته متوجه پنجاب گردید موضع انباله را مقر سعدین و محل اجتماع ترین قرار دادند و حکم محکم صادر فرمودند که حضرت اعلی چون داخل سرحد مخروبه گردد از ابتدای انباله در هر موضع جمیع عا کر از پلاین و رساله و توبه هاله آنجا بسا استقبال شرافته آداب سلامی را برجا آورند و دقیقه از عزت و حرمت و سکرات مهمل و فرو گذاشت نمایند و حاکم هرجا از خزینه سرکار تعالی از نقد و جنس گذرانده کویه و برزن و شهر را چراغان نموده آئین بندند و راجگان عالی شان و نوابان جنیل القدران سلام رفته تحف و تعالیف پیش نمایند بنابران شهریار جهاندار نصرت اثر بان شیر ملک اکبر چون از دره خیبر عبور فرموده ساحه پشاور را از قدوم میمنت اسزوم رشک ارم میساخت امنای دوله انگلیسیه عزت و ضیافت داری حسب الحکم نواب موصوف پیش آمده بقدر مقدور هیچ دریغ نداشتند و حضرت اعلی که مظهر اسم مبارک جواد سبحانی است هرجه از نقد و جنس امنای دوله انگلیسیه ارمقانی میبودند آنرا با مضایف از خزینه هاعمره خود به غربا و سیاه ایشان قسمت میفرمودند و خوشدل میساخت و همین آئین و فاعده از پشاور تا انباله من الجانیین مرهی داشتند تا پشایخ شهر سنه ۱۲۸۷ بامده انباله را مضرب خیام فک احتشام فرمود و جناب نواب مستطاب نواب گور ار جنرال مول صاحب بهادر حاکم مدالک هندوستان تشریف فرمای موضع مذکور شده بود دربار گناه فسلک اساس که برای همین جمله مقرر فرموده بود ملاقات نمود و تعالیف و تحف از نقد و جواهر و افش و سلاح و اسبان و غیره که تعداد آن لایق این مختصر شمرده نه شد از طرفین گذرانیده بدرجه قبول موصول گشت و سه بوم در خصوص رفاهیت رعایا که ودایع بسا وسیع خالق السیرا با اند و امیشت راه ها و اتحاد و دوستی سخن را ندم عهد لا حق را به سابق ملحق ساختند و بخوشدلی تمام با هم وداع فرموده هریکی لهضت فرمای مستقر اخلافت خود گردید حضرت اعلی از زبان حق ترجمان خود مسود اوراق را میفرمود که نواب مستطاب گور ار جنرال مول صاحب بهادر را بس آدم لایق و فهم یافت که در انسانیت بکمال مراتب ترفی داشت و واژده مراده نوب که عالمی را بدمی قیرو میکشید و دواژده هزار تفنگ و جمیع خانه بی نهایت با نه خرطوم قبل کوه پییکر مقرر فرموده که بر سرحد تسلیم امنای دوله اید مسندت فرمایند و آنحضرت بکمال خسر می مرا جمع فرموده امنای دوله

انگلیسیه همان عزت داری را از این له تا پیشاورازدست داده اند تا تاریخ شهر مستقرالاعمارت
را از نور موافق السور منور ساخته تا مایلی که این سفر با خود آورده و در شهر ادکن
جلیل الشان و سردارین و خواجین قسمت فرموده هر یک را خوشدل فرموده حق تعالی ظل
ظلیل آنجناب را بر سر رعایا و رعایا تا بساطت هر مدود را در بانون و اصاد

گل سی و هشتم

در ذکر بعضی سردار محمد اسمعیل خان و بسیاری اعمال خود رسیدن

از فضل خالق منان و طالع شهریار جهان

برخرا طردا کبه اهل تحقیق و نفوس مایه اهل تدبیر اظهر سی الشمس و این من
الامس است که جلیت نفس انسانی و غفلت آن لطیفه انسانی بر آن شده که هو او آمر
و ناهی بوده مأمور و معنی باشد لهذا عبودت و ریاضت را خلاف امر آورده شمرده و جمع و
مال شرایع را ترك مقتضای او قرار داده اند تا از سرکشی و غایت خود افتاده قابل
خطاب یا اینها النفس المتکبره گردد و علی الخصوص در حینکه جاء و جلال و ضابط و ثروت
و مکنات مساعد او گردد و عجز و مسکنات افتاد و لذت خود را و موجب آن انسان لبعثی آن
راه استغنی را پوش سود اعلام دعوی انبیا و غیره برافرازد مصداق این مقل و شاعره
این خیال احوال خسروان مال سردار محمد اسمعیل خان است تصریح این نامه آنکه چون
از فضل رب العالمین و حضرت طالع امیر المومنین فتح شه کابل بردست آن سردار والا
تبار و فوج پیوست شهریار بند پرور و جهان دار داد کثیر شویحه احوال او شده یوما فیوما
در ترقی مراتب مناصب و سیاف زرد نارادنی ایام از اقران و امثال گذشته در ملک شهرادگان
جلیل الشان سلوک و ظلم و قربان درگاه ملک اشتباه منظور گردید تو بخواه و رساله و یلتن و چتر
که خایه پادشاهان است مقتضای تجاریه کاری و حدائق سن و علوم طبیعت بر خود مقرر داشت
حضرت اعلی که آسمان نامو کرده ثبات است هیچ وجه این ناشدنی را بر وی او نیاورده دیده و ناندیده
می انگاشت که البته خود متنبه موعظه و چون ماهیچه ریاضت نصرت آیات از مشرق هند طالع گشت
در غیبت حضرت لایع التور ما دفاست استکبار و غرور سردار مذکور از شیرین کوئی خوش آمد
گویان افساد فطرت و جبروتی بر غرض خیران فتنه طبع در سر آن آمده حرکت ناشایسته
و افعال و احوال ناپسند از او ظاهر پیوست و چون ساخت ارم قبیعت مستقر الخلاف از مقدم
برکت همه شهریار جهان نور لازم گرفت و بر بی اندامی او اطلاع یافت خواست تا چشمه
یوم و سباب حشمت و مکنات با هت غرور او گشته انزاع نماید و به عاجین صاحب و جوارشات
موا عظ مزاج او را بهما اتصال رساند

بسیار

کارها را شده کند عاقل کسامل بهمن که بعد لشکر جرار میسر نشود
فکر چنان تعارف مزاج و حاج آن سردار و لایق از بهی نبود که باعتدال رساند بهر
انزاع اسباب سلطنت با وجودیکه در خور او نبود بترك خدمت حضرت فیش گنجور گفته
در کوه دامن که جای داد و اندامش بود رفته شمت اعلی حضرت هر چند بشما بیخ بد رانه
و مواظب مشغاله و یرا بهود خواند از سعادت خدمت سر بسازد و رسید بساد آتیه رسید

بیت

بسی پیکام دل دشمنان بود آنکس که نشود سخن دوستان نیک اندیش
 نبوده چون گوش آید به بند خورد گشود شمال از صیهر بلند
 و خفیه سرگرم تهیه اسباب بی و عدوان گردیده در سران عسکر منصور دم جنبائی نمود
 و بوجد و عهد ایشان را بگوید میخواند.

بیت

چو تیر شود سر در روز کار همه آن کند کسی تیرا بد پیکار
 و اسکن زمانه این آرازه را در کوشش میسر آید.

بیت

باولی نعمت از بیرون آنی کسر سپهری سرنگون آنی
 هر چند دولت خواهان دولت آید مفت افعال ناشایسته او را برض رسانده مضمون این
 بیت را

بیت

سرور است ملک تا بر تن است تن ملک را فتنه پیر احسن است
 فکرها را نموده حضرت اعلی بسبب حمله رحم القاض میفرمود تا رفته کار بجای
 رسانید که فاسد ذات فرخنده سمات که محفوظ بحفظ رب السموات است شد مجمل این
 مقال آنکه چون سیه مرضیه و طریقه سنیه آنحضرت بران رفته که همواره در خانهای
 افراتشریف شریف برده برای استمالات دلهای ایشان همکامه و همخوان میگردید
 یا بیاری و به پریش احوال کشت زار قلوب ذکور و اناث ایشان سرسبز و شاداب میفرماید
 درین ایام سردار ولی محمد خان ضیافت بنده گان اقدس نموده حضرت اعلی از غایت
 کرم قبول فرمود سردار محمد اسماعیل خان فرصت را غنیمت شمرده در کمین نشست که
 بوقت عبور حمله آورده کار آنحضرت را مسموم دانه باخر رساند حضرت اعلی بعد از اطلاع
 فاسخ العزم گردیده شنیده را نا شنیده انگاشت و تقواست که برده او دریده گردد
 پس ایام معدود که ایام سردار پیش بسر رسیده بود تاریخ پنجم شهر ربیع الثانی
 سنه ۱۲۸۹ از قلعه خود برخاسته در قلعه چند اول کابل درون شده سر یحیی بنای
 بلی گذاشت و شورش آن در شهر کابل برپا گردید حضرت اعلی اولاً ایلچیان دولت انگلیسه
 را برای اتمام حجت در نزد او فرستاده تا ازین حرکت باز آید ایشان مکرر آمد و رفت
 نموده مضمون این بیت را بگوشش برده اند.

بیت

کسی را که دولت کشد یاوری که یار د که با او کشد داوری

مگر سردار مذکور را همان آتش در کاسه و شراب غرور در پیاله بود لذا حکم
فضای توام عز اصدا ریافت که شهزاده شهنشیر سردار محمد یعقوبخان و سرداران
جلیل الشان سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان و سردار ولی محمد خان
و غیره با کل سوار از طرف مشرق و تویخانه آتش بار از طرف کوه اسمانی بر قلعه چند اولان
رفته مرکز داران را قبل نمایند و کل پلان که مهتم شده بودند حکم شد که آماده بوده
از جای خود حرکت ننمایند چون فرموده با تمام رسید امر مهتم الانصرام بنفاد پیوست
که اگر آن مد هوش باده غرور در عرصه بیست دقیقه از صور اخ قلعه بیرون نشود از
زاره توپ های آتش بار و صواعق خمپاره های برق کردار اهل قلعه را ساقلها ساخته
و سگانش را از راه آتش بکه عبارت از بار حاتیه باشد با غرت رسانند رؤسای
چند اول چون آتش قهر شهر بار جهاندار را از پانه زن دیدند تعویذ با شمن فیرا العظیم گویان
فریاد الامان الامان بر آوردند و سردار محمد اسماعیل خان را جواب صاف داده
طواعی و کرها آتینا طامین گفته از قلعه اخراج نموده سیر دامنای دولت خداداد کردند
حکم جهان مطاع اصدا ریافت که اورا بانو برادرش ذوالفقار خان و خان برده
در کوهات سیر دامنای دولت انگلیسیه نموده مراجعت نمایند و چون سردار مو صوف
مقید سلسل جزا اعمال خویش شد فتنه جو یان که محرک این سلسله بودند هر یکی بر جای خود
افسرده گشت حضرت اعلی نیز مضمون دار مشحون و الکاظمین القیظ و العا فین عن الناس
را معمول داشته برده را از روی کار بر داشت سردار مو صوف چون نزدیک یک منزل کوهات
رسید بشب برادران خود را گذاشته روی بگریز نهاد و از آن کوهستان خود را بسوات رسانده
از آنجا بیدخشان رفته در قلعه کولاب نشست و چون قلعه کولاب بلکه تمامی ملک بدخشان
بر دست هواخواهان دولت فتح می شد سردار محمد اسماعیل خان امان خواسته بیرون رفت
و از آنجا معذرت نامه ها بتواتر مرسل داشته عفو جرایم خواست خطا یوش عذر پذیرفتو
جرائم او فرموده بحضور طلبید بعد از مرور ایام محدود همان تازاشی ها مکررا از وی
سرزد و تانیا ویرا مرسل کوهات فرمود .

گل سی ونهم

در ذکر عزیمت سردار محمد اسحق خان و استقیال باغبان از فضل ملک دیان

و عون طالع شهر بار جهان :-

قبل برین گذارش یافت که محمد اسحاق خان از توجه عساکر نصرت مظاهر بی آرام
شده از تخته یل روی فرار نهاده از آب آمویه عبور نمود و رویادی ادبار نهاده شبی در جانی
و روز در ما وایی بسر می بردند بندگیان اقدس بنا سر خلوص عقیدت و صدق خدمت
از قول حکما که فرموده اند .

بیست

مگر مملکت بنا ید آراسته مدد کار اعظم بنو خاسته
نخواهی که ضایع شود روزگار بشاکار دیده مفرمای کار

غافل مانده حکومت آقجارا بتایر استقلال سردار محمد علم خان سپردند مشارالیه
بتایر تشنگ ظریفی و کم حوصلگی سنت سنی حضرت اعلی را فراموش نموده عاریقه ظلم وجود
را پیش گرفت تا کار بجای رسانید که رعایا کینهم دست بر آسمان شده با تفاق بی تفاق
سردار محمد اسحاق خان را از انطرف امویه طلبیدند و چون این مزدخیز مترقب شنید از مردم
الامانی حشری برانگیخته از دریا عبور نموده بمجرد یار شدن او مردم اینطرف از سیاهی
و رعبت که از اعمال فبیحه سردار محمد علم خان بجان بودند بیلوای عام نموده بقدر
دوازده هزار نفر بر محمد اسحاق خان جمع شده یک جلو بر آقچه ریخته متصرف گردیدند
از اینجا گذشته بملک و توابع آنرا در شیطانی بطور آوردند و بی تعلل روی توجیه بصوب نخته یل
نهادند تا کار سردار محمد علم خانرا بزودی با تمام رسانند طالع ساطع ظل الهی که تا ابد
در ترفی باد کارگر شده داود شاه جرنیل باشی یلتن و چهار توپ بسر و قش رسید توضیح
این تلویح آنکه حضرت اعلی که سجنیل خاطر مبارک مضور بصورتها مات لاریبی وصفه
دل حق منزل منقش به نقوش فتوحات غیبی است بعد از طی سفر باختر هندوستان داود شاه جرنیل
که بنده بالخلاص است از مستقر الغلات با عسکر مذکور مقرر طرف ترکستان فرمود
تا معاون سردار محمد علم خان باشد چون جرنیل مذکور وارد ترکستان می شد
هنگامه باغبان رونق تمام گرفته بود و مراسلات متواتر از سردار محمد علم خان میرسد
که بزودی خود را برساند جرنیل موصوف نیز بجنایح استعمال قطع مراحل وطنی منازل نموده
تا در یومی که تلافی فتنین بر محل داده ای که قریب نخته یل است شده بود و موکب داود شاه
چون بلای ناگهانی و حادثه اسمانی ورود فرمود بمجرد رسیدن اگر چه بالشکر قلیل بود توکل
بر عون عنایت سیحانی و مدد طالع ظل الهی نمود بتسویه صفوف حرب و آراستن ادوات طعن
و مشرب یسر داخته سدی کانهیم بنیان مرسوس برپا داشت و توپ های صاعقه کمر دار
و خمپاره های آتش بار را جایجا زنجیر بند نمود دروازه اجل را بروی بد خواهان دولت
فراز نمود از انطرف سردار محمد اسحاق خان عساکر خود را چون امواج بحر اخضر
و اغواج یوم محشر در توج و تفوج آورده از دهان توپ و تفنگ و زبان رسای گلوله
مرگ آهنگ سلام روح ربانی بگوش جان یکدیگر رسانده سیاه کینه در مقابل صف
همدیگر کشیدند و از هر دو جانب مردان میدان شجاعت و شیران بیسته شهادت بکین
و عداوت کمر بستند.

مشوی

شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز
سلامت بیرون پردرخت از جهان پری و اار شد تند رستی نهان
و در دارو کبر افتاده بضر تیغ بیدریغ و زخم ستان جان ستان تنهای یکدیگر را خستند.

لظم

یلان از دو جانب دران در ستغیر کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز
ز شمشیر سرها شده چاک چاک بغون شست رخساره از گرد خاک

به سبب جولان ستوران نیز رواجبار میدان جهان بر جهانیان تیره گردید از اعمات
برق شمشیر مردان دلبران چشم عالمیان خیره گشت کتاب قضا خطه فنا بر حرف بقای
پسیر و برنا کشید و صدای گوش و نغیر و آواز های مبارزان دلبر بر فلک آئیر رسید .

نظم

دولشکر بهم در خروش آمدند دودر یای خونین بجوش آمدند
پسکی را دور از حسر کسلا دیگر را سرافتاده برخاک را
چنان شعله جنگ با لا گرفت که آتش درین چرخ مینا گرفت

جرنیل داود شاه خان درین نبرد سلیمان و ارجا که یک سو چون آفتاب جهانگیر بران
جن نظر روی میاورد مخالفان چون انجم نایاب میگشتند و از هیبت و عراس آن رستم
دوران درغایت اضطراب میمانند مگر از کثرت عدد از هیچ طرف کشتا پشی روی
نمی نمود و از هیچ وجه فتح آلبانی میسر نمی شد و ندیدم مخالفان از هر طرف غلبه می آورد
و نزدیک بود که چشم زخمی به لشکر معنی رسد .

بیت

پشه جو پر شده . . . با همه تشدی و صلابت که او است
بنا بران افسران مذکور دران چاره کار را درین منحصر دیدند که بجمعیت تمام
بیکدفعه بر قلب لشکر خصم خود را زده .

مصراع :

نادوست که را خواهد و میبش بکه باشد .
لهذا شیور دبلزده شك پایی نمودند لشکرک گماوه ها باریدن ابر آذری گرفت
و توپ های آتش بار سبوت صواعق ابر بهاری پتیرفت .

نظم

دو دریای آتش علم برکشید زمانه بصحت فسلم درکشید
زمین خاک در چشم ساره بیخت بیاداش آن آسمان خاره ریخت
بسی شیر جنگال فولاد شست بشیه کشتا دند بازو و دست
دو لشکر همه از دها و نهنگ بهم برکشادند بازو و جنگ
جو آن حرب و آن طعن از حد گذشت زمانه پسکی را ورق در نوشت

آخر نسیم عنایت الهی از گشتن کم من قلة قليلة غلة فلة کثیره باذن الله و زیاده
غنیة نصر من الله و فتح قریب از شاخ مراد جرنیل داود شاه خان و سردار محمد علم خان
بشکفتابیده مشام جان عالمیان را معطر گردانید و لشکر خصم آیه قرار خوانده رو بوازی
هر بیت نهادند دلبران هر بر خو و بهادران آهن رو به تعاقب فرازین رفته عالمی را بیاد
فنا دادند .

بیت

ز بس سرسکه افتاد در خاک راه شد آدم سراسر زمین حشر گناه
 و از غنایم موقوره ذخیره کبیره اندوختند سردار محمد اسحاق خان و خیزان
 از دریا عبور نموده ثاقبا آواره تپه ادبار و سرگردان دشت یوار گردید و داد و دشت شاه خان
 فتح قاهره بپایه سریر فلک مسیر معروض داشته تاریخ سلطه شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۶
 از روائع ورود قبض نمود آن مشام جان بدگمان اقدس معطر شده شکر این موهبت
 عظمی را برجا آوردند .

گل چهلیم

درد کر رو آوردن ابلهچیان سلاطین اطراف بیاد گناه فلک اشتیبا .

ملائک مطاف :

بر خواطر منکوت مناظر عقلای عالم و بر نظائر قدوسی مضاعف خرد پردهان
 بشی آدم روشن و مبرهن است که هر مقلبی را که لوای سعادت انشای دولت ابد مدتش بطراز
 انا جعلناک خلیفه فی الارض مطرز و جتر فلک قمرای امارت یا سعادتش با عز از اقامت کننا
 له فی الارض معزز باشد همگی همنا و مصروف عدالت گستر و جملگی نیست او مبدول
 رعیت پیروی نموده صیت حسن اعمال و آوازه خیر فعالش بالسنه علویات جاری و پیر افواه
 سفلیات ساری نماید و سده سینه اش کعبه مرادات و قیله حاجات ساخته بهرکم قاجار
 افئدة الناس تهوی الیه مردمان از خواص و عوام حسب مضمون یا توك رجلا و علی کل
 ضامر یا توك من کل فج عمیق بعبه بوسی رسیده به حصول مارب و تحصیل مطالب فائز
 میگردد لاجرم حسب خواهش و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین کما کنان فضا و قدر
 منشور انه کما عبد شکور بنام نامیش ثبت نموده بتوفیق نعم العبد مزین فرمایند
 نظیر این مثال و شبهه این خیال حال فرخنده قال شهریار بی همال است توضیحش اینکه
 چون امارت پناهی دفعه ثانی از غنایات صبحانی و تفضلات رحمانی بر او رشک چپاغبانی
 نسکن یا فته اریکه جلالت و مالکستانی بجلوس میمنت مأنوسش زیب و زینت تازه یافته
 و چهره در موضعه دینار بسکه با هر وقارش تا بدار و خطبه و معبر از اسم سامیش مایه افکار اندوخت
 ظل ظلیل عدالت را بر مغارق رعایا حقه و دایع بدایع خالق اجرا یا اندم نمود و ساریه
 رفاه شما مه اصفرا بر سر برآید که امانات خالق السموات اندم و طاعت نموده بنیان جوو
 اعتاف و قواعد ظلم و احتیاف را بیکلی برانداخت .

بیت

همای چتر همایون او جو بال کشاد ازین سبب نکند چند دعوی با زی
 چنان بساخت جهانرا هوای دولت او که از طبیعت اشد در رفت تا سازی
 لاجرم ذکر خیرش در اطراف و اکناف عالم منشور و ادای مبادش در اضاف بشر
 منشور گردیده شاهان اطراف و سلاطین اکناف نهال و داد شان در حدایق فواد سرسبز

(۱۷۳)

فرمودند و ایلچیان سفندان متوالی و متعاقب بخدمت رسول داشته رشتۀ یگانه را تاب
و جواهر اتحاد را آتپ دادند از آنجمله عالیجاه عطاء محمد خان از طرف امنای دولت
انگلیسیه با تحف شایان و هدایای فراوان رسیده شرف عتبه یوسی را دریافت و هدا یارا
گذرانیده بفر قبول رسیده و از حضور قبض گنجور به نایابانی غایات ممتاز امثال و افسران
گشت و در باغ بالا حصار که بیست و نیت بهشت آئین و گلشنی شبیه خلد برین ممکن مقرر
فرمود از آنجمله فاضل تحریر نجابت دست گاه میرابوالحسن شاه ایلچی پادشاه ایران
نصراالدین شاه رسیده او از تهنیت جلوس مسعود از طرف شاه خود برجسا آورده بتقبیل
انامل قبض انامل و قبول هدایا شرف افتخار انداخته سرغرازی شایان یافت و در سرای
میرمنشی عالیجاه مرزا محمد حسن خان مکان اقامت مقرر فرموده تهنید حاضرش مقبوس
بشارالیه ساخت از آنجمله شهزاده بهارا که بسبب اطاعت پادشاه بهاراعا کروس را
ازیدر رنجیده هجرت وطن مختار فرموده احرام طواف بارگاه فک اشتهایست چون
بسرحد محروسه رسیده حافظان ثور احوال را معروض عا کفان سریر خلافت و و افغان عتبه
امارت نمودند حکم قضا امضاء بتفاد پیوست که تبار سیدن توره بحضور قبض
گنجور پندگان خدمتگذار در هر منزل منزلی مهیا ساخته در تکریم و تعظیم و حرمت
و عزت دقیقه مهمل و فورو نگذارند حسب الامر توره را منزل بمنزل معزز
داشته تا بیک مرحله مستقر الامارت رسانیدند بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۸۶
حکم لازم الاتباع و فرمان جهان متاع عز اصدار یافت که شهزاده هادیون او سردار
محمد یعقوبیان و سرداران جنبل الشان سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان
و غیره و خوانین باتمکین سیه سالار فرامرز خان بهادر و نجابت دستگاه سید نو محمد شاه
و غیره با چهار ضرب توپ و چهار یلتن یا استقبال شتافته آن مهمان عزیز را بمرمت تمام
بحضور اقتداس رسانند امتثال الامر مشار الیه مقرر شده در یک فرسخی ملاقات بهجت
صامت نموده آداب سلامی نظام و تویضانه برجا آورده و از خزانه هاتمه دوازده هزار
روپیه در یک زنجیر قبل گوه پیکر و هودۀ زر حسب اشاره علیه پیشکش نموده در باغ
شاهی واقع ده افاغنه بتقبیل انامل قبض امثال رسانیدند امارت پناهی که مهمان پروری
و غریب نوازی جیل با برکت اوست بضمون مصرع که مهمان کریمان بجان پرورند
تا دروازه بارگاه استقبال فرموده توره را در کنار عاطفت و کثافت رفت کشید و بیارگاه
در آورده برادر یکه جلالت اذن جلوس از زانی فرمود و بتسلی و دانداری تمام دل آن
غریب زده را تواخته خلعت خاصه پوشانید و همراهان او را فراخور حال شان که از صد نفر
متجاوز بودند دانداری فرموده مقلع ساخت بعد از تسلی شایان بعلی آباد که موضع اقامتش
در آنجا مقرر فرموده بود و آن موضعی است نهایت منزله و غایت مفرغ رخصت فرمود و آن
بارگاه معلی را بموجب والذین تیوالدار والايمان من قبلهم یعنی من حاکم الیه
قبل از ورود او بانواع فروش ایرانی و تورانی و پرده های زر بخت و پسراند چینی
و غیره و قنادیل بلورین رنگین و ادائی (حکایت قوادیر من فضا)
مهیا ساخته بود بها قبها بخشید و از زانی فرموده و سه یوم اقسام اطعمه

واشر به وفوی که از کار خانه خاصه مقرر داشت چون این همه مروات بموجب مضمون .

بیت

کردن عجایب از رخ سائل میبرد شرم کرم اگر نکند ارد کریم را
خوی عجالت بر چهره خود مبدانست خواست تا بشود دیگری بحال پر ملال آن غربت گزین
پردازد لهذا فرمان واجب الاذعان عرضدور یافت که متصدیان امورات سرور مجفل
خدمت اکال و متکفلان ضروریات بهجت جشن ارم منازل باغ شاهی را آئین بسته بفجوی
انازینا السماء الدنيا بمصا بیح چرخان نموده افواج آتش بازی پریادارند و اهل طرب که
به نغمه های داودی مرغان را در هوا و زهره را در سبزه برقص آرد با باجه فطام حاضر سازند
وافواج اعظمه و اشرافه که صدق لهم ما یعدون ولهم ما یشتون تواند بود سر بر آید نمایند
مغنی نمائند که قلم سیاه زبان را هر چند تکلیف ادای حق وصف این باغ شد از ثانی رسائی
در خانه قلمدان متواری گردیده عذر دوزبانی که اعتبار را نشاید پیش گرفت در توصیف
کمیت و کیفیت آن بوستان نظارت بنیان که اطراف سلسله سخن بمنتهای تسلسل بیانش تا انتهای
دوران وفا نمینماید و طریق اثبات تناهی حضرت و سرسبزی آن هر چند توسط حجت وسط
میانجی شده یای نردبان اغشاة برهان سلم در میان آرد بیایه کوتاهی تکرارید جادو فنان
نیرنگ سخن پای تخت همایون بخت داستانهای نظم نثر یا نظام در سالیهای نشره تثار پرداخته
مگر بجای تریسیده اند و هزاریکه از حق مقام ادا ننموده اند خامه گرفته زبان این شکسته
بیان چه نیکار تواند آورد که وصف آنرا شاید روز نخست که ایزد تبارک و تعالی در تالاسته
احسان بفجوی و رحمتی وسعت کل شئی در سائر ابواب قسمت رحمت کشاد و بهر شی هر چه
مبیانت دادن در خور قدر و استعداد داده زیاده از مراتب قدر دانی و درجه منزلت او نداد
مگر فریت آباد کما بلستان که بموجب .

بیت

داد او را قایلیت شرط نیست بلکه شرط قایلیت داد اوست
فروغ اقبال بی منتهای میدا فیاض بر ساحت این گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده
یش از مرتبه قایلیت او تافت آن دلسوخته چه حق فرموده .

بیت

باز هوای چمنم آرزوست کابل جنت و طنم آرزوست
و این گله دار جاوید بارز یاده از قرض و همی و احتمال عقلی قوز نظر فیض دریافته
ازینجاست که این باغ میتو و این بوستان دلجو از فرط نزهت ساخت و وفور اغشاة روح و راحت و کثرت
اشجار با ثمر و گلنهای رنگ آمیز فطر نیز نمونه تصویر حدیقه جنات و رشک منزهات
کشمر و انگلستان است چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلائل صدق بیان است چگونه چنین
نباشد که دهقان آفرینش سراسر منزهات روی زمین را در حسن این بهشت آئین بروجه
احسن تعبیه کرده و سایر خصایص جنات عدن و نفائس آن رنگین گلشن صفا آفرین

از آنها ریاریه و فطوف دایه اشجار و انوار و ریاحین و ازهار و شراب ظهور و منا ذل
 قصور درین شاهد حسن صنعت گیتی آفرین بخت نهاده .

۱- نظم

روضه است از آرام خو شتر	دوحه از بهشت زیبتر
از غواش ز سرخروئی غویش	اغل رو مائی کسر ده را دلریش
لایه هایش بسکف گرفته ایام	ساقیان ازم از ان دله اغ
خیری و بسا سمین بنفشه درو	از گیس و سوسن و گلاله درو
عند ایسان بشانه مو زون	عاشقان را ز صبر کرده بیرون
طوفیان سبز یوش دره رشاخ	دل عشاق کسر ده مدسوراخ
قمری دریای سرو جان میداد	عاشقانرا ایملای آن میداد
که کتبد جان نثار دره د و ست	هر چه بیند کمال مظهر اوست

قطعه

روضه ماه نهر ها سلسال دوحه تجری تحتها لاینها
 دوحه سجع طبر ها موزون می من کمال آفتاب مأمون
 از خصایس این بهشت خاص و نور آید از آنها و آبشار و احیای که هر یک آب تسیم
 و کوثر برده و از تصور سلاست و صفای آن میل نهر مصفا آب بدهن آورده تا خورشید
 هر صبح از زلال آن دست و رو نشوید سیمای او روشنی نگردد و تمامه هر شا مکاه بهار یق
 انعکاس در آن غوطه نخورد و خسارش سلاطین و فرط حضرت و حضرت و عطوبت خاک پاک
 و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است چنانچه نظر کارگر می شود سیرت و اشجار
 با ثمر سرسبز - ایضاً بار دار است که در نظر جلو می کنند بلکه از عکس سبز زمرد قام
 جواهر هوای شاداب جو نیز معاینه او حق از زمرد تماشا میگرد و گویا فرش سندس
 و ساطع است بر ق کشته و سرو و صنوبر و چنار و سایر اشجار سپهره اماطولی ما سردر سر
 یکدیگر کشیده همانا که مرغان اولی اجنه نشین قدس اند که از شاخسار اخضر بال
 در بال و پر در پر بافته اند نئی سرانسر این سبزه فام اخضر لباس طوطی است نکته
 از شاخسار و طوطی هوا گرفته در فضای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته
 انبساطی انهار مشجرش و ساحت با راحه برشجرش همانا که سروست خورشید مثال که
 نسر انزین جرخ اطراف آن ظاهر گشته و مرغ زرین بال آفتاب و قمری سفید پسر
 مهتاب بل فاخته خاکستری سپهر در پیرامون آن بال پرواز کشاده جووا این نزهت
 آباد که از فرط سبز و سه برکه و الوان گلها بوجوب مصراع گل یکسایلی باده در
 شراز رنگین میشود و دلنشینی جا و طراوت فضا از روضه رضوان و غرقة قصور حدائق
 چنان نشان میدهد سرانسر زمین داشتن ارم نشانی از اقسام گلها و الوان ریاحین
 که دستگاه دهقان آفرینش است بشابه جوش فرحت دارد که امعان نظاره آن دیده
 اهل پیش را خبره میکند و از عکس اظهار انوار آن رنگارنگ گنزار جواهر هوایی
 رنگین مینماید که گویا عینک خیال فرنگی در پیش نظر دارد از بسیاری سنبل

که توده توده و خرمن خرمن درهم درهم افتاده رونق جعد بقای شمشاد فد آن که
از طره خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن روکش سنبستان چین است درهم شکسته
و نظر از تماشای آبهای عذب و روان و قوارهای جوشان این نمونه در و نه دشوار که هر یک
در عفو و صفا و سردی بر تپه است که میان آن و چشمه حیوان قرق انسان است تا حیوان بلکه
از عین تا انسان چندانکه بتصور اندیشه سخن پرور در آید سخن درخوبیهای آن است .

بیت

آن نسیمی که بوی جان دارد / هر دم از خاک او پروان آید
لاجرم اکنون عنان شهیدیز خامه از پویه مباحی این بی پایان وادی منعطف ساخته
بادای معطف پردازد از افراش چون فرموده بعمل آورده شد / سخن عظیم ترتیب دادند .

بیت

بزم بیاراست شمع بزم ساز / بست زمین را بجوهر طراز
چشم فریدون مارب جام جم / تازه شد از مجلس شاه عجم
دیوار و ستون و ایوانهای دولخانه را در قماشهای مشجرو پرده های مصور گرفته کمال
زیبات داده بنوعی آرا ستند که نظار گیان را از مشاهده آن حیرت بر تیرت افروزد و صین
آزاد فروش مرفوعه آراسته رشک فردوس برین ساختند .

بیت

صفحه نه عشاق بیاراستند / پرده زربفت ملک خوا ستند
و بیرون دولخانه را از شجر تاججر و کناره های جوشها و نهرها همه چراغان افروخته
تشویده میا بیج افلاک گردید شب جمعه .

بیت

شبی از روز وصل روشن تر / رسته ز آب در جان بشر
زلف آبیلای شب بمشکینی / برده ز آهوی چین رنگینی
تاریخ یازدهم ماه مسطور آن مهمان عزیز را در آن مینو مکان طلبید . بر کرسی
خامه اذن جلوس ارزانی فرموده از دهان تو پهای صاعقه کردار سلامی بجا آوردند
و آتش بازی را در کار آورده شب تار را روز نوروز فرح افروز نمودند از بس که انوار
از زمین باسمان بالا گردید فلک از شویر شمع خود را گل نمود اهل مارب از نغمه
های هنری عشاق را آواره ها مون حجاز مینمودند .

نظم

مطرب د انواز اهل عشاق / خنجرش یباد داز روز و تاق
چشم جادوی نیم خوابش را / زلف هند وی نیم تابش را

(۱۷۷)

از دل عاشقان ربو ده شکب
 خال مشکین بطرف نوشین لب
 نك شكر دهان شر پش
 لعبی قازین سیم اندام
 غیبش چون هلال یکسروزه
 چون بوقت سماغ خنده زدی
 طبله و چنگ و بریط و تنبور
 همه دررقص و درسماغ و سرود
 کبری و جوگ و دیس و جمجوتی
 خوانده هر يك بجای خویش روان
 یار میگفت مرهم چا نهیا
 رقص کرده ترا نه میگفت
 یورمی خواند جان مشتاقان
 تپه سرکرده ریخته میخوابد
 آن بلاد که روح عشاق است
 از زبان فصیح و شیر پش
 از دل بیدلان ربو ده فسرار
 نت و فکنتی کها و کیسا بولا
 سارگم هوش عاقلان می برد
 دریت و سم چنان ادا میکرد
 چنگله طوطی شکر خا را
 از کینوش دل شکسته ما
 پیش از این جان خوشتر
 روح من نازده شد راجا ری
 از کسبت کبارده و باس و نلنگ
 از خیالش خیال عالم نور

و چون از نعم فراغ حاصل گردید ثانیاً خلعت گران مایه پوشانیده رخصت فرمود
 و علاوه برین حکم فرمودند که هر يك از شاهزادگان و سرداران ادای لوازم شایسته نموده
 خلعت بپوشند امثالاً لامرأالی شب جمعه تاریخ دوازدهم شاهزاده عالم و عالیمان سردار
 محمد یعقوب خان درباغ بایر پادشاه جشن شاهانه بسته نوره را طلب فرمودند از فراغ
 طرب و خورش مغلق ساخت تاریخ ۱۶ جماد الثانی سردار باوقار سردار محمد اسلم خان
 باغ بالا حصار را آئین بسته نوره را اعزاز نمایان فرمود تاریخ دهم سردار والا تبار سردار
 ولی محمد خان در سرای خود شایسته ارزانی داشت سبحان الله هر آنکه در اینجا چشم عبرت
 کشودنی است. مصراع ۱۰ - بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا - درایامی که شاه شجاع الملک

بواسطه عساکر انگلیسه بر مستقرالامارت تسلط یافت امیر کبیر علین مکان با اهل و عیال
رویه بخارا نهاد از آن روده خوران چه انواع جور و اعتساف دیدند حتی که عازم قتل و اسیر
عیالش گردیدند اما چون حق جل و علی همواره حافظ و ناصر آن ذات بابرکات و اولاد
و امجادش است از چنگ آن سباع الانس رهائی بخشیده شهریار جهاندار که متعلق باخلاق
الله و مظهر اسم جواد است نظریه مضمون .

بیت

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما
نموده تادم رغبت بهیچ وجه توازش را از وی دریغ نداشت .

گل چهل و یکم

درد کوشورش میر علم خان هوتکی و بجزای اعمال خود رسیدن از تفضلات

سببانی و شومی عمل قبیح نمک حرامی :

اصحاب بصیرت و ارباب خیرت که زبده عالم و فواید آدمی اند در آئینه جهان آرای تجارب
معاینه و در جام جهان نمای حدس مشاهده فرموده اند که عملی بهتر از شکر نعمت و فعلی شنیع تر
از کفران آن نیست چه مرجع همه عبادات بشکر نعمت و مال سراسر معاصی کفران آن است
هیچ کار فراموشی روزی از ایام ندیده و هیچ نمک حرامی برادر دل فائز گشته شاهد صدق این
دعوی و گواه عدل این مدعا قول ایزد تبارک و تعالی است حیث قال عز من لئن شکرتم لازیدنکم
و لئن کفرتم ان عذابی لشدید و آیه الم ترا لی الذین بدلوا نعمت الله کفرأ الا ینه و حدیث
خجسته تحدیث من لم یشکر الناس لم یشکر الله خود را فاع غدشته فرق است مصداق این تقرین
و شبهه این نظیر حال خسران بنیان میر علم خان هوتکی و اسلم خان توخی و امثال آنهاست مجمل
این مفصل آنکه میر علم خان پسر عبدالرحیم خان است که از زبده امرای شاه زمان سلو زائی
بود و نواسه نورالله خان است که از طرف پادشاه غازی احمد شاه مغاظم بغواس قلیخان بود
او پسر حاجی افگور پسر ادراجی میرویس خان است که در سنه ۱۱۲۰ یکپزار و یکصد و بیست
گرگین خان مغاظم به شهنواز خان که از طرف حسین شاه صفوی متعنه قندهار بود بقتل
و سائیده متصرف قندهار گردیده اول کسی است که در اقله قندهار سر بسطنت برداشته
بعد از رحلت او شاه محمود پسرش تا ایران متصرف گردید تا که از دست نادر شاه افشار
استیصال ایشان بطهور آمد چون در اخیر سنه ۱۲۵۰ یکپزار و دوهصد و پنجاه و پنج شاه شجاع
الملک با عساکر انگلیسه از اودیانه متوجه خراسان گردید میر علم خان که بفلکت تمام
در کوه سرخ بسرمی برد تا شکار یور با استقبال شاه موصوف شافته عز قبول یافت و چون
مملکت قندهار و کابل در ضبط آورد میر علم خان را حکومت طائفه هوتکی ارزانی داشته
از متعینات قلات فرمود تا که در سنه ۱۲۵۸ یکپزار و دوهصد و پنجاه و هشت شاه موصوف با عساکر
انگلیسه بقتل رسیده پسرانش مالک خراسان گردیدند . میر علم خان در خدمت شهنزاده
صفدر جنگ حاکم قندهار بسرمی برد تا در اخیر سنه ۱۲۵۹ یکپزار و دوهصد و پنجاه و نه

سردار کهنل خان از ایران متوجه قندهار گردید میر علم خان از شهبازان ملوکور
بریده تاجیکستان با استقبال شتافت در حین تصرف قندهار سردار کهنل خان نیز حکومت
هوتکی را بر او واژانی داشت تا در سنه ۱۲۶۷ امیر کبیر علین مکان برای دفع فساد طایفه
توخی متوجه قلات گردید میر علم خان از سردار کهنل خان بریده بعثه بوسی درگاه ملک
اشتباه رسیده نهایت حرمت و نهایت کرامت یافته و چون ثوبت امارت با علی حضرت رسیده موافقه
نوازش او فرموده بر مراتبش می افزود و چون در محال سبده آباد چشم زخمی به عا کر منصور
رسید میر علم خان سردار محمد اعظم خان پیوست در حینیکه شاعر ادعای عالم و عالمان سردار
محمد یعقوب خان از هرات متوجه قندهار گردید میر علم خان از کوه سرخ و محمد افضل خان
پسرش از جلال آباد گرفته در گرفت بخدمت بوسی رسیدند و چون مستقر الحلافت در تصرف
امارت پناهی آمد و سردار عبدالرحمن خان از ترکستان متوجه مستقر الامارت گردیده
تقارب فتنین در محال روضه سلطان محمود غزنی و او را ششگاو بظم و پیوست و حضرت اعلی
سردار فتح محمد خان و سردار شیرعلی خان را بقراوی مقرر فرموده میر علم خان را بپسرانش
محمد افضل خان و عبداللہ خان در رکاب مظفر ماب سردار فتح محمد خان متعین داشت قبل
از استیصال سردار عبدالرحمن خان بدو روز از لشکر منصور روگردان شده بپسرانش
بنکوه سرخ گرفته و هراس بیجا را بر دل مستولی داشته روز بروز آثار بی و عدوان
از سر میزد تا که در ابتدای سنه ۱۲۸۶ محمد اسلم خان نواسه شهاب الدین خان توخی با بعضی
طوایف او سریشورش برداشته رفیق راه ادبار او شدند حضرت اعلی که طینت پاکش مجبول
بر راجعت عباد و بلاد و معمول آتش فتنه و فساد است هر چند باز سال تانی نامعجات ویرا
بمورد خوانند بموجب .

بیت

چو تیره شود مردزا روز گیار همه آن کند کش قیامد بیکار
میر علم خان نیز خلوای خیال پادشاهی را که در خورش نبود در دینک سر و متغیله بخته فکر
منعوس حکومت در آشیانه دماغ او بیته غرور و استکبار نهاده در فکر جمع آوری افتاده
اولاد و نسا و ملکان طایفه خود را که غبارت از هوتکی است بر خود جمع نموده کنگاش
این ماجرا در میان آورد ایشان هر چند دارای تلخ نصیحت صرف مزاجش که از حد اعتدال
گشته بود کردند که ملک حرامی را عاقبت و خیم ردیف است و ملک حرام هیچ
وقت روز بی از ایام ندیده بکفران نعمت دلبری که کرد که اسیر مرادش سکندر نغورد
و از خلیفه برحق سر بر داشتن موجب خسران دین و باعث خرابی بنیان دین است شفا می
بخشیده لهذا طایفه بجواب صاف پرداخته متوجه اخراج او از ملک خود شدند چنانچه
بر عا انجاء صدو خان جمع شده عرایش تهرای و هواخواهی را بدرگاه ملک اشتباه متواتر
و متوالی مرسول داشتند الفصه میر علم خان چون از امداد بیاقوم خود مایوس گشت عا لهای
خود را بطرف ملک کاکری ها فرستاده چند نفری مادر آزار و بدریزار بر خود جمع
نموده متوجه مستقر الحلاف گردید بخیال آنکه خود را بطوایف اندری و تیره کی و سلیمان
خیلی رسانده موجب افساد ایشان گردد و عالم آرام یافته که اشد من القتل فرموده

آمد آ لایله موجب سقط شهر یاری که نموده قهر قهارا یرزی است گرداند چو منبهان
این خبر را به سامع حق نبوش پندگان اقدس رسانید بنا بر راقت جلیت و مرحمت طیبت
فرمودند .

بیست

پس دی که ملک سرا سر زمین نیرزد که خوشی چسکد بر زمین
و مخلص بلا اشتباه ارسال خان سلیمان خیل را مقرر فرمود که باستیصال رفته آن
خائف بی سبب و آن مدعی نایاب مطلب را از رافت و غفلت مانع شود نموده به صراط مستقیم
عبودیت و شاه راه خلوص عقیدت ارشاد نماید که مصراع «این در که ما در که تو میدی
نیست و عقب آن شایسته خان یار کزائی را با صد سوار خود و چهار صد سوار ملکی و
از در میدان جلالت عالیجاه صفدر علیخان را با دویشتن و یکصد ساله و چهار توپ مقرر فرمود
که باستیصال بعد مقرر خود را رساند و راه یار از اذای قناد جو یار نگه دارند و هرگاه آن
باغی از خواب خرگوشی بایز قناید برای اعمال زشتش در کنار روز کارش بطوری نهند
که عبرت دیگران گردد چون عساکر شاهی بعد نانی میرسید میر علم خان وارد نان نند
که سر حد فریبی شلنگ راست با خنثری از پیاده و سواره رسیده سنگر محکم بسته بود
و عالیجاه ارسال خان را جواب داده خیال مقابله با جنود معینه را سخ داشت و در حد
آسیبه نمی با عالیجاهان سردار شایسته خان و صفدر علیخان رسیده حقیقت را با اظهار رسانید
بنا بر آن عساکر شاهی شاه راه را گذاشته متوجه خصم بدسیر گردید از تاریخ بیست و پنجم
شهر جماد الثانی سنه ۱۲۸۶ هجری در محال مذکور تقابل فریقین و مواجه قتلین بظهور
پیوست مدیران جیوش نصرت پوش شاهی لیلال بدین نقطه بستند که توپهای صاعقه گردار
را فراول فرمود و جرأتنا را به رساله سیر دند و در بر آثار عالیجاه سردار شایسته خان
با سیاه خود و سوار ملکی قرار گرفت و در قلاب عالیجاه صفدر علیخان با سیاه نظام
تمکن یافت از آن طرف محمد افضل خان و عبدالله خان پسران میر علم خان با جمعی از سوار
که عدد شان به شصت نفر میر سید در سنگر بیرون شده زیر تپه قرار گرفت و میر علم خان
که با پیاده در سنگر نشست توپچیان شاهی چند گلوله امتوا تر با کتی عساکر آهنگ
پیش رفتن نمودند تا سرتپه را متصرف شده باغبان را زیر آتش توپ و تفنگک خاک سیاه
سازند درین اثنا خلبان پیش شده دو ضرب توپ دران پند ماند اعیل کار و متصدیان
توپ خانه هنوز در سید خلاصی آن بودند که محمد افضل خان و عبدالله خان بیو حسب

بیست

نه پیشی که چون گر به هنا جر شود بر آرد بچنگال چشم پلنگ
از زیر تپه مرتعش سان در حرکت آمده چون برق عاصف با شمشیر های علم کرده
خود را بر فوج سردار شایسته خان زد سواران ملکی طاقت حمله آنها نیاورده رسیدن
مغال و هزیمت موافق بیکجا بظهور رسیده بلکه سواران سردار موصوف و اکثر رساله
را که در جرأتنا بودند یا خود برده موافق و مغال مختلف با هم بدویدند و سردار موصوف
را با برادر و پسر تنها گذاشتند چون چند سوار از مغال با ایشان مقابل شده در دارو گیر

بسیاهم افتاده بر سر یکدیگر زدند سردار موصوف دوزخ و برادرش عالیجاه ... خان
سه زخم و پسرش ... خان یک زخم محکم برداشته تا اوقت دست از تیغ تیر نکشید که مغالف
را بقتل رسانید و چون میر علم خان دید که سواران مغالف هریت یافت با سوار و پیاده
از سنگر بیرون شده متوجه نظام شاهي گردید اگر چه به سبب اهل هریت و رعیت بر سپاه
نظام مستولی گشته بود مگر غضنفر بیست و هجده و شیرمندان دغا سید علیخان یای ثبات را فشرده
قدم پیش نهاد و سپاه نظام را و قدری از رساله که مانده بود حکم داد که خصم را زیر گلوله آورند
چون تکرک گلوله باریدن گرفت چند نفری از پیادگان خصم در خاک و خون غلطیدند محمد علم
خان ننگ فرار را بر عار قرار مختار نمود و رو بگر باز نهاد و سپاه
شاهی به تعاقب هریتیان رفته عالمی را بیاد فدا دادند و آنچه و غنائم را جمع کرده در حرکگاه
فرود آمدند فتحنامه را معروض عاکفان سریر امارت نمودند تا ربیع غره شهر رجب سنه مذکور
مشام بندگان اشرف از روایح ریاحین مراد معطر گشت و بر این همایون باسم سردار
موصوف و عالیجاهان صفدر علیخان و ارسلان خان اسداریاقت که تاجد فلات رفته باغبیان
نوشی را بسزا رسانده رعایای ایشان را تسلی دهند درین اثنا رساله عالیجاه جرنیل
محمد جانخان ویلتن کبیر خان کرانیل که سردار شیرعلیخان از فندهار فرستاده بود
بعد فلات رسیدند جرنیل محمد جانخان از اینجا شبخون بر سر محمد اسلم خان که در حد
خاکه جمعیت نموده سرعایت را بچنگال بقاوت میباید زده جمعیت او را متفرق ساخت
و جمعی را از باغبیان بقتل رسانده محمد اسلم خان سر خود را غنیمت شمرده از بلاخیز طوفان
کشتاره گرفت .

همدرین اثنا سانحه عجیب و حادثه غریب از برده غیب بر منصفه ظهور جلو و گر گردید
یعنی حادثه جانکاه شهادت عالیجاه جنت آرامگاه محمد صدیقخان بر آئینه ضمیر منیر فیض
تنویر از باب خرد صورت این معنی بر توافکن خواهد بود که معمار قضا طرح چهار دیوار
این گذرگاه را برای فرود آمدن انداخته و نقاش تقدیر خانه استوار بدن انسان را
از نمود بی بود پرداز عزیزی از لباس هستی ساخته فنجه دلبستگی بر ننگ بوی این چمن
اکراهی بر باد و بیان بی ثباتی عیش این گسستن از دهان خنده گل زیاد است از تابش
آفتاب عمر که همسایه دیوار بدیوار گستان بر بام افکنده شب مهتاب بی ثباتی است پید است
که چه قدر میوه از درخت مطلب بکسایم دل میتوان کشیده از تربیت ... جات که هم
سر حباب بحر اضطراب کم بقائی است طاهر است که چه مقدار حاصل مدعا بفر من
حصول میتوان رسید آدمی بیچاره را هنوز عهد نسواری پا برکاپ نشده که سمند عمرش
بسر در میاید و در مهمل تا بخود جنبیده باز آرامگاه احد فرار میکند و در باغچه امکان استن
صبح وجود پاشهر گشاد فور دم آخر در یک نفس دمیده و درین کنار خانه جات کوتا
هستی را با کفن بیداری در یک ساعت بریده اند .

نظم

عبد طرب ز خنده گل لارساتر است غمرا بد ز مهر پتان بی بقا تر است
هر بلیلی که در چمن تنگ روزگار دارد بقود گمان پیری پیتواتر است

سبب سیاه پوشی در این همه اشک ریزی مداد و خامه شستن خبر و حشمت اثر فیه از جمال
عالیجاه غفران پناه است مجملش اینکه چون عساکر شاهی حسب الحکم شهر یاری از نان
غند کوچیده برای تنبیه جهانگیر خان ولد اموخان و طائفه جلال زائی که در ارغنداب
سکونت دارند وارد منزل هولان رباط شده معتمد صدیقها را اجل قاید شده کشتن کشتن
از کسابل بمنزل مذکور رسانید و چون در میان اردوی جهانگیر خان سابقه معرفت بود
نخواست که یا جمال سم ستوران سیاه طاهر پناه گردد جهانگیر خان قرآن مجید و فرقان
حمید را مہر کرده فرستاد که اگر خان مذکور آمده تسلی مایان نمایند طوق بندگی
بر گردن نهاده بقدیم بوسی سردار شایسته خان بر اسالین شتابد و باقی جلال زائی لفظاً
رعیتی بر کمر جان بسته ادای ماوجب نمایند بران آن غفران پناه از عم خود سردار شاه
پسند خان رخصت گرفته عازم ارغنداب شود و قبیل جهانگیر خان رسیده وقت شب این ماجرا
را در میان آوردند تا پاسی از شب گذشت خواست تا وضو ساخته ادای نماز بدر گاه بینبار
نمایند شقی بد بخت پسر جهانگیر خان که اسمی آن غفران پناه بود عازم قبل اوشده
کلمه تفکیک بوجود ناکش که بوی گل پراوگرانی داشت رساند زخم کاری خورد
و ملازمانش رو بگریز نهادند در اندال خود را بخانه رسانده دروازه را بروی ایشان بست
آن شبیان حلق خانه را برداشته از کلمه های متواتر و برا به شهادت رسانیدند تسبیح
و طوطی روحش از شاخسار با ایتهای النفس المطمئنه ارجمی ای ربك بریده در گشتن
فی مقعد صدق عند ملک مقتدر جا گرفت انا لله وانا الیه راجعون و چون این خبر وحشت
اثر بر سردار شاه پسند خان رسید از فراق برادر زاده اعزاز چمن نیک تشکد شد اشک
خوفین از سوز دل بروجانش اجرا یافت و از غیرت چون مار برخود پیچیده متوجه انتقام
گردید و با تصور حکم کوچ داده روافد ارغنداب شد چون در انجا رسید جهانگیر خان
و خیمه اعاقبت بکوههای هارمه مذکور در گریخته بود از مردم جلال زائی هر کس بقدیم اعاقبت شناخت بجان
و مال امان یافت و هر که گردن پیچید گردنش زده از سرهای شان بر دروازه قلات کله منار
ساخت و خانه های باغبان را آتش زده نوده خاکستر نمود و از انجا برگشته به هولان رباط
رسید درین اثنا میرعم خان نیز از کرده خود پشیمان شده التماس نمود که اگر اسلخان
میانجی شده عفو تقصیرات را از درگاه خطایوش عذر بخش نماید پسر خود را عبداللہ خان
بر قاف مومی الیه بهشور اقدس فرستد و چون تسلی نامه از انطرف رسید خود بعینه
بوسی رسد چون این ماجرا بدیع اشرف همایون رسید ابسط نموده فرمود :

بیت

هر چه دانا کند کشتن نادان لیک بعد از کمالر سوا نمی
از معلوم است که ما را مصراع در عفو لذیست که در انتقام نیست
ویرایع فضا تبلیغ عراضداریافت که عالیجاه اسلخان را با خود گرفته بهشور اشرف
رساند و عالیجاه مدد علیخان با سپاه نظام و رساله بفرستاده رفته فرار گیرد و عالیجاه
سردار شاه پسند خان رها یارا آورده متوجه درگاه کرد حسب الامر فرموده بعمل آورده
شد و چون عبداللہ خان شرف تقبیل انا مل فیض امائن دریافت اکرام و اعزاز در بارگاه
مصرف داشتند.

گل چهل دویم

در ذکر ارتحال سردار محمد اعظم خان ازین خاندان فانی بوسعت

آباد دار ابدی و رحمت سرمدی

صد قامت شور ازین کی یادۀ نشاء این کدورت آ میزنوهر آتشکده دود آ
از خشتکی هنگامه اتیان این بزم وحشت خیز کدام صبح است که درین باغ پر خار ازینابی
ماقتد نسیم دامن دامن گل گریبان چاک کی فرقه احباب نباید جیدن و شامی نمیشود که درین زمین
اهوار از آتش دلموختگی شرمین خرمین دانه اشک جدائی دوستان نباید پاشید صاف صهبای
طرب این میناید در دهر از گونا نه محنت آ میخته و رنگ دلشین وضع این عازیت سرارا
از کرد کدورت رفته دایستکی بر رنگ حنای دولت بی بقای جهان از دست کدو کسان
مباید موسر مایه ساختن خیال راحت کم نیات دوران دماغ از عقل تنگ ما یگان را
می شاید و درین ویرانه بنا از نهایت آمیزش آسودگی و تعب در یک بستر آرمیده و درین
ترتیب سر از زردی عید قضا و کف از یک یستان شیر مکنده غرض ازین امر ده
سخنهای ناگفتنی تحریر و تاسف از قضیه ناگزیر سردار والا بنابر سردار محمد اعظم خان است
نبی ازان اینککه سردار موصوف ازان باز که سریر شور را از اطاعت خلیفه بر حق
و امیر مطلق کشیده گاهی بمرا ددل رسید و همواره آماج تیر حدثان و مرکز دائرة حوادث
زمان بود تا که در سال گذشته در محافل غزنین شکست یافته بکوههای و زیری گریخت و از
انجاء از راه ملک کاکری سال کورستان سرکشیده از راه سجستان به مشهد مقدس رفت
و از قم و قضاة فرقت یار و دیار و جلا وطنی و تنگ دستی و بی حرمتی مورد هزار گونه امراض
گردیده آخر الامر به تب دمی اسهالی سرکشید هر چند اطبای حافق در معالجات آن
آن کوشیدند فائده بر او مرتبه نشد و در شدت مرض و نهایت غربت سردار عبدالرحمن خان
جدائی از و گزیدیم به بخارا رفت بناچار ترک مشهد گفت متوجه تهران گردید چون بشاه رود
بسطام رسید به تاریخ سوم شهر رجب المرجب از مرض طاعون امانت جان عزیز را بملك الموت
سپرد بدار ابقا خرامید انالله وانا الیه راجعون و لعش را در جوار سلطان عارفین بایزید
بسطامی قدس الله سره اعزیر مدفون نمودند و تاریخ یازدهم شهر مذکور در حبلیکه شهریار جهان
در جشن جمشیدی شسته سرخوش یادۀ طرب بود این خبر وحشت انور رسید و عیش آنجناب را
که یا بنده باد منقش ساخت و از جوش صله رحم رفت فرموده غایت حسرت و نهایت تاسف
فرمود و چون تسلیم در شکل امورات بخت و مذاقهای ایزد مطلق عنوان کتاب آن جناب
است مضمون آیه کریمه و بشر الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا ان الله وانا الیه راجعون
اولیک علیهم صلوات من ربهم ورحمه و اولیک هم المبتدون منعوض فرموده به تکرار
کلمه ترجیع رجوع فرد و چون پوشیده نیست که به برگزیده خلعت هستی دنیای بجز
کنند فلان چاره ندارد و قدم بر صراط وجود گذاشته بی طی آن راه بجای نمیرسد
آنحضرت که رموز دان قوامش امور اند و بقدر مقدور خود را از کدورت بی فائده این مقدمه
باز آورده بقضای الهی رضا داد.

و بقای عمر هر یز را که بسیار باد اهل محفل را غنیمت شمرده بتعزیت داری قیام
ورزیدند مسود اوراق تاریخ رحلت آن عازم ملک بقارا بدین نمط در سلك نظم کشید
امید که مقبول طبع حق پسند گردد.

نظم

آن حاکمی که بود خلایق ازو نفور
چون شد عزیز جرت عالم بیاد داد
چون نسبتش بسظل الهی تبوت داشت
بسظام مد فتن شد و طاعون قتل او
یارب بحق شاه خسرا جان امیر آن
وز سروریش رفت ز دلها بد و سرور
ظلمش بساخت عشرت عالم هوا و حرور
سلطان عارفین یوفاتش شد ه محذور
تاریخ فوت و مقبرتش خواه از غفور
تغفراته بفضلک یا متقی القبور

گل چهل و سوم

در ذکر توجه خاطر فیض مائر شهر یار جهاندار به تعمیر بلاد و رفاهیت عباد:
چون افواج خنک روی شتا و سیاه سرد مهر زمستان که باد پیمایان عرصه جهاتند
هوا داری اسعد یار اسفند دار مر بسوی قدان ریاحین که در دارالخلافت گلزار
برطرف جویبار ازول کش بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را به مشاجره درهم شکسته
در نور دیدند داد باش بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول افراخته سینه گلزار
بر خمهای کاری چاک و گنگون قیایان بستان را از لباس یار و برکت عریان و هلاک ساخت
از جیب غنچه پیمان زر در آوردند طبع غیور شهنشاه نور نژاد خسرو زرین انیس مهر
در فکر انتقام افتاده پای همت را در رکاب آورد و بقصد دفع فتنه شتا از خلوت سرای
حوت بهجل خاص حمل که بیت الشرف اوست بعد از انقضای هشت ساعت و هجده دقیقه
از نصف روز شنبه هجدهم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۸۶ خرامید و تو خط رستگاران نوی
باز وی قوای ربیعی و یغماگران زرد سر صبا و شمال را به نهب شهر غارت آباد دیدم فرمان
داد تا بت قدمان اشجار از غنچه و سه برکه عمود و سپر گرفتند و صاحب کلاهان لا اله
و کل از تاب غیرت چهره برافروخته از جاه جستند و تیغ پندان درختان از شاخها تیر
و تیر و دستان برداشته میان راجت بستند. قوی دستان چنار بگوش مالی فوج برخاش
جوی زمستان ساز و برگ خویش کردند و بلان صاحب شوکت گلستان را سیخ قدم و دلاوران
را سیخ قدمان صنوبر و سرو لوی پراند در عرصه گلشن افراخته به چارسوی بازار فصول
روی آوردند و غار و گیاه که جنود سلطان دی بود از غلبه و هجوم لشکر سرسبز بهار
حیرت زده بر جا خشک ماندند از حریت زمستان چنار آسا به آتشی که هم افروخته
بود در گرفت و پیر تو مهر خورشید چهر هنگامه بشو و نام را گرمی دیگر داده روی زمین
بسا تب و خالص بر مرده ریاحین را به آب و تاب شکفتگی پیراست بتا بر نقضای وقت

و اقتضای مقام ماه تا ماهی را با عطای خلعت نوروزی مفتخر و مبنای نموده از پیام و در
 چرخ اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغیر در پیرایه معصفر زر گرفت و سائر قوا اب عصری
 را جان تازه بشن در آمده سرتاسر ساخت کوه و آموں یل صفه روی زمین و زمان فیض
 مشجون گشت به پشت گرمی اعتدال هوای بالغ و راغ پوستین قافسم برف از پرودوش
 بر آورده یرقبان چینی ریحان و یرنه عطایی لاله نعمان در پر کردند و دشت و صحرا جامه
 گردانده کرتی عنابی گل و حله کلفامی لاله پوشید حضرت سکندر مرتبت را که خیم
 دولت اید مدتش باو تادیبات محکم و قوانین عدالت و نصفت در دواوین حکام و عدال ایشان
 مدغم باد نیز عرق غیرت و همت و تقاضای مروت بشایر رافت جبلت و حسن طریقت در جوش
 آمده خواست تا عالم خراب که از تظاول ظلم پیشگان صورت عین المنقوش گرفته
 از سر نو آباد و بنیاد ساخته یادگاری که دستور العمل آن بندگان باشد از خود
 واگذارد و لهذا فرامین فضا آئین باسم نواب و عمال ممالک مجروسه اجری فرمود که
 تا برداشتن محصولات عشر و خراج و اقسام صدقات و زکات طریقه اخذ و جر از رعایا
 موقوف داشته کس دیگری را مزاحم نشوند و بر موسم رسیدن محصولات رعایا از دست
 خود مال ما وجب را تسلیم تسلیم دارند نموده رسیده گرفته باشد و هر چه تنخواه خورند
 از سیاه و اهل وظائف بر خزینة عامره برات کنند و تا کید اکید دانند که از رسم ناشایسته
 حکام سابق که قبل ازین ایام نوروز به سه ماه سوم حصه مال ما وجب را از سال آید
 از رعایا طلب مینمود و سیاه را بر رعایا برات داده انواع اذیت میرساند احتراز نمایند
 و دیگر چون سیاه از بنیاد نظام و خاصه دار و جزائر چی و سوار رساله ملکی و توپخانه
 در شهرها سکونت داشتند و انواع اذیت از جوار سیاهی بر رعیت میرسید خواست آسیا مارا
 از رعیت جدا فرمایند و نیز قریاء و اهل حرقت که از خزینة عامره مجرور اند بهنجوی
 فیض رسانند که سبب جمعیت و رفاهیت ایشان گردد لهذا معمار همت با سعادتش طرح
 شهری بر سر تپه بی بی مهر و که بطرف شمال شهر کابل واقع است انداخت و آن تپه ایست
 پس منبع و معماران چالاک دست را بران گماشت که هفت ذرع سر آنرا بسراشید
 بر کتیبه ها اندازند و چاه عمیق دران کنند به آب رسانند چون سرتپه صورت
 (قاعا صفصفا لائری فیها عوجا و لامتنا) بگیرد طرح عنایت شاهی که شبیه قصور جنان
 تواند بود بعمل آرند و زیر تپه بازارها و محلات بطور چشمانی سازند و از زبان حق
 ترجمان این مینو به « شیر آباد » موسوم کرد بد از رافت ظل الهی غریبای بی وسیله
 و اهل حرف بیچاره را وجه معاش از خزینة عامره بر سر دست آمده که هر روز بقدر
 هزار نفر دران کار کرده رزق شبانه روزی بدست میارند دیگر اینکه دوازده نفر از
 معتمدان دولت خداداد بقضای و شاور هم فی الامر برای بند و بست امورات امارت
 از سیاه و رعایا مقرر فرمود که در جائی نشسته بفکر صایب و مشورت خبر عباد و بسلا د
 معروض رای افور نموده کلمه حق را باعلان رسانند الغرض هر گاه جمیع محامد این
 برگزیده احدیت و مختار صدیق شمرده شود و فائز از احتمال آن عاجز گردد زهی
 بنازم این عطوفت و مرحمت آسمانی جل شانه و تقدس را که در باره طایفه علیه اتفاقه

معطوب داشته اند که مصداق بلده طيبة و رب قفور تواند بود درین ایام که از مشرق تا مغرب غلبه کفر و فریق مبدعه است حق جل و علی از کمال رافت خود یاد شاه عادل و باذل و عامل و از قوم و تبار خود مسلمان پاک دین سنی مذهب حنفی مشرب مرایشان را عنایت فرموده و باین کرامت و شرافت ایشان را نواخته اند حق تعالی تا یوم التناد بهر مت النبی وآله الامجاد سایه عطوفت پایه این خاندان جلیل الشان را از سرایشان کرم نکرده اند آمین و ذات فرخنده سمات سلطانی تا اساس کارخانه دنیا نهاده باوج اعتلا رسانیده و برای عالم کون و قیاد افراشته به زوره کمال مقرون گردانیده اند حکمت ازلی و اقتضای ارادت لم یسر لی آن بود که ممالک جهان هیچ گاه بی والی جهانیان نباشد و جهانیان هیچوقت بیحاکم گیتی ستان دور نگذرانند و هرگاه عنایت ازلی الهی فرین حال و رفیق آمال قومی شده ایشان را فرماندهی بنده پسرورد و یاد شاهی دادگر روزی گرداند تا در روزگار او عالم روی پا بادانی نهد و شهر و ولایت معمور و مسکون شود و امروز الحمد لله تعالی خلایق ربع مسکون عموماً و براهل خراسان خصوصاً شکرهای بسیار واجب است .

بیست

بر جهان شکرهای بسیار است که جهان را چنین جهاندار است که ما لك الملك بیچون و صانع مصوره کن فیکون مغایب ممالک خراسان جنت نشان بروفق ان الارض اینه یورث من عباد من یشاء در قبضه قدرت خداوند عالم و فرمان فرمای بنین و بنات آدم آیت و رحمت سبحانی معی مراسم مسلمانی مطاع خورشید عدل و داد حامی بلاد عباد ... الاسلام و المسلمین قل الله فی الارضین خاقان فریدون نشان امیر المومنین امیر شیر علیخان .

قطعه

خورشید اوج عدل شده جم نشان که هست از دور شمع مجلس او نور آفتاب
خان جهان ستان که ز مین فقر میکند از کوهر وجود شریفش بر آفتاب
اگر بر توی فتد ز فروغ ضمیر او بر چرخ متکشف نشود دیگر آفتاب
نهاد وزیده معموره عالم و خلاصه گیتی را به جمال عدل و رافت و کمال هیت و سیاست
او آرایش داد و چون عهد همایونش ما لك التزام ممالک گشت معمار عدالت مثلثه خساك
را تریبی فرمود که تا نفع بصورت قابل انهدام نباشد و حاکم را یش چهار بازار آفاق را
ضبط چنان نمود که هیچ وقت آن بخیط عیدل نکرده امید است که بفعول این احسنتم
احسنتم لانفسکم فناء اعمال و اعمال خیر مآل او در دنیا دوام دولت و در عقبی دیدار
پروردگار و جود و قصور جنت نتایج بخشه آمین بحق رسول رب العالمین و غنیم انسیبا
عبد المرسلمین .
خاتمه کتاب خجسته ماب و اتمام تاریخ مغایر امر ما لك رقاب بر شیر خورشید تنویر
مختوران دهر و خواطر کیمیا تاثیر نکته پروران عصر واضح ولایح خواهد بود که این

کتاب دلکشا که فهرست ابواب و فصولش بلالی متلالی آثار گرامی مزین است و نسخه روح افزا که مقدمه ارکان و اصولش بسزویراخبارنامی حضرت خجسته فرجامی مرتب و مدون روضه است به ریاحین الفاظ و ازهار معانی طراوت و لطافت گرفته و حدیقه است با انواع گلپای تازه و نو باده بن اندازد سرسبزی و تضاربت پذیرفته درین تاریخ که بسوف مدایح و قنون معامد آن حضرت آراسته شده زبان عامه ارباب کمال و لسان قلم اصحاب فضل و افضال به تحسین این مفاخر نامه عظیم النثر حسب النظم این مقال است .

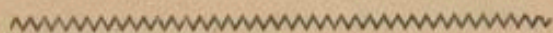
عربی

کتاب اوراته الکتاب لقا است مرقا الحسن من امر الکتاب و این جرات مقدور قدر این بسیمقدار یزیشان دو ذکر آن بود و بر لوح متغیله بهیچ گونه صورت این معنی چهره نمی کشود که از عامه شکسته بیان محیر این سواد نسخه این چنین دلیلی صورت تحریر و سمت تصویر پذیرد لیکن بنا بر بعضی دولت آن حضرت و عون عنایت حضرت عزت عراسه بعین مواهبت کبری و عظمت عظمی مقنن و سرافراز نموده امروز بمحمد الله که گشتن ششم از این کتاب فرخنده نظام صورت اتمام گرفت و زینت اختتام پذیرفت و عندالب کلشن اقبال چون غنچه دهان بختند میبختاید و طوطی چین آمانی و آمال سوسن زبان به این وعده می آراید که عنقریب قریب این مجسمه غنچه دلفریب و مصنوعه با حسن و زین محبوب و مطلوب جهانیان گردد و سبت مقامات هما یون و آوازه و افعات میمون مشهور همه روی زمین شود اگر باقبال ایام دولت امیرین نظیر وسعت روزگار پادشاه آفاق کبر حاوی اوراق را آتش زند کافی انطفای پذیرد و زورق حیات بنا بر تصادم سرصر حوادث مضطرب نسگرد و نسیم عنبر شمیم راغت وجود آن حضرت غنچه فؤاد این شکسته حال را از شجام تشنه ایام بجمعبت رساند باقی کارنامه دولت هم برین نسق و نظم با عالم بیان آرد .

قطعه

چمن دلکشای مدح ترا خاطرم آن دوخت بسارور است
که ز مدح و ثنا و شکر و دعا دانش شاخ و برگش پرتر است
رجا بیکرم امتناهی الهی آنست که چون این تالیف روح پرور و روح گستر که
شرف از نام امیر با فضل و عنبر گرفته چون به نظر انور و مشاهده کیمیا اثر او در آید آبروی
قبول و لطف هوای التفات یابد و غرور اشعه عزیر تو شعله شرف پروتاید آنه الموفق
بالانعام تمت بالعبیر و العاقبت کتاب مستطاب کلشن الامارت .

یوم شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۸۷



فست انتشارات انجمن تاريخ

نام كتاب	نوېسند	نام كتاب	نوېسند
آريانا	احمد علي كېزاد	پرگپاي خزاني	خليل الله خليلي
تاريخ افغانستان جلد اول	» »	افغانستان در قرن نژده	سيد قاسم رښتيا
» »	محمد عثمان صديقي	آثار عتيقه بودايي كوټل	موسيوهاكن
» »	جلد دوم احمد علي كېزاد	خبر خانه	(ترجمه رښتيا)
كنېشكا	» »	تاريخ افغانستان	مير غلام محمد غبار
بگرام	» »	جلد سوم	و علي احمد نميبي
پاميان	موسيوهاكن و گودار	احمد شاه بابا	غبار
	(ترجمه كېزاد)	خراسان	»
صنعت باختر (په فرانسه و فارسي) موسيوهاكن		صور تښكران و خوشنويسان	
(ترجمه كېزاد)		هرات	علي احمد نميبي
درواڼاي تاريخ	احمد علي كېزاد	نيشوازي	شبابه قاريژاده
افغانستان	» »	پرده مشينان سخنگوي	ماكه رحمانی
رجال و رويدادهای تاريخي	» »	اكبر نامه	حميد كشميري
اشكر گاه	» »	تيمور شاه دراني	عزيز الدين
مسكوكات قبل الاسلام	» »	فولزاني	»
» عصر اسلام	» »	نواي معارك	ميرزا عطا محمد
گلدسته عشق	» »	جوان فدائي	پرواني فقير
شاهنامه و اوستانو مقايسه	» »	عروج باركزائي ها	ادوارد الازيس
بين پهلوانان آنها	» »	پيريس (ترجمه)	»
رتبيل شاهان	» »	پژواك و صديقي	»
افغانستان و مصر	» »	واقعات شاه شجاع	شاه شجاع
سرخ كوټل	» »	و محمد حسين	»
رهنماي پاميان	» »	يادشاهان متاخر جلد اول	يعقوب علي خاني
از سروي تا اعمار	» »	صفاريان	مير محمد صديقي
رهنماي پاميان با ننگليسي	» »	فرهنگك	»
سلطنت غزنويان	خليل الله خليلي	رهنماي افغانستان	»
منتخبات اشعار خليلي	» »	پامكليسي	پروفور محمد علي
قبض قدس	» »	سامانيان	احمد علي مجيبي
	» »	ميرزا عبدالرحيم رحيمي	عبدالله پختانامه

میرزا عبدالرحیم رحیمی
نام کتابست که توسط بناغلی عبدالله بخشنای گردآورده شده و حاوی
سوانح و حالات شاعری گمنام اما بلند پایه است .
برای کسانی که ذوق ادبی دارند داشتن
این کتاب از ضروریات بشمار میرود .
علاقه مندان میتوانند از انجمن تاریخ
ویا پانویسهای کتاب فوق را
بدست بیاورند .

مطبعة دولتی